

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه: صدوق، مسعود.

عنوان: گفتمان انقلاب اسلامی

تکرار نام پدیدآور: سرپرست پژوهش مسعود صدوق؛ تهیه و تنظیم محمد صادق حیدری
مشخصات نشر: قم: موسسه انتشاراتی امام عصر(عج)، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۳۷۴ ص.

بهاء: ۲۲۰۰۰ تومان ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۵۰-۳۵-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: ایران-تاریخ-جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸- نقد و تفسیر

موضوع: ایران-سیاست و حکومت- ۱۳۵۸ -

موضوع: انقلاب فرهنگی - ایران.

موضوع: ایران - اوضاع اجتماعی، ۱۳۵۸ -

شناسه افزوده: حیدری، محمد صادق، -گردآورنده

شناسه افزوده: شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه استان قم

شناسه افزوده: مرکز پژوهشی حسینیه اندیشه قم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵، ۷گ/ص ۱۵۸۶/ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴

شماره مدرک: ۴۱۲۱۷۲۰۰۳۸

گفتمان انقلاب اسلامی

سرپرست پژوهش: حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق

تهیه و تنظیم: حجة الاسلام محمدصادق حیدری

کارشناسان تدوین: حجج الاسلام احمدزیبایی نژاد و روح الله صدوق

تاریخ نشر: تابستان ۹۵

مرکز پژوهشی حسینیه اندیشه ۳۲۹۳۷۱۹۱-۲۵

۰۹۱۲۷۵۰۲۹۹۴

شماره تلگرام: ۰۹۱۹۸۲۸۶۹۶۴



فهرست اجمالی

- مقدمه ۹
- فصل اول: خاستگاه انقلاب اسلامی در فرهنگ انبیا ۱۷
- گفتار اول: جامعه‌شناسی الهی قیام امام خمینی (ره) و منزلت آن در تاریخ ۱۹
- گفتار دوم: مدیریت مقاومتی الهی و مقابله‌ی آن با دکترین‌های سیاسی، امنیتی، دفاعی مدرن ۸۷
- گفتار سوم: ساخت تمدن مقاومتی دینی؛ به مثابه وظیفه‌ی امت اسلامی قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج) ۱۵۷
- فصل دوم: چالش انقلاب اسلامی با ساختارهای تمدن مدرن ۲۰۹
- گفتار اول: بررسی مدل اداره‌ی غربی و ادبیات توسعه به‌عنوان چالش اساسی انقلاب و نظام اسلامی ۲۱۱
- گفتار دوم: تبیین آکادمیک از ناهنجاری‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی در ساختارهای نظام جمهوری اسلامی ۲۷۳
- فصل سوم: راه‌برون‌رفت از ناهنجاری‌ها در سه سطح: ۱. کوتاه‌مدت ۲. میان‌مدت ۳. بلندمدت ۳۱۱
- گفتار اول: تعمیم نهادهای انقلابی؛ مبنای راهکار کوتاه‌مدت ۳۱۳
- گفتار دوم: توقف تکامل مادی به‌معنای توقف توسعه‌ی پایدار و همه‌جانبه؛ مبنای راهکار میان‌مدت ۳۳۵
- گفتار سوم: تئوریزه‌شدن اخلاق از طریق درگیری عقلانیت تفقه با عقلانیت مدرن؛ مبنای راهکار بلندمدت ۳۵۷

فهرست تفصیلی

- مقدمه ۹
- فصل اول: خاستگاه انقلاب اسلامی در فرهنگ انبیا ۱۷
- گفتار اول: جامعه‌شناسی الهی قیام امام خمینی (ره) و منزلت آن در تاریخ ۱۹
- مبحث نخست: بررسی ریشه‌های قرآنی قیام حضرت امام در مقابل روش‌های علمی مبارزه در
عرف سیاسی غرب و شرق ۲۱
- مبحث دوم: ۱. «استراتژی درگیری»، به‌عنوان اصل عام در حاکمیت ۲. تحلیل قیام انبیای الهی
براساس تکامل تاریخی و قیام مادیون بر مبنای تنازع بر سر دنیا و تطبیق قیام حضرت امام به
فرهنگ انبیا ۲۷
- مبحث سوم: تحلیل خداپرستی در چارچوب «عقل عملی» و بر مبنای فرهنگ انبیا: جریان آیات
الهی در مقابل قدرت اجتماعی کفر ۳۷
- مبحث چهارم: بررسی شیوه‌های علمی مبارزه در شرق و غرب، مقدمه‌ای برای شناخت قیام
حضرت امام (به‌عنوان آیه‌ی الهی بر مبنای تعریف جدید از خداپرستی) ۴۷
- مبحث پنجم: بررسی ادبیات تخصصی حوزه در دو سطح «سنتی» و «مبارزاتی» و تفاوت آن با
ادبیات معجزه‌گونه‌ی انقلاب اسلامی ۵۵
- مبحث ششم: بررسی تأثیر فرهنگ مدرنیته در زندگی مردم و مقایسه بین «مواضع فرهنگی حوزه‌های
علمیه» و «برخورد سیاسی حضرت امام (ره) با رژیم پهلوی» ۶۳
- مبحث هفتم: ۱. بررسی وضعیت رژیم پهلوی و قرارگرفتن آن در اوج قدرت مادی؛ ۲.
جامعه‌شناسی فرهنگ تشیع (عاشورا)؛ مبنای شیوه‌ی مبارزاتی حضرت امام (ره) و تفاوت آن با
تحلیل مبارزین داخل کشور ۷۱
- مبحث هشتم: تحلیل مردم‌شناسی از فرهنگ ملت ایران در قبل و بعد از بعثت نبی اکرم و دستیابی
آنان به بلوغ ایمانی با پذیرش رسالت «ساماندهی رفتار امت اسلامی براساس فقه فرج» ۷۹

- گفتار دوم: مدیریت مقاومتی الهی و مقابله‌ی آن با دکترین‌های سیاسی، امنیتی، دفاعی مدرن ۸۷
- مبحث نخست: نفی محوریت «تکامل مادی» و اصالت «تکامل معنوی» در مبنای مدیریتی
- حضرت امام؛ علت مقابله‌ی مستقیم و سخت‌تمدن مادی با نظام جمهوری اسلامی ۸۹
- مبحث دوم: تحلیل آکادمیک از چالش غرب و شرق با انقلاب و نظام اسلامی در عرصه‌ی
- دکترین‌های «سیاسی، امنیتی، دفاعی» ۹۷
- مبحث سوم: مبنای قرارگرفتن اسلام در مدیریت امام خمینی (ره) به معنای به چالش کشیدن مدل
- اداره‌ی شرقی و غربی ۱۰۳
- مبحث چهارم: توجه به دو اصل: الف) جریان اضطراب علمی در سیر تطوّر فقاقت در دوره غیبت؛
- ب) ضرورت تحوّل فقه از «فقه پاسخگویی به مسائل مستحدثه» به «فقه فرج» برای ساخت
- تمدن مقاومتی ۱۱۱
- مبحث پنجم: تحلیل حفظ «جهت» اسلامی نظام در مبنای مدیریت اعجازگونه‌ی حضرت امام و
- مقام معظم رهبری همراه با چالش در «ساختارها»ی برخاسته از فرهنگ مدرنیته ۱۱۵
- مبحث ششم: سه اصل بنیادین در مدیریت حضرت امام: الف) برخورد با فرهنگ کفر به دلیل
- محوریت دنیا در مدیریت غربی؛ ب) دعوت مسلمانان به کفرستیزی به عنوان مبنای وحدت جهان
- اسلام؛ ج) ارتقاء ظرفیت فرهنگ تشیع برای ایجاد بستر فرج حضرت ولی عصر (عج) ۱۲۱
- مبحث هفتم: درگیری قائلین به مبنای تکامل مادی در مدیریت کشور با مدیریت الهی حضرت امام ... ۱۲۵
- مبحث هشتم: ۱. بررسی منزلت آزمون و خطا در عقلانیت دین‌محور فقهای عظام شیعه برای
- اقامه‌ی کلمه‌ی حق؛ ۲. فروپاشی بلوک شرق به دلیل اقامه‌ی پرچم عدالت دینی توسط انقلاب
- اسلامی ایران ۱۳۳
- مبحث نهم: ضرورت تنوریزه‌شدن اندیشه و مواضع حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری برای
- تداوم راه انقلاب ۱۳۹
- مبحث دهم: «به‌کارگیری اسلامی» سه دکترین سیاسی، امنیتی و دفاعی در نظام جمهوری اسلامی،
- علت به وجود آمدن عرصه‌ی مقاومت میدانی در مقابل استکبار جهانی ۱۴۷
- مبحث یازدهم: پذیرش سؤالات تخصصی ناشی از مدیریت ساختاری از سوی رهبران انقلاب در
- عرصه‌ی علوم دینی و ضرورت بررسی نتایج راه‌حل‌های نخبگانی ارائه‌شده ۱۵۳
- گفتار سوم: ساخت تمدن مقاومتی دینی؛ به مثابه وظیفه‌ی امت اسلامی قبل از ظهور حضرت
- ولی عصر (عج) ۱۵۷
- مبحث نخست: اثبات اسلامیت انقلاب اسلامی براساس فرهنگ انبیاء و تطبیق شرایط کفرستیزی
- در انقلاب با قیام امام حسین (ع) ۱۵۹

- مبحث دوم: بررسی زمینه‌های ارتقاء ظرفیت اعتقادات شیعه در عرصه‌ی علوم دینی بر مبنای فرهنگ قرآن برای حل چالش مدیریت ساختاری در نظام اسلامی..... ۱۷۱
- مبحث سوم: درگیری با بت‌های عقلانی در دوره‌ی دوم تاریخ؛ به مثابه مأموریت انقلاب اسلامی بر اساس فلسفه‌ی تاریخ انبیا..... ۱۸۱
- مبحث چهارم: «امت، حکومت و تمدن دینی» در سیر فلسفه‌ی تاریخ انبیا و تفاوت آن با تعریف اسلام بر مبنای عقلانیت موجود در حوزه‌های علمیه..... ۱۸۹
- مبحث پنجم: بررسی امپراطوری علمی مدرنیته (تولید، توزیع، مصرف علم) در سه سطح «میدانی»، «آزمایشگاهی» و «نظری»..... ۱۹۹
- فصل دوم: چالش انقلاب اسلامی با ساختارهای تمدن مدرن..... ۲۰۹**
- گفتار اول: بررسی مدل اداری غربی و ادبیات توسعه به عنوان چالش اساسی انقلاب و نظام اسلامی ۲۱۱
- مبحث نخست: بیان تمثیلی از مدل اداری غربی و کیفیت ورود آن به کشورهای مستقل و نقد نگاه عرفی و عقلایی حوزه‌های علمیه به موضوع مدیریت..... ۲۱۳
- مبحث دوم: تبیین جهت‌دار بودن فرهنگ مدرنیته بر اساس ادبیات انقلاب و ضرورت دستیابی به تحلیل تخصصی از فرهنگ مدرنیته و مدل اداری غربی..... ۲۲۱
- مبحث سوم: تحلیل سه رکن سیستم سوخت‌رسانی در اقتصاد غربی: الف) تنوع‌گرایی؛ در قالب خُلق «حرص»؛ ب) الگوی درآمد طبقاتی؛ در قالب خُلق «حسد»؛ ج) الگوی مصرف طبقاتی در قالب خُلق «محرومت و تجاوز»..... ۲۲۹
- مبحث چهارم: بررسی سیستم برق‌رسانی در اقتصاد غربی از طریق تحلیل «مکانیزم عرضه و تقاضا» بر پایه‌ی سه خُلق «اسراف، تفاخر و استکبار»..... ۲۳۷
- مبحث پنجم: تبیین ارکان سیستم مکانیکی در اقتصاد غربی به سه خُلق «تکاثر، ربا، خوض در دنیا» در سه سطح «شرکت‌ها، بانک‌ها و برنامه‌های توسعه»..... ۲۴۷
- مبحث ششم: تبیین جاده‌های مورد نیاز برای حرکت ماشین «مدل اداره» در سه بخش «اقتصادی، فرهنگی، سیاسی»؛ موجب حاکمیت «ولایت مطلقه‌ی مادی» بر کشورهای جهان..... ۲۵۳
- مبحث هفتم: بت‌پرستی مدرن؛ به مثابه «مقصد» مدل اداری غربی و تبیین آثار آن در بخش‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی..... ۲۶۳
- گفتار دوم: تبیین آکادمیک از ناهنجاری‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی در ساختارهای نظام جمهوری اسلامی..... ۲۷۳
- مبحث نخست: «گستاخی انقلابی» علت اختلال در ساختار اقتصاد ایران به دلیل شعار عدالت و ایجاد تورم و گرانی پایدار به دلیل محور بودن دو متغیر «کار» و «سرمایه» در اقتصاد ایران..... ۲۷۵

- مبحث دوم: چالش میان هویت «تحصیل و اشتغال» با هویت «تعبد و تقرب» به‌عنوان ناهنجاری آکادمیکِ بخش فرهنگ جمهوری اسلامی در سه عرصه‌ی «علوم انسانی، ساختارها و محصولات» ۲۸۷
- مبحث سوم: چالش بین «جمهوریت» و «مولویت» به‌عنوان ناهنجاری آکادمیکِ بخش سیاسی جمهوری اسلامی در سه عرصه‌ی «رسانه»، «حاکمیت» و «مردم‌سالاری» ۲۹۹
- فصل سوم: راه برون‌رفت از ناهنجاری‌ها در سه سطح: ۱. کوتاه‌مدت ۲. میان‌مدت ۳. بلندمدت ۳۱۱
- گفتار اول: تعمیم نهادهای انقلابی؛ مبنای راهکار کوتاه‌مدت ۳۱۳
- مبحث نخست: تعمیم «نهادسازی» به‌عنوان تجربه‌ی مدیریتی حضرت امام برای حفظ انقلاب اسلامی، به تمامی عرصه‌های «اداری، تقنینی و قضایی» ۳۱۵
- مبحث دوم: تشریح راهکار کوتاه‌مدت در عرصه‌های مختلف جامعه برای خروج از ناهنجاری‌های برآمده از ساختارهای مدرن ۳۲۷
- گفتار دوم: توقف تکامل مادی به‌معنای توقف توسعه‌ی پایدار و همه‌جانبه؛ مبنای راهکار میان‌مدت ۳۳۵
- مبحث نخست: ضرورت «تغییر جهت» در نظام آماری برآمده از ادبیات توسعه و ادبیات حوزه برای ارزیابی صحیح از رفتار مردم ایران ۳۳۷
- مبحث دوم: «مشروط‌کردن رفاه» در الگوی مصرف عمومی و «تدبیر» در الگوی مصرف صنفی و «توسعه» در الگوی مصرف حاکمیتی و بیان الزامات آن در محورهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی ۳۴۳
- گفتار سوم: تنوریزه‌شدن اخلاق از طریق درگیری عقلانیتِ تفقه با عقلانیتِ مدرن؛ مبنای راهکار بلندمدت ۳۵۷
- مبحث نخست: اشاره به تولید منطق انطباق برای «تنوریزه‌شدن ولایت فقه» با هدف تحقق سفارش حضرت امام در سال ۱۳۴۸ و تولید منطق نظام ولایت برای «تنوریزه‌شدن اخلاق در نظام اسلامی» ۳۵۹
- مبحث دوم: ضرورت تنوریزه‌شدن اخلاق در «خانواده» به‌عنوان «سلول اولیه جامعه» و تداوم آن در «مساجد و هیأت» به‌عنوان «اندام جامعه» و تبدیل آن به «موجود زنده» از طریق قرارگرفتن «فقاهت حکومتی» در جایگاه «عقل اجتماعی» و «ولایت مطلقه فقیه» در جایگاه «قلب» جامعه ۳۶۵

مقدمه

با شکل‌گیری رنسانس در غرب، شهوت برای جوامع انسانی در مقیاس بسیار بزرگی توسعه پیدا کرد و حاصل آن، لشگرکشی‌هایی بود که از غرب به شرق و سایر نقاط جهان انجام شد. این روند، «استعمار علنی» را در برابر بشریت به نمایش گذاشت و نهایتاً تنازع بر سر دنیا باعث شد تا اروپا به‌عنوان مهد تمدن مدرن، درگیر جنگ جهانی اول و دوم شود. از سوی دیگر، هویت کارگری و بردگی در قالبی مدرن توسط صاحبان قدرت و ثروت بر بشر تحمیل شد و در نتیجه‌ی آن، فاصله‌ی طبقاتی و الگوی مصرف طبقاتی، پیدایش مکتب مارکسیسم را رقم زد. به‌دنبال این تحولات بود که در حدود نیمی از مردم جهان با پیشتازی کارگران و کشاورزان، بر ضد تبعیض ناشی از نظام سرمایه‌داری قیام کردند و بلوک شرق به یک ابرقدرت تبدیل شد. پس از این حوادث سهمگین، سبک زندگی مدرن در قالب «استعمار پنهان» تداوم یافت و با تشکیل سازمان ملل، مراکز علمی فرهنگی و مراکز تجاری بین‌المللی، یک امپراطوری نوین پدید آمد و دنیا بین دو قدرت مسلط غرب و شرق تقسیم شد؛ به نحوی که تمامی انقلاب‌ها نیز دچار انحلال در قطب‌های توسعه می‌شدند. در این میان بلوک شرق به‌صورت رسمی، برخوردی خشونت‌آمیز با افکار و مظاهر دینی داشت و بلوک غرب براساس مدیریت شهوت، استحاله‌ی فرهنگ‌ها را در دستور کار خود قرار داده بود.

در چنین شرایطی بود که قیام روحانیت شیعه آغاز شد و پرچمی دینی برای مبارزه

با بی‌عدالتی‌های ناشی از «مدیریت شهوت» در غرب و مدیریت «خشونت در شرق» به اهتزاز درآمد؛ بی‌عدالتی‌هایی که باید از طریق افشاء آمارهای وحشتناک از رفتار غیر انسانی تمدن موجود، در مقابل افکار عمومی دنیا قرار گیرد. با قیام حضرت امام خمینی (ره) و پیروزی آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و تشکیل نظام مبارک جمهوری اسلامی، امید خداپرستان و مسلمانان و محرومین و مستضعفان جهان زنده شد و نام خمینی به‌عنوان منجی دینی بشریت در سرتاسر دنیا طنین‌انداز گشت. فریاد عدالت‌خواهی قرآنی حضرت امام — که در امتداد تجربه‌ی موفق دین‌داران در زمان حضرت موسی، یوسف پیامبر، سلیمان نبی علی‌نبینا و آله‌وعلیهم‌السلام و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بود — باعث شد تا بار دیگر جامعه‌ی اسلامی احیا شود و وحدت امت دینی بر محور اسلام در مقابل چشم جهانیان قرار گیرد.

از این رو وحشت اهل دنیا و زبانه‌های بی‌امان کفر، آنها را به رفتاری دیوانه‌وار بر ضد این نظام نوپا واداشت و در نتیجه، هسته‌های مقاومت در مقابل استکبار جهانی از ایران اسلامی به تمامی جهان گسترش یافت. وعده‌های امام خمینی براساس سنت‌ها و آرمان‌های الهی، آینده‌ای روشن و موفق و دست‌یافتنی را به همه نوید داد و وظیفه‌ی نظام اسلامی را حرکت به‌سوی فرج حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه معرفی کرد و آغاز قیام و پیروزی آنکه برخاسته از فرهنگ عاشورا بود، معجزه‌ی قرن را در برابر تمامی بشریت قرار داد و زنده‌بودن برنامه‌های خدای متعال را برای دین‌داران و جامعه‌ی انسانی اثبات نمود و راه نوینی برای زندگی در قرن بیستم پدید آورد.

از این رو، نظام جمهوری اسلامی باید بتواند تئوریزه‌شدن شهوت در تمامی ابعاد زندگی بشر را افشاء نماید و به نسخه‌ای جایگزین برای تئوریزه‌کردن «تقوی» دست پیدا کند و با طراحی «تئوری قدرت، اطلاع، ثروت» بر مبنای فرهنگ مذهب و اهدای آن به

بشریت، تمدن مقاومتی دینی را در بخشی از عالم تحقق بخشد. بر این اساس و پس از «انقلاب سیاسی» که موفقیت آن مرهون مجاهدات فقهای عظام شیعه در صدوپنجاه سال اخیر است، «انقلاب فرهنگی» یک ضرورت حتمی است تا عقلانیت دین محور، خود را به جامعه‌ی نخبگانی عرضه نماید و با مدیریت تحقیقاتی خود، تحول عظیمی در سرفصل‌های اصلی زندگی مدرن بشر پدید آورد و جامعه‌ی اسلامی و انسانی کنونی را از سجده بر عقلانیت تمدن مدرن و نظام استکباری آن نجات و رهایی بخشد و زمینه را برای تولید تکنولوژی متناسب با عبادت و انسانیت فراهم کند و با «انقلاب اقتصادی» در مرحله‌ی بعد، زندگی دینی نوینی را قبل از ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه محقق نماید.

مجموعه‌ی حاضر در همین راستا و در پی دعوت مدیریت محترم مصلا‌ی قدس شهر مقدس قم از «مرکز پژوهشی حسینیه اندیشه» برای تبیین گفتمان انقلاب پدید آمد و براساس سخنرانی‌های دانشمند محترم و استاد گرانقدر مرحوم حجة‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق پیرامون این موضوع در ماه مبارک رمضان، تدوین شد و در آن سعی شده تا با استفاده از دستاوردهای پژوهشی مرحوم علامه سیدمنیرالدین حسینی‌الهاسمی و تحقیقاتی که در ادامه‌ی مجاهدات آن فقید سعید انجام شده، ریشه‌های قرآنی نهضت امام خمینی (ره) تشریح شود و اعجاز این قیام و مدیریت پیامبرگونه‌ی حضرت امام و مقام معظم رهبری در مقابل تمدن مدرن تبیین گردد و ضرورت تئوریزه‌شدن این حرکت نورانی روشن شود تا از این طریق بتوان به تحلیل صحیحی از وضع موجود دست یافت و کیفیت هدف‌گذاری برای تحقق آرمان‌ها و وعده‌های الهی در دوران قبل از ظهور را معین نمود. بر این اساس و در ادامه، سه ناهنجاری آکادمیک که پیش‌روی نظام مبارک جمهوری اسلامی قرار گرفته، توضیح

داده می‌شود: قبض و بسط «متغیر کار و سرمایه» در ساختارهای اقتصادی، قبض و بسط «هویت تحصیل و اشتغال» با هویت «عبودیت و تقرّب» در ساختارهای فرهنگی و قبض و بسط «جمهوریت و مولویت» در ساختارهای سیاسی، سه چالش اصلی در برابر نظام اسلامی است.

سپس سه راهکار «کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت» برای برون‌رفت از چالش‌های فوق — که ناشی از درگیری ساختارهای مدرن با فرهنگ انقلاب اسلامی است — پیشنهاد می‌گردد: راهکار کوتاه‌مدت مبتنی بر جمع‌بندی عقلانیت دین‌محور از مسیر گذشته‌ی نظام اسلامی است که نتیجه‌ی آن، تعمیم تجربه‌ی مدیریتی حضرت امام در نهادسازی به تمامی عرصه‌های اداری، تقنینی و قضایی است تا مأموریت‌های انقلابی و مقاومتی که مورد نیاز نظام است محقق گردد. راهکار میان‌مدت، شناسایی آرایش جنگی دشمن را به عرصه‌های فیزیکی، نظامی و امنیتی منحصر نمی‌نماید بلکه آن را به عرصه‌های عقلانی، فرهنگی و علمی در بخش اقتصاد و مدل اداره تعمیم می‌دهد و مقابله با این هجمه‌ها را در گرو به‌کارگیری اسلامی مدل‌ها و جهت‌دهی الهی به ساختارهای مدرنیته می‌داند. در راهکار بلندمدت، با تولید علم اصول فقه احکام حکومتی، روند تولید علوم کاربردی دانشگاه در اختیار مکتب قرار می‌گیرد و بر این مبنا، مدل اداره‌ی کشور به موضوع معنویت می‌پردازد و حلّ مسائل مادی مردم را بر حول این محور سازماندهی کرده و بستر «تمدن نوین اسلامی» را ایجاد می‌نماید.

در خاتمه باید اشاره کرد که گرچه مباحث فصل اول، تناسب قابل قبولی با سطح فرهنگ عمومی دارد اما محدودیت زمانی و مکانی برای ادامه‌ی مباحث باعث شده تا سطح مطالب در فصل دوم و سوم از فرهنگ عمومی فراتر رود و مباحث تخصصی مطرح گردد و فرصتی برای تکمیل آن در سطح فرهنگ عمومی فراهم نشود. همچنان‌که

هدف اولیه مبنی بر تشکیل نشست و راهبری بحث براساس پرسش و پاسخ و بحث‌های چندطرفه، به دلیل برخی موانع محقق نشد. به هر حال امید است که این مجموعه، زمینه‌ای برای افزایش سطح عقلانیت عمومی و تخصصی نسبت به مسائل انقلاب اسلامی پدید آورد و از طریق آن، گام‌های مهمی در جهت ارتقاء سطح خدمتگزاری به منزلت ولایت مطلقه فقیه برداشته شود.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

مرکز پژوهشی حسینیه اندیشه

قم المقدسه - تابستان ۱۳۹۵

فصل اول:
خاستگاه انقلاب اسلامی
در فرهنگ انبیا

گفتار اول:
جامعه‌شناسی الهی قیام
امام خمینی (ره)

مبحث نخست

بررسی ریشه‌های قرآنی قیام حضرت امام

در مقابل روش‌های علمی مبارزه در عرف سیاسی غرب و شرق

۱. انقلاب اسلامی ایران، یک آیه‌ی الهی در قرن بیستم است؛ همانند ناقه‌ی حضرت صالح علیه السلام که با قدرت خدای متعال و به دعای آن پیامبر بزرگوار از میان کوه زاییده شد و از نظر اندازه، در حدّ خارق‌العاده‌ای بود. به نحوی که تمامی قوم ثمود باید یک روز از شیر این ناقه ارتزاق می‌کردند و روز دیگر از نهر آبی که زندگی متداول آنها به آن وابسته بود، بهره می‌بردند. لذا در روزی که آن قوم از شیر ناقه‌ی صالح استفاده می‌کردند، نوشیدن آب نهر به ناقه اختصاص داشت و برای آنان ممنوع بود و روزی که آب نهر در اختیار قوم ثمود بود، استفاده از شیر ناقه ممنوع می‌شد. انقلاب اسلامی ایران نیز به‌عنوان یک معجزه و آیه‌ی الهی، قبل از آنکه منسوب به حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری و روحانیت و مردم و... باشد، منسوب به خدای متعال و وجود مبارک حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه است. یعنی با لطف و عنایتی که به حضرت امام (ره) به‌عنوان نایب عام امام زمان متوجه گردید، این آیه و معجزه در قرن

بیستم محقق گردید تا کفار را به حقایق دینی دعوت کند و با جهان اسلام اتمام حجت نماید و موجب ارتقاء ظرفیت شیعیان اهل بیت به عنوان امت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شود. لذا این آیه باید مورد حفاظت قرار گیرد تا همانند ناقه‌ی صالح پی نشود و از بین نرود بلکه با ادامه‌ی حیات این معجزه، فلسفه‌ی وجودی آن تبیین گردد و با پیوستن آن به دوران ظهور حضرت ولی عصر، اهداف الهی تحقق یابد. البته برای آنکه چگونگی تطبیق ماجرای ناقه‌ی صالح بر انقلاب اسلامی ایران روشن شود، باید به این نکته توجه کرد که قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت، هر روز همانند خورشید و ماه طلوع کرده و همه عصرها و نسل‌ها را نورانی می‌کند و آیات آن در این دوره از تاریخ، دارای «تأویل عقلانی» است^۱.

۲. در همین راستا باید توجه داشت قیام مردم ایران به رهبری حضرت امام (ره) در شرایطی واقع شده که فرهنگ مدرنیته بر جهان سیطره یافته و بر این اساس، دستیابی به قدرت سیاسی با شیوه‌های علمی محقق می‌شود. یعنی برخلاف دوران پیش از رنسانس، این‌گونه نیست که یک فرد جسور و شجاع با جمع کردن عده و عده بر محور قبیله‌ی خود و بر مبنای روابط اجتماعی ساده و بسیط در آن عصر، با حاکمیت مقابله کند و به پیروزی برسد. در واقع کسب قدرت و ساقط کردن حاکمیت و پدید آوردن انقلاب در قرن بیستم با معادلات علمی انجام می‌شود که در هنگام آغاز قیام حضرت امام، دو تئوری عمده در این رابطه مطرح بود. یکی تئوری «نبرد مسلحانه» که غالباً از سوی بلوک شرق مطرح می‌شد و به سلاح و چریک وابسته بود که خرید و نگهداری سلاح و آموزش‌های مرتبط از طریق ارتباط با قدرت‌های بزرگ تأمین می‌شد. در

۱. سرفصل‌های سه‌گانه تاریخ براساس «فلسفه تاریخ انبیا» و جایگاه انقلاب اسلامی در آن، در این سلسله مباحث تبیین خواهد شد و بر همین اساس، تأویل عقلانی فوق‌الذکر در مبحث نهم از گفتار دوم در این فصل تشریح می‌شود.

سال‌های اخیر نیز کشور سودان از طریق همین نوع مبارزه و با پشتیبانی امریکا و اسرائیل دچار تجزیه شد و گروه‌های تکفیری نیز از همین روش برای تصرف عراق و سوریه استفاده کردند. تئوری دیگر «مبارزات پارلمانتاریستی» بود که عمدتاً از سوی بلوک غرب ترویج می‌گشت و به رسانه و تحزب و انتخابات و رایزنی با قدرت‌های جهانی برای فشار بر حکومت مرکزی تکیه داشت و امروزه از آن با عنوان انقلاب‌های رنگین یاد می‌شود. به همین دلیل، غالب نخبگان و مبارزانی که به دنبال مقابله با سلطنت پهلوی بودند، اندیشه و عملکرد سیاسی خود را براساس یکی از این دو تئوری سامان می‌دادند. چرا که ادراکات علمی و آشنایی با کالای رایج در بازار قدرت و سیاست، به پیگیری همین رویه حکم می‌کرد. محور نبرد مسلحانه در ایران، «چریک‌های فدایی خلق» بودند و «سازمان مجاهدین خلق» با گرایشی مذهبی در همین مسیر قرار داشت و محور مبارزه‌ی پارلمانتاریستی در کشور، «جبهه ملی» بود و «نهضت آزادی» با گرایشی مذهبی در همین راستا عمل می‌کرد. این گروه‌ها در حال مبارزه با رژیم پهلوی بودند و دارای یک زندگی معمولی نبودند بلکه به زندان می‌افتادند و حتی تبعید یا اعدام می‌شدند.

در این میان، اندیشه‌ی حضرت امام برای پدید آوردن نهضت، هیچ‌یک از این دو مسیر علمی را بر نمی‌تابید و در عمل به آنها گرایش نداشت و عرف سیاسی متداول در جهان برای کسب قدرت را نپذیرفت بلکه آن ابرمرد، انقلاب را براساس ادبیات قرآن و مذهب و فرهنگ عاشورا به پیروزی رساند و لذا انقلاب اسلامی، یک «آیه عقلانی» است. در واقع حضرت امام با عقلانیتی دین‌محور به راهبری نهضت و قیام ملت ایران پرداخت که همانند فعالیت پیچیده‌ی اجتهادی در باب صلاة و صوم و حج و... — به‌عنوان شیوه سلف صالح برای استنباط احکام فردی — قاعده‌مند نشده بود بلکه این

عقلانیت در پی سربلندی ایشان در آزمایش‌های و امتحانات پیچیده، به ایشان اعطاء شد و آن مرد بزرگ با عنایت خاصه‌ی حضرت ولی عصر، برای کسب این عقلانیت و هدایت این نهضت انتخاب گردید. پس امام خمینی (ره) در مرحله‌ی قیام نه از ادبیات تخصصی دانشگاه استفاده کرد و نه از ادبیات تخصصی حوزه بهره برد زیرا ادبیات تخصصی حوزه علی‌رغم سلامت آن، فاقد ظرفیت برای مدیریت یک قیام بود و ادبیات تخصصی دانشگاه علی‌رغم توانایی و کارآمدی در این زمینه، هویتی مادی و غیراخلاقی و غیردینی داشت. البته خسارت بار و باطل بودن تئوری شرقی و غربی برای مبارزه، باید در برابر نخبگان و متخصصین علوم سیاسی به صورت استدلالی اثبات شود و قوت استدلالی و منطقی مباحث دانشگاهی در این موضوع در قالب نشست‌ها و کارگاه‌هایی تخصصی، مورد نقد و نقض قرار گیرد که این مهم به زمان و مکان مناسب آن موکول است. زیرا هدف این سلسله مباحث، پاسخ به استنصار فکری مقام معظم رهبری برای تبیین علمی از گفتمان انقلاب و تلاش برای بسیج مردم در یک افق جدید است تا سطح خدمتگزاری به منزلت ولایت مطلقه فقیه ارتقاء یابد.

۳. البته این مطلب به صورت وجدانی برای ملت ایران روشن شده که روح حرکت حضرت امام، قرآنی و دینی بود زیرا آنان گام به گام با این حرکت همراه شدند و جان و مال و فرزندان خود را در این راه نورانی فدا کردند. اما از آنجا که تحلیلی علمی و تخصصی از این حقیقت ارائه نشده، انتساب قاعده‌مند این نهضت الهی به قرآن و روایات دچار موانعی شده است^۱. یعنی ارتباط عقلانیت و تدابیر و موضع‌گیری‌های

۱. البته ممکن است ادعا شود که برای تبیین تخصصی از رابطه‌ی انقلاب اسلامی با منابع دینی، می‌توان به برخی آیات از جمله «قل إنما أعظکم بواحدة أن تقوموا معنی و فردی» استناد کرد اما اولاً باید توجه داشت که این امر همانند شیوه‌ی سلف صالح در استنباط، باید همراه با تعبد و تسلیم در برابر شارع مقدس و دوری از تحمیل رأی به منبع باشد و همچنین دقت‌های ویژه و بررسی‌های پیچیده از حیث سند و دلالتی در آن

حضرت امام (ره) در دو مرحله‌ی «قیام» و «مدیریت نظام» با ادبیات وحی، تبیین نشده و این خلأ در مورد قیام دیگر فقهای عظام شیعه در قضایایی همچون نهضت تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی‌شدن صنعت نفت نیز وجود دارد. لذا تحلیل علمی از این مسائل و پرداختن به آنها از منزلت فقاها (فهم از دین) امری کاملاً ضروری است و این مهم باید به صورت استدلالی تبیین شود و ادبیات تخصصی آن تولید گردد و در عقلانیت حوزه‌های علمیه همچون منطق و فلسفه و اصول انعکاس پیدا کند. به تعبیر دیگر، قیام حضرت امام قبل از آنکه مستند به فقه موجود باشد، یک حرکت اعتقادی بود زیرا همچنان‌که در این سلسله مباحث تبیین خواهد شد، غیر از احکام عبادات و معاملات «پرستش خدای متعال» نیز دارای احکامی مخصوص است که «فقه حکومتی» را شکل می‌دهد.

۴. با رهایی ملت ایران از رژیم ستمشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی، امت دینی در شرایطی قرار گرفته‌اند که مشابه با نجات قوم بنی‌اسرائیل توسط حضرت موسی علیه‌السلام و غرق فرعون و سپاهیان‌ش در رود نیل است. حضرت موسی در چنین شرایطی، قوم بنی‌اسرائیل را به زندگی در شامات و تشکیل حکومت در بیت‌المقدس فراخواند و این در حالی بود که با نابودی فرعون و لشکر او، تمدن فراعنه و قصرها و مزارع و باغات و سایر امکانات زندگی آنان — که با بیگاری و بردگی کشیدن از بنی‌اسرائیل ساخته شده بود — به شکلی کاملاً آماده و دست‌نخورده، انتظار آنان را

رعایت گردد. ثانیاً در خصوص این آیه لازم است به سطوح قیام توجه شود: از قیام عندالله و عندالانبیاء و عندالمعصومین تا قیام نواب عام در عصر غیبت و قیام امت دینی و قیام صنف، خانواده و سپس آحاد مکلفین که معنا و ابعاد هر یک از آنها باید به صورت دقیق و مجزا بررسی شود که این امر نیازمند طرح قواعد عرفی و عقلی و عقلایی نوینی است. از این رو هنگامی که «اقامه‌ی دین» به‌عنوان یک مفهوم اساسی تبیین شود و تأثیر آن در علم فلسفه، کلام و اصول مشخص گردد، می‌توان به ظرفیتی از عقلانیت تخصصی دست یافت که استنباط احکام حکومتی را از موانع کنونی برهاند.

می‌کشید و حضرت موسی می‌توانست به اذن خدای متعال دوباره رود نیل را بشکافد و قوم خود را به آن سرزمین متمکن و آباد بازگرداند تا آنان وارث تمدن مصر شوند و از مواهب یک زندگی مرفه دنیوی استفاده کنند. اما آن پیامبر بزرگوار به دستور الهی، به هیچ‌یک از این امور توجه نکرد و بنی اسرائیل را به سوی بیت المقدس حرکت داد چرا که هدف نظامات دینی، ساخت یک تمدن معنوی و پدیدآوردن یک زندگی متفاوت برای بشریت است و دستگاه الهی به جای محور قرار دادن آبادی سرزمین، آبادی اراده‌ها و اندیشه‌ها را دنبال می‌کند. اگر بنی اسرائیل از دستور حضرت موسی تبعیت می‌کردند، زندگی و تمدن معنوی را در بیت المقدس می‌چشیدند؛ همچنان‌که اگر امت پیامبر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین را می‌پذیرفتند، به این لذت و بهجت دست پیدا می‌کردند اما به دلیل چالش‌ها و مشکلاتی که پیش آمد، بشریت زندگی معنوی را در دوران ظهور و عالم رجعت خواهد چشید و نیازمندی‌های مادی مردم بدون ریاضت‌های موجود و تجاوزها، تأمین خواهد شد.

بر همین اساس، پس از تبیین رفتار حضرت امام (ره) در مرحله‌ی «قیام» باید به تحلیل عملکرد ایشان در مرحله‌ی «مدیریت نظام» از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۸ پرداخت تا روشن شود که آنچه در این سال‌ها رخ داده، یک مدیریت الهی و دینی بوده که تفاوتی ماهوی و عمیق با مدیریت علمی متداول در جهان داشت و رهبران انقلاب اسلامی برخلاف تمامی انقلاب‌ها — که پس از پیروزی و برای مدیریت کشور، به اختیار یا اجبار در اردوگاه غرب یا شرق قرار می‌گرفتند — حاضر به تبعیت از تمدن مدرن و جهت‌گیری مادی آن برای اداره‌ی کشور نشدند. یعنی امام خمینی در عرصه مدیریت و ام‌دار ادبیات دانشگاه نبود و ادبیات تخصصی حوزه نیز ظرفیت و توانایی لازم را برای مدیریت در دوران پس از رنسانس در اختیار نداشت تا بتوان برای اداره‌ی نظام اسلامی در قرن بیستم به آن اتکا کرد.

مبحث دوم

۱. «استراتژی درگیری»، به عنوان اصل عام در حاکمیت ۲. تحلیل قیام انبیای الهی بر اساس تکامل تاریخی و قیام مادیون بر مبنای تنازع بر سر دنیا و تطبیق قیام حضرت امام به فرهنگ انبیا

۱. زندگی یک فرد و حیات یک جامعه در این دنیا، با اراده‌ی فردی و اجتماعی گره خورده و به همین دلیل، هوی و تقوی هم در رفتار انسان و هم در عملکرد جوامع قابل مشاهده است. بنابراین هنگامی که یک جمعیت در برابر یک حکومت به پاخیزند، درگیری بین این دو گروه امری حتمی خواهد بود: نمرودها و فرعون‌ها با تکیه به هوای نفس خود به دنبال حفظ قدرت و حاکمیت خود هستند و انبیا و اولیای الهی با تکیه به فرمان الهی مأمور می‌شوند تا با نصیحت و انذار و قیام، در مقابل منش و راه طواغیت که برخلاف سعادت بشر است، بایستند. لذا وجود هوای نفس که عقلانیت و حقیقت را نمی‌پذیرد، باعث می‌شود تا درگیری به مقوله‌ای بدیهی در حیات دنیوی تبدیل گردد. روشن است که این واقعیت مخصوص به تقابل دستگاه انبیاء با دستگاه طاغوت نیست بلکه اگر گروه‌های معارض با حکومت، دارای رویکرد دینی نباشند، باز هم نزاع روی خواهد داد و درگیری، یک امر اجتناب‌ناپذیر در قیام‌ها و نهضت‌های مادی و الهی است.

اما روش درگیری و قیام و کیفیت برخورد با این موضوع گاه براساس فرهنگ مذهب انجام می‌شود و گاه بر مبنای کفر و روحیه‌ی انتقام و ابراز قدرت و تهور و خطرپذیری شکل می‌گیرد که این چارچوب، «نبرد مسلحانه» را پدید می‌آورد. اما عناصر و جمعیت‌هایی که ضعیف‌النفس هستند و قدرت و شجاعتی در خود نمی‌بینند، با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ارتباط می‌گیرند تا از طریق پشتیبانی آنان، قدرت حاکم را ساقط کنند و خود به حاکمیت برسند که این اخلاق «مبارزه پارلمنتاریستی» را رقم می‌زند. این دورویکرد برای استیفای حقوق بر اخلاق رذیله استوار شده و لذا انبیاء و اولیای الهی برای قیام الهی خود، از این رویکردها استفاده نکرده و نمی‌کنند و حرکت خود در این عرصه را با روش اخلاقی و الهی و براساس تکامل تاریخ پی می‌گیرند. یعنی آنچه مشاهده می‌کنند، این حقیقت است که انسان‌ها براساس هوای نفس، گرد هم جمع شده و جامعه‌ی خود را بر محور منافع مادی قوم و قبیله و تنازع و تکالب بر سر دنیا تشکیل داده‌اند و لذا به یکدیگر ظلم می‌کنند و به فساد می‌پردازند و تا حدّ پرستش هوای نفس می‌تازند و به سمتی حرکت می‌کنند که موجب هلاکت و دوری از سعادت و تکامل است. از این رو، بعثت انبیاء و قیام آنان با این هدف انجام می‌شود که با جامعه‌ی بشری سخن بگویند و نادرستی راه و مشی موجود را برای آنان آشکار نمایند و به آنها اعلام کنند که برای تأمین نیازهای خود نباید بر ابلیس سجده کرد و به قدرت‌های فاسد و اندیشه‌های جهالت‌بار تکیه نمود و به چپاول و استثمار و حذف دیگران پرداخت.

۲. حضرت امام خمینی نیز مشی الهی انبیاء را در پیش گرفت و لذا در ابتدا به نصیحت رژیم پرداخت که با عملکرد خود برای تأمین منافع قدرت‌های غربی در منطقه‌ی غرب آسیا، ایران را به «اسرائیل دوم» معروف کرده بود و به شاه گوشزد کرد که

کشور اسلامی را به کفار وابسته نکند و ملت را تضعیف ننماید و بیت‌المال را هدر ندهد. اما بنابر آنچه گذشت، با شروع نصیحت‌ها به قدرت حاکم، درگیری‌ها آغاز شد و امام و یارانش مورد هجوم قرار گرفتند و به زندان افتادند و در تداوم این سیر، موجی از دستگیری و خشونت و شکنجه و تبعید و اعدام و کشتار در برابر آنان شکل گرفت. در واقع روشی که نمرود در قبال حضرت ابراهیم، فرعون در برابر حضرت موسی علیهما السلام و ابوجهل و ابوسفیان در مقابل نبی اکرم صلی الله علیه و آله در پیش گرفتند، توسط رژیم پهلوی تکرار شد چرا که کفر در ذات خود، عقلانیت و منطق و تکامل و حتی انسانیت را بر نمی‌تابد. در واقع حضرت امام به جای تکیه بر تئوری نبرد مسلحانه و مبارزه‌ی پارلمانتاریستی که از فرهنگ مادی در شرق و غرب نشأت می‌گرفت، بر مبنای تئوری «پیروزی خون بر شمشیر» انقلاب اسلامی را به پیروزی رساند؛ یعنی اقتدار نظامات به دستگاه‌های سیاسی و امنیتی و نظامی باز می‌گردد و رژیم پهلوی از تمامی ظرفیت این دستگاه‌ها برای مقابله با نهضت اسلامی استفاده کرد اما حضرت امام در مقابل این فشارها از قدرت‌های سیاسی خارجی و رسانه‌های جهانی و... استفاده نکرد بلکه همانند انبیای الهی با مظلومیت و اتکال به خدای متعال به راه خود ادامه داد و مردم نیز با شهادت‌طلبی و نثار خون خود از حرکت امام پشتیبانی کردند و با کمترین هزینه‌ی مادی بر فرعون زمان پیروز شدند.

برای تبیین بیشتر رابطه‌ی نهضت حضرت امام با فرهنگ انبیاء باید به این نکته توجه کرد که هدف از بعثت انبیاء در ادبیات قرآن، نجات مردم از کفر و شرک و دعوت آنان به خداپرستی معرفی شده است. هدف امام خمینی نیز مبارزه برای کسب قدرت و حاکمیت صنف روحانیت و جایگزینی آن با هیئت حاکمه وقت نبود همچنان‌که ایشان یک مبارزه‌ی ملی‌گرایانه را پیگیری نکرد زیرا حرکت‌های ملی‌گرایانه در دنیا برای کسب

قدرت، به معنای حضور عناصری در رأس و بدنه‌ی حاکمیت است که برخلاف دیکتاتورها دارای توانایی علمی برای تأمین منافع ملت در جهت تکامل مادی هستند. در واقع تأمین منافع مادی ملت در قرن بیستم، از طریق تخصص‌های متداول امکان‌پذیر می‌شود و هیئت حاکمه باید بر چگونگی روابط مدیریتی و مالی و اقتصادی مسلط باشد و بتواند دانشمندان و کارشناسان مجرب را برای رفع نیازهای مادی مردم به کار بگیرد که نمونه‌ی آن در کشورهایی مانند کره‌ی جنوبی، مالزی، سنگاپور و... قابل مشاهده است. اما حضرت امام به دنبال این نبود که با ساقط کردن دیکتاتوری شاه، متخصصین و تکنوکرات‌های ملی‌گراها به قدرت برسند تا تکامل مادی را برای ملت ایران به ارمغان بیاورند. به همین دلیل و علی‌رغم این که امریکایی‌ها برای کنترل انقلاب، عنصری ملی‌گرا مانند بختیار را به سر کار آوردند و با آزادی زندانیان سیاسی و آزادی مطبوعات، فضای باز سیاسی را گسترش دادند و وعده‌ی برگزاری انتخابات آزاد را مطرح کردند و محیط را برای تحقق مطالباتی که متناسب با تکامل مادی بود، فراهم نمودند؛ باز هم امام خمینی مصالحه با دولت بختیار را نپذیرفت و آن را غیرقانونی دانست و پس از اینکه دولت او مرتکب کشتار مردم شد، آن را سرنگون کرد.

در واقع تمامی جوامع براساس تعلق به یک آرمان واحد شکل می‌گیرند و حضرت امام علاوه بر جدا کردن تعلقات مردم از رژیم پهلوی، به دنبال این بود که ملت ایران بر محور تعلق به اسلام و حاکمیت دین جمع شوند و لذا با ایجاد فضای باز سیاسی توسط دولت بختیار نیز فریفته نشد و نپذیرفت که تکامل مادی به عنوان محور تعلقات و تمایلات عمومی قرار گیرد. چرا که می‌دانست هم دیکتاتوری شاه و هم حاکمیت عناصر ملی‌گرا — که برای اداره‌ی کشور به بلوک غرب یا بلوک شرق تمایل داشتند و سبک زندگی غربی و شرقی را به عنوان آرمان خود پذیرفته بودند — ملت ایران را به

سجده بر دنیا خواهد کشاند. بنابراین رفتار حضرت امام در مدیریت قیام ملت ایران، دقیقاً با قیام‌های انبیای الهی و فرهنگ دینی آنان انطباق داشت. در ادامه‌ی همین روند بود که پس از پیروزی انقلاب، حضرت امام به نسخه‌های غربی و شرقی برای حاکمیت تن نداد و شعار و آرمان خود مبنی بر حاکمیت اسلام را محقق کرد و آن را به‌عنوان یک تجربه‌ی عینی در مقابل شیعیان و مسلمانان قرار داد.

۳. برخی ادعا کرده‌اند که انقلاب اسلامی با استفاده از فاصله‌ی طبقاتی شدیدی که بر اثر سیاست‌های اقتصادی پهلوی بر جامعه‌ی ایرانی تحمیل شده بود استفاده کرد و با تکیه بر انگیزه‌های مادی مردم، آنها را برای مشارکت در انقلاب تحریک نمود. اما چنین ادعایی باید به وسیله‌ی بعضی مقایسه‌ها مورد ارزیابی قرار گیرد. به‌عنوان نمونه، بلوک شرق بر مبنای همین روش ایجاد شد و انقلاب بلشویکی در روسیه با تکیه بر فاصله‌ی طبقاتی و تبعیض فاحشی که از نظام سرمایه‌داری ناشی می‌شد، به پیروزی رسید و محرومین و کارگران را با شعار عدالت در بهره‌مندی از دنیا، به صحنه آورد و با پدید آوردن انقلاب‌های کارگری، حدود نیمی از دنیا را با خود همراه کرد و با طرح یک تئوری جدید، راه و رسم دیگری را در امور سیاسی و امنیتی و نظامی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی رقم زد. حال آیا واقعاً امام خمینی نیز چنین مسلکی را پیمود و نهضت خود را بر قشر کارگر استوار کرد و شعار تأمین نان و مسکن و... سر داد؟! حقیقت این بود که شعار اصلی حضرت امام در اموری از این قبیل خلاصه می‌شد که از شاه می‌خواست با مذهب در نیفتد و با روحانیت درگیر نشود و با دین مردم بازی نکند و ملت ایران را به قدرت‌های بزرگ نفروشد و عزت مردم را لگدمال نکند و آنها را به نوکری اجانب وا ندارد. یعنی امام خمینی برای وارد کردن مردم به صحنه، به مسائلی که مربوط به استقلال کشور و آزادی ملت بود، تکیه می‌کرد و هویت اسلامی و انسانی

ملت ایران را مورد توجه قرار می‌داد و ابداً بر نیازهای مادی تمرکز نمی‌کرد؛ گرچه از این موضع نیز به حکومت شاه حمله می‌کرد. البته جمعیت‌هایی همانند چریک‌های فدایی خلق و حزب توده بودند که با شعار تأمین نیازهای مادی، روش بلوک شرق در قیام و کسب قدرت را در ایران نمایندگی می‌کردند اما مردم ایران نه بر محور آنها جمع شدند و نه به دعوت گروه‌هایی مانند جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی توجه کردند.

در واقع از ابتدای نهضت تا همین امروز، حضرت امام و مقام معظم رهبری در تمام مواضع و رفتار خود همواره بر یک مسأله تأکید کرده‌اند و آن اسلام است و هیچ مطلب دیگری را — اگر به اسلام باز نگردد — به رسمیت نشناخته‌اند. حتی حضور و مشارکت مردم نیز هنگامی که برای اسلام بود، در نگاه حضرت امام ارزش پیدا می‌کرد اما مشارکت مردمی بر مبنای ادبیات مادی در غرب و شرق، ذره‌ای برای آن ابرمرد الهی اهمیت نداشت. لذا با وجود آنکه فشارهای شدیدی بر امام خمینی وارد شد تا در فراندوم دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ با اضافه‌کردن قیدی به «جمهوری اسلامی»، آن را به عرف رایج در دموکراسی شرقی یا غربی نزدیک کنند، ایشان هیچ‌یک از این امور را نپذیرفت و تصریح کرد: «جمهوری اسلامی؛ نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر». با این توضیحات که تفصیل آنها در این سلسله جلسات خواهد آمد، روشن می‌شود که نمی‌توان قیام حضرت امام و مدیریت ایشان را براساس فلسفه‌ی دموکراسی غربی یا شرقی تحلیل کرد یا رفتار ایشان را به ادراکات مشترک عقلایی و مدنی بالطبع بودن انسان ارجاع داد بلکه عملکرد حضرت امام به جامعه در تعریف قرآنی آن (مرزبندی بین جوامع براساس کفر یا نفاق یا ایمان) باز می‌گردد؛ گرچه دو خطّ سیاسی موجود در کشور، تلاش کنند تا انقلاب اسلامی را در یکی از چارچوب‌های متداول تفسیر کنند. به عبارت دیگر یک جناح براساس ادبیات تخصصی دانشگاه بر «جمهوریت» و

دموکراسی غربی تکیه می‌کند و جناح دیگر با تکیه به ادبیات تخصصی حوزه، بر «اسلامیت» از منظر فرهنگ مولویت و به تعریف قبل از رنسانس پای می‌فشرد. اساساً مطالبه‌ها و استنصارهای فکری حضرت امام و مقام معظم رهبری ناظر به وجود این چالش‌هاست و اگر راهکاری علمی و تخصصی برای رفع آنها مطرح نشود و نقایص موجود در ادبیات حوزه و دانشگاه مشخص نگردد، کمکی واقعی به این پرچمداران توحید انجام نشده است.

۴. از این رو، به تعبیر مقام معظم رهبری «باید با عبور از سطح و ورود به عمق و ژرفای اندیشه، به تبیین گفتمان انقلاب پرداخت» زیرا اگر این حقایق به نحو علمی و تخصصی تحلیل نشود، حتی بیانات حضرت امام و مقام معظم رهبری به ادبیات نخبگانی متداول در جهان تأویل خواهد شد و مردم و کشور و انقلاب را به انحراف خواهد کشاند. لذا این سلسله بحث در مرحله اول به این مسأله اساسی می‌پردازد که چگونه می‌توان بر مبنای فرهنگ حاکم بر آیات قرآن و روایات، به تحلیل حرکت حضرت امام در قیام و مدیریت نظام پرداخت چرا که در حوزه‌های علمیه و فرهنگ تخصصی آن، به این ضرورت مهم توجه نمی‌شود و در منابع و سخنرانی‌ها اثری از تطبیق ادبیات وحی بر موضوعات روز نظام اسلامی دیده نمی‌شود بلکه جایگاه قیام الهی و نظام اسلامی از منظر تحقق فقه تبیین می‌شود و منزلت ولی فقیه تنها به عنوان مجری احکام شرعی مورد دفاع قرار می‌گیرد. البته چنین رویکردی غلط نیست اما برای حل ناهنجاری‌های کنونی در کشور و طی مسیر آینده بر مبنای دین کفایت نمی‌کند و محیط و شرایطی برای تحقق فقه محمد و آل محمد صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین فراهم نمی‌آورد. به همین دلیل است که با گذشت سی و هفت سال از انقلاب اسلامی و حاکمیت دین در کشور و تمایل عموم ملت و مسئولان برای پیاده‌شدن ارزش‌های دینی در

جامعه، مسائلی از قبیل حجاب، ازدواج جوانان، حذف ربا و... مرتفع نشده و رهنمودهای مذهبی در این قضایا تحقق نیافته است. این در حالی است که دست اجانب و قدرت‌های بزرگ از دخالت در مدیریت کشور قطع شده و حتی الگوی کشورهای در حال توسعه مورد تبعیت قرار نگرفته و گرایش نظام به ارزش‌های مکتبی حفظ شده است. به نظر می‌رسد ریشه‌ی این مشکل در آن است که توانایی و ظرفیتی برای استفاده از آیات اعتقادی و اخلاقی قرآن در جهت تعیین وظایف شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت در شرایطی که قدرت و حاکمیت به دست فرهنگ مذهب افتاده، وجود ندارد. البته این سلسله مباحث، محلی برای بحث فنی و تخصصی پیرامون چگونگی استنباط احکام حکومتی از قرآن کریم و تبیین موانع آن در ادبیات و تعاریف تخصصی موجود نیست اما می‌توان متناسب با فرهنگ عمومی، به نتایج این مباحث اشاره کرد.

به‌عنوان نمونه، خدای متعال در سوره مبارکه بقره به بنی اسرائیل یادآور می‌شود که این قوم در زمان خود بر تمامی جهانیان برتری داده شدند و مشمول نعمت‌هایی شدند که شامل حال هیچ قوم دیگری نشده بود و همزمان حوادث و فتنه‌هایی که به آن مبتلا شدند، ذکر می‌کند. اما قومی که نه تنها در زمان خود بلکه در طول تاریخ و در تمامی زمان‌ها برتری داده شده، امت محمد و آل محمد است که اعتقاد به ائمه‌ی معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین با وجود آنان عجین شده است و طبق روایات هر وضعیتی که برای بنی اسرائیل پیش آمد، برای امت پیامبر نیز رقم می‌خورد. حال اگر سرفصل مسائل و حوادث و فتنه‌هایی که برای قوم بنی اسرائیل و امت پیامبر رخ داد، مورد بررسی قرار گیرد و به تطبیق قاعده‌مند آن بر وضعیت ملت سرافراز ایران و چالش‌های پیش‌روی آن پرداخته شود، در این صورت باز هم می‌توان ادعا نمود که

ناهنجاری‌های موجود و راه حل آنها، امری عقلایی و خارج از خطابات شرعی است و باید در این زمینه به کارشناسی موجود در نزد عقلاء استفاده کرد؟! به‌عنوان مثال، قوم بنی اسرائیل به‌عنوان یک قوم موحد تحت آزار و استثمار قبطیان قرار داشتند اما پس از نجات از سلطه‌ی فرعون و غرق‌شدن لشگریان او در نیل، دچار گوساله‌پرستی شدند. در روایات اهل بیت، همین مطلب بر امت پیامبر و به‌حوادثی که پس از رحلت آن نبی الهی رخ داد، تطبیق داده شده است. حال آیا مسلمانان پس از رحلت نبی اکرم، همانند قوم بنی اسرائیل گوساله‌ای ساختند و بر آن سجده کردند؟! اگر پاسخ چنین سؤالاتی به دقت و براساس فرهنگ مذهب داده نشود، معلوم نخواهد شد که پس از رهایی از رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی، گوساله‌پرستی امروزین به چه شکل خواهد بود و این خطر در شرایط کنونی چگونه و از چه منافذی امت دینی را تهدید می‌کند. در صورتی که تکلیف این مسائل با استتضائه به نور قرآن معین شود، عزاداری‌های محرم و عبادات ماه مبارک رمضان به شکل سنتی برگزار نمی‌شود بلکه این مراسمات، متدینین را از انفعال در برابر مسائل کشور خارج خواهد کرد و هدایت‌گر ساختارهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نظام خواهد شد.

مبحث سوم

تحلیل خداپرستی در چارچوب «عقل عملی» و بر مبنای فرهنگ انبیا:

«جریان آیات الهی در مقابل قدرت اجتماعی کفر»

۱. هنگامی که از انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک آیه و معجزه‌ی الهی یاد شود، این پرسش را به همراه خواهد داشت که مگر تحقق معجزات، حاصل ارتباط بین پیامبر یا امام معصوم با خدای متعال نیست؟! پس چگونه می‌توان انقلاب اسلامی را - که در دوران غیبت حضرت ولی عصر به پیروزی رسیده و با رهبری انسان‌های غیر معصوم پدید آمده - یک معجزه دانست؟! برای پاسخ به این سؤال، لازم است تعریف «خداپرستی» بر مبنای فرهنگ انبیاء و مجموعه‌ی آیات و روایات و معارف الهی مشخص شود. به نظر می‌رسد بنابر فرهنگ قرآن، اعتقاد به خدا و تسلیم شدن در برابر اراده‌ی او، نه از طریق ارتباط مستقیم با خدا بلکه به واسطه‌ی ایمان به «آیات الهی» محقق می‌شود و آیات الهی نیز مقوله‌ی شاملی است که صحف پیامبران، معجزات انبیاء، نشانه‌های تکوینی و جریان مشیت خدای متعال در تاریخ و جامعه را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، خداشناسی و خداپرستی تنها از طریق آیات الهی امکان‌پذیر

است و ورای آیات و معجزات، راه دیگری برای شناخت خدا و ایمان به او و ارتباط با دستگاه الهی وجود ندارد و روح ادبیات وحی و فرهنگ قرآن کریم، آکنده از این حقیقت انکارناپذیر است.

۲. از سوی دیگر باید توجه داشت که «آیه» به معنای نشانه‌ای عینی از قدرت و علم الهی است که باعث اتمام حجت می‌شود؛ چه کتاب خدای متعال که نشانه‌ای بر علم و حکمت اوست و چه تجلی خداوند بر کوه در برابر بنی اسرائیل و نابودی آن کوه و سایر آیاتی که نشانه‌ای بر قدرت حضرت حق است. حتی کسانی که با دستگاه ابلیس ارتباط برقرار می‌کنند و از آن تبعیت می‌نمایند، آثار قدرت مادی او را مشاهده می‌کنند؛ یعنی اهل دنیا و مادی‌گرایی نیز اگر اثری ناشی از توانایی ابلیس را نبینند یا نسبت به آن وجدان پیدا نکنند، به دنبال آن دستگاه ظلمانی نخواهند رفت.

در واقع انسان و جنّ همراه با هوای نفس وارد این دنیا می‌شوند و هوای نفس نیز تمایلات فاسد و اندیشه‌های باطل برای آنان ایجاد می‌کند. لذا انسان و جنّ برای خلاصی از تمایلات و اندیشه‌های ناصحیح و سپس ایمان آوردن به خدای متعال، به آیات و معجزات نیازمند هستند و الا چنین چالشی برای آسمان، زمین، ملائکه و... که وارد عالم تکلیف و امتحان نشده‌اند، پیش نمی‌آید بلکه آنها به‌عنوان مخلوقات الهی در حال حمد و تسبیح و تقدیس خدای متعال هستند. پس تردید و چالش و سؤال و اشکال و انکار و عناد در برابر حضرت حق جلّت عظمت، تنها در مورد انسان و جنّ — که دارای هوای نفس هستند — قابلیت طرح پیدا می‌کند. از این‌رو خدای متعال علاوه بر آیات آفاقی و انفسی — که هوای نفس موجب تشکیک در آنها می‌شود — آیات دیگری نیز برای بشر نازل می‌کند که این آیات توسط انبیای الهی محقق می‌شود (و بعضاً در مقابل کفاری که طلب آیه کرده بودند) قرار می‌گیرد. در نتیجه، توحید و خداشناسی به معنای

ارتباط مستقیم روحی یا ذهنی انسان با خدای متعال نیست بلکه انسان به‌عنوان یک مخلوق باید تصرف مافوق در درون خود و یا در محیط بیرون را احساس کند تا با اتمام حجت، زمینه‌ی ایمان آوردن برای او فراهم شود.

۳. بر این اساس و با توجه به آنکه خداپرستی و توحید هیچ‌گاه تعطیل‌پذیر نیست، انسان‌ها و جوامع از ابتدای تاریخ تا روز قیامت باید برای خداپرست شدن و اعتقاد به حضرت حق، طلب آیه کنند تا با دیدن نشانه‌ای از قدرت و علم الهی، به او ایمان بیاورند. یعنی از آنجا که تمامی حقایق دینی به «توحید» باز می‌گردد و خداشناسی و توحید نیز تنها از طریق آیات و نشانه‌های الهی امکان‌پذیر است، جریان آیات و معجزات باید در طول تاریخ تداوم داشته باشد و از این جهت، بین عصر حضور و عصر غیبت معصوم تفاوتی وجود ندارد. در واقع این یک اصل اعتقادی خدشه‌ناپذیر در تمامی مراحل تاریخ است که همه‌ی دین ریشه در توحید دارد و تمامی اهواء نیز از دستگاه شرک و کفر و سلطنت ابلیس نشأت می‌گیرد. لذا نه فقط مشرکین مکه بلکه اهل کتاب نیز با وجود ادعای اعتقاد به حضرت موسی یا حضرت عیسی علیهماالسلام، از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواستند تا با آوردن آیه و معجزه و نشان‌دادن قدرت الهی، حقانیت نبوت خود را به آنها اثبات کند و پیامبر بزرگوار اسلام نیز تقاضای آنان را اجابت کردند. این سنت الهی مختص به دوران بعثت نیست و نمی‌توان با ادعای انحصار تعریف معجزه به دوران حضور نبی یا امام در علم کلام، ضرورت تداوم معجزات را نفی کرد بلکه دستیابی به حقیقت و ایمان به خدای متعال در قرن بیستم نیز وابسته به مشاهده‌ی آیه و معجزه است و الا کفار چگونه به دین حق ایمان بیاورند؟! آیا می‌توان از تمامی آنان خواست با براساس استدلال‌های ذهنی به اسلام بگردند؟! آیا در این صورت، مذهب حقه به یک امر مشترک با دیگر ادیان تنزل داده نمی‌شود؟!!

۴. بنابراین جریان آیات و معجزات در تمامی ادوار تاریخ یک اصل اعتقادی ضروری و لازمه‌ای قهری برای تداوم توحید و خداپرستی در معنای صحیح آن است و در دوران غیبت، علماء و فقهای عظام شیعه به ظرفی برای تحقق آیات الهی و ظهور قدرت و علم خدای متعال تبدیل می‌شوند تا ایمان شیعیان ارتقاء پیدا کند و اهل سنت هدایت شوند و دست‌گیری از کفار تحقق یابد. در این صورت — و بر مبنای نکات پیش‌گفته مبنی بر ضرورت تکامل ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه برای پشتیبانی علمی از انقلاب اسلامی — خداشناسی به‌جای آنکه در «عقل نظری» منحصر شود و به مباحث عرفان نظری و کلام و فلسفه محدود گردد، توحید و اعتقادات در «عقل عملی» معنا می‌شود و کار بزرگ حضرت امام خمینی نیز تحقق همین مطلب بوده است.

البته ادبیات متداول در حوزه‌های علمیه، ایمان و باور دینی و تحصیل اعتقادات حقه را منوط به تلاش فرد برای اثبات عقلی عقاید اسلامی می‌داند که نتیجه‌ی عملی آن، ضرورت تبعیت از اوامر و نواهی شرعی و گردن‌نهادن به مصالحی است که توسط خدای متعال معین شده است چرا که تشخیص اکثر مصالح از طریق عقل بشری امکان‌پذیر نیست. لذا در این رویکرد، تشخیص احکام عملی فقهی، مقوله‌ای عقلی نیست اما دستیابی به اعتقادات صحیح، منوط به عقل است. این در حالی است که تمامی قرآن و دیگر صحف الهی نسبت به این مسأله هشدار می‌دهد که اعتقادات حقه از سوی ابلیس همواره در معرض حمله است و خدای متعال نیز انبیاء را مبعوث کرده تا بندگان دچار اعتقادات باطل نشوند و تنها در صورت عبور از این مرحله است که جزئیات احکام عملی قابلیت طرح پیدا می‌کند؛ یعنی در صورتی که فرد بالغ استقرار پیدا کند و دستگاه ایمان را اختیار نماید. در واقع کسی که به سن بلوغ می‌رسد، سه قوه‌ی «اختیار»، «عقل» و «زادولد» به او عطا می‌شود و در معرض سه دستگاه «کفر»

نفاق و ایمان» قرار می‌گیرد و دستگاه ابلیس، به ایمان و اعتقاد او حمله‌ور می‌شود؛ همان‌گونه دستگاه الهی به کمک و هدایت او می‌شتابد. در واقع نمی‌توان فرد را به قوه‌ی اختیار و عقل سپرد تا به تنهایی در این راه پر خطر را حرکت کند زیرا در پیچ و خم امتحانات است که اعتقادات راسخ می‌ماند یا از دست می‌رود و این مطلب در حوادث و قضایای مختلفی که از ابتدای پیروزی انقلاب تا امروز روی داده، به وضوح قابل مشاهده است. لذا فرهنگ قرآن کریم این است که فرد به تنهایی نمی‌تواند اعتقاد خود را حفظ کند بلکه انبیاء و اولیاء را به‌عنوان پرچمداران هدایت معرفی می‌کند که اگر کسی به آنها نپیوندد، سرنوشتی جز ضلالت و گمراهی نخواهد داشت.

بر این اساس، آیا ارجاع شیعیان به فقهاء و نواب عام حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در دوران غیبت، تنها به امور فقهی اختصاص دارد یا فقهای عظام شیعه قبل از هر چیز، حصن اعتقادات مردم هستند و حفاظت از اعتقادات امت دینی در برابر دستگاه کفر و نفاق، در صدر اموری است که به آنان ارجاع شده است؟ اگر فرض شود که امور اعتقادی محببین اهل بیت در دوران غیبت به نواب عام سپرده نشده و تنها در اختیار امام غائب علیه‌السلام است، این سؤال مطرح می‌شود: آیا این عادلانه است که القاء ضلالت و گمراهی توسط ابلیس به‌صورت مستقیم و همه‌جانبه و بدون هیچ مانعی انجام شود اما حفاظت از اعتقادات منحصراً در اختیار شخصی باشد که امکان دسترسی مستقیم به او وجود ندارد؟! روشن است که چنین نیست و قطعاً آنچه به فقهای شیعه ارجاع شده، هم تبیین احکام فقهی برای پیروان مکتب اهل بیت و هم حفاظت از اعتقادات این مذهب حق است. در نتیجه‌ی این بررسی، روشن می‌شود که نواب عام حضرت ولی عصر در دوران غیبت ایشان، باید به‌مثابه ظرف تحقق آیات و معجزات الهی قرار گیرند تا اعتقادات و توحید و خداپرستی — که پیدایش و تداوم آن

جز از طریق آیات الهی ممکن نیست — در این دوره از تاریخ نیز جریان داشته باشد. البته روشن است که این بحث به معنای تقلیل جایگاه احکام فقهی نیست بلکه این احکام نورانی، به مثابه ابزاری برای تقویت ایمان و اعتقادات در برابر کفر و نفاق و مبارزه با جنایات‌های آنهاست. لذا هنگامی که برخی از دشمنان اهل بیت با طرح حدیث «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»، فقیه عالی مقامی مانند محمدبن فهد حلی را مورد تعریض قرار دادند، عصای این بزرگوار را دیدند که همانند عصای حضرت موسی تبدیل به اژدها شد و پا به فرار گذاشتند. سپس اژدها با اراده‌ی ایشان به شکل عصا درآمد و فرمود: «حضرت موسی هنگامی که تبدیل عصا به اژدها را دید، دچار خوف شد اما حالت خوف در این صحنه به من دست نداد.» از این رو آنچه مختص انبیای الهی است، «تشریح» است اما نشان دادن «آیه» منحصر به این بزرگواران نیست و توسط علمای شیعه نیز محقق می‌شود که تبیین آن در طول مراحل تاریخی مختلف، بحث جداگانه‌ای می‌طلبد اما آنچه در این سلسله بحث بیان خواهد شد، اعجاز رفتار حضرت امام و مقام معظم رهبری در رهبری قیام و مدیریت نظام اسلامی به عنوان یک «آیه‌ی عقلانی» — و نه حسی — است.

در نتیجه، یکی از اصلاحاتی که تحقق آن در ادبیات تخصصی حوزه لازم به نظر می‌رسد، ارتقاء ظرفیت اعتقادات از طریق تبیین آن در عرصه‌ی عقل عملی و عدم انحصار اعتقادات در عقل نظری است. همان طور که حضرت امام در عمل به این مهم پرداخت و الزامات آن از قبیل تشکیل امت و ایجاد حاکمیت را تحقق بخشید. یعنی نباید رفتار حضرت امام در رهبری قیام و مدیریت نظام را به ادبیات تخصصی حوزه بازگرداند چرا که عقل عملی در این ادبیات، در دو بخش «امور فطری» و «امور عقلایی» قابل جمع‌بندی است. این در حالی است که امر قیام و حکومت، نه تنها

مبتنی بر فطرت و علیّت نیست بلکه ریشه در هوی و تقوی دارد و یک امر اختیاری است و لذا وصف «مدنی بالطبع» نمی‌تواند مفسّر حرکتی الهی مانند انقلاب اسلامی باشد. همچنان که ادراکات عقلایی نباید به‌عنوان مبنای رفتار حضرت امام معرفی شود زیرا ادراکات عقلایی امری مشترک بین کافر و منافق و مؤمن تلقی می‌شوند و این در حالی است که جامعه‌شناسی در فرهنگ قرآن و سیره‌ی انبیاء نه تنها براساس مرزبندی بین کفر و ایمان طرح شده بلکه به درگیری با کلمه‌ی باطل برای اقامه‌ی کلمه‌ی حق باز می‌گردد و حکومت دینی و تمدن الهی نیز بر همین اساس شکل می‌گیرد.

البته این نقایص مربوط به مباحث نظری و تخصصی است و طرح آن ابداً به‌معنای نقص در مشی و سلوک عملی فقهای عظام و محییین اهل بیت در دوران غیبت نیست بلکه حقیقت آن است که اعتقادات شیعه در طول تاریخ، به عقل عملی و رفتار عینی پیروان این مکتب در اظهار ارادت به آستان مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و اشک بر مصیبات آن حضرت و نثار خون در راه آن امام وابسته بوده، هست و خواهد بود. یعنی آنچه بیش از هر عامل دیگری باعث شده تا اعتقادات حقّه در طول تاریخ تحقق و تداوم پیدا کند، ریختن اشک و نثار خون در این مسیر بوده که باید از این امر وجدانی، یک تحلیل تخصصی بر مبنای ادبیات وحی ارائه شود. امروز نیز بزرگترین آیه‌ی الهی برای ادامه‌ی حرکت شیعیان و اتمام حجت بر اهل تسنّن و هدایت کفار «عاشورا» است که سایه و اشعه‌ای از این نور الهی، حرکت امام خمینی در پیروزی انقلاب و مدیریت نظام جمهوری اسلامی است.

۵. بر این اساس به‌جای توحید ذهنی، توحید عینی و عملی مطرح می‌شود که در عالم خارج جریان پیدا می‌کند و قدرت آن، اقتدار دستگاه کفار و منافقین را به انفعال می‌کشاند. در واقع براساس فرهنگ قرآن، خداپرستی به نحوه‌ی ایمان آوردن فرد و نقش عقل او در این رابطه تقلیل نمی‌یابد بلکه توحید در این دنیا از طریق آیات الهی و به

دست انبیاء و در برابر جامعه‌ی کفر و دستگاه طغیان — که تمامی مردم را به تبعیت خود درآورده — واقع شده و جاری می‌شود. در تمامی سوره‌های قرآن، بحثی از توحید و خداپرستی دیده نمی‌شود مگر این که خدای متعال آن را در درگیری عینی و کاربردی بین ایمان و کفر طرح کرده باشد. یعنی کفر در عالم خارج، از افرادی جدا از یکدیگر تشکیل نمی‌شود و کفار به صورت بریده و منفک از هم زندگی نمی‌کنند بلکه از زمان قابیل تا امروز، حیات عموم مردم در جامعه و براساس هویت اجتماعی رقم می‌خورد و جوامع نیز دارای رؤسا و ولات و صاحبانی است که به اعمال سلطه بر مردم می‌پردازند و با متخلفین برخورد می‌کنند. حال آیا در مقابل این وضعیت می‌توان به دعوت تک‌تک افراد به تفکر برای دستیابی به اعتقاد صحیح اکتفاء کرد؟! حقیقت این است که انبیای الهی برای دعوت به خداپرستی با ملأ و مترفین و مستکبرین و ائمه‌ی کفر به‌عنوان صاحبان قدرت در جامعه برخورد می‌کردند و از طریق آیات الهی که نشانه‌ی قدرت خداست، قدرت مادی آنان را در مقابل تمامی مردم به چالش می‌کشیدند و برای ضعیف‌ترین عقلانیت‌ها اتمام حجت می‌کردند.

به‌عنوان نمونه، در تقابل حضرت ابراهیم علیه‌السلام با نمرود، خداپرستی آن نبی الهی با یک امر عینی و خارجی (انداختن ایشان در آتشی عظیم) توسط کفار به چالش کشیده می‌شود اما آتش به امر الهی نه تنها کارگر نمی‌افتد و خصوصیت ذاتی خود را بروز نمی‌دهد بلکه به گلستان تبدیل می‌شود و لذا توحید از طریق یک امر عینی و خارجی اثبات می‌شود و قدرت خدای متعال به این وسیله در مقابل چشم نمرود و نمرودیان قرار می‌گیرد. یا هنگامی که خدای متعال حضرت موسی را به پیامبری مبعوث می‌کند، به جای آنکه به او امر کند که تک‌تک افراد را به تفکر درباره‌ی هستی و اعتقاد صحیح دعوت نماید؛ ایشان را به سمت دستگاه کفر و شرک می‌فرستد و در برابر قدرت فرعون قرار می‌دهد و آیاتی مانند تبدیل عصا به اژدها و دست درخشان را در اختیار فرستاده‌ی خود قرار می‌دهد. زیرا روشن است که نظام کفر راه خود را از دستگاه الهی جدا نموده و براساس هوای نفس، جامعه تشکیل داده و برای طغیان خود فرهنگ‌سازی

کرده و مست و مغرور و مشغول عیش و نوش و تمتّع از دنیاست و لذا تفکر پیرامون گردش ماه و خورشید و نظم آسمان و زمین و... را نمی‌پذیرد و دلالت آیات آفاقی و انفسی بر توحید را انکار می‌کند. برای به چالش کشیدن چنین دستگاهی و بیدار کردن مردمی که به اسارت طواغیت درآمده‌اند، آیات و معجزاتی نازل می‌شود که قدرت نظام طغیان را در برابر چشم همه‌ی مردم و در عرصه‌ی اجتماعی به تزلزل در بیاورد و لذا هیچ پیامبری نیست که بدون آیه به مقابله با دستگاه کفر پرداخته باشد. این امور، حقایقی است که بر اثر انحرافات و پس از رحلت نبی اکرم به انزوا کشیده شد چرا که منافقین، اعتقادات را از فقه تفکیک کردند و با به حاشیه‌راندن امور اعتقادی — که اساس دین را تشکیل می‌داد — ایمان و کفر را بر مبنای اطاعت و عصیان نسبت به اوامر فقهی تعریف نمودند. نتیجه‌ی این فریب، امروز نیز در شکل‌گیری نحله‌های تکفیری و وهابی قابل مشاهده است که به جانیاوردن واجبات و حتی مستحبات فقهی را شرک و کفر می‌دانند اما مرزبندی بین کفر و اسلام را زیر پا گذاشته‌اند و همدستی و همراهی با کفار و دشمنان امت اسلامی را با تمام قوا ادامه می‌دهند.

مبحث چهارم

بررسی شیوه‌های علمی مبارزه در شرق و غرب، مقدمه‌ای برای شناخت قیام
حضرت امام (به‌عنوان آیه الهی بر مبنای تعریف جدید از خداپرستی)

۱. بیان شد که نه پرستش خدای متعال و نه پرستش ابلیس و فراعنه، هیچ‌یک توقف‌بردار نیستند و زندگی در این دنیا، در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه این دو دستگاه، دائماً تمامی انسان‌ها و جوامع را به‌سوی خود دعوت می‌کنند و درگیری بین آنها از هبوط حضرت آدم تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. بنابراین خداپرستی در محدوده‌ی عقل نظری تک‌تک افراد خلاصه نمی‌شود بلکه تحقق خداپرستی در این دنیا بدون «پرچمداران توحید» ممکن نیست؛ کسانی که در صحنه‌ی درگیری با ائمه‌ی کفر، به حصن و حفاظی برای اعتقادات امت دینی تبدیل می‌شوند. این عناصر نورانی در فرهنگ تمامی ادیان الهی از جمله دین اسلام، شخصیت‌های ویژه‌ای محسوب می‌شوند که پس از عبور از امتحانات پیچیده، توسط خدای متعال برای مأموریت «اقامه‌ی خداپرستی» انتخاب و اصطفا می‌شوند تا با نیابت و خلافت از اراده‌ی الهی، قدرت خدای متعال را در درگیری عینی با کفر و شرک به ظهور و بروز برسانند و باعث

ایمان مردم به دستگاه الهی شوند و لذا این عناصر، دارای «کرامات» هستند.

البته بنابه مباحثی که تفصیل آنها در بحث از «فلسفه‌ی تاریخ» ذکر شده، کرامات پرچمداران توحید به حسب مراحل مختلف تاریخی، شکل‌های متفاوتی پیدا می‌کند و بر همین اساس، انبیاء سلف بیشتر دارای «کرامات حسی» (مانند کشتی نوح و ناقه‌ی صالح و گلستان شدن آتش بر ابراهیم و عصای موسی و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی علیهم السلام) بوده‌اند اما از بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا دوران ظهور، «کرامات عقلانی» موضوعیت دارد. در واقع از آنجا که تسخیر در تحلیل و عقلانیت انسانی، پیچیده‌تر از تصرف در امور حسی است، کرامات عقلانی جایگاهی برتر و والاتر از کرامات حسی دارد و این یکی از دلایل «افضلیت علمای امت پیامبر بر انبیای بنی اسرائیل» است. زیرا عالمانی که در درگیری با قدرت ابلیس از اعتقادات امت محمد و آل محمد صلوات‌الله‌علیهم اجمعین حفاظت می‌کنند، توانسته‌اند برای راهبری امت دینی از عقلانیت نورانی قرآن استضائه کنند. پس چه کرامات حسی در گذشته و چه کرامات عقلی در این دوره از تاریخ، امری ذاتی برای پرچمداران توحید و وسیله‌ی شناخت مردم نسبت به آنهاست. البته «کرامات روحی» و قدرت تصرف در ارواح، مختصّ به ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام است که محور تهذیب در تمامی ادوار تاریخی هستند.

۲. از این رو، قیام حضرت امام خمینی قدس سره یک حرکت اعتقادی و در جهت اقامه‌ی خداپرستی در قرن بیستم بود که نه مبتنی بر تحلیل‌های دانشگاهی بود و نه بر مبنای عقلانیت موجود در حوزه‌های علمیه (اعم از فلسفه و منطق و اصول) استوار شده بود زیرا حدود اولیه و تعاریف مبنایی در این عقلانیت‌ها، نسبتی با «جامعه‌شناسی قرآنی» ندارد بلکه عملکرد حضرت امام (ره) ظرفیت اعتقادات امت دینی را از عقل

نظری به عقل عملی ارتقاء داد و در عقل عملی نیز به جای تکیه بر امور مشترک فطری و عقلایی، اقامه کلمه‌ی حق در برابر کلمه‌ی باطل را محوریت بخشید. همان‌طور که تمامی انبیاء مأمور بودند جامعه‌شناسی مادی حاکم بر زمان خود را به چالش بکشند و بر ضد جامعه‌ی الحادی در آن دوران قیام کنند. در واقع مأموریت انبیاء فقط این نبود که با تک تک افراد جامعه صحبت کنند و فاسد بودن اعتقادشان را به آنان گوشزد نمایند زیرا عموم مردم اسیر نظامات اجتماعی و قدرت و سلطه‌ی آنها هستند و توسط روابط اجتماعی کفرآمیز به بند کشیده شده‌اند و تا آیه و نشانه‌ای از قدرت خدا مشاهده نکنند، تکیه‌گاهی برای خروج از روابط و ارتکازات و فرهنگ موجود نخواهند داشت و نمی‌توانند ایمان بیاورند.

لذا انبیاء با ائمه‌ی کفر و صاحبان نفوذ در جامعه مواجه می‌شدند تا با به عجز کشاندن قدرت موجود از طریق اظهار معجزات و آیات، زمینه را برای رهایی آحاد جامعه از اصر و اغلال مادی فراهم نمایند. البته این آیات و معجزات قبل از بعثت به شکل حسی بوده و پس از بعثت، شکلی عقلانی پیدا کرده است؛ همان‌طور که پس از آغاز دوران ظهور «آیات شهودی» موضوعیت یافته و مردم به این نوع کرامات امتحان خواهند شد. پس خداپرستی صرفاً یک امر عقلی و درونی نیست بلکه اولاً ناظر به اختیار و ثانیاً نشأت گرفته از محیط بیرونی است و این محیط توسط پرچمداران توحید و جریان آیات الهی توسط آن بزرگواران ایجاد شده و در درگیری با قدرت عینی کفار شکل می‌گیرد؛ قدرتی که بندگان خدا را تحت سیطره‌ی خود گرفته و زندگی آنان را در روابط ظلمانی فروبرده است. یعنی پرچمدار توحید با اظهار و ایجاد معجزه و آیه، قدرت و ابهت جامعه‌ی کفر و سران آن را می‌شکند تا مردم آزاد شوند و بستر هدایت و ایمان و اعتقاد سالم حتی برای پایین‌ترین سطوح عقلانیت در میان انسان‌ها فراهم شود؛

همچنان‌که حقانیت حرکت حضرت امام (ره) حتی برای ضعیف‌ترین طبقه از عوام مردم نیز واضح و نمایان شده بود. لذا گرچه امام خمینی قدس سره از نظر اصطلاحی یک عارف، فقیه و فیلسوف محسوب می‌شد اما عظمت او به کرامات معمول در بین عرفاء نبود بلکه ناشی از این حقیقت بود که بدون تحصیل علوم سیاسی روز، تمامی تحلیل‌های مبتنی بر این علوم را عملاً زیر سؤال برد و عقلانیتی را که شیوه‌ی زندگی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بشر در قرن بیستم را پدید آورده بود، بر مبنای جامعه‌شناسی دینی به چالش کشید.

۳. حال باید به تطبیق دقیق‌تر بحث فوق بر حرکت حضرت امام در دوران مبارزه و قیام پرداخت. ایشان در شرایطی پرچم قیام را به اهتزاز درآورد که جامعه‌شناسی مادی مدرن در صورت‌های مختلف خود در جامعه‌ی ایران رواج داشت و باعث ایجاد حرکت‌های اجتماعی در کشور می‌شد. عده‌ای به دلیل ارتباط تنگاتنگ رژیم با صاحبان تمدن مدرن، در کنار شاه قرار گرفتند زیرا راه زندگی اجتماعی را در پیوستن به قافله‌ی تمدن می‌دانستند و رژیم پهلوی نیز در برآیند کلی خود به همین کار مبادرت می‌کرد. نهایت مطلب این بود که برخی عناصر این گروه، انتقاداتی به دیکتاتوری شاه و بی‌انضباطی مالی دربار داشتند اما در هر صورت وارد کردن مدرنیته و تمامی زیرساخت‌ها و روبناهای آن را به کشور ضروری تلقی می‌کردند. اما گروه دیگری با تکیه به نحوه‌ی مدیریت غربی و فرهنگ مشارکت و دموکراسی، از معارضان رژیم تلقی می‌شدند و با شاه به مثابه یک دیکتاتور مقابله می‌کردند و به دنبال یک حکومت ملی بودند چون پس از رنسانس، حق حاکمیت برای خاندان‌های سلطنتی معنا نداشت و پادشاه در بهترین حالت باید به یک منصب تشریفاتی و سمبلیک تنزل می‌یافت که نمونه‌ی این خط مشی در «جبهه‌ی ملی» قابل مشاهده بود. عده‌ی دیگری همین مبنا را

با ارزش‌های مذهبی و فردی ترکیب می‌کردند و برای دین به منزلت و جایگاهی در این سطح قائل بودند که این تفکر در گروه‌هایی همانند «نهضت آزادی» و اشخاصی از قبیل دکتر شریعتی و برخی روشنفکران دیگر مشاهده می‌شد.

دسته‌ی دیگری بودند که جامعه‌شناسی مادی را در شکل شرقی آن پذیرفته بودند و معتقد به مبارزه با شاه به‌عنوان نماد امپریالیسم و سرمایه‌داری بودند که «چریک‌های فدایی خلق» را تشکیل دادند و عده‌ای که به‌دنبال نسبت دادن این جامعه‌شناسی به آیات و روایات بودند، «سازمان مجاهدین خلق» را تشکیل دادند و با طرح یک چارچوب تئوریک و انتساب تحلیل‌های مادی به قرآن و نهج‌البلاغه و سایر متون دینی، «دینامیزم قرآن» را پایه‌گذاری کردند. این دو گروه علاوه بر نشر و ترویج افکار خود، دست به اقدام و عمل نیز می‌زدند و ریسک مرگ و شکنجه و... را پذیرا بودند و برای ریشه‌کنی سلطنت پهلوی به حرکت مسلحانه و ترور و... مبادرت می‌کردند. البته تشکل‌هایی مذهبی همانند هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی و اشخاصی همانند شهید بزرگوار نواب صفوی هم بودند که بدون تکیه به مکاتب مادی و با استناد به فتاوی‌ای برخی علماء به حرکات مسلحانه دست می‌زدند تا ضرباتی به رژیم وارد کنند. تمامی این نحله‌ها طرفدارانی در سطح کشور داشتند که در این میان به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر مربوط به سازمان مجاهدین خلق پس از قیام پانزده خرداد بود. به نحوی که رفتار این گروه توسط بسیاری از علماء تحت عنوان «جهاد» مورد تأیید قرار گرفت و وجوهای شرعیه و حمایت‌های متدینین به آنها تعلق گرفت و بعضی از مساجد به محلی برای تربیت و یارگیری از جوانانی تبدیل شد که به عضویت این سازمان درآمدند.

پس برای درک صحیح از قیام حضرت امام باید تمامی جریان‌های سیاسی موجود در کشور را که قبل و بعد از سال ۱۳۴۲، جامعه‌ی ایرانی را تحت تأثیر قرار دادند، مورد

توجه قرار داد و رفتار امام خمینی با این نحله‌ها را تحلیل نمود. زیرا نحوه‌ی عملکرد پرچمداران توحید برای تحقق خداپرستی در هر دوره‌ی زمانی، در شب‌های قدر معین می‌شود و به دستگاه الهی منتسب می‌گردد.

۴. در واقع جامعه‌شناسی حاکم بر تمامی این جریان‌ها با رفتار حضرت امام (ره) در مدیریت نهضت تفاوت داشت و آنچه مبنای حرکت امام خمینی قرار گرفت، جامعه‌شناسی قرآنی بود که بین کفر و نفاق و ایمان مرزبندی می‌کند و احکام قیام را از دین اخذ می‌نماید. یعنی مبارزه و قیام زمانی واجب است که در برابر «جامعه‌ی کفر» انجام شود و حتی قیام بر ضد جامعه‌ی نفاق نیز در این مرحله‌ی تاریخی جایز نیست و مختصّ به دوران ظهور حضرت ولی عصر است. لذا کسانی که نظام اسلامی را در موضوع وحدت با اهل سنت زیر سؤال می‌برند، دچار خلط بین حکم مربوط به دوران ظهور و حکم دوران قبل از ظهور شده‌اند؛ گرچه روشن است که در صورت هجوم بعضی مسلمین به شیعیان، دفاع واجب می‌شود. پس قیام در برابر اهل سنت و جنگ با آنان برای این دوران تشریح نشده و لذا جنگ‌های سلسله‌ی صفویه با امپراطوری عثمانی از رفتارهایی است که شرعی بودن آن، باید مورد تأمل قرار بگیرد. بر این اساس باید تحلیل دقیقی از گزاره‌هایی مانند «من لا تقیه له لا دین له» انجام شود تا روشن گردد که متناسب با مأموریت پرچمداران توحید از یک سو و قدرت ابلیس از سوی دیگر، باید چه برنامه‌ای در پیش گرفت تا امت دینی نجات پیدا کند.

البته در یک نگاه تاریخی به احکام الهی قیام، باید توجه داشت که از زمان حضرت آدم تا حضرت نوح علیهما السلام قیام حتی در برابر کفار واجب نبود و حضرت آدم مأمور به تقیه و مخفی کردن برخی امور بودند تا در آن شرایط سخت، نسل انبیاء حفظ شود و باقی بماند. اما از دوران حضرت نوح به بعد، قیام در برابر کفار

واجب می‌شود؛ حتی در صورتی که هیچ جمعی بر محور انبیای الهی تشکیل نشود و این بزرگواران ناچار باشند به تنهایی به مبارزه پردازند.

مبحث پنجم

بررسی ادبیات تخصصی حوزه در دو سطح «سنتی» و «مبارزاتی»

و تفاوت آن با ادبیات معجزه‌گونه انقلاب اسلامی

۱. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و طی چند دهه، سه جریان عمده غیر از جریان قیام حضرت امام‌قدس‌سره در میان جامعه‌ی ایران به چشم می‌خورد. جریان اول، اهل معارضه و مبارزه با قدرت حاکم و مدعی حاکمیت جدید بودند و مواجهه با رژیم پهلوی را به در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند که یا همانند جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی به روش‌های پارلمانتاریستی گرایش داشتند و یا همانند چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق، حرکت‌های مسلحانه را در دستور کار قرار داده بودند. البته این گروه‌ها به تبع میزان قدرت خود و مقاومت دولت مرکزی و فرسایشی شدن مبارزات، به مذاکره و بده‌بستان سیاسی و تقسیم قدرت با هیئت حاکمه نیز تن می‌دادند.

در جریان دوم، برخی از روشنفکران گرچه به مفساد رژیم معترض بودند و بعضاً به بیان آن می‌پرداختند اما سرنگونی رژیم و تأسیس یک حکومت جدید را وظیفه‌ی خود نمی‌دانستند و نزاعی بر سر قدرت نداشتند بلکه فعالیت‌های فرهنگی را به‌عنوان

تکلیف خود تلقی می‌کردند. همچنان‌که عده‌ای از مذهب‌یون (همانند سید جمال‌الدین اسدآبادی) نیز قائل به فعالیت‌های فرهنگی بودند و بعضاً نسبت به امور جامعه خیرخواهی و دلسوزی می‌کردند و به‌عنوان یک مصلح اجتماعی، حاضر به تحمل برخی تضییقات می‌شدند.

جریان سوم — که می‌توان از مشی آن با عنوان «دین‌داری سنتی» یاد کرد — موضعی درباره‌ی حکومت‌های قاجار و پهلوی و امور سیاسی و اجتماعی نداشتند بلکه در جایگاه یک اقلیت، مأموریت خود را به فهم دین و ابلاغ آن به مردم منحصر می‌دانستند تا عموم از طریق «تبلیغ»، نسبت به اعتقادات و اخلاق و احکام الهی اطلاع پیدا کنند و بر حسب اختیار و ایمان خود، به انجام وظایف دینی بپردازند. لذا با نظامات حاکم نیز به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند تا حکام مانعی در برابر حیات دینی به‌معنای سنتی آن به وجود نیاورند. این مشی زمانی مقبولیت می‌یابد که به این نکته توجه شود: شیعه قرن‌ها در حکومت‌های اهل سنت زندگی می‌کرده و مأمور به تقیه بوده و در طول این سالیان دراز نیز هیچ‌گاه در معرض حکومت‌های کفر قرار نگرفته است. لذا این جریان با استناد به آیات و روایات و فهم اجتهادی از فرهنگ مذهب، امر قیام و تصدّی حکومت را به دوران ظهور حضرت ولی عصر موعود می‌کردند و تا قبل از آن دوران، تکلیفی شرعی را در این امور متوجه خود نمی‌دانستند. چنین رفتاری در میان علمای شیعه در دوران صفویه رواج داشت و از آن زمان تا قیام امام خمینی قدس سره هیچ عالم شیعی نبود که مدعی حکومت و مدیریت یک نظام باشد.

البته تمامی حکومت‌ها حتی گروه‌های اقلیت را نیز تحت نظارت و کنترل خود قرار می‌دهند تا وظایف عمومی در برابر حاکمیت (مانند رعایت قوانین و پرداخت مالیات و...) از سوی این اقلیت‌ها نیز عمل شود و از جانب آنها ضربه‌ای به هیئت

حاکمه و منافع آن وارد نگردد.

۲. اما با شکل‌گیری تمدن مدرن و ایجاد تغییرات بزرگ در زندگی بشر و ورود آن به جامعه‌ی ایران، روحانیت به تدریج وظایف جدیدی را پیش روی خود دید که این امر در شکل‌گیری نهضت مشروطه منعکس گردید و سلطنت قاجار مجبور شد روابط مدیریتی نوین و مدرن را بپذیرد. اما علماء و متدینین وارد صحنه شدند و بر مشروط‌شدن این روابط اجتماعی جدید به احکام دینی پای فشردند و برای تحقق این مهم، بر نظارت بر قانون اساسی و قوه مقننه متمرکز شدند. در واقع تئوری این حرکت جدید و جامعه‌شناسی حاکم بر آن بر مبنای «قانون محوری» استوار شده بود؛ یعنی اولاً برای جلوگیری از هرج و مرج و تأمین نظم در زندگی اجتماعی، قانون ضرورت دارد و ثانیاً در کشوری که اکثریت آحاد آن مسلمان هستند، قوانین باید بر طبق شریعت اسلام و فقه شیعه و نظارت مراجع تقلید تدوین گردد. لذا در مواجهه با پدیدآمدن شرایط جدید پس از رنسانس، دین‌داری به تدریج از شکل سنتی خود خارج می‌شود و به فضاهای نوین قدم می‌گذارد. البته حتی عالم بزرگواری چون شیخ فضل‌الله نوری که در این راه به شهادت رسید، به دنبال رهبری جامعه نبود بلکه نظارت فقهاء بر حکومت و التزام حکام به قوانین اسلام و جلوگیری از تصویب قوانین غیراسلامی را دنبال می‌نمود. مرحوم آیت‌الله مدرس به‌عنوان یک عضو در مجلس و مرحوم آیت‌الله کاشانی به‌عنوان رئیس مجلس شورا نیز حضور و مشارکت در قدرت را پذیرفتند و مردم را به شرکت در انتخابات تشویق کردند تا از این طریق، قوانین کشور را در مسیر ارزش‌های اسلامی قرار دهند؛ نه این‌که مسئولیت و مدیریت کشور را به‌عهده بگیرند. حتی امروزه نیز ادبیات تخصصی حوزه برای دفاع از نظام بر همین مبنای جامعه‌شناسی تکیه می‌کند و آقای منتظری در کتاب «دراسات فی ولایه الفقیه» به‌عنوان یکی از قوی‌ترین متون مدون

در این رابطه، به همین چارچوب ملتزم است.

به تبع شرایط جدید که ناشی از ورود فرهنگ مدرنیته به ایران بود، نیازهای دیگری نیز مطرح شد. به عنوان نمونه برخی علماء اقدام به اخذ مجوز از نظام آموزش و پرورش و تأسیس مدارس دینی کردند تا از اثرات سوء آموزش و پرورش نوین بر فرهنگ متدینین جلوگیری کنند. برخی بزرگان از دولت مجوز نشر مجلات مذهبی گرفتند و عده‌ی دیگری وارد رادیو شدند و منبر خود را به رسانه‌های جدید منتقل کردند. بعضی از روحانیون به دانشگاه‌ها رفتند و به دلیل احساس تکلیف، به عضویت هیئت علمی در دانشگاه‌ها درآمدند تا ارتباط با دانشجویان و راهنمایی دینی آنان را پی بگیرند. پس علاوه بر عمل به فرهنگ سنتی رایج در میان علماء و دین‌داران، روحانیت برای عمل به وظایفی جدید وارد صحنه شد و به موضوعات و عرصه‌های نوین ورود پیدا کرد.

۳. اما حضرت امام خمینی قدس سره هیچ‌یک از دو مشی قبلی را برای عمل به اسلام کافی نمی‌دانست بلکه فضا و راه سومی را برگزید؛ گرچه با علماء و متدینینی که از دو مشی فوق تبعیت می‌کردند، درگیر نشد و آنان را طرد و نفی نکرد و ارتباط خود را با آنان حفظ نمود و جوانانی را که براساس راهکارهای دیگر عمل می‌کردند، همانند فرزند خود می‌دانست و سعی در ارتقاء ظرفیت جامعه‌ی مؤمنین و ایجاد تحوّل در وضعیت سنتی حاکم بر مساجد، هیئات، عزاداری‌ها و ... داشت. این رفتار پدران‌ه‌ی امام در نهایت باعث شد که در سال ۱۳۵۷ تمامی این عناصر و نهادها در اختیار نهضت اسلامی قرار گیرد.

البته این منش پدران‌ه و پذیرش نسبت به حضور همگان در نهضت حتی در برخورد با طرفداران روش‌های مادی مبارزه نیز اعمال شد تا عناصر جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی یا حتی کمونیست‌ها و چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق، در طول

زمان و با مشاهده‌ی حقانیت اسلام بیدار شده و جذب آن شوند و همین رفتار پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه داشت؛ زیرا اصل اولیه در سیره‌ی انبیاء و اولیای الهی، جذب تمامی بندگان و دست‌گیری از آنان برای ورود به راه سعادت و نجات و دوری از مسیر کفر و گمراهی است.

قرآن کریم نیز در موارد بسیاری ابتدائاً به توصیف انسان و جنّ و عالم تکلیف و اختیار تا بهشت و جهنّم می‌پردازد و سپس یک نمونه‌ی عینی از دعوت انبیاء و برخورد خشن و ضد انسانی کفار با آنان را ذکر می‌کند و بعد از آن به برخورد کاملاً اخلاقی دستگاه الهی با دشمنان اشاره می‌نماید و صبر و حلم انبیاء را به تصویر می‌کشد که چگونه حجت را بر دستگاه طغیان تمام می‌کنند. همان‌طور که حضرت نوح به‌عنوان اولین نبی اولوالعزم و علی‌رغم ضرب و شتم مکرر توسط کفار، ۹۵۰ سال به دعوت مردم ادامه می‌دهد و در سه دوره‌ی ۳۰۰ ساله، به دستور خدا از دعا برای نزول عذاب خودداری می‌کند!

بنابراین حضرت امام با تکیه به ولایت حضرت ولی‌عصر، به شکلی الهی با موج‌ها و جریان‌های مختلف اجتماعی برخورد کردند و با اتمام حجت بر مادیون و دست‌گیری از آنان برای ورود به مسیر هدایت، وحدت کلمه با اهل سنت و حمایت از قیام‌های آنان بر ضد کفر و رحمت و عطوفت با مؤمنین، به مدیریت نهضت پرداختند ولی هیچ راهی غیر از راه قرآن و منهج انبیاء را تأیید نکردند و با موضع‌گیری در برابر پهلوی دوم، از مرزهای اعتقادی به شدت مراقبت نمودند تا پیروزی ملت حاصل شد. لذا حضرت امام مکتب و روش‌های غربی و شرقی برای مبارزه با مادی و دچار مشکل مبنایی و دور از روابط سالم دینی می‌دانست زیرا هر دو نحله، برای مبارزه و سپس در امر حاکمیت ناچار بودند تا روابط نزدیک و عمیقی با قدرت‌های مسلط دنیا — چه

غربی و چه شرقی — برقرار کنند. گروه اول از حمایت کشورهای غربی برای فشار به نظام حاکم سود می‌جست و دیگری از قدرت‌های شرقی برای تأمین اسلحه و آموزش چریک و... استمداد می‌نمود. البته قبل از پیروزی انقلاب، برخی علماء نیز در فرهنگ مبارزاتی شرقی یا غربی قرار گرفتند و به‌عنوان نمونه از مجاهدین خلق حمایت کردند و وجوهات شرعی را به آنان اختصاص دادند یا هزینه‌های زیادی را برای فعالیت‌های فرهنگی و روشنفکری متحمل شدند و بدین‌گونه امام خمینی در ایام تبعید، در انزوای کامل قرار گرفت. اما حضرت امام با بررسی تیزبینانه نسبت به آزمون و خطاهایی که توسط علماء در دوران مشروطه و پس از آن در نهضت ملی‌شدن صنعت انجام شده بود، از فرهنگ مبارزات علمی استفاده نکرد. به‌عنوان مثال امام هیچ‌گاه نپذیرفت که از طریق دعوت متدینین به شرکت در انتخابات، وارد صحنه‌ی قدرت شود یا به فعالیت‌های فرهنگی متداول پردازد بلکه براساس روح قرآن، مبارزه را برای درگیری با قدرت عینی کفر و اعلاء کلمه‌ی توحید و حفاظت از اعتقادات امت اسلامی دنبال می‌کرد زیرا کفر کار خود را تنها با مباحث نظری پیش نبرده بلکه یک جامعه را بر محور اهواء سامان داده و اساساً اهل گفت‌وگو و حلم و صبر نیست بلکه در اولین برخورد به دنبال حذف فیزیکی مؤمنین و آخرت‌گرایان است تا ضربه‌ای به دنیاپرستی وارد نکنند که نمونه‌ی آن در روش مواجهه‌ی نمرود با حضرت ابراهیم و فرعون با حضرت آسیه و... تا همین امروز قابل مشاهده است. این در حالی است که کفار همواره خشونت را به دستگاه الهی منتسب می‌کنند و خود را مظهر صلح و مهربانی و حقوق بشر معرفی می‌کنند!

در این میان، محمدرضا پهلوی ظاهراً و از نظر فقهی یک مسلمان محسوب می‌شد که نهایتاً به برخی مظاهر فسق مبتلا بود اما حضرت امام رفتار او را در عرصه‌ی

حکومت، کفرآمیز می‌دانست و کذب شاه در ادعای مسلمانی را افشاء می‌کرد. زیرا شاه، کشور اسلامی را تحت سلطه‌ی کفار قرار داده بود و دست دوستی و همراهی به امریکا و انگلیس و اسرائیل داده بود و کار را به‌جایی رسانده بود که از ایران در منطقه به‌عنوان اسرائیل دوم یاد می‌شد. اما حکومت‌های اهل نفاق — که ائمه و علمای شیعه در مقابل آنها تقیه کرده و خود را مأمور به قیام نمی‌دانستند — خود یک ابرقدرت محسوب می‌شدند و هیچ‌گاه دست دوستی به امپراطوری ایران و روم (به‌عنوان قدرت‌های کافر در آن زمان) نمی‌دادند؛ چه برسد به این‌که خود را در منزلت تبعیت و نوکری نسبت به آنها قرار دهند. همان‌طور که یزید ابتدائاً و در ظاهر به‌عنوان یک مسلمان و خلیفه‌ی مسلمین شناخته می‌شد، اما اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام با قیام خود به همگان نشان داد که او کافر است و بنا به مواضعی که خود در برابر کاروان اسرای اهل‌بیت اعلام کرد، وحی و نبوت را انکار می‌کند و به‌دنبال انتقام خون کشتگان کفار در جنگ بدر است و تنها این‌گونه نیست که برخی احکام فقهی را زیر پا بگذارد و الا علی‌رغم سربلندی خلفای گذشته از برخی احکام فقهی (مانند حکم ارث) و بدعت‌گذاری در مناسک دینی، ائمه‌ی معصومین به قیام مبادرت نکرده بودند. یعنی مجوز قیام از طرف دستگاه الهی زمانی صادر می‌شود که مؤمنین در برابر کفر و شرک قرار بگیرند و لذا نهضت امام خمینی در مواجهه با کفر شاه و اربابانش در واقع یک حرکت حسینی بود که این مهم در ادامه‌ی این سلسله مباحث و در خلال طرح «فلسفه‌ی تاریخ» روشن‌تر خواهد شد.

مبحث ششم

بررسی تأثیر فرهنگ مدرنیته در زندگی مردم و مقایسه بین «مواضع فرهنگی حوزه‌های علمیه» و «برخورد سیاسی حضرت امام (ره) با رژیم پهلوی»

۱. از زمان آغاز نهضت مشروطه تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جامعه‌ی ایران تحت تأثیر تحولاتی بود که از فرهنگ مدرنیته نشأت می‌گرفت؛ فرهنگ و روابطی که توسط پهلوی اول و دوم به نحوی فاسد وارد کشور شده بود. لذا چه برخی روشنفکران و طرفداران فرهنگ مدرنیته و چه طیف مذهبی جامعه، به فعالیت‌های مختلفی دست زدند تا در برابر تمدن مدرن که در ابعاد «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» بر ملت ایران هجمه‌ور شده بود، عکس‌العملی نشان دهند.

۲. در بعد اقتصادی، سرتاسر ایران از فقر رنج می‌برد و ثروت کشور به شاه و اعوان و انصار او اختصاص می‌یافت. به همین دلیل، روحانیت و متدینین برای حل مشکلات اقتصادی مردم و انجام وظیفه در برابر محرومین و مستضعفین، خیریه‌های متعددی را در مساجد کشور تأسیس کردند.

۳. در بعد فرهنگی، چه غرب به سردمداری شاه و چه شرق به پشتتازی

کمونیست‌ها و حزب توده، بر فرهنگ مذهب در جامعه‌ی ایران حمله‌ور بودند. روحانیت در برابر این خطر نیز به پا خاست که پرچمدار این حرکت، مرحوم علامه طباطبایی بودند و شهید آیت‌الله مطهری به‌عنوان شاگرد و مفسر افکار علامه در کنار ایشان قرار گرفتند تا با تکیه به عقلانیت موجود فلسفی در حوزه‌های علمیه، در مقابل فرهنگ شرق بایستند و با نقد معرفت‌شناسی، فلسفه‌ی تاریخ و فلسفه‌ی جامعه‌شناسی مارکسیست‌ها سنگری را برای متدینین در برابر این شبهات به وجود بیاورند. خصوصاً با توجه به این‌که بلوک شرق ادعای مبارزه با امپریالیسم امریکا را داشت و نظام سرمایه‌داری را ناتوان از تأمین عدالت معرفی می‌کرد و با طرح شعار عدالت و جذب کارگران و محرومین در سرتاسر جهان، نیمی از دنیا را به تصرف خود درآورده بود و لذا بسیاری از انقلاب‌های دنیا و عناصر مبارز به افکار مارکسیستی گرایش پیدا کرده بودند.

البته جریان فرهنگی غالباً مأموریت و وظیفه‌ی دینی خود را به فعالیت‌های فرهنگی تعریف می‌کرد و اعتقاد داشت که تا زمانی که مردم بصیرت پیدا نکنند، تکلیفی برای قیام وجود ندارد و یا قیام به پیروزی و موفقیت نخواهد رسید. لذا به‌طور ویژه با قشر تحصیل‌کرده و دانشگاهی ارتباط برقرار کرد و به تربیت و روشنگری آنان همت گماشت. نمونه‌ی این رفتار در عراق را می‌توان در فعالیت‌های مرحوم آیت‌الله شهید صدر دنبال کرد که حاصل آن، شکل‌گیری حزب‌الدعوه به‌مثابه دانشگاهیانی بود که قبل از انقلاب تحت تربیت ایشان قرار گرفته بودند. در داخل ایران نیز شهید آیت‌الله مطهری و شهید مفتاح و... به‌عنوان شخصیت‌هایی علمی — و نه سیاسی — که به حضرت امام علاقه‌مند بودند، حضوری فعال در این حرکت‌ها داشتند و با مشارکت در مراکزی مانند حسینیه‌ی ارشاد و ورود به دانشگاه‌ها در همکاری با عناصری چون مرحوم دکتر شریعتی، به ارتباط با متخصصین اقدام نمودند و با سخنرانی و نشر جزوات

و کتب دینی، موجی در کشور به راه انداختند تا با پاسخ به شبهات و جذب دانشگاهیان به دین، از افتادن آنان به دام فرهنگ‌های غربی و شرقی جلوگیری کنند. برخی دیگر از علماء نیز در این مقابله‌ی فرهنگی با افکار کمونیستی حضور داشتند اما در سطوح غیرآکادمیک به تلاش خود ادامه می‌دادند. در لابه‌لای این حرکت‌ها گرچه با کنایه و تلویح، انتقادات و تعریض‌هایی به رژیم وارد می‌شد اما این ابداء به‌معنای افشای مفاسد شاه و موضع‌گیری علنی در مقابل او و درگیری با قدرت حاکم نبود.

البته باید توجه داشت که این مواجهه بیشتر در قبال «شبهات نظری» بود اما شبهات عینی که ناشی از کارآمدی علم و تکنولوژی غربی بود، پاسخ درخوری پیدا نمی‌کرد و حتی با علم‌زدگی، آیات و روایات پشتوانه‌ی تأیید علوم و فناوری مدرن قرار می‌گرفت.

۴. در بعد سیاسی نیز بیان شد که عده‌ای از علماء برای مبارزه با رژیم و قیام بر ضد مظالم سیاسی آن، از نرم‌افزارهای غربی مانند نامزدی در انتخابات و حضور در عرصه‌ی قدرت استفاده می‌کردند که نمونه‌ی آن، در تلاش‌های مرحوم آیت‌الله مدرس، مرحوم آیت‌الله کاشانی و یا استفاده از نهادها و رسانه‌های نوین برای نشر حقایق بود. بخش دیگری از روحانیت نیز از فرهنگ مبارزات مسلحانه بهره می‌بردند و برای ضربه زدن به رژیم دست به ترور و حرکت‌های مسلحانه می‌زدند که شهید مجاهد نواب صفوی و هیئت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی را می‌توان در این دسته قرار داد.

۵. در مقابل، حضرت امام خمینی قدس سره بدون درگیری با روش‌های فوق و مقابله‌ی علنی با آنها، راه جدیدی به وجود آوردند که انتساب این راه به فرهنگ قرآن و سیره‌ی انبیای الهی در مباحث قبلی تا حدودی تبیین گشت. در واقع راهی که توسط حضرت امام طی می‌شد، یک مسیر کاملاً سیاسی - اعتقادی و مبتنی بر موضع‌گیری

علنی در مقابل مظالم شاه و افشاء مفساد و رفتار کفرآمیز رژیم و اعلام درگیری با اکتال به قدرت غیبی و الهی بود و تکیه‌ای به قدرت سلاح یا توسل به قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای برای فشار به دولت مرکزی نداشت. از سوی دیگر حضرت امام همان‌طور که از قشر سنتی حوزه فاصله داشت، به فعالیت‌های فرهنگی معمول و ارتباط با دانشگاهیان به شکل متداول آن نیز نپرداخت که این مسأله در شیوه‌ی پاسخ امام به نامه‌ی مرحوم شهید مطهری در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی — که موضوع آن، تحلیل اوضاع فرهنگی کشور و گزارش اختلافات موجود با روشنفکران از جمله دکتر شریعتی بود — مشهود است. در واقع امام اولییتی به اقدامات فرهنگی متداول نمی‌داد و توان خود را بر سرنگونی شاه متمرکز کرده بود. البته دستگاه‌های امنیتی رژیم تلاش بسیاری به خرج دادند تا اختلاف و شکاف بین حضرت امام و دیگر نحله‌های مبارز و غیرمبارز را به امری عمومی تبدیل کرده و آن را تعمیق بخشند اما حضرت امام خود را در مقابل این گروه‌ها قرار ندادند تا قهر و نزاع، موجب خروج آنها از جریان مبارزه با شاه نشود و لذا با تدابیر ویژه‌ای، همگان را در صحنه حفظ کردند.

۶. پس از وفات آیت‌الله بروجردی (ره) رژیم دست به اقداماتی زد که شرایط را برای حضور حضرت امام در حوادث سیاسی کشور و آشنایی مردم با ایشان فراهم کرد و در ابتدای نهضت، سخنرانی تاریخی امام (ره) در مدرسه‌ی فیضیه، خواص و عوام را به صحنه آورد و هزاران نفر در قیام پانزده خرداد به شهادت رسیدند. برای رژیم طبیعی بود که پس از چنین جنایتی، رهبر نهضت را نیز به قتل برساند اما خواص در حوزه‌ی علمیه‌ی قم به حرکت درآمدند و با اخذ تأییدیه از علماء مبنی بر مرجعیت حضرت امام از انجام چنین عمل ددمشانه‌ای جلوگیری کردند. در نتیجه، مرجعیت ایشان در کنار دیگر مراجع تقلید تثبیت گردید و رژیم که از مصونیت سیاسی برای مرجعیت آگاه بود

و می دانست که نمی توان یک مرجع را به قتل رساند و یا در داخل کشور و در زندان حبس کرد، به ناچار ایشان را تبعید نمود و با قطع ارتباط بین امام و مردم، به زعم خود شعله های نهضت را فرونشاند. این در حالی بود که قبل از قیام پانزده خرداد، امام دارای منصب مرجعیت نبود و خود نیز اقدامی برای رسیدن به این منزلت صورت نداد. لذا قیام حضرت امام بود که خواص متدین در حوزه را تحریک کرد و باعث شد مرجعیت ایشان به صورت خودجوش به پذیرش برسد که این امر، نقشی اساسی در پیروزی انقلاب داشت. البته پس از ورود حضرت امام به نجف، دستگاه سیاسی و امنیتی رژیم شاه و حزب بعث عراق تلاش زیادی کردند تا ایشان را در میان مراجع و حوزه های علمیه منزوی کنند و یا حداقل برخلاف سنت معمول مبنی بر تعیین اعلم و وحدت در مرجعیت، فضا را برای تعدد هر چه بیشتر در مرجعیت و انشقاق در میان عموم متدینین فراهم کنند که تا حدودی در این هدف موفق شدند.

۷. در این میان، جریان سنتی به کار متداول خود در تبلیغ دین از طریق منابر و مساجد و کتب و مجلات ادامه می داد و مشکلی برای اخذ مجوز در جهت فعالیت های خود نداشت. در واقع دستگاه حاکم با بخش سنتی از دین داران مدارا می کرد زیرا شاه مایل به فرهنگ غرب بود و بلوک غرب نیز به خرده فرهنگ ها آزادی می دهد و ادعای آزادی اقوام و ادیان و اقشار مختلف را مطرح می کند و آن ها را مزاحم اهداف خود نمی بیند بلکه در فرهنگ مادی جامعه منحل می نماید. برخلاف بلوک شرق که با ادیان مستقیماً مقابله می کرد و مظاهر دینی را از بین می برد و حتی مخالفان سیاسی خود را نیز حذف می نمود. دین داران سنتی نیز از این نوع برخورد رژیم برای نشر دین در شکل سنتی استفاده می کردند و از موافقت دستگاه حاکم با تبلیغ معارف، نشر کتب دینی، انجام عزاداری و سفرهای زیارتی، ساخت مسجد و ابراز سایر مظاهر دینی رضایت

داشتند و به همین دلیل، با سیاست‌های دستگاہ مخالفتم نمی‌کردند. گرچه مراقبت و حمایت از محرومین را فراموش نمی‌کردند و با تأسیس خیریه‌ها و ساخت بیمارستان‌ها و ارائه‌ی برخی خدمات عمومی، از رسیدگی به مردم غافل نبودند. البته درصد بسیار کمی روحانی‌نما به خدمتگزاری علنی برای رژیم فاسد پهلوی مبادرت کردند که در فرهنگ عموم مردم به «آخوند درباری» معروف شدند. پس از انقلاب، امام با راه‌اندازی دادگاه ویژه روحانیت، آنها را از جامعه‌ی روحانیت حذف کرد و اجازه نداد که تعداد بسیار قلیل آخوندهای درباری، ساحت مقدس روحانیت را بیالایند.

۸. پس از تبعید حضرت امام به خارج از کشور تا سال ۱۳۵۶، جریان‌هایی که قائل به فرهنگ مبارزات شرقی یا غربی بودند، از موجی که توسط نهضت اسلامی به راه افتاده بود بهره‌برداری کردند و پتانسیل ناشی از قیام امام را به‌سوی خود جذب کردند تا با فشار به حاکمیت، سهمی از قدرت را تصاحب نمایند. این گروه‌ها از سازمان مجاهدین خلق تا نهضت آزادی گرچه دارای صبغه‌ی مذهبی بودند و از ادبیات دینی استفاده می‌کردند اما به راهکارهای مادی اعتقاد داشتند به نحوی که در صورت پیروزی، برای اداره‌ی حاکمیت نیز به نسخه‌های شرقی یا غربی عمل می‌نمودند. در واقع تبعید امام توسط شاه، نفوذ ایشان در مدیریت صحنه‌ی داخلی ایران را کاهش داد و رابطه‌ی طیف مذهبی و متدین را با امام دچار اختلال کرد و جریان‌های فوق‌الذکر را به نقطه‌ی امید مبارزین و حمایت‌های آنان بدل نمود و فضای مبارزه توسط این گروه‌ها مصادره شد. البته دیکتاتورمآبی و خشونت رژیم، تمامی این حرکت‌ها را سرکوب کرد و همزمان برای جلوگیری از افشای چهره‌ی مخوف خود در عرصه‌ی بین‌المللی، به تأسیس حزب رستاخیز و ایران نوین و اعطاء مجموعه‌ای از آزادی‌های سیاسی صوری مبادرت نمود.

لذا در حوالی سال ۱۳۵۵ که تمامی راهکارهای موجود و مبارزات متداول برای سرنگونی رژیم به بن‌بست رسیده و امیدها از جریان‌های سیاسی و فعالیت‌های فرهنگی منقطع شده بود و دستگاه در اوج قدرت خود ابداً شکل‌گیری یک حرکت جدید را پیش‌بینی نمی‌کرد، اراده‌ی الهی صحنه را دگرگون کرد و با شهادت حاج‌آقا مصطفی و اهانت رژیم به حضرت امام، قم دوباره بپا خاست و با تحرک مراجع و روحانیت و تبعیت مردم، آتشی که در سال ۱۳۴۲ به پاشده بود، مجدداً احیا شد و قیام ۱۹ دی شکل گرفت. در ادامه و با تکیه به فرهنگ مذهب در گرامیداشت اربعین شهادت امام حسین علیه‌السلام، چهلم شهدای قم در تبریز برگزار شد و به قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز تبدیل گشت و در چهلم شهدای تبریز، قیام مردم یزد رقم خورد و سپس مراسم چهلم شهدا در شهرهای بزرگی اصفهان و مشهد و شیراز و... امتداد یافت و به شهرهای کوچک نیز سرایت نمود و نرم‌افزار «چهلم‌های متوالی»، بالاخره پایتخت را در ماه مبارک رمضان به خیزش واداشت و تظاهرات بزرگی در روز عید فطر انجام گرفت و در اوج خود به قیام ۱۷ شهریور منتهی شد. پس از این قیام بود که مردم تهران و کلان‌شهرها یک روز هم حکومت نظامی را به رسمیت نشناختند و هر روز به تظاهرات و اعتصابات ادامه دادند و تمایلات و تعلقات عمومی نسبت به شاه گسسته شد؛ به نحوی که نمایندگان تمامی صنوف و اقشار در نجف و پاریس به خدمت امام می‌رسیدند و با تشکیل انجمن اسلامی در نهادهای مختلف، ساختارها عملاً از امام خمینی دستور می‌گرفتند. لذا رشته‌ی کار از دست رژیم خارج شد و امریکا تصمیم گرفت شاه را از کشور خارج کند و قدرت را به دست ملی‌گراها بسپرد و با تشکیل دولت توسط بختیار به‌عنوان یک عنصر ملی‌گرا و اعطاء آزادی‌های بی‌سابقه در امر رسانه‌ها، زندانیان سیاسی و...، نهضت ملت را کنترل کند که حضرت امام در برابر این دسیسه

نیز تسلیم نشدند و با اصرار بر تشکیل نظام اسلامی، انقلاب را به پیروزی رساندند. بنابراین آنچه که در حرکت حضرت امام جایگزین روش‌های مسلحانه و پارلمانتاریستی در امر قیام شد، تکیه به خون شهدا و برگزاری مراسم اربعین شهداء بود که ریشه در فرهنگ عزاداری عاشورایی داشت و زمینه را برای عصیان عمومی و همراهی آحاد ملت با موج انقلاب فراهم نمود و با اتکال به اراده‌ی الهی، قلوب مردم را فتح کرد و بدون آنکه به حرکتی مسلحانه و تصرف مناطقی از کشور یا پیروزی در انتخابات و ارتباط با قدرت‌های مطرح جهانی برای فشار به قدرت حاکم توسل کند، موجب پیروزی نهضت اسلامی گردید.

مبحث هفتم

۱. بررسی وضعیت رژیم پهلوی و قرارگرفتن آن در اوج قدرت مادی؛

۲. جامعه‌شناسی فرهنگ تشیع (عاشورا)؛

مبنای شیوه مبارزاتی حضرت امام و تفاوت آن با تحلیل مبارزین داخل کشور

۱. باید توجه داشت که رژیم شاه و سایر قدرت‌های بین‌المللی قبل از آغاز انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶، نظام سلطنتی را در شرایطی مطلوب و ایده‌آل ارزیابی می‌کردند. افزایش قیمت نفت، گسترش صنعت مونتاژ و به تبع آن رونق در بازار، وضعیت اقتصادی خوبی را ایجاد کرده بود و از نظر فرهنگی، دستگاه توانسته بود فرهنگ غرب را در تمامی سطوح و لایه‌های جامعه رسوخ دهد که اوج این روند را می‌توان در برگزاری جشن هنر مشاهده کرد. در بعد سیاسی نیز سلطه‌ی رژیم بر تمامی صنوف و اقشار از جمله دانشگاهیان، نظامیان، نخبگان و... سایه افکنده بود. طیف مبارزین مذهبی نیز پس استفاده از شیوه‌های مختلف مبارزه به بن‌بست رسیده بودند و سایر متدینین، محمدرضا پهلوی را به‌مثابه تنها پادشاه شیعه در جهان می‌دانستند که حتی به برخی مظاهر مذهبی از جمله زیارت و عزاداری و.. عمل می‌کند. بنابراین

مجموع شرایط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی کشور از نظر داخلی و خارجی، به ثبات رسیده و ایران به جزیره‌ی ثبات غرب ملقب شده بود. حتی اربابان شاه برای او مأموریت‌های خارجی تعیین می‌کردند و ارتش پهلوی در سرکوب انقلابیون ظفار و جنگ ویتنام مشارکت داشت و رژیم طاغوت عملاً به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شده بود. در واقع قیام حضرت امام خمینی در چنین شرایطی آغاز شد اما هیچ‌یک از قدرت‌های داخلی و خارجی علی‌رغم وضعیت مطلوب خود، نتوانستند مانع از پیروزی آن در سال ۱۳۵۷ شوند.

این در حالی است که سرنگونی یک حکومت در زمانی کوتاه، از نظر معادلات سیاسی هنگامی اتفاق می‌افتد که تمامی قدرت‌های داخلی و خارجی با یکدیگر هماهنگ شده باشند. به‌عنوان نمونه امریکا برای ساقط کردن صدام، همراهی تمامی قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از قبیل روسیه، چین، انگلستان، فرانسه، شورای امنیت، عربستان، امارات، مصر و... را جلب کرد و هیچ قدرت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را به‌عنوان معارض در برابر خود نمی‌دید و به همین دلیل بود که توانست در مدتی کوتاه، نظام صدام را سرنگون کند. اما زمانی که قدرت‌های مطرح جهانی و منطقه‌ای دربارهِ یک کشور نزاع داشته باشند، تغییر قدرت حاکم در آن کشور شکلی فرسایشی پیدا می‌کند و پیروزی قاطعی حاصل نمی‌شود همان‌طور که این وضعیت در اوکراین، سوریه، فلسطین، بوسنی هرزگوین و... قابل مشاهده است. بنابراین دستیابی به قدرت و تغییر حاکمیت در دنیای امروز، تابع شرایط داخلی و خارجی در عرصه‌ی قدرت است که اغماض از آن ممکن نیست. اما در زمان آغاز انقلاب اسلامی نه تنها هماهنگی بین قدرت‌ها برای سرنگونی شاه وجود نداشت بلکه قدرت‌های داخلی سرکوب شده بودند و همه‌ی قدرت‌های خارجی نیز یا در ثبات سلطنت شاه ایفای نقش

می‌کردند و یا با قیام حضرت امام قدس سره موافق نبودند. حتی حزب بعث عراق که به‌عنوان یک قدرت مخالف با شاه، عرض‌اندام می‌کرد و درگیری نظامی کوتاهی نیز با ایران پیدا کرده بود، با شدت گرفتن قیام در سال ۱۳۵۷ حضرت امام را از کشور عراق اخراج کرد! بنابراین کسی فکر نمی‌کرد که نهضت اسلامی بتواند با تکیه بر قدرتی غیر متعارف برای جهانیان، دولت مرکزی را به چالش بکشد چون هیچ قدرت جهانی و بین‌المللی و منطقه‌ای با حضرت امام همراه نبود بلکه همگی با حرکت ایشان مخالفت می‌کردند.

بنابر توضیحات قبلی، نحله‌ها و جریان‌های معارض رژیم نیز هر یک به راه خود می‌رفتند و نه تنها بر محور حضرت امام جمع نمی‌شدند، بلکه اختلاف در نحوه‌ی ادامه‌ی مبارزه و یأس از پیروزی بالا گرفته بود و راه حضرت امام نیز در نزد دیگران به‌عنوان نهضتی کور و پر ابهام تحلیل می‌شد. متدینین نیز دچار پراکندگی شده بودند و گروهی مشغول مقابله با بهائیت شده بودند و عده‌ی زیادی از مبارزین، موفقیت قیام را مشروط به کار فرهنگی در جهت روشنگری برای آحاد ملت می‌دانستند و قشر سنتی نیز مشغول تبلیغ متداول در منابر و مساجد بودند و در واقع مشی امام مورد توجه کسی قرار نمی‌گرفت. در چنین شرایط داخلی و خارجی بود که اولین نشانه‌های انقلاب اسلامی در زمستان سال ۱۳۵۶، آشکار شد؛ بدون آنکه یک هسته‌ی مقاومت چریکی و پارتیزانی به رژیم ضربه بزند یا حزبی تشکیل شود و رسانه‌ها به کمک نهضت بیایند و در هماهنگی با رهبران آن به انعکاس اخبار قیام بپردازند. یعنی حضرت امام در هنگام آغاز انقلاب نه صاحب قدرت نظامی بود و نه قدرت رسانه‌ای و مطبوعاتی در اختیار داشت و نه یک قدرت داخلی متناسب با عرف بین‌الملل از او تبعیت می‌کرد.

۲. در واقع تنها قدرت امام خمینی قدس سره ایمان واقعی و اسلام نابی بود که در

قلوب مردم ایران جای گرفته بود زیرا نور امام حسین و محبت به خاندان اهل بیت علیهم السلام در دل‌های همه‌ی اقشار و اصناف و خواص و عوام جامعه‌ی ایرانی جریان داشت. این امر مشترک در میان ملت ایران، به فرهنگی فراگیر تبدیل شده بود که مردم برای آن هزینه می‌کردند و با صرف اموال شخصی خود در راه زیارت، عزاداری‌ها، منابر، روحانیت، مَداحان، مساجد، کتب دینی و... باعث تعمیق و تداوم آن می‌شدند. باید توجه داشت که تشریح دین اسلام و اتمام نعمت بر بشریت توسط خدای متعال، به این معناست که آیات الهی دیگر از سنخ امور طبیعی همانند عصای موسی و ناقه‌ی صالح و... نیستند بلکه آیات الهی پس از بعثت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَنَخِي انسانی خواهند داشت و لذا بزرگترین آیه و نشانه و معجزه‌ی خدا، وجود مبارک نبی اکرم و جان‌شیمان ایشان است. یعنی به جای آنکه مردم برای نزول آیه و معجزه، همانند گذشته منتظر شرایط خاص باشند، آیات انسانی به مثابه آیات دائمی هستند که بندگان با ملاحظه‌ی مداوم رفتارها و موضع‌گیری‌ها و اخلاق و منش و زندگی روزمره‌ی آنان، همواره به انفعال و عجز می‌افتند. در واقع انسان برای آنکه تسلیم دستگاه الهی شود و ایمان بیاورد و سپس به مناسکی مانند روزه، خمس، جهاد، حج و... تن دهد، باید از نظر روحی متأثر شده و خضوع و رقت قلب پیدا کند. لذا خدای متعال، آیه‌ی وجود مبارک پیامبر و امیرالمؤمنین و فرزندان‌شان علیهم السلام را به امت اسلامی و خصوصاً ملت ایران عطا کرد و مجبّین اهل بیت چه در محضر ائمه و چه در حرم‌های آن بزرگواران دائماً تصرف دستگاه الهی و جریان اراده‌ی الهی را می‌چشند و به عجز می‌افتند و قلوب‌شان دچار رقت می‌شود.

در این میان، محرم و عاشورا بزرگترین آیه‌ی توحیدی برای دعوت به خدای متعال و ذخیره‌ای الهی برای پیشبرد امت اسلام در طول تاریخ است؛ حتی امت‌های دینی در

قبل از بعثت پیامبر نیز به وسیله‌ی این نور هدایت شدند و با یادآوری آن مصائب بزرگ بوده که انبیاء سلف از امتحانات پیچیده عبور می‌کردند. لذا امام خمینی قدس سره به سرمایه‌ی فرهنگ تشیع که در طول تاریخ شکل گرفته بود، اتکا کرد و به محرم و عاشورا که حیات مذهب شیعه را رقم زده بود، تکیه نمود. به همین دلیل، هم قیام ۱۵ خرداد در محرم شکل گرفت و هم عزاداری محرم سال ۱۳۵۷ به تظاهراتی تبدیل شد که ضربه‌ی آخر را بر رژیم وارد کرد و به پیروزی انقلاب قطعیت بخشید و شاه را از کشور فراری داد. حتی سال‌ها بعد و در دوران فتنه‌ی ۸۸، این نور عاشورا بود که طومار فتنه را در هم پیچید و کشور را پس از هشت ماه، از لبه‌ی پرتگاه نجات داد و حماسه‌ی ۹ دی را رقم زد. در واقع شیعیان و محبین در تمام وجوه مدیون اباعبدالله‌الحسین و قیام عاشورا هستند و هرگاه عزاداری‌ها رنگ و بوی سیاست الهی بگیرند، گره از کارها باز خواهد شد؛ اما اگر مساجد و تکایا و حسینیه‌ها و نمازهای جمعه در خدمت مبارزه با کفر و شرک قرار نگیرند و به بخشی از زندگی مادی روزمره تبدیل شوند، مشکلات جدیدی پدید خواهد آمد.

از این رو، حضرت امام برای استدلال بر قیام خود به نهضت پیامبر و نهضت اباعبدالله‌الحسین استناد می‌کرد و طرف مقابل خود را تابع منش یزید و از یزیدیان می‌دانست و پس از ساقط کردن پهلوی نیز در مقابل شرق و غرب قرار گرفت و به مواجهه با قدرت‌های کافر پرداخت. در واقع فرهنگ شهادت‌طلبی و عزت‌خواهی و شعار هیئات منّا الذله، مخصوص دستگاه انبیاست که قدرت خود را در ایمان مردم می‌بیند زیرا اگر یک ملت به حقایق عالم ایمان بیاورد و به اهل بیت و زیارات و محرم و عاشورا و رمضان و فاطمیه باور داشته باشد، مجرای برای جریان قدرت الهی قرار می‌گیرد و همانند قدرت الهی، شکست‌ناپذیر خواهد شد. بنابراین مشکلاتی که در

جامعه‌ی دینی پدید می‌آید، مستند به ضعف ایمان است و اگر ایمان اجتماعی ارتقاء پیدا کند، به علم و قدرت مطلقه و نامحدود متصل شده و به «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» عینیت می‌بخشد.

۳. حضرت امام (ره) این معانی والا را به متن زندگی مردم ایران وارد کرد و ملت نیز بر سر تحلیل‌های رهبر خود — که از علم و حیانی و روح قرآن و روایات منبث می‌شد — ایستاد و هنگامی که تصوّر می‌شد فاصله‌ی زمانی طولانی با صدر اسلام موجب دفن فرهنگ مبارزات الهی شده است، نهضت در مدتی بسیار کوتاه و به نحوی غیرقابل پیش‌بینی به پیروزی رسید. زیرا آن فرهنگ مقدس در قلوب مردم ایران به مثابه امت محمد و آل محمد علیهم السلام جریان داشت و آن تعلق و ارادت قلبی به آستان مقدس معصومین، با انقلاب اسلامی حیات تازه‌ای یافت و حتی اقشار به ظاهر غیر مذهبی و مرفّه و غوطه‌ور در زندگی مدرن را دگرگون و متحوّل کرد و همگان را بر محور حضرت امام خمینی گردآورد و یک قدرت بزرگ برای ایشان فراهم نمود. این حقیقت مبارک، امری بود که امریکا و اروپا، دستگاه‌های جاسوسی آنها، شاه، متخصصین، دانشگاهیان و روشنفکران از تحلیل آن عاجز بودند و تشیع، دینداری و تدین مردم ایران و حضور عمیق و نهادینه‌ی روحانیت در میان آنان، مقوله‌ای بود که در محاسبات آنان نمی‌گنجید. حتی گفته می‌شد که سازمان‌های جاسوسی قدرت‌های بزرگ، چندین تئوری جامعه‌شناسی را مورد استفاده قرار دادند تا قیام ملت را کنترل کنند اما توفیقی به دست نیاوردند چرا که مذهب حقه و تشیع ناب برای مادیون و اهل دنیا قابل تحلیل نیست. یعنی انقلاب با تکیه به فرهنگ قرآن براساس تفسیر اهل بیت و به نور امام حسین پیروز شد؛ یعنی همان آیه‌ی دائمی خدای متعال که در طول قرن‌های متمادی، با پذیرش فرهنگ تشیع توسط جامعه‌ی ایران تداوم یافته و در عزاداری‌های

ملت منعکس شده بود. زیرا ملتی که اشک برای مصائب آل الله را به مثابه یک فرهنگ سرلوحه‌ی زندگی خود قرار می‌دهد، به راحتی و با قلبی خاشع و عقلی خاضع برای مذهب اهل بیت و آرمان‌های آن جان‌فشانی می‌کند که این ویژگی به ملت ایران به‌عنوان امت محمد و آل محمد علیهم السلام منحصر بوده و هست؛ شیعیانی که در روایات افضل از حواریون حضرت عیسی دانسته شده‌اند و به حضرت موسی با عنوان برترین امت دینی در طول تاریخ معرفی گشته‌اند. این همان امت موعود است که هنگام بی‌وفایی اعراب به آن حضرت در موضوع وصایت امیرالمؤمنین و مهجوریت قرآن کریم، توسط خدای متعال به نبی اکرم وعده داده شد تا دین ناب به آن امت منتقل شود: «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^۱.

البته این بدان معنا نیست که این ایمان الهی و این ظرفیت عظیم در معرض کید و مکر دستگاه ابلیس قرار نگرفته باشد بلکه از ابتدای نهضت مشروطه و با آغاز مبارزات بزرگوارانی همانند شیخ شهید فضل‌الله نوری، آیت‌الله مدرس، آیت‌الله کاشانی و... تا قیام پانزده خرداد و سپس شعله‌ور شدن انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶، موجی از توطئه‌ها و حیل‌ها برای انحراف و شکست پرچمداران توحید شکل گرفت و شبهه‌ها و هجمه‌های گوناگونی بر سر آنها باریدن گرفت و از سوی قائلین به مبارزه‌ی مسلحانه و مبارزه‌ی پارلمنتاریستی، خیزش ملت ایران به رهبری امام خمینی نهضتی کور تلقی

۱. «ای گروهی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دین خود مُرتَد شود به زودی خدا قومی را که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکننده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند برانگیزد که در راه خدا جهاد کنند و از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند. این است فضل خدا، به هر که خواهد عطا کند.»، سوره مائده، آیه ۵۴.

می‌شد که مشخص نیست راه به کجا می‌برد و مسیر آن روشن نیست. متدینین ضعیف‌الایمان نیز دچار تردید بودند و حضرت امام را نسبت به خون‌هایی که در مسیر پیشرفت نهضت بر زمین می‌ریخت، تخطئه می‌کردند ولی امام بزرگوار مسئولیت این خون‌ها را با یقین نورانی و پولادین خود به‌عهده می‌گرفت زیرا به خوبی می‌دانست که جز با بذل خون و جان و ایثار و فداکاری، نمی‌توان امت اسلامی را از چنگال کفر و نفاق بیرون کشید و مطمئن بود که دنیاپرستان حتی یک روز دست از سر مؤمنین بر نمی‌دارند و از انواع خشونت‌ها و فاجعه‌آفرینی‌ها مضایقه نمی‌کنند؛ همان‌طور که شیعه در طول تاریخ همواره در معرض فشار و کشتار و قتل و غارت و تبعید و شکنجه بوده و این روند تا ظهور حضرت ولی عصر ادامه خواهد داشت. این در حالی است که در آن زمان و حتی امروز نیز برخی متدینین ساده‌لوح تصور می‌کنند که دشمنانی چون امریکا و انگلیس و... مسیحی و از اهل کتاب هستند اما پاسخی در برابر این پرسش ندارند که این حجم از عناد و غیظ و خشونت و سب‌ت نسبت به شیعیان و محبین اهل بیت، از چه اعتقاد و دین و باوری نشأت می‌گیرد؟!

مبحث هشتم

تحلیل مردم‌شناسی از فرهنگ ملت ایران در قبل و بعد از بعثت نبی اکرم (ص)
و دستیابی آنان به بلوغ ایمانی با پذیرش رسالت
«ساماندهی رفتار امت اسلامی براساس فقه فرج»

۱. روشن شد که حضرت امام خمینی قدس سره برای آغاز قیام و پیشبرد نهضت اسلامی، از قدرت‌های سیاسی متداول بهره نبرد بلکه به ایمان دینی و ارادت قلبی ملت ایران نسبت به فرهنگ تشیع و قیام عاشورا — که در میان عموم مردم نهادینه شده بود — تکیه کرد. لذا مناسب است تا به صورت فشرده، به بحث از «مردم‌شناسی ایرانیان» پرداخته شود.

ابتدائاً باید توجه داشت که قرآن کریم تنها به بیان حالات انسان اکتفاء نکرده بلکه معارفی را پیرامون «اقوام» نیز مطرح کرده و از این رو، «قوم‌شناسی» در دستگاه الهی موضوعیت دارد. در واقع اقوام و نژادها و ملیت‌های مختلف با توانمندی‌ها و استعدادها و فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت، وابسته به خلقت و ربوبیت الهی هستند و باید تحت مدیریت خدای متعال قرار بگیرند؛ همان‌طور که به مدیریت کفر و نفاق بر اقوام نیز

اجازه‌ی جولان داده شده است. تبیین این بحث، نیازمند علوم پیچیده‌ای است که آگاهی از آن، به معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین اختصاص دارد؛ زیرا خدای متعال، ولایت تاریخی را به این ذوات مقدس منحصر فرموده است.

۲. همان‌طور که خلقت و استعداد و توانمندی انسان‌ها دارای سطوح و انواع مختلفی است، اقوام نیز مشمول همین حکم هستند. در این میان، روشن است که قوم آریایی به دلیل هوشمندی بالا، از اقوام تمدن‌ساز و برجسته در طول تاریخ بوده‌اند. در واقع قبل از بعثت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، قوم ایرانی نقش بسیار مؤثری بر زندگی بشر داشته و دارای حضوری تعیین‌کننده در تمدن مادی بوده که توصیف آن، در کتب تاریخ مادی نیز آمده است. البته نقل شده در این دوران، پیامبری الهی به نام زرتشت در میان ایرانیان ظهور کرده که بررسی این مسأله به محلّ خود موکول است اما در صورت اثبات الهی بودن آیین زرتشت نیز باید دانست که این دین همانند تمامی ادیان سلف، در طول زمان دچار تحریف و تأویل و انحراف شده و پیروان آن مبتلا به شرک و سایر اعتقادات باطل شده‌اند.

۳. با بعثت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معادلات قدرت در دنیا دگرگون شد و وعده‌ی تمامی انبیای الهی مبنی بر ظهور پیامبر خاتم و برچیده‌شدن بساط کفر و شرک جلی از روی زمین محقق گردید و با پایان دوره‌ی اول تاریخ به مدتی بالغ بر ۶۸۰۰ سال که یکتاپرستی جرم محسوب می‌شد و پیروی از انبیاء به قتل و شکنجه و سوزاندن و... منتهی می‌گشت، بالاخره امنیت برای خداپرستی و توحید و نبوت فراهم شد. البته تحقق این آرمان الهی در منطقه‌ی جزیره‌العرب، در دوران حیات مبارک ایشان انجام شد اما ناپدید کردن کفر در سطح جهانی، در زمان خلفاء و با فروپاشی دو امپراطوری ایران و روم عملی گشت. زیرا با مجاهدت‌های بی‌نظیر پیامبر اسلام، فرهنگ کفرستیزی

در میان مسلمین نهادینه شده بود و هیچ‌کس نمی‌توانست بدون توجه به این رکن اساسی در فرهنگ بعثت، به حکومت برسد و یا به حاکمیت خود ادامه دهد. لذا قدرت در اکثر مناطق کوهی زمین به دست مسلمین افتاد و اسلام به قرائت اهل تسنن فراگیر شد. از آنجا که هر دولتی باید موضع خود را برای تأمین زندگی مادی مردم و مدیریت اموری مانند امنیت و معاش و... معین کند، امپراطوری‌های اسلامی در قالب حکومت‌های اموی و عباسی و... تمدن مادی امپراطوری روم و ایران را برای تأمین زندگی مردم پسندیدند و با کشیدن لایه‌ای ظاهری از مذهب بر روی آن، به تکمیل و ارتقاء آن پرداختند. این در حالی بود که حقیقت تمدن دینی به ولایت انمّه‌ی اطهار وابسته است که مورد انکار جامعه‌ی مسلمین قرار گرفته بود و مذهب حقه در انزوا به سر می‌برد. در واقع هم حاکمیت و قدرت و مناصب به دست اهل نفاق افتاده بود و هم محتوای حکومت، ریشه در فرهنگ مادی ایران و روم داشت.

در این میان، ایرانیان به‌عنوان یک قوم برجسته و مؤثر در تمدن مادی، مورد توجه دربار خلفاء قرار گرفتند زیرا در حکومت‌های اهل سنت، شیوه و روش تکامل مادی تفاوتی با قبل از اسلام نداشت و لذا دانشمندانی که به روابط صنعتی، هنری، ادبی، پزشکی و... در تمدن ایران و روم مسلط بودند، برای امپراطوری اسلامی نیز کارآمدی داشتند و با تغییر برخی ظواهر و یادگیری زبان عربی و... به استخدام دستگاه حاکم درآمدند و آثار خود در تمامی علوم و حرفه‌ها و شئون یک تمدن را ترجمه کردند و به نشر آن در سرتاسر دنیای اسلام همت گماشتند. بنابراین بخشی از قوم ایرانی با تکیه به توانمندی علمی خود، به مراکز حکومتی منتقل شدند و به‌عنوان مشاوران عالی در امر تمدن، به دولت‌های اسلامی کمک کردند و فعالیت‌ها و میزان تأثیر دانشمندان ایرانی در عرصه‌های مختلف، در تاریخ مضبوط است.

۴. اما علی‌رغم حضور ایرانیان در تمدن مادی پیش از اسلام و مشارکت در تکمیل و ارتقای آن در دولت‌های اسلامی بعد از بعثت، قشر دیگری از ایرانیان بودند که پس از بعثت، خود را به مرکز وحی و خاستگاه هدایت رساندند و وارد مدینه شدند که سلمان فارسی، سردمدار این حرکت است. سپس هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کوفه را به‌عنوان پایتخت قرار دادند، موج دیگری از ایرانیان به کوفه مهاجرت کردند تا جایی که جمعیت بالای مسلمانان ایرانی و فعالیت‌های آنان در این شهر، به چالشی برای اعراب تبدیل شده بود. این دسته از قوم فارس، اسلام را به قرائت اهل‌بیت پذیرفتند که نشان‌دهنده‌ی همت بلند و ظرفیت بالای این نژاد برای رشد معنوی در کنار پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام است. همین گروه اندک در ادامه، هم در نشر اسلام و هم در تدوین علوم اسلامی حضوری مؤثر پیدا کردند و به‌مثابه صحابه‌ی ائمه‌ی معصومین در طول ۲۵۰ سال، نقش‌های مهمی ایفا نمودند. این خط در غیبت صغری و غیبت کبری نیز امتداد یافت و تعدادی از ایرانیان به‌عنوان نواب عام حضرت ولی‌عصر، در قلّه‌ی فقاقت قرار گرفتند و پرچم اسلام ناب را به دوش کشیدند. البته باید توجه داشت که این گروه، جمعیت اندکی داشتند چرا که قدرت به دست خلفای جور افتاده بود و ائمه‌ی معصومین از حضور در مدیریت جامعه‌ی اسلامی محروم شده بودند.

۵. بنابراین اسلام براساس قرائت اهل‌سنت به ایران وارد شد و همانند تمامی سرزمین‌های فتح‌شده، اکثریت غالب ایرانیان نیز پس از فروپاشی امپراطوری فارس، به مذهب تسنن گرویدند. گرچه نقاطی خاص و ویژه همانند قم، کاشان، ری و... مرکزی برای تشیع محسوب می‌شدند اما در مجموعه‌ی جغرافیایی که قبلاً تحت تسلط ساسانیان بود، مذهب خلفاء رواج داشت. البته گفته می‌شود که اسلام به قرائت اهل

سنت، به زور جنگ و شمشیر وارد ایران شد و مردم ایران اجباراً این دین را پذیرفتند اما نباید از این نکته غافل بود که مگر امپراطوری فارس و سلسله‌ی ساسانیان، عدل و قسط و رفاه را برای مردم ایران به ارمغان آورده بودند؟! مگر عموم ایرانیان در حکومت‌های قبل از اسلام، در حال تجربه‌ی یک زندگی آرام و آرمانی بوده‌اند و سپس این حیات بهشتی توسط سپاه خلفاء از بین رفته است؟! حقیقت این است که مردم ایران در زیر بار مظلالم و فرهنگ طبقاتی دستگاه حاکم کمر خم کرده بودند و همانند سایر انسان‌های کهری زمین در شرایط قبل از بعثت، در ظلمات غوطه‌ور بودند و وعده‌ی صد و بیست و چهار هزار پیامبر مبنی بر ظهور پیامبر خاتم و نجات بشریت را شنیده بودند و روزنه‌ی امیدی را جست‌وجو می‌کردند. پس صحیح است که برای نابودی ماشین جنگی امپراطوری ایران، لشگرکشی‌ها و جنگ‌های بزرگی انجام شده اما با شکست نظامی ساسانیان، مردم ایران برای خروج از وضعیت ظالمانه و به امید عدالت، از فرهنگ جدید استقبال کردند و علی‌رغم مظلالم خلفاء، در مقایسه‌ی آنها با امپراطوری‌های کفر در ایران و روم، اسلام اهل تسنن را پذیرفتند. و الا پس از تضعیف امپراطوری اسلامی می‌توانستند به فرهنگ و روابط قبلی خود بازگردند و این در حالی است که حتی اهالی جنوب اروپا نیز تا پیش از رنسانس، به دین و فرهنگ اسلام علاقه داشتند و آن را حفظ نمودند.

۶. رواج مذهب اهل تسنن در ایران تا تشکیل دولت آل بویه ادامه داشت تا این‌که برای اولین بار و در دوران کوتاه عمر این سلسله، اقامه‌ی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام توسط مردم ایران آغاز شد. پس از آن بود که صفویه با قدرت نظامی، سرزمین ایران را فتح کردند و مذهب تشیع در سراسر کشور اجباری شد. در چنین فضایی بود که علمای شیعه با محوریت شیخ بهایی و کیاست ایشان، از تمامی بلاد

اسلامی به ایران آمدند و با استفاده از شرایطی که قدرت سیاسی صفویه به وجود آورده بود، به نشر فرهنگ شیعه و ترویج مذهب اهل بیت در مجامع عمومی و تخصصی پرداختند و با رهبری یک حرکت فرهنگی، رفتار سیاسی سلاطین در اجبار به مذهب حقه را جبران کردند. این حرکت فرهنگی توسط علمای شیعه، باعث تمایل و گرایش قوم ایرانی به مکتب اهل بیت و فقه صادقین و مجموعه‌ی معارف حقه شد و مذهب تشیع در میان مردم ایران به پذیرش رسید. به همین دلیل بود که علی‌رغم انقراض سلسله‌ی صفویه، مردم ایران در اثر فعالیت‌های فرهنگی علمای شیعه، به زندگی براساس فرهنگ شیعه ادامه دادند و این در حالی است که یک فرهنگ تحمیلی پس از زوال تحمیل‌کنندگان آن، باید به تدریج از بین برود و فرهنگ پیشین جایگزین آن گردد. حتی پهلوی اول با قهر و اجبار و پهلوی دوم با فرهنگ‌سازی سعی کردند تا به تبعیت از شرایط جهانی پس از رنسانس، فرهنگ غربی را وارد ایران کنند اما حضرت امام خمینی با تکیه به جریان همان فرهنگ شیعی که در عزاداری‌های ملت ایران تجلی می‌یافت، انقلاب را به پیروزی رساندند و مردم نیز از مفاسد فرهنگ غربی که رواج پیدا کرده بود، روی‌گردان شدند.

این تحلیلی تاریخی از همان وعده و اخبار غیبی است که توسط پیامبر اکرم در صدر اسلام گوشزد شده بود: قوم عرب اسلام ناب و دین بدون تحریف و تأویل را نخواهند پذیرفت و لذا اسلام حقیقی به قوم سلمان منتقل خواهد شد. طبیعی است که قومی می‌توانند این مسئولیت را بپذیرند که در سطح بالایی از توانمندی و عقلانیت و کارآمدی قرار داشته باشند. زیرا اقوام دارای استعدادهای مختلفی هستند و لذا در آیات و روایات به «قوم‌شناسی» توجه شده و خصوصیات اقوامی همانند قوم فارس، قوم یمن، قوم یهود، قوم عرب، قوم مسیح و حتی ویژگی شهرهایی چون قم، کوفه، کاشان، طالقان

و... مورد اشاره قرار گرفته که باید موضوع تفقّه قرار بگیرد.

۷. بنابر تحلیل تاریخی فوق‌الذکر باید دانست شاخصه‌ی اصلی در «مردم‌شناسی ایرانیان»، پذیرش آنان نسبت به فرهنگ شیعه و تبعیت از ائمه‌ی معصومین و نواب عام آنان است که نتیجه‌ی مدیریت خدای متعال در تاریخ و جوامع بوده و همین مطلب، زمینه را برای شکل‌گیری انقلاب اسلامی و پیروزی آن فراهم کرده است. در واقع تحقق نهضت امام خمینی در میان ملتی غیر از ملت ایران امکان‌پذیر نبود و خبری که پیامبر اکرم درباره‌ی محوریت قوم فارس در پذیرش دین اسلام دادند، محقق شد.

پس «جمهوریت» در «نظام جمهوری اسلامی» به معنای اشاره به ملتی است که شأنی تاریخی دارد و به پیامبر اسلام وعده داده شده بوده و نژاد و نسلی نیست که دارای فرهنگ مادی در زمان خلفاء اسلامی باشد بلکه با تحمّل مرارت‌ها و شکنجه‌ها و شهادت‌ها و تبعیدها و تضییق‌ها و... بوده که به این منزلت نائل شده است. اساساً هر جمعیت شیعه‌ای در هر کجای جهان و در هر مقطع از تاریخ، در معرض این مصائب و ابتلائات قرار داشته و دستگاه کفر و نفاق از بعثت نبی اکرم تا ظهور حضرت ولی عصر به جنایات خود بر ضد شیعیان ادامه می‌دهد و با وجود مشاهده‌ی معجزات و کرامات و مناقبی که از ائمه‌ی معصومین و مراقد و مشاهد آنان صادر شده، برای محواسم و رسم اهل بیت با پیروان آنان می‌جنگد. بنابراین مشارکت عمومی و جمهوریت و دموکراسی برای مردم ایران و نظام اسلامی نباید به معنای غربی آن منصرف شود و الا نتیجه‌ای جز فروکاستن منزلت تاریخی ملت ایران و تقلیل شأن ایمانی آنها ندارد زیرا ایران ام‌القرای محبّت اهل بیت و تعلق و ارادت قلبی به امیرالمؤمنین و ذریه‌ی پاک آن حضرت است و در طول تاریخ به تبعیت از ائمه‌ی معصومین و نواب عام آن حضرات شناخته شده است. در واقع مشارکت عمومی از این جهت مطلوب ملت ایران است که سطح خدمتگزاری به آستان مقدس حضرت ولی عصر را ارتقاء دهد و برای طواف بر محور

ولایت و انس با احکام آن به آنان کمک کند و با تمرین و تجربه‌ی این راه نورانی در همراهی با نواب عام، خود را برای پیچیدگی‌های امر ولایت آماده کنند تا فریب منافقین را نخورند و دل به زندگی کفار ندهند و به ظرفیتی متناسب با ظهور امام غائب نائل شوند. از این رو، مشارکت و دموکراسی و مدیریت نوین پذیرفته می‌شود اما با هدف خدمت به اسلام و نه برای رفاه و تنوع و تلذذ؛ چرا که تحقق این امور برای محبتین، به بهشت موکول شده و در بهترین و زیباترین شکل آن رقم خواهد خورد به نحوی که حتی ملائکه در خدمت آنان قرار خواهند گرفت. اما آنچه در این دنیا موضوعیت دارد، دفع هوای نفس است که مظهر اجتماعی آن در قدرت کفار تجلی یافته و در قالب مستکبرینی چون امریکا و انگلیس و... در مقابل مؤمنین قرار گرفته است.

لذا علی‌رغم نزول قرآن کریم به زبان عربی، هدایت جهان اسلام در عصر حاضر به زبان فارسی و پیام‌های حضرت امام و مقام معظم رهبری به امت اسلامی در حج گره خورده است زیرا در موسم حج است که راه و روش دفاع از اسلام در برابر نقشه‌های کفر و نفاق برای تجمع سراسری مسلمین جهان تبیین می‌شود. همان‌گونه که طبق برخی روایات، خدای متعال تقدیر فرموده تا قبل از ظهور حضرت ولی عصر، شهر قم به پناه دین داران و مرکز علم دین تبدیل شود و اسلام ناب از این شهر به تمامی دنیا صادر گردد؛ شهری که در کنار مکه (حرم خدای متعال)، مدینه (حرم نبی اکرم)، کوفه (حرم امیرالمؤمنین)، به مثابه حرم باقی انبیا معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین معرفی شده است. البته مبدأ نور در تمامی این حرم‌های مطهر، روضه‌ی منوره‌ی حضرت اباعبدالله‌الحسین است چرا که حسب روایات^۱، هر روز هفتاد هزار ملک پس از زیارت مکه و مدینه و نجف، به کربلا مشرف می‌شوند و برای آن امام مظلوم عزاداری می‌کنند.

۱. کامل الزیارات؛ باب ۳۹، حدیث اول.

گفتار دوم:

مدیریت مقاومتی الهی

و مقابله‌ی آن با

دکترین‌های سیاسی،

امنیتی، دفاعی مدرن

مبحث نخست

نفی محوریت «تکامل مادی» و اصالت «تکامل معنوی» در مبنای مدیریتی حضرت امام؛ علت مقابله مستقیم و سخت تمدن مادی با نظام جمهوری اسلامی

۱. بیان شد که حضرت امام خمینی قدس سره برای قیام بر ضد رژیم طاغوت، از تئوری قدرت که ناشی از فرهنگ علمی مدرن در قرن بیستم بود استفاده نکردند بلکه بر قدرت خدای متعال و فرهنگ عاشورا به مثابه بزرگترین آیه‌ی توحیدی تکیه داشتند و بدین وسیله، سلطنت پهلوی را که مظهر کفر و شرک در جامعه‌ی ایران بود، سرنگون کردند. با پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی قدس سره «مدیریت نظام» را به عهده گرفتند و همان اخلاق الهی را که مبنای پیروزی قیام بود، در این مرحله نیز تداوم بخشیدند؛ یعنی ارتزاق علمی از وجود مبارک حضرت ولی عصر و شب‌های قدر برای تعیین وظیفه به جای تکیه کردن به شیوه‌های مادی در ادبیات دانشگاه یا اکتال به ادبیات تخصصی حوزه‌های علمیه، پس از انقلاب نیز ادامه یافت و در سه عرصه‌ی «سیاسی، امنیتی، دفاعی» تجلی پیدا کرد. زیرا اولین چالش‌هایی که دشمنان در مقابل انقلاب پدید آوردند، در همین سه عرصه بود. این در حالی بود که در صدسال پیش از

آن قیام‌ها و انقلابات متعددی رخ داده بود — و حتی همزمان با انقلاب اسلامی، نهضت ماندلا در افریقای جنوبی و انقلاب ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه به پیروزی رسیده بود — اما هیچ‌یک همانند انقلاب ایران دچار چالش‌های سیاسی، امنیتی، دفاعی نشدند. چرا که حضرت امام شعار «نه شرقی؛ نه غربی» را مطرح کرده و به هیچ‌کدام از دو قطب قدرت در جهان وابسته نشد تا یکی از آنها در مقابل دیگری از انقلاب نوپا دفاع کند و نیازهای سیاسی و امنیتی و دفاعی نظام را تأمین نماید بلکه پرچم حاکمیت اسلام را به اهتزاز درآورده بود.

در واقع اگر حضرت امام شعار «یا شرقی؛ یا غربی» را پیش می‌گرفت و آرمان‌های مردم را به نحوی مادی تعریف می‌کرد و مسئولیت اصلی حاکمیت را تأمین زندگی مادی مردم می‌دانست، آنگاه هماهنگی با یکی از بلوک‌های قدرت و تبعیت از آنها برای تهیه‌ی «سرمایه، تکنولوژی و علم» مورد نیاز یک حکومت ضرورت می‌یافت؛ چرا که تأمین زندگی مادی در دنیای امروز بدون سرمایه، تکنولوژی و علم ممکن نیست و روشن است که این سه عنصر اساسی در اختیار قدرت‌های برتر جهان قرار دارد. پس طبق روال متداول در جهان، لازم بود تا رهبری انقلاب به‌عنوان حاکمیت جدید، وفاداری ایران به بلوک غرب یا شرق را اعلام کند و با تعیین جایگاه ایران در اردوگاه یکی از قدرت‌های جهانی، مدیریت کشور را در مسیری معین قرار دهد و تکیه‌گاه کشور برای تأمین تکنولوژی و علم و سرمایه را تعیین نماید. در این صورت دشمنی‌ها پایان می‌یافت و ایران در پناه یکی از ابرقدرت‌های جهانی قرار می‌گرفت اما این بدان معنا بود که آرمان نظام جمهوری اسلامی، به یک زندگی مادی خوب در این دنیا تنزل یافته و با مبنا قراردادن تکامل مادی، تکامل معنوی را قربانی رفاه و تنوع و دنیاپرستی کرده که این امر برخلاف شعارهای قیام و انقلاب اسلامی بود. البته دولت

موقت به دنبال همین هدف بود و تأمین زندگی مردم را با تکیه به بلوک غرب پیگیری می نمود اما با حضرت امام اختلاف پیدا کرد زیرا ایشان به جای آنکه مردم را به دنبال کردن زندگی معمولی دعوت کرده و به عادی سازی شرایط اقدام کند، اخبار توطئه های داخلی و منطقه ای و جهانی را با مردم در میان می گذاشت و آنان را به هوشیاری برای حفظ اسلام و جامعه ی اسلامی و زندگی در سایه ی دین تشویق می کرد و مبنای الهی قیام و ضرورت تداوم آن در مدیریت کشور را گوشزد می نمود.

بنابراین گرچه سفارتخانه های کشورهای مختلف در ایران پس از انقلاب نیز به کار خود ادامه می دادند اما قدرت های مؤثر جهانی به این نتیجه رسیدند که نمی توان براساس ادبیات متداول دیپلماسی با رهبران جدید ایران به گفت و گو پرداخت زیرا این ادبیات — که در فلسفه ی علوم سیاسی مدرن قابل پیگیری است — خرید و فروش اخبار و عناصر سیاسی و فریب افکار عمومی را تئوریزه می کرد اما حضرت امام حاضر به ورود در این مفاسد نبود. در واقع در تمدن جهانی، تولید ثروت و کالا برای دستیابی به رفاه مادی و تلذذ در دنیا محوریت داشت و این روند، نمونه ی تامی از آن توصیف قرآنی بود که: «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا».^۱ به همین دلیل، سیاست جهانی و بین المللی نیز به مثابه امری درآمدا و سودآور تلقی می شد و اقتدار سیاسی بر مبنای پول شکل گرفته بود. در مقابل، حضرت امام به اخلاق قرآنی متخلق بود که به جای معامله و زدوبند، تقابل حق و باطل و هوی و تقوی در آن محوریت داشت و تجارت سودآور را تنها در این کلام الهی جست و جو می کرد که: «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»^۱ و لذا به جای باج‌دهی، فداکاری و جهاد در راه اسلام را سرلوحه‌ی خود قرار داده بود و جامعه‌ی ایمانی را امری ارزشی و گرانبها می‌دانست که نمی‌توان برای دستیابی به رفاه مادی، کرامت آن را به حراج گذاشت. در واقع مردم ایران ۲۵۰۰ سال تحت سلطه‌ی نظامات سلطنتی بودند و ۵۷ سال نیز زیر فشار دستگاه پهلوی قرار داشتند و با پیروزی انقلاب اسلامی قرار نبود که ظلم و فساد در شکل جدیدی تکرار شود؛ و لو این‌که منافع دنیاپرستان به خطر بیفتد و قدرت‌هایی که تا قبل از آن در تمامی ابعاد جامعه‌ی ایرانی حضور داشتند، احساس خطر کنند و دشمنی را آغاز نمایند. البته این دشمنی‌ها از دوران مشروطه تا خرداد سال ۱۳۴۲ وجود داشت ولی در سال منتهی به پیروزی انقلاب ناگهان با قدرتی جدید و ناشناخته مواجه شدند که به دلیل ناتوانی از تحلیل آن، قدرت کنترل آن را پیدا نکردند و هنوز نیز از شناخت اسلام عاجزند و به عکس‌العمل‌های کور دست می‌زنند.

۲. پس همان‌طور که رفتارهای حضرت امام در مرحله‌ی «قیام» برای مادیون قابل تحلیل نبود، عملکرد ایشان در مرحله‌ی «مدیریت نظام» نیز برای اهالی سیاست در جهان مدرن، نامفهوم بود و از برقراری ارتباط با رهبری انقلاب برای حفظ و تأمین منافع خود ناتوان بودند. لذا به سراغ کسانی رفتند که بنا بر سیاست‌ورزی متداول عمل می‌کردند و تکامل مادی را مبنای حرکت خود قرار داده بودند و با معتقدین به مبارزات مسلحانه و پارلمان‌تاریستی ارتباط گرفتند تا ضربه‌های سیاسی و امنیتی به انقلاب وارد کنند. در واقع قدرت‌های جهانی حتی یک روز هم به انقلاب مردم ایران فرصت ندادند و از همان ابتدا نیروهای ضدانقلاب فعال در عرصه‌های سیاسی و امنیتی و نظامی را سازماندهی کردند. در بُعد سیاسی، احزاب و روزنامه‌های متعددی تأسیس شد تا به

۱. سوره الصف، آیه ۱۱.

زبان مکاتب شرقی و غربی، امام و اطرافیان و افکار ایشان (همانند جمهوری اسلامی) زیر سؤال برده شود. همزمان فعالیت‌های امنیتی و اطلاعاتی نیز آغاز گردید و با تحریک اقوام و مذاهب برای مطالبه‌ی حقوق و مشارکت در قدرت، مرزهای مختلف کشور در کردستان و خوزستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و... به آشوب کشیده شد. همچنین در بُعد نظامی، با عناصر طرفدار خود در ارتش تماس برقرار کردند تا زمینه‌ی کودتای نظامی را فراهم نمایند. پس انقلاب از سه موضع «سیاسی، امنیتی، دفاعی» دچار چالش شد.

این چالش‌ها از این مسأله نشأت می‌گرفت که حضرت امام (ره) اخلاق حق طلبانه را جایگزین اخلاق دیپلماسی و زدوبند و لهو و لعب و حفظ منافع قشر حاکم کردند و از حقوق و منافع مردم ایران در مقابل قدرت‌های بیگانه محافظت نمودند. لذا ارتباط بین دستگاه‌های سیاسی، امنیتی، نظامی در ایران با دستگاه‌های سیاسی، امنیتی، نظامی در جهان قطع شد و این در حالی است که پس از رنسانس، همه‌ی این دستگاه‌ها شکلی سیال پیدا کرده‌اند و در هماهنگی و ارتباط کامل با وضعیت منطقه‌ای و جهانی عمل می‌کنند و استقلال در آنها معنا ندارد. اما حضرت امام با تأکید بر مدیریت الهی، رفتار این دستگاه‌ها را به اسلام و منافع مردم برای یک زندگی مستقل تحت لوای دین مشروط می‌کردند. اساساً نظام‌های مردمی و تأمین آزادی برای عموم فقط و فقط به نهضت‌های انبیاء و اولیای الهی اختصاص دارد زیرا انسان به‌مثابه یک مخلوق محدود، تنها زمانی به آزادی می‌رسد که به قدرت نامحدود یعنی خدای متعال متصل شود و الا در صورت ارتباط صرف با محدودیت‌ها دچار اسارت خواهد شد.

در واقع امام خمینی قدس سره بر این مبنای توحیدی با مؤمنین (مردم ایران)، امت اسلامی و کفار صحبت کرد و عملاً قرآن را وارد عرصه‌ی علوم سیاسی کرد و بالتبع آن

را به متن زندگی مردم آورد؛ بدون آن به مباحث تئوریک دانشگاهی و حوزوی بپردازد. در نتیجه و از آنجا که حضرت امام به قدرت نامحدود خدای متعال تکیه کرده بود، از مخالفان خود واهمه نداشت و به همه‌ی نحله‌های سیاسی — فرهنگی که در دوران مبارزه، با مشی ایشان مخالف بودند، اجازه‌ی تحرک داد و از تمامی اقشار و اقوام و جریان‌ها برای حفظ انقلاب و حاکمیت اسلام به‌جای تکیه به شرق و غرب دعوت کرد و به‌جای آنکه همانند سایر انقلاب‌ها به حذف دیگران مبادرت کند، همگان را برای شرکت در فرآیندوم و تعیین نظام حاکم تشویق نمود و براساس منطق برتر خود با آنان گفت‌وگو نمود. این در حالی بود که انقلاب‌ها پس از گرایش به بلوک شرق، طرفداران غرب را تصفیه می‌کردند و یا پس از اتحاد با بلوک غرب، در مقابل طرفداران مکتب شرقی موضع گرفته و دست به حذف یا انزوای آنان می‌زدند. همچنین حضرت امام با اعلان عفو عمومی، همگان از جمله عناصر امنیتی و نظامی رژیم گذشته را بخشید و و به جز کسانی که دست‌شان به خون ملت ایران آلوده بود و توسط دادگاه‌های انقلاب محاکمه شدند، عفو عمومی اعلام کرد؛ همچنان‌که پیامبر اکرم پس از فتح مکه عمل نمود. از سوی دیگر، امام به‌دنبال زندگی مستقل برای مردم ایران ذیل پرچم اسلام بود و اهل تجاوز به منافع دیگر کشورها و درگیری ماجراجویانه با آنها و دشمن‌تراشی نبود و روابط انسانی و عادلانه با همه‌ی کشورها را مبنای خود قرار داد و در این میان، تنها با دو رژیم اسرائیل و افریقای جنوبی به‌مثابه حکومت‌های ضدانسانی قطع ارتباط کرد. لذا این ابرقدرت‌های جهانی بودند که دست از دشمنی برداشتند و با انقلاب درگیر شدند.

۳. پایبندی حضرت امام به رمز پیروزی در مرحله‌ی قیام برای ادامه‌ی راه و تکیه به قدرت خدای متعال برای حفظ امت دینی در مقابل شرق و غرب، مدیریت کشور را نیز دگرگون کرد و ساختارهای متداول در وزارت‌خانه‌ها، سازمان برنامه و بودجه و تفکیک قوا به حاشیه رفت و نقش اصلی بر عهده‌ی مردم قرار گرفت؛ یعنی امام خمینی برای دفاع در مقابل هجمه‌های «سیاسی، امنیتی، دفاعی» مردم را به صحنه آورد. همچنان‌که اختیار تصمیم‌گیری کلان برای جمهوری اسلامی را به نظام «تصمیم‌گیری،

تصمیم‌سازی و اجرا» از نوع شرقی یا غربی آن نسیرد بلکه به‌صورت مداوم درباره‌ی مسائل سیاسی با مردم سخن می‌گفت و آنچه موضع اسلام درباره‌ی سرنوشت مردم و منافع آنان تشخیص می‌داد با آنان در میان می‌گذاشت و نسبت به خطر بازگشت شاه و سرکوب نهضت هشدار می‌داد و به‌صورت روزانه، عموم ملت را به فعالیت‌های انقلابی دعوت می‌کرد. این در حالی بود که امام می‌توانست به روش سنتی روی بیاورد و به بیان نصایح اخلاقی و احکام فقهی بپردازد یا توصیه‌ی سران دولت موقت برای سپردن مدیریت کشور به نظام کارشناسی را بپذیرد و دولت در مقابل، قم را به منطقه‌ای مشابه با واتیکان برای امام و سایر روحانیون شیعه تبدیل کند.

اما با دعوت امام از مردم برای حضور فعال، فشار سیاسی احزاب و روزنامه‌ها پاسخ می‌گرفت و انفجارها و حرکت‌های تروریستی و ضد امنیتی کنترل می‌شد و نیروهای مردمی در ارتش بودند که موجب افشای کودتاها و سایر تحرکات نظامی می‌شدند. البته نقش بزرگ مردم در این عرصه‌ها ناشی از آن بود که امام خمینی به «نهادسازی» اقدام کرد و با تأسیس کمیته‌های انقلاب، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و... زمینه را برای مشارکت مردم انقلابی فراهم نمود و یک شیوه‌ی مدیریتی نوین را نمایان ساخت و اداره‌ی کشور را از رویه‌های متداول در وزارت‌خانه‌ها خارج کرد و از طریق گفت‌وگو با مردم و وارد کردن آنها در صحنه، نهادهای انقلابی را بنیان گذاشت و بخشی از مقدرات کشور را به فعالیت‌های نهادها اختصاص داد. در نتیجه، وزارت کشور در درون و وزارت امور خارجه در بیرون و وزارت اطلاعات و وزارت دفاع به‌مثابه ساختارهای متداول در امور «سیاسی، امنیتی، دفاعی» به چالش کشیده شدند و به مدیریت نوین انقلابی و مردمی که با ابتکار امام ایجاد شده بود، سپرده شدند و نهادهایی چون «ولایت مطلقه فقیه، ارتش بیست‌میلیونی، اطلاعات سی‌وشش میلیونی و...» شکل گرفتند. پس شیوه‌ای جدید در جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و مدیریت بنیان نهاده شد که برای مادیون، نامفهوم اما برای اهل ایمان آشنا و مأنوس بود.

مبحث دوم

تحلیل آکادمیک از چالش غرب و شرق با انقلاب و نظام اسلامی

در عرصه‌ی دکترین‌های «سیاسی، امنیتی، دفاعی»

۱. برای آنکه بحث گذشته پیرامون مواجهه‌ی فلسفه‌ی دموکراسی و عرف سیاسی جهان با مشی سیاسی حضرت امام خمینی قدس سره روشن‌تر شود، باید به این مسأله توجه کرد که پس از رنسانس، روابط اجتماعی و کیفیت زندگی روی کره‌ی زمین متحول شد. از جمله در عرصه‌ی نظامی، قدرت ماشین جنگی توسعه پیدا کرد و بالتبع غرب به لشگرکشی به نقاط مختلف زمین برای استعمار روی آورد و با شعار آبادانی، به غارت اموال و منابع ملت‌ها در طول دهه‌های متمادی پرداخت. از این‌رو رشد سخت‌افزاری در تمدن مدرن، بسیاری از مناطق جهان را به کشورهای مستعمره تبدیل کرد و امپراطوری اسلامی که قطب قدرت در جهان بود، توانایی مقاومت را از دست داد و فروپاشید و به پنجاه و چند کشور تجزیه شد و قدرت از شرق به غرب منتقل گردید. اما پس از پیشرفت صنعتی در غرب و تکمیل ریاضیات و منطقی که موجب تسخیر طبیعت می‌شد، توسعه‌ی نرم‌افزاری به معنای رشد علوم انسانی و اجتماعی نیز محقق

گردید و در نتیجه‌ی آن، کار به تسخیر طبیعت منحصر نماند بلکه نیروی انسانی جدیدی نیز در تمدن مدرن تربیت شد. این تحولات نرم‌افزاری به تدریج، استفاده از قدرت نظامی برای استعمار را منسوخ کرد زیرا با تربیت نیروی انسانی از ملیت‌های مختلف توسط مدرنیته، منافع و منابع مورد نیاز قابل دسترسی بود و با کنار گذاشتن فرمانداران نظامی در مستعمرات، نیروهای تحصیل‌کرده‌ی بومی به‌مثابه تربیت‌یافتگان غرب یا شرق، با آرای مردم روی کار می‌آمدند و حکومت‌های به ظاهر آزاد و دموکراتیک شرقی یا غربی تشکیل می‌دادند و ادعای دستیابی ملت‌ها به آزادی و حقوق بشر در تمدن مدرن مطرح می‌شد. اما این در واقع بدان معنا بود که «استعمار علنی» به «استعمار پنهان» تبدیل شده است.

یعنی استعمار در شکل نظامی و امنیتی از سطح جهان رخت بر بسته بود و سرابی از آزادی و استقلال و مشارکت به بشریت عرضه می‌شد چرا که شیوه‌ی پرورش برای عناصر تحصیل‌کرده به‌عنوان متولیان حکومت‌های جدید، به نحوی بود که حاکمیت‌های مختلف در مدار نظم منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی مطلوب ابرقدرت‌ها عمل می‌کردند و ادبیات رایج در جهان، بر محور تقسیم کشورها به «توسعه‌یافته» و «در حال توسعه» یا «کم‌توسعه‌یافته» شکل گرفت. ادعا می‌شد که تمدن مدرن حاضر است تا صنعت و علم و تکنولوژی و آموزش را در معامله‌هایی پایاپای و عادلانه در اختیار همه‌ی کشورها بگذارد اما هدف غایی تمامی این روابط، چیزی جز ارتقاء زندگی مادی در قالب «آیین دنیاپرستی» نبود. در نتیجه، بازار کشورهای جهان به‌جای آنکه از طریق لشگرکشی در اختیار غرب قرار گیرد، به وسیله‌ی ارتباط منظم، تعریف‌شده و مکانیزه با کشورهای توسعه‌یافته برای انتقال تکنولوژی جدید در دسترس امریکا و اروپا قرار می‌گرفت و «توسعه‌ی پایدار و همه‌جانبه» بود که راه را برای سود سرشار و درآمد

نجومی ابرقدرت‌ها باز می‌کرد. رژیم پهلوی نیز در ایران براساس همین روابط عمل می‌کرد و با صرف بودجه‌ی کشور در همین جهت، سیستم آموزشی نوین، صنعت مونتاژ و... را وارد کشور کرده بود؛ و لو آنکه در بخش سیاسی، به فلسفه‌ی دموکراسی عمل نمی‌کرد.

۲. پس انقلاب اسلامی ایران در چنین شرایطی به پیروزی رسید و اراده‌ی یک ملت به تغییر حکومت تعلق گرفت و بنابر فلسفه‌ی دموکراسی، یک حرکت برمبنای خواست عمومی شکل گرفت و ملت ایران نه تنها از نظر معیارهای جهانی مرتکب تخلف و جرم نشدند بلکه ضروری بود که مدعیان دموکراسی از این اراده‌ی مردمی استقبال کنند و رقم خوردن سرنوشت کشور توسط شهروندان آن را مورد تشویق قرار دهند. حتی حضرت امام در سخنرانی تاریخی خود در بهشت‌زهرا برمبنای همین ادبیات، با دنیا گفت‌وگو کرد و بر خواست ملت ایران برای یک زندگی مستقل و اسلامی تأکید نمود.

در واقع اگر فلسفه‌ی دموکراسی به معنای مورد ادعای غرب واقعیت داشت، لازم بود تا از ملت ایران به عنوان یک ملت بالغ که بر ضد دیکتاتوری قیام کرده و خواستار روابط سیاسی مردمی و آزاد شده، تجلیل شود و توسط قدرت‌های بزرگ مورد تقدیر و پشتیبانی و کمک قرار گیرد. صحیح است که شعارهای مکتبی امام برای مادیون نامأنوس بود اما توجه به «خرد جمعی» به عنوان یکی از اصول عقلانیت مدرنیته، اقتضا می‌کرد تا قدرت‌های جهانی به بررسی و تأمل پیرامون خرد جمعی ایرانیان پردازند و از نقاط مثبت عقلانیت دینی برای زندگی دنیایی خود بهره بگیرند و با عمل به شعار گفت‌وگو و منطق، با این پدیده‌ی جدید آشنا شوند. همچنان‌که پافشاری تمدن مدرن بر مقوله‌ی «تجربه و کارآمدی» نیز حکم می‌کرد که به تجربه‌ی عینی انقلاب ایران و

کارآمدی اعجاب‌برانگیز آن در سرنگونی یک قدرت مسلط توجه کرده و از آن استفاده کنند. اما ابرقدرت‌ها هیچ‌یک از این مسیرها را نپیمودند و بر ضد «دموکراسی، خرد جمعی، تجربه و کارآمدی عینی» انقلاب اسلامی عمل کردند و در مقابل انقلاب مردم ایران آرایش جنگی گرفتند. این واقعیت نشان می‌داد که دموکراسی و اراده‌ی ملی و خواست عمومی یک امر مطلق و رها نبوده و نیست بلکه دموکراسی بدون تقید به یک مکتب، نمی‌تواند در عالم خارج تحقق پیدا کند. در غرب نیز فلسفه‌ی دموکراسی به دنیاپرستی و نظام سرمایه‌داری مقید شده و مردم به کسانی رأی می‌دهند که از هر راهی، زندگی مادی بهتری را برای آنان فراهم آورند. بنابراین دموکراسی غربی برخلاف ادعاهای دروغین خود، به مقابله با حرکت مردمی برخاست که آخرت‌گرایی و استقلال اسلامی را به مثابه مکتب خود تلقی می‌کنند و آزادی و مشارکت و جمهوریت را بر این اساس دنبال کرده‌اند.

۳. در واقع اگر انسان یا جامعه به حدّ سجده و انقطاع نسبت به قدرت و علم نامحدود برسد، نیاز او به توانمندی و حکمت و کارآمدی به بهترین وجه تأمین خواهد شد اما اگر این سجده و انقطاع در مقابل امور مادی رخ دهد، صمّ و بکم و عُمی خواهد شد و از عقلانیت و تعادل فاصله خواهد گرفت. لذا علی‌رغم عجز دستگاه‌های سیاسی و علمی و آکادمیک غرب برای کنترل انقلاب اسلامی، باز هم این آیه‌ی الهی را برتافتند و با وجود آنکه به دلیل حضور در مصادر کلیدی رژیم پهلوی، قدرت بی‌سابقه‌ی نهضت اسلامی را در ساقط کردن سلطنت چشیده بودند، برای حفظ شبکه‌ی عظیم مالی و نظامی و امنیتی و فرهنگی و آموزشی خود در ایران به دشمنی و عناد ادامه دادند زیرا حضرت امام، تمامی دستگاه‌های سیاسی و نظامی و امنیتی و سایر مقدمات کشور را که توسط قدرت‌ها در حال چپاول بود، از اموال مردم ایران دانستند و ملی

اعلام کردند و در اختیار مردم قرار دادند. این بدان معنا بود که میلیاردها دلار سود و ثروت و سرمایه که در طول سالیان دراز تحت تسلط غرب قرار داشت، از چنگال آنها خارج شد و به دنیاپرستی و منفعت‌پرستی‌های آنان ضربه‌ای سخت وارد آمد. تمدن موجود ادعا می‌کرد که انسان‌ها و جوامع در انتخاب حکومت و مذهب و پوشش و... کاملاً آزادند و می‌توانند سرنوشت خود را معین کنند اما در برابر رأی ۹۸ درصدی مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی و رفراندوم قانون اساسی و انتخاب قوای مقتنه و مجریه توسط آرای عمومی و انتخابات، این ادعا را کنار گذاشتند و از آنجا که انقلاب ایران و جمهوری اسلامی به آیین دنیاپرستی آنان مقید نبود، به صورت همه‌جانبه به آن حمله کردند. لذا حضرت امام خمینی، جامعه‌شناسی غرب را به چالش کشید و افشاء کرد که فلسفه‌ی دموکراسی یک استعمار پنهان است و آزادی و جمهوریت غربی مقید به اخلاق استکباری و سودمحوری و منفعت‌طلبی و نظم مادی است.

۴. بر این اساس، حضرت امام راه جدیدی را برای تشکیل جامعه و اداره‌ی حاکمیت بنیان گذاشت و بدون تعرض به دیگر کشورها حرکت در این مسیر اسلامی را آغاز کرد اما با هجمه‌ی ابرقدرت‌ها در ابعاد سیاسی، امنیتی، دفاعی مواجه گشت و لذا مجبور به دفاع از امت دینی شد و در این جهت، به «نهادسازی» مبادرت کرد و همزمان تغییراتی در نهادهای موجود ایجاد نمود. در عرصه‌ی سیاسی، «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی به‌عنوان مبدأ توازن قوا و حاکم بر آنها قرار گرفت و قوه مقتنه به شورای نگهبان و عدم مخالفت قوانین با اسلام مقید شد و ریاست قوه مجریه به تنفیذ رهبری مشروط گشت و ریاست قوه قضائیه نیز به انتصاب ولی فقیه وابسته شد.

البته جایگاه موارد فوق در ساختار حقوقی و قانونی نظام است اما در یک رویکرد حداکثری، امام با نفی تحزب در کشور و به‌جای آنکه استراتژی نظام همانند سایر

کشورها در دبیرخانه‌ی احزاب معین شود، تصمیم‌گیری کلان و استراتژیک برای نظام اسلامی را به منزلت ولایت‌فقیه سپردند. به همین دلیل فرهنگ حزب‌گرایی غربی و شرقی در ایران شکل نگرفت و معدود احزاب تأسیس شده از مردم جدا شدند و تشکلهای مذهبی (مانند حزب جمهوری اسلامی) نیز انحلال خود را اعلام کردند و تحزب به صورت عملی و وجدانی و غیرتخصصی در نمازهای جمعه و هیئات و مساجد جریان دارد. همچنان‌که سیستم امنیتی و اطلاعاتی کشور — که در تمامی دنیا از محرمانه‌ترین و بسته‌ترین دستگاه‌هاست — با مشارکت عموم مردم انقلابی پی‌ریزی شد و «اطلاعات سی‌وشش میلیونی» به نحوی مستقل از شبکه‌های اطلاعاتی و امنیتی در منطقه و جهان پدید آمد. علاوه بر این، حضرت امام در عرصه‌ی دفاعی و برخلاف دکترین نظامی متداول در غرب و شرق — که بر «نسل‌کشی، تخریب زیرساخت‌ها و سپس مقابله با ماشین جنگی یک کشور» مبتنی است — جنگ اخلاقی را براساس نیروهای مردمی شهادت‌طلب (ارتش بیست‌میلیونی و سپاه پاسداران) سامان داد و نیروی نظامی کشور از تعرض به مردم غیرنظامی و تخریب امکانات حیاتی زندگی آنان خودداری کرد و به‌جای نسل‌کشی و نابودی زیرساخت‌ها، بر ماشین جنگی قدرت متجاوز متمرکز شد. البته تمامی این ابتکارهای بی‌سابقه و تغییرات شگرف باید توسط دانشگاه‌ها و در هزاران پایان‌نامه تئوریزه شده و تنقیح گردد تا تداوم راه انقلاب اسلامی شکلی قاعده‌مند و علمی به خود بگیرد.

مبحث سوم

مبنا قرارگرفتن اسلام در مدیریت امام خمینی (ره) به معنای

به چالش کشیدن مدل اداره‌ی شرقی و غربی

۱. روشن شد که قیام ملت ایران به رهبری حضرت امام خمینی قدس سره، جامعه‌شناسی غربی را به چالش کشید و جامعه‌ی جدیدی را با تکیه بر قدرت خدای متعال پدید آورد و توحید را به صحنه‌ی زندگی اجتماعی بشر وارد کرد و دنیا را در بهت و حیرت فرو برد و با تدبیر خدای متعال در خروج حضرت امام از عراق و ورود ایشان به پاریس به مثابه مهد دموکراسی و آزادی، شرایطی برای تحقق دوباره‌ی «یوم الزّینه» فراهم شد و این آیه‌ی الهی در مقابل چشم تمامی جهانیان قرار گرفت.

این در حالی بود که جامعه‌شناسی در فرهنگ مدرنیته، بر تنازع و تکالب بر سر دنیا استوار شده بود و هنوز هم در متون علمی و تخصصی، بر این مسأله تصریح می‌شود و نمونه‌های مختلفی از تنازع و تضادّ منافع در میان افراد و اصناف و اقشار و نظامات، به‌عنوان مبنای روابط اجتماعی ذکر می‌گردد! اما در فرهنگ قرآن و رفتار حضرت امام، همگان بر محور پرستش خدای متعال به وحدت می‌رسند و با اتصال به

مبدأ حول و قوه و علم نامحدود، کمبود و تنازع بر سر امکانات محدود موضوعاً منتفی می‌شود و منابع به‌عنوان مخلوقات خداوند که تحت تسخیر او و اولیاء او هستند، در دسترس مؤمنین قرار می‌گیرد و «همدلی، همفکری و همکاری» در میان مؤمنین است که روابط اجتماعی را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، بن‌بست برای نظام اسلامی که وحدت آن بر محور اراده خدای متعال شکل گرفته، معنا ندارد و لذا قصص قرآنی همانند ماجرای حضرت ایوب و حضرت یوسف و سایر انبیای الهی نشان می‌دهد قهرمانان توحید که زندگی با خدای متعال را سرلوحه‌ی اعمال خود قرار داده‌اند، در بدترین شرایط نیز دچار بن‌بست نشده و با اتکال به مدیریت خدای متعال در برابر هیچ مانعی متوقف نمی‌شوند و از هجمه‌های کفر و نفاق عبور می‌کنند و به اهداف الهی خود می‌رسند. بنابراین اگر ناهنجاری و بحرانی پدید می‌آید، مستند به هوای نفس و بروز اجتماعی آن در نظامات شهوت است که اوج آن در مدرنیته به‌عنوان مرحله‌ی بلوغ کفر، متجلی است و به نقطه‌ای رسیده که تسخیر طبیعت توسط تکنولوژی انجام شده و رفاه مادی به بالاترین سطح رسیده و شهوات با سرعت نور و لیزر، وارد زندگی مردم جهان و همچنین امت اسلامی شده است.

۲. با پیروزی انقلاب، «مدیریت نظام» موضوع کار حضرت امام قرار گرفت. کیفیت مدیریت ایشان نیز برخاسته از ادبیات وحی بود و در درگیری با کفر جهانی و نفاق منطقه‌ای شکل گرفت. در واقع حضرت امام، مدیریت سیاسی نظام را بر مبنای «صدق» بنیان گذاشتند و موجب افشای رفتار پلید و فریبکارانه‌ی نظامات سیاسی در شرق و غرب شدند. یعنی «استعمار پنهان» که تمدن مدرن آن را بر کشورها حاکم کرده بود و با تکیه به زندگی مادی و پرزرق و برق، ادعای دستیابی به حیات مطلوب و ایجاد بهشت موعود روی زمین را مطرح می‌کرد، در مقابل افکار عمومی منطقه و جهان رسوا

گردید. اساساً میل انسان اگر مستند به تعادل الهی و تناسب طبیعی بشر نباشد و خاستگاه آن در هوای نفس باشد، دستیابی به آن، توجیه منطقی و عقلانی ندارد و لذا شخص مجبور می‌شود تا برای تحقق آن میل، به دروغ و فریب خود و دیگران روی بیاورد. حال اگر این هوای نفس، شکل اجتماعی پیدا کند و تبدیل به نظام اهواء شود، قشر حاکم به فریب‌دادن ملت خود و دیگر ملت‌ها مبادرت می‌کند تا امیال و شهوات خود را محقق نمایند. در مقابل، سیاستی که ریشه در تناسب و تعادل داشته باشد، به سراغ اهداف عقلانی خواهد رفت و برای تحقق آن، نیازی به دروغ و فریب نخواهد داشت بلکه رفتار خود را براساس صدق سامان خواهد داد و حضرت امام نیز همین روند را در نظام جمهوری اسلامی پی‌ریزی کردند.

در واقع مدیریت الهی با سه نظام مواجه است؛ الف) مؤمنانی که به مدیریت الهی معتقدند و با آن همراه شده‌اند ب) نظام نفاق و ج) نظام کفر. رفتار مدیریت الهی باید موجب رشد مؤمنین شود و برای کفار و منافقین، اتمام حجت کند و اگر آنان انکار کردند و عناد ورزیدند، موظف است تا برای صیانت از دستگاه ایمان به صف‌آرایی و مقابله بپردازد. به عبارت دیگر کفر به دنبال منطق و تعادل و حیات طبیعی و رشد نیست بلکه برای دستیابی به اهواء و تکامل مادی، حذف فیزیکی و مقابله‌ی خشونت‌آمیز را اولین گزینه در برخورد با مخالفان خود قرار می‌دهد. به همین دلیل، کسانی که قبل از انقلاب نیز به دنبال تکامل مادی بودند و بر مبنای نبرد مسلحانه یا مبارزات پارلمان‌تاریستی عمل می‌کردند، مدیریت حضرت امام را مورد هجمه قرار دادند زیرا عرف متداول سیاسی در جهان مدرن (تنوری قدرت) این است که گروه‌های اثرگذار در جامعه، قدرت خود را به رخ حکومت مرکزی می‌کشند تا در حاکمیت، سهم پیدا کنند و در اداره‌ی نظام، مشارکت داده شوند.

اما این رفتار در سیاست‌ورزی الهی، نه تنها امری معمول و عرفی محسوب نمی‌شود بلکه مقوله‌ای زشت و غیراخلاقی تلقی می‌گردد چرا که هدف نظام اسلامی، رشد مردم و صرف تمامی مقدرات در جهت منافع آنان است. یعنی دستگاه خدای متعال و اولیاء و خلفای او به اموال و اختیارات بندگان نیازی ندارند و محتاج اعتبارات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیستند بلکه بخش اعظم نیازهای مدیران الهی از طریق عبادات و ارتباط با خدای متعال تأمین می‌شود. در این صورت، نزاع بر سر قدرت معنا ندارد بلکه همه باید برای نیل به هدف، «همدلی، همفکری و همکاری» کنند و به ید واحد تبدیل شوند. حضرت امام نیز علی‌رغم آگاهی از جهت‌گیری مادی در نحله‌های مخالف، از همگان برای کمک به کشور دعوت کردند.

۳. اما معتقدین به نبرد مسلحانه، در اوج انقلاب به تخلیه‌ی اسلحه‌خانه‌ها و ذخیره‌ی سلاح برای روز مواجهه مبادرت کردند تا در مقابل سازش‌ناپذیری امام و مخالفت ایشان با هرگونه باج‌دهی، ابزاری برای فشار داشته باشند. قائلین به مبارزات پارلمان‌تاریستی نیز سریعاً به تأسیس حزب و روزنامه و جذب عناصر فعال و تشکیلاتی اقدام کردند و به مواضع حضرت امام در موضوعات مختلف حمله‌ور شدند. پس در داخل کشور، عده‌ای به تخریب و تحریک افکار عمومی مشغول شدند و دسته‌ی دیگری، هسته‌های چریکی برای براندازی نظام تشکیل دادند. در خارج کشور نیز قدرت‌های بزرگ به جای آنکه از انقلاب بی‌نظیر مردم ایران و خواست عمومی یک ملت برای تعیین سرنوشت خود استقبال کنند و براساس فلسفه‌ی دموکراسی، از این حرکت حمایت نمایند، دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی خود را فعال کردند و با نفوذ در کشور، به تحریک اقوام و مذاهب و مخالفت علنی با انقلاب دست زدند و از این طریق، برخی شهرها را از کنترل دولت خارج کردند. حضرت امام تا چندین ماه به مدارا و تحمل در

برابر این بحران‌ها ادامه دادند و در سخنرانی‌ها و مواضع خود به گفت‌وگو با معارضان پرداختند و آنان را به منطق و رفتار انسانی فراخواندند. این در حالی بود که نوع انقلاب‌ها پس از پیروزی، به یکی از دو ابرقدرت موجود می‌پیوستند و با موضع‌گیری آشکار در برابر طرفداران جریان مقابل، دستگاه سیاسی و امنیتی و دفاعی کشور را برای حذف و طرد مخالفان بسیج می‌کردند. همچنین با تدابیر و پیگیری‌های حضرت امام، مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شد و قانون اساسی جدید توسط آرای عمومی تأیید گردید و با انجام انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و استقرار سایر نهادهای کشور، امور را در روندهای قانونی خود قرار دادند.

در مقابل، قائلین به تکامل مادی با ادعای طرفداری از مردم و دغدغه‌ی زندگی خوب و مدرن برای عموم، شیوه‌ی مدیریتی حضرت امام را به عدم توجه به زندگی مادی شهروندان متهم می‌کردند زیرا اعتقاد داشتند که برای اداره‌ی کشور و تأمین نیازمندی‌های عمومی، علم و تکنولوژی و سرمایه‌گذاری خارجی ضروری است و این ملزومات حیاتی نیز در اختیار ابرقدرت‌هاست. به همین دلیل نظام باید معین کند که در چه بلوک و اردوگاهی قرار دارد و از طریق ارتباط با کدام قدرت، این نیازمندی‌ها را تأمین خواهد کرد ولی چنین رفتاری از سوی امام و یارانش مشاهده نمی‌شد. در واقع آنان ادعا می‌کردند که ملت ایران به‌دنبال زندگی مدرنی است که در کشورهای توسعه‌یافته جریان دارد و قبله‌ی مردم ایران را در امریکا و انگلیس و ژاپن و... جست‌وجو می‌کردند اما ملت چنین شعارهایی را در سلطنت پهلوی تجربه کرده بود و از آنها خسته و دل‌زده بود و به همین دلیل، حتی بختیار به‌عنوان یک ملی‌گرا که با نفی دیکتاتوری و سایر مفاسد رژیم و اعطاء آزادی‌های سیاسی، مدیریت متداول در دنیا و تکامل مادی را پیگیری می‌کرد، مورد پذیرش مردم ایران قرار نگرفت.

در مباحث گذشته روشن شد که مذهب تشیع و فقه صادقین از دوران صفویه در میان ملت ایران به پذیرش رسیده و به عزاداری اباعبدالله الحسین و فرهنگ عاشورا و زیارات و... به هویت مردم تبدیل شده بود و از همین رو اقشار مختلف با قیام امام (ره) همراه شده بودند. لذا حضرت امام اعتقاد داشت آنچه باید به عنوان محور مدیریت نظام قرار گیرد، حاکمیت اسلام و فراهم آوردن زندگی دینی و تکامل معنوی برای مردم بعد از دوران طولانی سرکوب ارزش‌های الهی است و نیازهای مادی نیز باید به تبع این هدف تعریف شود. یعنی اگر ایمان برای یک جامعه به امری محوری تبدیل شود، آن ملت نورانی خواهد شد و استیفای حقوق سیاسی، فرهنگی اقتصادی آن به نحو ایمانی و به دور از تنازعات مادی انجام خواهد گرفت. لذا حضرت امام با توجه به مبحث حکومت اسلامی - که در نجف مطرح شده بود - مرتباً از مجاری قانونی و دستگاه‌های کشور درخواست می‌کرد که احکام فقه را در زندگی مردم پیاده کنند و به جای مبنا قرار دادن رفاه غربی، عمران و آبادانی به نحو معقول و متعادل انجام گردد. در نتیجه، اولاً و برخلاف مدیریت‌های مدرن، بخش علم و تکنولوژی و اقتصاد در مدیریت حضرت امام به عنوان امری فرعی و تبعی قرار گرفت و ثانیاً فشارهای سیاسی و امنیتی و نظامی دشمنان به انقلاب، باعث شد تا رسیدگی به این بخش‌ها در حد برطرف کردن نیازهای فوری و روزمره‌ی کشور تقلیل یابد و امکان برنامه‌ریزی برای مدیریت این امور از بین برود.

۴. باید توجه داشت که ترکیب سه علم جامعه‌شناسی، علم برنامه‌ریزی و علم اقتصاد با یکدیگر، «مدل اداره» را نتیجه می‌دهد و کارآمدی تمدن مدرن را به جایی رسانده که به جای لشگرکشی ابرقدرت‌ها برای غارت منابع، کشورها با اشتیاق به دنبال تبعیت از مدل‌های متداول هستند و برای شکوفایی منابع طبیعی و نیروی انسانی خود،

در صف «توسعه‌یافتگی» می‌ایستند. اما حضرت امام قدس سره با تکیه به اسلام و تأکید بر راهبرد «نه شرقی؛ نه غربی»، جامعه‌شناسی، برنامه‌ریزی و اقتصاد مدرن را به چالش کشید و در مقابل «مدیریت حادثه‌سازی» توسط دشمن ایستاد و برنامه‌ی مقاومت در برابر آن را تدبیر کرد تا اسلام که از منزلت مدل اداره در موضوعات سیاسی، امنیتی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و... مورد هجومه واقع شده بود، زنده بماند.

یعنی حضرت امام هیچ‌گاه تقسیم کشورها به «توسعه‌یافته» و «در حال توسعه» را نپذیرفت و این در حالی بود که تمامی انقلاب‌ها پس از پیروزی و برای مدیریت کشور، تن به این تقسیم‌بندی می‌دادند و حتی انقلاب‌های پدیدآمده در کشورهای اسلامی در سده‌ی اخیر، استراتژی توسعه را براساس مدل‌های شرقی یا غربی تدوین می‌کردند چرا که نیازهای مادی را امری محوری می‌دانستند و به دنبال تأمین دنیای مردم بودند. اما حضرت امام علی‌رغم آگاهی به فقدان نسخه‌ی اداره‌ی کشور در ادبیات تخصصی حوزه (عقلایی دانستن تأمین معاش در این ادبیات) و با وجود انتقادات منبعث از ادبیات دانشگاه مبنی بر محوریت تأمین علم و تکنولوژی و سرمایه برای اداره‌ی کشور، دژه‌ای تردید درباره‌ی کارآمدی اسلام برای مدیریت نظام، به خود راه نداد و کشور را در مسیر مدل‌های توسعه پیش نبرد. از این‌رو رفتار مدیریتی حضرت امام از سوی نخبگان حوزوی و دانشگاهی و مدیریتی در داخل و خارج کشور، مورد انتقاد و تردید و هجومه قرار می‌گرفت و از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۶۸ نیروهای بسیاری بسیج شدند تا در طول قیام و پس از آن، یقین امام را در هم بشکنند اما ایمان آن ابرمرد که برخاسته از فرهنگ قرآن و اهل‌بیت بود، متزلزل نمی‌شد و در مقابل ادبیات روز به حال انفعال نمی‌افتاد بلکه یقین خود را از طریق مواضع شفاف به ملت ایران منتقل می‌کرد و این ایمان و شجاعت در میان مردم جریان یافت و در خون شهدا متجلی شد و امروز پس از سال‌ها

انکار یا سکوت در برابر این عظمت، بسیاری از کشورها به دیده‌ی احترام و تحسین به انقلاب و جمهوری اسلامی می‌نگرند. در واقع حضرت امام خمینی قدس سره دین‌داری مردم را موضوع اصلی مدیریت نظام می‌دانست و آبادانی دنیا را نیز تحت ظلّ اسلام تعریف می‌کرد. به همین دلیل، تقسیم جوامع براساس «کفر، نفاق و ایمان» را عملاً جایگزین تقسیم کشورها براساس «توسعه‌یافتگی و کم‌توسعه‌یافتگی» قرار داد و «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم» را به معنای فرهنگ بعثت، بار دیگر در صحنه‌ی زندگی مردم عینیت بخشید و ایران را به پناه شیعیان و اهل سنت و محرومین و مستضعفین و مرکز مبارزه با استکبار و کفر جهانی تبدیل کرد و در عمل، معادلات سیاسی و مدیریتی دنیا با این حقایق مواجه نمود. لذا رفتار سیاسی حضرت امام خمینی، تقسیمات نوینی را در عرف مدیریت جهانی پدید آورد که مبتنی بر فرهنگ دین است و به‌عنوان نمونه، سیاست خارجی کشور بر مبنای کمک به مظلومین و مستضعفین عالم، ارتباط و گفت‌وگو با اهل سنت و درگیری با کفر و سلطه‌ی جهانی شکل گرفت که در جهان بی‌سابقه بود. چنین رفتارها و تصمیماتی، قطعاً آثار بزرگی بر کارکرد مدل‌های اداره‌ی کشور در آن روز برجای گذاشته که با مطالعه‌ی آن روشن می‌شود مدیریت امام در مقابل حادثه‌سازی دشمن، چه ابعاد و سطوح گسترده و بی‌نظیری را در برگرفته است؛ و لو این آثار در بیان و گفتار ایشان به‌صورت تطبیقی و آکادمیک ذکر نشده باشد. به عبارت دیگر هنگامی که در جهت‌گیری یک نظام، رفاه و تکامل مادی تابعی از تکامل معنوی قرار گیرد، وزن و میزان ارزش موضوعات مرتبط با اداره‌ی کشور تغییر خواهد کرد و سازوکارهای مدیریتی را تغییر خواهد داد.

مبحث چهارم

توجه به دو اصل:

الف) جریان اضطرار علمی در سیر تطوّر فقاہت در دورہ ی غیبت؛

ب) ضرورت تحول فقه از «فقه پاسخگویی به مسائل مستحدثه» به «فقه فرج»

برای ساخت تمدن مقاومتی

در مباحث گذشته، به تبیین مدیریت الهی حضرت امام خمینی و اصالت دادن به اسلام و نفی مدل‌های متداول برای اداره‌ی کشور توسط ایشان پرداخته شد. اما سؤالی که ممکن است در کنار این بحث مطرح شود آن است که مسلماً در دوران مدیریت حضرت امام، برای اداره‌ی کشور از کارشناسی شرقی استفاده شده و به همین دلیل، اختیار بسیاری از امور به دولت سپرده شد. همچنان‌که پس از جنگ تحمیلی و با فروپاشی بلوک شرق، نظام اسلامی به کارشناسی غربی تغییر رویکرد داد و تاکنون نیز از در بسیاری عرصه‌ها از مدل‌های غربی استفاده می‌کند. در این صورت چگونه می‌توان ادعا کرد که امام و رهبری با نفی مدل‌های موجود، کشور را به شکل اسلامی اداره کرده‌اند و مدیریتی الهی را به نمایش گذاشته‌اند؟!!

در پاسخ به این سؤال، باید توجه داشت که بنابر اعتقادات حقه، با پیامبری نبی اکرم «ختم نبوت» محقق شده و هر چیزی که برای سعادت بشر ضرورت داشته، توسط خدای متعال تشریح و به مردم ابلاغ شده است. اما ظرفیتی که فقهای عظام شیعه به عنوان نواب عام حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه، بر مبنای آن به استضاءه از قرآن و روایات و استنباط از منابع دینی پرداخته‌اند، برای تحلیل از قیام و مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری کفایت نمی‌کند. با این حال، هم قیام ملت ایران اتفاق افتاده و هم مدیریتی نوین توسط امام و رهبری شکل گرفته و گام اول در این مسیر برداشته شده و «انقلاب سیاسی» به پیروزی رسیده و حفظ و تثبیت شده است. اما در گام دوم، «انقلاب فرهنگی» به معنای «تحول در حوزه، تحول در دانشگاه و تحول در مدیریت نظام» ضروری است و پس از آن در گام سوم، «انقلاب اقتصادی» و تغییر در سخت‌افزارها و تکنولوژی مطرح می‌شود. یعنی برای تحقق آرمان «تمدن نوین اسلامی» باید دو گام بزرگ دیگر برداشته شود و لذا تا آن زمان، نظام اسلامی در «اضطرار علمی» به سر می‌برد و ناچار است تا برای اداره‌ی کشور، از تکنولوژی و علوم دانشگاهی و نسخه‌های شرقی (در گذشته) و غربی (در حال) استفاده کند و قهراً با تبعات و آثار آن مواجه شود چرا که ساختارهای تمدن مدرن، بر تعریف مادی از انسان و جامعه و تاریخ استوار شده و فرهنگ مادی آن، چالش‌های مهمی را در کشور پدید می‌آورد.

بنابراین شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت برای بسترسازی در جهت ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه، باید به مرحله‌ای جدید از بلوغ اجتماعی برسند و ظرفیت استضاءه‌ی خود را از قرآن و روایات ارتقاء دهند تا با افزایش ظرفیت علوم دینی، زمینه برای خدمتگزاری به آستان مقدس معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین در دوران

ظهور و عالم رجعت فراهم شود. این حرکت باید از تحوّل در حوزه‌های علمیه آغاز شود و فقاہت به جای اکتفاء به پاسخگویی در برابر مسائل فردی و مسائل مستحدثه، «فقه فرج» را تبیین نماید. البته در سلسله مباحث دیگری روشن شده که عقلانیت غیر معصوم (یعنی فقها و مراجع در گذشته و حضرت امام و مقام معظم رهبری در دوران کنونی) دارای یک سیر تطوّر در طول تاریخ است؛ یعنی فقاہت در مراحل مختلفی از جمله «نطفه، کودکی، تمییز و بلوغ» قابل تحلیل است. در واقع سطح تقرّب عقلانیت غیر معصوم به علم معصومین و دست‌گیری آن ذوات مقدّس از خدمتگزاران خود، در طول تاریخ در حال رشد و تکامل بوده و قبل از ظهور با دستیابی به توانایی علمی برای ساخت یک «تمدن مقاومتی» به اوج خود خواهد رسید. لذا فقهای شیعه، ظرفیت فقاہت خود را متناسب با هر دوره‌ی تاریخی به‌کار گرفته‌اند و با عمل به مسئولیت خود در قبال حفظ دین‌داری مردم در دوران غیبت، تکالیف جامعه‌ی مؤمنین را مشخص کرده‌اند و هم‌زمان نسبت به آینده، دچار اضطراب بوده‌اند اما با تمسک و توسل به ولایت معصومین، از آن مرحله عبور کرده‌اند و با دستیابی به بلوغ جدید، از حالت اضطراب خارج شده‌اند. پس معارفی که تاکنون لازم بوده، به مجتهدین شیعه اعطاء شده اما برای حرکت آینده، تلاش‌های جدیدی ضرورت دارد تا علماء و حوزه‌های علمیه و بالتبع عموم محبّین، مراحل پیش‌رو را به خوبی طی کنند.

با این توضیحات روشن می‌شود که حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری در سطح «جهت‌گیری نظام» بر مبنای اسلام و فرهنگ مذهب عمل کرده‌اند اما به دلیل اضطراب علمی در سطح «ساختارها»، نظام به نسخه‌های غربی و شرقی مبتلا بوده و دچار آثار سوء آن نیز شده و آنچه در صحنه‌ی عمل محقق می‌شود، ترکیبی از جهت‌گیری‌های الهی و کارکرد ساختارهای مادی است.

مبحث پنجم

تحلیل حفظ «جهت» اسلامی نظام در مبنای مدیریت اعجازگونه‌ی حضرت امام و مقام معظم رهبری همراه با چالش در «ساختارها»ی برخاسته از فرهنگ مدرنیته

۱. هنگامی که از مدیریت الهی حضرت امام و مقام معظم رهبری سخن به میان می‌آید، این پرسش نیز مطرح می‌شود که با وجود ناهنجاری‌ها و مشکلات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور، چگونه می‌توان ادعای دین و جریان آن در مدیریت نظام را مطرح کرد و چه نسبتی بین این ناکارآمدی‌ها با ساحت منزه مکتب وجود دارد؟! پیرامون ناهنجاری‌های موجود باید توجه داشت که قیام‌ها و نهضت‌های دینی حتی در صورتی که به پیروزی برسند، با فرهنگ گذشته — که ریشه در کفر و شرک داشته — مواجه‌اند و مردم به وجدانیات و ارتکازات و رفتارهایی خو گرفته‌اند که از روابط اجتماعی قبلی نشأت گرفته است. در واقع اولین مقوله‌ای که توسط اولیای الهی دستخوش تغییر می‌شود، «جهت‌گیری حاکم بر جامعه» و خارج ساختن آن از هیمنه‌ی کفر و شرک است و تنها پس از این مرحله است که می‌توان در طول زمان، به تغییر در «ساختارها»ی اجتماعی و هماهنگ‌سازی رفتارهای جامعه مبادرت کرد. به همین دلیل

مشاهده می‌شود که تا مدتی پس از بعثت پیامبر نیز فرهنگ‌های فاسد گذشته از قبیل قوم‌گرایی، ربا، برهنگی، مسکرات و... در میان مسلمانان مدینه وجود دارد. حتی علی‌رغم تشریح تدریجی اموری مانند وجوب حجاب و حرمت خمر و عملی شدن آن در جامعه‌ی اسلامی، پس از رحلت پیامبر به تدریج همان روابط غیرشرعی به سطح جامعه باز می‌گردد و با ممانعت از جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تمامی مفاسد جاری در امپراطوری ایران و روم با روکشی از مذهب وارد فرهنگ مسلمین می‌شود. جامعه‌ی ایرانی نیز در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به وجدانیات و ارتکازات و رفتارهای مادی خو گرفته بود و واضح است که با پیروزی انقلاب، فرهنگ مدرنیته و روابط اجتماعی گذشته یکسره نابود نمی‌شد بلکه آثار آن در ساختارهای اجتماعی و حیات عمومی تداوم داشت. البته حضرت امام، تدابیر متعدّد و مختلفی را به کار بردند تا رسوخ فرهنگ قبلی، باعث شکست انقلاب و بازگشت ضدانقلاب نشود و این در حالی است که فقدان توجه به این مقوله و عدم مقابله با روابط فاسد گذشته، موجب نابودی سریع انقلاب‌های اخیر در منطقه شد.

اما در هر حال حلّ ریشه‌ای چالش‌ها در تمامی ابعاد نظام، امری زمان‌بر است که به تحلیل‌های نورانی و برگرفته از قرآن و روایات احتیاج دارد و باید ظرفیت تولید تحلیل از مسائل به وجود بیاید. به همین دلیل است که از ابتدای این سلسله مباحث، انقلاب اسلامی به‌عنوان یک آیه و معجزه معرفی شد زیرا حضرت امام بدون آنکه ادبیات کاربردی در دانشگاه‌ها را تحصیل کرده باشد به مقابله با این ادبیات در عرصه‌های سیاسی و امنیتی و دفاعی پرداخت؛ علی‌رغم آنکه ظرفیت موجود در حوزه‌های علمیه، فاقد توانایی برای چنین مواجهه‌ای بود. هنوز نیز با وجود صدها فقیه و مجتهد تراز اول در حوزه و استقبال نظام از مشارکت آنان در اداره‌ی کشور، بسیاری از پست‌ها و

مناصب کلیدی نظام در اختیار تحصیل‌کردگان دانشگاه‌هاست و علماء با تکیه به تقوای خود و به دلیل عدم آشنایی با مدیریت ساختارهای اجتماعی، صادقانه از به‌عهده‌گرفتن مسئولیت‌ها اجتناب می‌کنند و موضوع کار خود را به تدریس، تربیت طلاب و تبلیغ دین برای عموم منحصر می‌دانند و توانی برای «رهبرپروری» در حوزه‌های علمیه مشاهده نمی‌شود. حال چگونه باید ظرفیت علمی برای «تحلیل دینی از مشکلات نظام و ارائه‌ی راه حلّ الهی برای مرتفع کردن آنها» به وجود بیاید؟! آیا اگر این نهضت به پیروزی نمی‌رسید و با مدیریت الهی حضرت امام و مقام معظم رهبری به پیش نمی‌رفت و در خلال آن، خلأهای فکری رخ نمی‌نمایاند و موجب طرح سفارش‌های علمی از سوی امام و رهبری به حوزه و دانشگاه نمی‌شد، فضایی برای ارتقاء ظرفیت و تحوّل تدریجی در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها فراهم می‌گشت؟!!

بنابراین در شرایطی که مفسد بزرگی از قبیل «تئوری مادی در تولید قدرت، تولید اطلاع و تولید ثروت» پیش از انقلاب و پس از آن در جامعه جریان داشته و دارد و حوزه‌های علمیه به‌جای رهبرپروری، به تربیت فقیه و مبلغ مشغول‌اند و دانشگاه‌ها نیز فرزندان انقلاب را با علوم و محاسبات و تحلیل‌های مادی پرورش می‌دهند، پدیدآمدن چنین ناهنجاری‌هایی امری قهری و اجتناب‌ناپذیر است و انتساب آن به مدیریت الهی امام و رهبری، یک ظلم نابخشودنی محسوب می‌شود بلکه راهبری‌های اعجاز‌آمیز این دو بزرگوار در میان این حجم از خلأهای فکری و علمی، موجب دوام انقلاب اسلامی در این معرکه‌ی پرچالش شده است.

۲. در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که: به چه مقدار زمان برای حلّ ریشه‌ای این ناهنجاری‌ها نیاز است و بالاخره چه هنگامی ظرفیت علمی برای این کار فراهم خواهد شد؟! در این زمینه باید توجه داشت که در طول ۶۸۰۰ سال از ابتدای

هبوط تا بعثت نبی اکرم، صد و بیست و چهار هزار پیامبر از سوی خدای متعال فرستاده شده اما به دلیل ضعف مؤمنین، غلبه و تسلط همواره با حکومت‌های کفر بوده و شرایط برای هر نوع جنایت و تعدی آنان مهیا بوده است. پس از بعثت نیز شیعیان و محبّین اهل بیت عصمت و طهارت به مثابه امت محمد و آل محمد، تنها امت هدایت یافته تلقی می‌شوند که پس از رحلت پیامبر اکرم و در طول ۱۴۰۰ سال به عنوان یک اقلیت کوچک و در اوج ضعف و مظلومیت، مسیر هدایت را حفظ کرده‌اند. اما در طول این هشت هزار سال، کفار و منافقین به چه اموری مشغول بوده‌اند؟ حتی اگر این سعه‌ی تاریخی در نظر گرفته نشود، می‌توان به بررسی وضعیت کفر در دوره‌ی پس از رنسانس پرداخت و به این نتیجه رسید که دستگاه کفر در دوران کنونی به کارآمدی بی‌سابقه‌ای دست یافته و به جای تکیه به تجارب مفرده، به جمع‌آوری استعداد‌های برتر از میان تمام اقوام پرداخته و با پرورش نخبگان، آنان را در تحقیقات سازمانی به کار گرفته که حاصل آن در تکنولوژی‌های برتر و قدرت اقتصادی و نظامی غرب قابل مشاهده است. اما این دستاوردها ریشه در ریاضت‌های علمی و عملی دارد که در زمانی در حدود «پانصدسال» به درازا کشیده است. لذا اگر مؤمنین از خود صبر و استقامت نشان دهند، طبق آیه‌ی شریفه‌ی «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» به زمانی در حدود یک ده‌م این مدت (یعنی پنجاه سال) نیاز دارند تا توانایی مقابله کسب کنند و اگر از خود ضعف و فتور نشان دهند، طبق آیه‌ی شریفه‌ی «الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا، فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ، وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱ این نسبت به یک دوم (یعنی دو‌یست و پنجاه سال) افزایش خواهد یافت.

۱. «هم‌اکنون خداوند به شما تخفیف داد، و دانست که در شما ضعفی است؛ بنابراین، هرگاه یک‌صد نفر با استقامت از شما باشند، بر دو‌یست نفر پیروز می‌شوند؛ و اگر یک‌هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد». سوره مبارکه انفال؛ آیات شریفه ۶۵ و ۶۶.

بنابراین نواب عام حضرت ولی عصر در زمان غیبت باید سینه‌به‌سینه بایستند و در طول چندین دهه، یقین پولادین خود و عموم مؤمنین را در مقابل کفار حفظ کنند؛ زیرا مقیاس کفر تغییر کرده و به شدت عمق یافته و با برداشتن هر لایه از آن، لایه‌های پیچیده‌تری آشکار می‌شود و اقیانوسی از سطوح فساد و ظلمت نمایان می‌گردد. به‌عنوان نمونه مقام معظم رهبری در سفر خود به قم، علوم انسانی غربی را علومی ذاتاً مسموم دانستند اما بسیاری از نخبگان انقلابی و فداییان رهبری حتی جرأت تکرار این مطلب را پیدا نکرده‌اند و بیت‌المال کشور همچنان صرف تحصیل و تدریس این علوم می‌شود. البته اگر رویکرد امام و مقام معظم رهبری همانند طالبان مبتنی بر تحجر بود، دانشگاه‌ها تعطیل می‌شدند اما با چنین رویکردهایی نمی‌توان به مبارزه با کفر مدرنیته پرداخت و فرهنگ ناشی از آن را از زندگی اجتماعی حذف کرد بلکه آنچه به کار می‌آید، جبهه‌گیری استدلالی و صف‌بندی علمی در برابر علوم مادی غرب است تا در برابر میلیون‌های پایان‌نامه‌ی موجود در موضوعات مختلف، کمّاً و کیفاً نقد و نقض‌های متناسب ارائه شود و سپس تولید مفاهیم کاربردی و جایگزین در دستور کار قرار گیرد. روشن است که چنین مسیری دارای سختی‌های بسیاری است و وساوس زیادی درباره‌ی سختی و طول زمان آن ایجاد می‌شود اما اگر به کشیدگی تاریخی مبارزات علمای شیعه توجه شود، معلوم خواهد شد که این مرارت‌ها چه برکات و پاداش‌های بزرگی را برای محبّیت اهل‌بیت عصمت و طهارت به ارمغان آورده و خواهد آورد. به‌عنوان مثال اگر در دوران نهضت تنباکو مشخص می‌شد که این مواجهه، در صد سال آینده منجر به ایجاد یک حکومت شیعه خواهد شد که اهل‌سنت نیز برای حیات خود به آن پناه می‌آورند، قیام با امید و اشتیاق بسیار بیشتری پیگیری می‌شد.

امروز نیز اگر شیعه بدانند مبارزه‌ی علمی با علوم مادی غرب و فتح این سنگرها

به صورت تخصصی و آکادمیک برای ارائه‌ی راه‌حل در جهت رفع مشکلات نظام اسلامی، جامعه‌ی مؤمنین را در آستانه‌ی ظهور موفور السرور حضرت ولی عصر قرار خواهد داد، تمامی مشکلات و چالش‌ها به شیرینی و بهجت تبدیل می‌شود. در واقع از آنجا که کفر از غفلت مؤمنین استفاده کرده و صدها سال به کسب قدرت پرداخته و عقبه‌های بسیاری را تصرف کرده و عقاید باطل خود را در تمامی ابعاد و زوایای حیات جوامع جریان داده و ظرفیت خود را به سطح یک تمدن همه‌جانبه رسانده، محبتین و شیعیان باید وفای به قرآن و طواف بر محور ولایت معصومین را در مقیاس یک تمدن محقق نمایند و اثبات کنند که توان همراهی با امام معصوم برای مدیریت یک حکومت جهانی را دارا هستند و از ارتکازات کودکانه درباره‌ی ظهور دور شده و در جایگاه فراهم‌کننده‌ی مقدمات آن قرار گرفته‌اند. پس حرکت در این مسیر، خوان پر نعمتی است که برای رشد شیعیان گسترده شده و حاصل آن، تقرّب به آستان مقدس اهل بیت و معارف حقّه و تحقق وعده‌ی الهی مبنی بر زندگی آسمانی بر روی کره‌ی زمین در دوران رجعت و حیات مجدد اهل ایمان در آن عصر است. در روایات نیز ذکر شده که بالاترین منزلت و بیشترین پاداش برای امتی است که بدون رابطه‌ی مستقیم با امام حقّ و در زمان غیبت او، ناچار است تا با تلاش عقلانی خود، بستر تقرّب و تکامل را فراهم کند و از این طریق، ظرفیت اجتماعی را با حواجج نورانی او هماهنگ نماید.

مبحث ششم

سه اصل بنیادین در مدیریت حضرت امام:

الف) برخورد با فرهنگ کفر به دلیل محوریت دنیا در مدیریت غربی؛

ب) دعوت مسلمانان به کفرستیزی به عنوان مبنای وحدت جهان اسلام؛

ج) ارتقاء ظرفیت فرهنگ تشیع برای ایجاد بستر فرج حضرت ولی عصر (عج)

۱. بیان شد که «قیام» حضرت امام خمینی قدس سره و «مدیریت» ایشان برگرفته از ادبیات وحی و فرهنگ مذهب و با تأکید بر شعارهای «نه شرقی؛ نه غربی» و «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی»، راه جدیدی را در برابر بشریت قرار داد. اصول جامعه‌شناسی که مبنای رفتار حضرت امام را شکل می‌داد، در سه محور قابل بررسی است:

الف) حضرت امام در مقابل کفر مدرنیته موضع گرفت و نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای مدیریتی متداول در دنیا را به چالش کشید و به «مدیریت شهوت» که پس از رنسانس در زندگی بشر جریان یافت، یک «نه» بزرگ گفت و به تنهایی در مقابل عرف معمول در جهان و ظلماتی که تمامی مردم عالم گرفتار آن بودند، ایستاد و ملت

ایران نیز با تبعیت از ایشان، مدیریت غربی و شرقی را برنتافتند.

ب) اصل دوم در رفتار حضرت امام، کنار گذاشتن اختلافات و ضرورت وحدت کلمه‌ی امت اسلامی با تمرکز بر مقابله با هجمه‌های کفر و محوریت آزادی قدس شریف بود. بنیانگذار جمهوری اسلامی از اهل سنت و تمامی مسلمانان دنیا دعوت کرد تا سلطه‌ی کفر و استکبار بر بیت‌المقدس را نپذیرند و به مقابله با غصب قبله‌ی اول مسلمین بپردازند. این در حالی بود که حضرت امام در این موضوع آماج هجمه‌ها قرار گرفت و ادعا می‌شد که مردم ایران پس از دهه‌ها محرومیت و فقر باید طعم رفاه مادی را بچشند و نظام به‌جای رسیدگی به این نیاز، به موضوعات دیگری پرداخته و توجهی به مسائل یک حکومت تازه بر سرکار آمده و چالش‌های داخلی آن ندارد. البته موضع امام در برابر اسرائیل قبل از پیروزی نهضت مشخص بود اما به محض پیروزی، آخرین جمعه‌ی ماه رمضان را روز قدس نامگذاری کردند و از مسلمین خواستند تا با راهپیمایی در این روز، در برابر غاصبین قدس قیام کنند و جهاد در برابر اسرائیل را به دست فراموشی نسپارند.

از این رو حضرت امام، حج ابراهیمی را به‌مثابه نرم‌افزار الهی برای وحدت کلمه بین مسلمین احیاء کرد و با خارج کردن آن از شکل سنتی، حج بدون برائت را نپذیرفت و با پیام‌های هر ساله‌ی خود در موسم حج، رسالت و تکلیف امت اسلامی را برای آزادی فلسطین به‌صورت کاملاً عینی مشخص نمود و علاوه بر نجات مردم ایران از رژیم طاغوت، وظیفه‌ی خود در سطح جهانی و بین‌المللی نسبت به جهان اسلام را ادا کرد. این رفتار قرآنی، نهضت «بیداری اسلامی» را پی‌ریزی کرد و جسارتی را که با تکیه بر فرهنگ عاشورا در ملت ایران پدید آمده بود، به مسلمین جهان انتقال داد. یعنی علی‌رغم بیدار شدن استکبار جهانی برای مبارزه با فرهنگ انقلاب و تدابیر سیاسی و

امنیتی و نظامی و فرهنگی مشخصی که برای کنترل مردم در کشورهای اسلامی به کار رفته بود، آثار حرکت امام خمینی در حج بود که جهان اسلام را در سال‌های اخیر به خیزش واداشت و بیداری اسلامی رقم خورد. در واقع حضرت امام به‌جای آنکه همانند سایر انقلاب‌ها پس از پیروزی دچار دغدغه‌ی تأمین سرمایه و تکنولوژی و علم برای تکامل مادی باشد و مردم ایران را در خوف و هراس از این چالش‌ها قرار دهد، تحقق آرمان‌های الهی در گستره‌ی جهان اسلام را از همان ابتدای مدیریت خود پی گرفت و مجاهدات آن بزرگوار نیز به زودی ثمر داد زیرا اگر بیدار کردن جهان اسلام به افزایش ثروت و درآمد ملی در جمهوری اسلامی و سپس صرف آن برای فعالیت‌های فرهنگی در جهان اسلام مشروط می‌شد، معلوم نبود چند دهه یا سده باید می‌گذشت تا بسیج عموم مسلمین برای آزادی قدس و مبارزه با اسرائیل و ایجاد وحدت کلمه در برابر کفر امکان‌پذیر گردد.

ج) اصل سوم، ارتقاء ظرفیت مؤمنین و شیعیان بود تا ملتی که در قیام با امام همراه شده بودند، به «اخلاق اجتماعی اسلام» متخلّق شوند و مدیریت نظام و عناصر آن، شکل الهی به خود بگیرند.

مبحث هفتم

درگیری قائلین به مبنای تکامل مادی در مدیریت کشور با مدیریت الهی حضرت امام (ره)

۱. اصول سه‌گانه‌ای که مبنای مدیریتی حضرت امام را تشکیل می‌داد و در مبحث قبل مورد اشاره قرار گرفت، در اوایل پیروزی انقلاب با موانعی روبه‌رو شد و تحقق آن چند سال زمان بُرد و حضرت امام نیز بعدها در نامه به آقای منتظری تصریح کردند که سپردن مدیریت کشور به نهضت آزادی و عناصری همانند مهندس بازرگان و بنی‌صدر، نادرست و اشتباه بوده است. این جریان‌ها و عناصر — که علاوه بر حضور در شورای انقلاب، تمامی کابینه‌ی دولت موقت را نیز در اختیار داشتند — «تکامل مادی» را محور اصلی برای مدیریت کشور می‌دانستند و منزلت ملت ایران را در تأمین رفاه و نیازهای مادی جست‌وجو می‌کردند و طریق آن را هماهنگی با قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به علم و سرمایه و تکنولوژی خارجی می‌دانستند. اما مردم ایران حتی قبل از انقلاب نیز بر محور این شعارها جمع نشدند و برای دنیا قیام نکردند بلکه منزلت حقیقی و اصلی ملت ایران به مثابه امت محمد و آل محمد و وارث فرهنگ تمام انبیا عظام و ائمه معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، حرکت به سوی فرج حضرت ولی عصر (عج) و

نقش‌آفرینی در این مسیر نورانی است.

البته با وجود تعارض فکری و عملی این گروه‌ها با مشی حضرت امام در مدیریت کشور، به قدرت رسیدن آنان ناشی از فضای باز کشور و پیشنهادات و نظرات شاگردان تراز اول حضرت امام بود زیرا این بزرگان باور نمی‌کردند که روحانیت بتواند مسئولیت اداره‌ی یک نظام را به‌عهده بگیرد.^۱ جریان‌های مادی‌گرا پس از رسیدن به قدرت بدون توجه به نقش امام، روحانیت و مذهب در پیروزی انقلاب، مدّعی ولایت مطلقه بر کشور در جهت دستیابی به «تکامل مادی» شدند و در عین حال با پیشنهاد به امام برای رفتن به قم به‌مثابه واتیکان دوم، نه به شاگردان حضرت امام در عرصه‌های سیاسی میدان می‌دادند و نه به انقلابیون در سپاه و مراکز امنیتی بها می‌دادند و در موضع‌گیری‌های خود، بی‌شرمانه مدیریت حضرت امام را براساس عرف سیاسی و مدیریت جهانی زیر سؤال می‌بردند. حتی به‌دلیل فقدان نهادهای نظارتی مانند شورای نگهبان در جریان انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی، بسیاری از عناصر این طیف توانستند با کسب رأی مردم وارد این مجلس شوند و همین تقابل را در تعیین چارچوب اساسی نظام و تدوین قانون اساسی ادامه دادند و با پافشاری بر مدل‌های غربی و شرقی و ادبیات توسعه، در مواجهه با فقهاء و روحانیت قرار گرفتند و مباحث جنجالی و تندی در این

۱. در این سلسله مباحث سعی شده تا به تحلیل تخصصی از رفتار حضرت امام و کشف یک فرهنگ از آن پرداخته شود و سرفصل‌های اساسی و کلان این حرکت نورانی را مشخص کند. لذا بررسی روایت‌ها و نقل‌های تاریخی پیرامون سیر نهضت اسلامی و مدیریت کشور — که مربوط به دستگاه سیاسی است — نقشی اساسی در یک بحث علمی مبنایی ندارد بلکه بحث و کنکاش پیرامون این اخبار و جزئیات آن، باید موضوع پایان‌نامه‌های متعدّد و مفصّل در حوزه و دانشگاه قرار بگیرد. علاوه بر این، گرچه بسیاری خبرها از عناصر موثّق نقل شده و صحت آنها قطعیت دارد اما آنچه در این نوع بحث اهمیت بیشتری می‌یابد، نظام‌دادن به اخبار و تحلیل و طبقه‌بندی صحیح آنهاست تا امکان سوءاستفاده از خبر و تأویل آن برای مقاصد انحرافی از بین برود.

مجلس شکل گرفت و اصل ولایت فقیه به پرچالش ترین اصل قانون اساسی تبدیل شد اما به دلیل حضور علماء در مجلس خبرگان و دفاع از اندیشه‌ی حضرت امام، مبانی انقلاب و نهضت غلبه پیدا کرد. این جریان حتی با نهادسازی‌هایی که توسط امام برای حفظ انقلاب انجام شد، مقابله کردند و آن گونه که در خاطرات نقل شده، تا شش ماه پس از تأسیس سپاه پاسداران بودجه‌ای به آن اختصاص ندادند و مسئولان سپاه ناچار شدند تا هزینه‌های این نهاد مهم را از طریق بازاریان انقلابی تأمین کنند!

۲. در واقع اعضای نهضت آزادی به شیوه‌های مدیریتی متداول در دنیا معتقد بودند و همان روش‌های مادی مبنی بر هماهنگی با قطب‌های قدرت جهانی برای تأمین نیازمندی‌های زندگی مدرن را دنبال می‌کردند و لذا با اسلام‌خواهی حضرت امام و حاکم کردن تکامل معنوی بر تکامل مادی توسط آن رهبر الهی و در ادامه، حمایت ایشان از تسخیر لانه‌ی جاسوسی، مجبور به استعفاء و کناره‌گیری از مدیریت کشور شدند.

سپس شورای انقلاب به صورت موقت، مدیریت کشور را به عهده گرفت تا فضا برای اجرای قانون اساسی و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری فراهم شود که به پیروزی بنی صدر منجر شد. بنی صدر علی‌رغم افکار مادی، دارای چنان مقبولیتی بین متدینین و انقلابیون بود که برای عضویت در شورای انقلاب از او دعوت به عمل آمد و در مراسم اعلام وحدت هفت گروه چریکی در قالب سازمان مجاهدین انقلاب، به عنوان سخنران افتتاحیه دعوت شد! او معتقد بود که مسلط بر ادبیات علمی اداره‌ی کشور است و حضرت امام، دانش و تخصصی در این عرصه ندارد و نباید در عرصه‌ی مدیریت دخالت کند و لذا مکرراً در جلسات خصوصی اظهار می‌کرد: «حضرت امام تنها در فقه، اجتهاد دارد اما من در ده‌ها عرصه به درجه‌ی اجتهاد و تخصص رسیده‌ام.»

اما از آنجا که نظام اسلامی در آن زمان، مبتلا به جنگ و مسائل امنیتی بود، نحوه‌ی اداره‌ی جنگ به یکی از نقاط اساسی مواجهه‌ی بنی‌صدر با مدیریت انقلابی تبدیل شد. زیرا بنی‌صدر به دکترین‌های متداول جنگی معتقد بود که براساس آن، امکان پیروزی نظامی در برابر ارتش عراق برای کشوری با شرایط ایران وجود نداشت و لذا به‌جای عقب‌راندن متجاوز، آتش‌بس و مذاکره را دنبال می‌کرد تا پایان دادن به جنگ، هر چه زودتر هزینه‌های نظامی کاهش پیدا کند و کشور به ثبات لازم و مقدمات کافی برای توسعه‌یافتگی دست یابد. اساساً در نسخه‌های ارائه‌شده به کشورهای در حال توسعه، بودجه‌های نظامی سنگین معنادار نیست زیرا جنگ‌ها معمولاً در صورتی شعله‌ور می‌شوند که کشوری به ایستادگی در برابر اهداف قطب‌های قدرت جهانی پردازد و روشن است که این ایستادگی بر مبنای ادبیات توسعه، امری غلط و غیرعقلانی تلقی می‌شود بلکه در رویکرد ادبیات توسعه باید در برابر مظالم ابرقدرت‌ها سکوت محض پیشه کرد و در هماهنگی کامل با مجامع بین‌المللی همچون سازمان ملل و دستگاه‌های امنیتی و دفاعی ابرقدرت‌ها عمل نمود. لذا کشورهایمانند آلمان و ژاپن به‌عنوان شکست‌خوردگان جنگ جهانی دوم، فاقد هویت سیاسی و نظامی هستند و برای حفظ و رشد قدرت اقتصادی، همچنان مجبورند به حضور نظامی امریکا در خاک خود تن بدهند و در مأموریت‌های نظامی ناتو، در ابعاد مختلفی همچون بودجه، نیروی انسانی و... مشارکت کنند.

۳. اما حضرت امام می‌دانست که رویه‌های موجود در عرصه‌ی جنگ و مسائل امنیتی، چیزی از فرهنگ بعثت و ادبیات قرآن و آرمان‌های انقلاب باقی نمی‌گذارد و تسلیم در برابر آن، معنایی جز پذیرش سلطه‌ی کفر و از بین رفتن مجاهدات پیامبر اکرم در تأمین امنیت برای کلمه‌ی توحید ندارد. در واقع با بعثت پیامبر، اسلام به قدرتی

رسیده که دیگر هیمنه‌ی کفر و شرک را نپذیرد و مجموع قدرت شیعیان و اهل تسنن در نقطه‌ای است که تحت سلطه‌ی دستگاه طغیان قرار نگیرد و لذا چشم‌پوشی از قدرت دین و دستاوردهای اسلام و بازگشت به گذشته ممکن نیست. همین حقایق بود که موجب جمع شدن ملت ایران بر محور حضرت امام بود اما جریان‌هایی از قبیل نهضت آزادی و عناصری مانند بنی‌صدر به این واقعیت عینی توجه نمی‌کردند و به علوم مدرن و محاسبات مادی و الزامات آن در همه‌ی عرصه‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی — که هویت آنان را تشکیل می‌داد — تأکید داشتند و نگران وارد شدن ضربه به زندگی دنیایی مردم بودند؛ و لو آنکه هزینه‌ی آن، فروختن دین و دین‌داری به بهای اندک باشد. در مقابل، امام خمینی به دین مردم تکیه می‌کرد و حاضر بود تا تمامی امور دنیوی در راه حفظ خداپرستی خرج شود. این تصمیم راهبردی، تمسک به فکر ناب قرآنی و الگوگیری از استقامت پیامبر اکرم — که فروپاشی دو امپراطوری ایران و روم را در پی داشت — باعث شد تا قدرت الهی در برابر چشم جهانیان قرار گیرد و حتی اهل سنت نیز از اسارت فرهنگ مدرنیته خارج شوند و به آرمان‌های اسلامی رجوع کنند.

در واقع مدیریت کشور پس از پیروزی انقلاب تا پیش از ریاست جمهوری شهید رجایی، در اختیار کسانی بود که برخلاف مشی امام و شعارهای انقلاب، به مدل‌های شرقی و غربی اعتقاد داشتند و به دنبال تحقق تکامل مادی بودند. حضرت امام نیز در این دوران بنای خود را بر تحمّل و پذیرش نظرات شاگردان خود و شورای انقلاب گذاشت؛ گرچه فضا و شرایطی که از موج حرکت حضرت امام ایجاد می‌شد، در نهایت حذف این جریان از مدیریت کشور را رقم زد. البته حذف این جریان با پرداخت هزینه‌های سنگینی مانند شهادت شهید بهشتی، شهید رجایی، شهید باهنر و... انجام

شد و اساساً تا این خون‌های پاک بر زمین نریخت و مظلومیت امام و یارانش روشن نشد، فضای مسمومی که بر اثر غوغاسالاری ادبیات مادی و انفعال برخی خواص پدید آمده بود تغییر نکرد.

۴. با عبور از این دوران سخت، حضرت امام با موضع‌گیری‌ها و انتظارات و مطالبه‌های خود از مدیران نظام، فرهنگ مدیریت در کشور را در مسیری کاملاً متفاوت با قبل قرار داد و و الگوهای موجود سازمان برنامه و بودجه منزوی شدند. به‌عنوان نمونه در زمان ریاست جمهوری شهید رجایی، حقوق وزراء و نمایندگان مجلس از هفتاد هزار تومان به هفت هزار تومان (یک‌دهم) کاهش یافت و حقوق مدیران نهادهای انقلابی نیز علی‌رغم مسئولیت‌های سنگین آنان در امور امنیتی و نظامی، در حدود سه هزار و پانصد تومان تعیین شد و این نحوه از اشل حقوقی و الگوی درآمد دولتی تا پایان جنگ تحمیلی تداوم پیدا کرد. از سوی دیگر، مسئولین نظام از سوی حضرت امام به‌عنوان خادم مردم معرفی می‌شدند و رفتار ایشان باعث شد تا مدیران دائماً در مقابل مردم تواضع داشته باشند و خود را بدهکار ملت بدانند و این در حالی بود که مسئولین انقلابی همواره در معرض خطر و ترور بودند. امام همواره تذکر می‌دادند که مردم بودند که با قیام و خیزش خود، مسئولین جمهوری اسلامی را از زندان و تبعید نجات دادند و به مسند مدیریت نشانند و حتی در برخی سخنان، به نفس خود درباره‌ی سوءاستفاده از فداکاری‌های مردم نهیب می‌زنند تا از این طریق همگان بفهمند که چه نوع اخلاقی باید بر مدیریت نظام حاکم باشد.

اما در عرف جهانی، برای رسیدن به مسئولیت «حزب» پایه قرار می‌گیرد و لذا در دوران مدیریت، یک مدیر و هم‌حزبی‌ها و دوستان او به جمع‌آوری ثروت می‌پردازند به‌گونه‌ای که از نظر مالی تا پایان عمر خود بی‌نیاز شوند. گرچه موارد معدودی از نفوذ

این فرهنگ فاسد در تعداد انگشت‌شماری از مدیران داخلی نیز دیده شده اما عدم توجه به فرهنگی که توسط امام در بدنه‌ی مدیریت کشور نهادینه شد و نادیده‌گرفتن خیل کثیر مدیران انقلابی و متدین و خدوم که جان‌برکف در مقابل هجمه‌های داخلی و خارجی ایستاده‌اند، باعث می‌شود تا این مسأله به غالب مسئولین تعمیم داده شود و برخی با روا داشتن ظلمی بزرگ به نظام مقدس جمهوری اسلامی، اتهامات بی‌اساس بدخواهان و دشمنان در این زمینه را باور کنند و با فریب خوردن از ادعاهای غربی پیرامون شفافیت مالی و مقابله با فساد، به مصداقی از آیه‌ی «و یقولون للذین کفروا هولاء اهدی من الذین آمنوا سبیلاً» تبدیل شوند. این در حالی است که در مدیریت متداول جهانی، نه تنها انواع مفاسد و مظالم و سوءاستفاده و غارت و چپاول محقق می‌شود بلکه این وضعیت به امری تئوریزه‌شده تبدیل شده و برای آن، ادبیاتی علمی ساخته و پرداخته می‌شود که تبیین آن به محل خود موکول است.

همچنین با مقایسه‌ی انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌ها از جمله انقلاب فرانسه و روسیه روشن می‌شود که انقلابیون پس از پیروزی تا مدت‌ها، هیچ قانون و مقرراتی را به رسمیت نمی‌شناسند و هر نوع برخورد و تعدی را مجاز می‌شمرند و حتی درگیر جنگ قدرت در میان خود می‌شوند. اما حضرت امام در همان ابتدای امر، تدوین قانون اساسی و تأیید آن توسط مردم و سپس اجرایی‌شدن قانون اساسی را در اولویت قرار دادند و با توجه‌دادن انقلابیون به آخرت و مبانی دینی و عمل اخلاقی، مردم را ولی‌نعمت مسئولین معرفی کردند. لذا تا برکناری بنی‌صدر، بسیاری از متدینین و انقلابیون نه‌تنها درگیر جنگ قدرت نشدند بلکه مطالبه‌ای نسبت به تصدی پست و منصب و مقام نداشتند و تنها با مشاهده‌ی مفاسد عملکرد مادی‌گراها بود که یاران امام و معتقدان به مدیریت الهی ایشان برای حفظ انقلاب و جلوگیری از تسلیم کشور در برابر قدرت‌های بزرگ، وارد عرصه‌ی مسئولیت شدند. در نتیجه، دستگاه‌های امنیتی و نظامی کشور توانستند ضدانقلاب را شکست دهند و جنگ را اداره کنند و سایر

مسئولین نیز با تدابیر مختلف، نیازهای فوری مردم برای زندگی را برطرف نمایند.

مبحث هشتم

۱. بررسی منزلت آزمون و خطا در عقلانیت دین محور فقهای عظام شیعه برای اقامه‌ی کلمه حق؛ ۲. فروپاشی بلوک شرق به دلیل اقامه‌ی پرچم عدالت دینی توسط انقلاب اسلامی ایران

۱. باید توجه داشت که با ختم نبوت و همچنین قرار گرفتن در دوران غیبت، ارتباط مستقیم با وحی و علم الهی ممکن نیست و لذا عقلانیت غیر معصوم برای فهم از قرآن و روایات و انجام وظایف خود در امر پرچمداری دین، قهراً به ایمان و اجتهاد عقلانی خود تکیه می‌کند و از این‌رو در برخی امور ناچار است تا براساس تعاریف و ظرفیت گذشته‌ی خود، به آزمون و خطا پردازد تا در طول زمان، راه صحیح را تشخیص دهد. به‌عنوان نمونه، حرکت شیخ شهید فضل‌الله نوری، آیت‌الله مدرس و آیت‌الله کاشانی به‌عنوان فقهای عالی‌مقامی که پرچمداری توحید را به‌عهده گرفته و اولین گام‌ها را در برابر هجمه‌ی کفر پس از رنسانس برداشته بودند، همراه با آزمون و خطاهایی بود که جمع‌بندی دقیق‌ امام خمینی از آنها، باعث شد تا در انقلاب اسلامی از چنین روش‌هایی استفاده نشود. لذا علی‌رغم پیشنهاد برخی علمای مبارز و انقلابی به حضرت امام برای تصدی پست ریاست جمهوری، ایشان به چنین اقدامی مبادرت نکرد

زیرا در صورت پذیرش مناصب موجود در عرف مدرنیته توسط حضرت امام، همان چالش‌هایی گریبانگیر انقلاب می‌شد که برای شیخ فضل‌الله نوری، مرحوم مدرس و آیت‌الله کاشانی پیش آمد.

با این توضیح، عمق فرمایش مقام معظم رهبری روشن می‌شود که فرمودند: «در مشروطه، نظارت فقهاء بر قوانین دنبال می‌شد اما این حرکت به نتیجه نرسید و در نهضت ملی شدن صنعت نفت، استقلال در موضوع نفت پیگیری می‌شد اما در نهایت موفق نشد و این در حالی است که انقلاب اسلامی با وجود آرمان‌هایی حداکثری برای تحقق همه‌جانبه‌ی اسلام و استقلال در تمامی ابعاد جامعه، به پیروزی کامل رسید.» در واقع حضور دین در همه‌ی شئون کشور هنگامی محقق می‌شد که به‌جای تصدی ریاست مجلس یا دولت، منزلت «ولایت مطلقه فقیه» شکل بگیرد. بنابراین با امداد الهی، تمامی مسائل اصلی و محوری در مدیریت انقلاب به‌درستی تدبیر شد؛ مسائلی که با لغزش در هر یک از آنها، بحران‌ها و مشکلاتی پدید می‌آمد که بسیاری از نهضت‌های اسلامی و نظام‌های مدیریتی (مانند وضعیت انقلابات در کشورهای اسلامی) به آنها دچار شدند. در واقع از نظر جامعه‌شناسی و مدیریت و برنامه‌ریزی و اقتصاد، عوامل متعددی وجود دارند که یک مجموعه‌ی پیچیده و یک نقشه‌ی جامع را شکل می‌دهند و اشتباه در هر یک از آنها، موجب سقوط کشور و انقلاب در دام دشمن می‌شد؛ اما عظمت ایمانی حضرت امام (ره) و عنایت خاصی وجود مبارک حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه نسبت به ایشان، راه را برای آن مرد الهی باز می‌کرد و مسیر را در برابر ایشان روشن می‌نمود.

البته باید توجه داشت که رفتار شیخ شهید فضل‌الله نوری، آیت‌الله مدرس و آیت‌الله کاشانی، مبتنی بر مبنای موجود در ادبیات تخصصی حوزه بود. چرا که جامعه

در این مبنا، در چارچوب ادراکات قبل از رنسانس تحلیل می‌شود؛ یعنی هویت جامعه به نظم حاکم بر آن باز می‌گردد و تحقق نظم نیز وابسته به «قانون» است. پس «قانون محوری» در تحلیل از جامعه، موجب می‌شد تا «فقه» به مثابه اوامر و نواهی شارع و قوانین برگرفته از وحی، اساس حرکت اجتماعی این بزرگواران قرار گیرد و تمرکز بر قانون‌گذاری و کنترل قوه مقننه، اولویت پیدا کند. حتی حضرت امام در سال ۱۳۴۸ و در درس حکومت اسلامی، به تشریح همین مبنای تخصصی می‌پردازد اما در عمل، در فضایی بسیار فراتر از آن حرکت می‌کند که این یکی از معجزات انقلاب اسلامی است. زیرا هر عالم و نخبه و دانشمندی براساس هویت علمی خود رفتار می‌کند اما نور ولایت حضرت ولی عصر باعث می‌شود تا امام خمینی با اخلاصی بی‌نظیر، از وضعیت موجود ادبیات حوزه عبور کند و فراتر از توانمندی و ادراکات و تجارب همه‌ی علمای مبارز و مجاهد عمل نماید. در واقع اندیشه و رفتار حضرت امام، فراتر از فقه و اصول و فلسفه و عرفانی بود که خود در قلّه‌ی آنها قرار داشت و با خروج از فضای «فقه و اعتقادات و عرفان فردی» و بهره‌گیری از ادبیات وحی، به بنیانگذار «عرفان اجتماعی» تبدیل شد. به همین دلیل، امام در بیانات خود مکرراً تمامی مسائل انقلاب را به اراده‌ی خدای متعال نسبت می‌داد و با رفع ید از اراده‌ی خود، ملت ایران را به کانون نور الهی توجّه می‌داد.

۲. یکی دیگر از معجزات انقلاب اسلامی این بود که علی‌رغم همراهی بلوک شرق با بلوک غرب در مقابله‌ی سیاسی، امنیتی و دفاعی با ایران پس از انقلاب، نظام جمهوری اسلامی با هدایت‌های پیامبرگونه‌ی حضرت امام نقشی اساسی در فروپاشی بلوک شرق ایفا کرد. برای تبیین این مهم باید به این نکته توجه داشت که اقتدار سیاسی و نظامی و امنیتی در بلوک غرب، به قدرت اقتصادی آن و تولید کالا و ثروت و

تکنولوژی بازگشت می‌کند و از این طریق، «شهوت» را تئوریزه کرده و جهان را به فرهنگ خود جذب کرده است. در این میان، تئوریسین‌هایی مانند مارکس و انگلس با حمله به تبعیض و فاصله‌ی طبقاتی موجود در نظام سرمایه‌داری و طراحی یک مانیفست برای حرکت به سوی عدالت اجتماعی، فضایی را برای انقلاب بلشویکی فراهم کردند و سپس لنین و استالین موفق شدند تا آن چارچوب فکری را وارد زندگی مردم جهان کنند. در واقع بلوک شرق، چارچوب تمدن مدرن را پذیرفت اما ادعا کرد که می‌تواند ضعف اساسی آن در تأمین عدالت را برطرف نماید و لذا با طرح شعار حمایت از کارگران و کشاورزان و برخورداری یکسان همه از زندگی دنیایی، توانست نیمی از جهان را با خود همراه کند؛ چرا که مظالم نظام سرمایه‌داری برای افکار عمومی دنیا به یک امر کاملاً واقعی و محسوس تبدیل شده بود. بنابراین اقتدار بلوک شرق و در رأس آن اتحاد جماهیر شوروی، تحریک محرومین و آرمان‌خواهان در قالب احزاب سیاسی و گروه‌های نظامی با شعار برقراری عدالت اجتماعی و رفع فاصله‌ی طبقاتی و ساقط کردن حکومت‌های مختلف و ضمیمه کردن آنها به اردوگاه کمونیستی بود. یعنی بلوک شرق گرچه در عرصه‌ی اقتصادی و تکنولوژیک نیز فعال بود اما برخلاف بلوک غرب، اقتدار خود را از طریق امور سیاسی و شعار عدالت به دست می‌آورد و با باج‌گیری و استثمار کشورهای عضو بلوک کمونیستی، هزینه‌های راه خود را تأمین می‌نمود.

اما با پیروزی انقلاب اسلامی که شعار خود را عدالت دینی و حمایت از محرومین و مستضعفین قرار داده و آن را در زندگی مردم ایران جاری کرده بود، وضعیت جدیدی پدید آمد زیرا تمامی جنبش‌ها و انقلاب‌های جاری در کشورهای اسلامی که با توجه به شعار عدالت — که با فرهنگ مذهبی تناسب داشت — به بلوک شرق متمایل

شده بودند، گم‌شده‌ی خود را در قامت فرهنگ قرآنی انقلاب اسلامی یافتند و از بلوک شرق رو برگرداندند و باور کردند که اسلام و قرآن می‌تواند نسخه‌ی مبارزه برای عدالت را به مبارزین ارائه کند. این روند حتی بر سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و عدالت‌خواهان غیرمسلمان نیز تأثیر گذاشت زیرا آنان بالعیان می‌دیدند که نسخه‌ی عدالت مادی به جای رفع فاصله‌ی طبقاتی، رفاه و تجمل و کاخ‌نشینی برای حزب حاکم را رقم زده است. پس امیدواری مسلمین به ندای عدالت دینی توسط نظام جمهوری اسلامی و روبرگردانی کشورهای اسلامی از شعار عدالت مادی، باعث شد تا سایر کشورهای محروم نیز برای ادامه‌ی تبعیت از قطب کمونیستی دچار تزلزل شوند و باج‌گیری و تأمین هزینه از طریق استثمار کشورهای عضو بلوک شرق با موانع جدی مواجه شود و بن‌بست مالی برای اتحاد جماهیر شوروی، موجبات فروپاشی آن را فراهم آورد. در واقع امام خمینی با به اهتزاز درآوردن پرچم عدالت دینی، این شعار را در رفتار داخلی و خارجی نظام جمهوری اسلامی تحقق بخشیدند و با وجود تمامی مشکلات و تهدیدها، در راه آزادی قدس و حمایت از جنبش‌های ضدظلم و آزادی‌خواه و توجه به محرومین و مستضعفین در ایران و جهان، هزینه‌های بزرگی را به جان خریدند و علاوه بر نپذیرفتن روش‌های غربی برای اداره‌ی کشور، عملاً زمینه‌ی اساسی را برای فروپاشی بلوک شرق نیز ایجاد کردند.

مبحث نهم

ضرورت تئوریزه‌شدن اندیشه و مواضع حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری برای تداوم راه انقلاب

۱. بیان شد که قیام حضرت امام خمینی قدس سره بر مبنای اقامه‌ی کلمه‌ی حق در برابر کلمه‌ی باطل استوار بود و مدیریت ایشان نیز از فرهنگ «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» نشأت می‌گرفت که سه نوع موضع‌گیری و برخورد با «جامعه مؤمنین و شیعیان»، «مسلمانان جهان» (اهل سنت) و «کفار» را در پی داشت و لذا عملکرد ایشان برخاسته از روح قرآن و فرهنگ انبیای الهی بود.

یک نوع از برخورد با راه حضرت امام و اندیشه و عملکرد ایشان، همان روند مرسوم در جامعه است که در ایام و مناسبت‌های خاص، به گرامیداشت یاد و خاطره‌ی امام و شهداء و زنده‌نگه‌داشتن وقایع مربوط به انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و... مبادرت می‌شود. این برخورد در جای خود، ضروری و لازم است و آثار و برکاتی در پی دارد. اما آنچه ادامه‌ی حیات انقلاب و نظام اسلامی را رقم می‌زند، بهره‌گیری از منش و روش حضرت امام برای مدیریت حوادث جدید است که این مهم، دستور کار اصلی

مقام معظم رهبری حفظه‌الله به شمار می‌رود. در واقع ایشان به‌مثابه ذخیره‌ی الهی، تنها شخصیتی هستند که می‌توانند از آیه بودن رفتار حضرت امام استفاده کنند و با تطبیق آن راه نورانی بر موضوعات نوین، به راهبری انقلاب ادامه دهند. در این میان، خواصی که بتوانند خود را در این افق از ادراک و عمل انقلابی قرار دهند، توفیق پیدا می‌کنند تا با تبعیت از رهبری، منویات ایشان را در عرصه‌ی عمل پیاده کنند که نمونه‌ی آن، جریان فرهنگ دفاع مقدس در عرصه‌ی دفاع از سوریه و عراق و موضوع بیداری اسلامی است.

۲. اما آنچه برای تداوم این مسیر اهمیت بنیادین دارد، «تئوریزه‌شدن راه حضرت امام» و روشن شدن عجز ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه در برابر نورانیت مواضع و عملکرد امام و رهبری است؛ در غیر این صورت ادبیات و گفتمان انقلاب اسلامی حتی در عرصه‌ی سیاسی، امنیتی، دفاعی مورد هجمه واقع می‌شود. البته هشدارهای مقام معظم رهبری پیرامون «خطر انقلاب‌زدایی» از نهادهای مختلف مانند حوزه، دانشگاه، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان و... نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که چنین هجمه‌ای آغاز شده است. این هجمه از آنجا ناشی می‌شود که ادبیات تخصصی موجود، به آنالیز و تحلیل از راه گذشته‌ی انقلاب می‌پردازد و خسارت‌های مادی آن را بر می‌شمارد! این در حالی است که انقلاب اسلامی، یک آیه‌ی الهی است که حجت را بر تمامی اهل دنیا تمام کرده و همگان را به توحید و خداپرستی و حقایق عالم دعوت می‌نماید و باعث تغییر در وجدان عمومی بشریت نسبت به دین شده است. لذا در اینجا به نمونه‌هایی عینی از مدیریت میدانی حضرت امام و ارائه‌ی تحلیلی نوین از آنها پرداخته می‌شود تا مقصود از ضرورت «تئوریزه‌شدن انقلاب اسلامی» واضح‌تر شود.

۳. به‌عنوان نمونه در موضوع جنگ تحمیلی، عرف متداول در دکتترین جنگ و عقلانیت نظامی حکم می‌کرد که قدرت دفاعی ایران و سخت‌افزارهای نظامی آن،

قدرت مقاومت در برابر ارتش عراق و قدرت‌های جهانی و ارتجاع منطقه را ندارد؛ همان‌طور که از نظر نرم‌افزارهای دفاعی نیز رابطه‌ی کشور با قطب‌های نظامی و اطلاعاتی در دنیا و منطقه قطع شده بود. در طرف مقابل، تمامی قدرت‌های جهانی و کشورهای منطقه با حمایت از صدام در عرصه‌های تسلیحاتی، اطلاعاتی، مالی، نیروی انسانی و... عملاً یک جنگ جهانی را در مقابل نظام جمهوری اسلامی طراحی کرده بودند. در نتیجه، دانش تخصصی در موضوع جنگ، همان راهی را در مقابل حضرت امام قرار می‌داد که بنی‌صدر نیز به آن معتقد بود: تسلیم و پذیرش وضعیت موجود و حفظ باقیمانده‌ی سرزمین از طریق مذاکرات دیپلماتیک و ارتباطات سیاسی. روشن است که حضرت امام به چنین راهکاری تن نداد ولی بسیار مهم است که مشخص شود در عمل، چه اتفاقی افتاد که پس از هشت سال جنگ جهانی بر ضدّ ملت ایران، قدرت‌های مسلط جهانی در قالب سازمان ملل مجبور شدند قطعنامه‌ی آتش‌بس را بپذیرند و با مایوس شدن از برخورد نظامی با جمهوری اسلامی، از ایران بخواهند تا این قطعنامه را بپذیرد؟! یعنی در صحنه‌ی میدانی، سخت‌افزارها و ادوات نظامی — که از نظر تخصصی، قابلیت مقاومت در برابر ارتش دشمن را نداشتند — چگونه به کار گرفته شدند و چه نوع سازماندهی نسبت به نیروی انسانی و چه شکل از سیستم اطلاعاتی محقق شد که در نهایت، جنگ را از نظر سیاسی و بین‌المللی به سود نظام اسلامی پایان داد و مانع تسلیم جمهوری اسلامی در برابر ابرقدرت‌ها شد و از سرنگونی این نظام نوپا و تنها جلوگیری کرد؟! هزینه‌هایی که برای تأمین نیروی انسانی جهت حضور در میدان جنگ انجام شد، چگونه بود؟!

هنگامی که ارتش پهلوی تصمیم به مداخله در ظفار عمان گرفت، پرداختی به هر سرباز داوطلب برای جنگ، بیست هزار تومان بود که با قیمت خرید یک خودرو در آن

زمان برابری می‌کرد. البته این رقم برای درجه‌داران، سی و پنج هزار تومان و برای افسران، به بیش از پنجاه هزار تومان می‌رسید که هزینه‌ی خرید یک باب منزل در آن زمان را تأمین می‌کرد. در واقع هزینه‌های متداول جنگ در دنیا بسیار سنگین و سرسام‌آور است و این در حالی بود که وجه پرداختی به نیروهای داوطلب برای شرکت در شکست حصر آبادان، به ازای هر نفر سیصد تومان بود! همچنین علی‌رغم تفاوت نظام پرورشی در ارتش و سپاه، ایجاد ستاد مشترک و حضور برادرانه‌ی این دو قشر در کنار یکدیگر و مشارکت فعال در طراحی عملیات‌ها و مدیریت آن، یکی از اتفاقات استثنائی است که نحوه‌ی عملی شدن آن، جای تحقیق و بررسی بسیار دارد. خصوصاً با توجه به این‌که عقلانیت تخصصی جنگ و دانش نظامی که در ارتش تدریس می‌شد، همواره نگاه دیگری به وضعیت دفاع مقدّس داشت و کارشناسان آن براساس هویت علمی خود، تا انتهای جنگ نیز از ابراز دیدگاه‌های کارشناسی مخالف ابایی نداشتند. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که دانشگاه‌های دفاعی کشور باید هزاران پایان‌نامه با موضوع مدیریت عرصه‌ی میدانی در جنگ تحمیلی تولید کنند تا با تنویر شدن فرهنگ دفاع مقدّس در تمامی ابعاد از تدارکات و تخریب و اطلاعات تا سخت‌افزارها و نرم‌افزارها و نیروی انسانی، به نحوی تخصصی روشن شود که در عمل از چه دکترین الهی برای مدیریت جنگ استفاده شده و چگونه انقلاب اسلامی توانسته یک سبک زندگی جدید در عرصه‌ی نظامی و دفاعی تولید کند و با به عجز رساندن ابرقدرت‌ها از این طریق، به یک آیه‌ی الهی تبدیل گردد. در غیر این صورت، محاسبات مبتنی بر چارچوب‌های تخصصی موجود و تحلیل‌های مادی، خود را به جامعه تحمیل خواهند کرد و رفتار الهی امام و یاران ایشان در این عرصه را محکوم خواهند نمود و در قالب چالش و اشکال و سؤال در برابر مدیریت جنگ، حتی در رسانه‌ی ملی نیز انعکاس می‌یابند!

۴. رفتار حضرت امام در بخش سیاسی نیز بر همین منوال بود. به عنوان نمونه، هنگامی که هیئت حاکمه جدیدی بر سر کار می‌آید، درگیر امور مربوط به قدرت و مناصب می‌شود و نحله‌های مختلفی پدید آمده و جناح‌های درون حاکمیت در مقابل یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند. این وضعیت در ابتدای رنسانس یا در اوان پیروزی انقلاب فرانسه به نحوی بوده که کشمکش و خشونت تا حدود صد سال ادامه پیدا کرده و این کشور تا چند دهه روی آرامش به خود ندیده است. اما در انقلاب اسلامی ایران و با گذشت سه تا چهار سال از پیروزی، نظام اسلامی ابتدائاً با گروه‌هایی درگیر بود که نقشی اساسی در انقلاب نداشتند و برخلاف آرمان‌های نهضت به دنبال تکامل مادی براساس نسخه‌های غربی یا شرقی بودند و هنگامی که با یقین پولادین حضرت امام برای پیگیری تکامل معنوی روبه‌رو شدند، دست به سلاح بردند و با دست خود، از صحنه‌ی قدرت حذف شدند. پس از آن بود که جامعه‌ی مؤمنین و انقلابیون، به قدرت رسیدند و به دو جناح تقسیم شدند. حضرت امام برای مدیریت این اختلاف به اخوت اسلامی تکیه می‌کنند و در «منشور برادری» تأکید می‌کنند که علت وحدت هر دو جناح، اسلام است؛ یعنی هر جناحی که به ولایت مطلقه فقیه و راهبری‌های معجزگون آن در برابر کفر و شرک جهانی ملتزم باشد، دارای سلامت و تقوای سیاسی بوده و در قدرت حضور خواهد داشت و هر جناحی که از آن فاصله بگیرد، حذف خواهد شد.

در نمونه‌ای دیگر، سفر محرمانه‌ی مشاور امنیت ملی رییس جمهور امریکا برای ارتباط با یک کشور، امری است که هر نظام سیاسی برای حل مشکلات خود، مترصد دستیابی به آن است؛ خصوصاً برای کشوری مانند ایران که درگیر جنگی سنگین و بی‌امان بود و حتی برای تأمین بسیاری از نیازهای اولیه مانند سخت‌افزار دفاعی، ارزاق عمومی، برق و... چالش‌های زیادی پیش‌رو داشت. ولی امام خمینی نه تنها پاسخی

مثبت به این حرکت نداد بلکه با افشای آن در برابر افکار عمومی، اعلام کرد که این امریکاست که علی‌رغم ادعای قدرت، به رابطه با جمهوری اسلامی نیاز دارد و الهی بودن قدرت نظام اسلامی را در مقابل چشم جهانیان به نمایش گذاشت. اما براساس ادبیات تخصصی و عقلانیت سیاسی دانشگاه، چنین رفتاری یک اشتباه بزرگ ارزیابی می‌شود که فرصت‌های مهمی را از بین برده و هزینه‌های زیادی را بر کشور تحمیل کرده است! در واقع کشورها در عرصه‌ی سیاسی، همواره در برابر «تهدیدها» و «فرصت‌ها» قرار دارند و باید تهدیدها را به فرصت تبدیل کرده و از فرصت‌ها حداکثر بهره را ببرند اما برای این مهم دو نگاه «الهی» و «مادی» وجود دارد که هر یک، رفتار متفاوتی را نتیجه خواهد داد. البته نگاه الهی در این زمینه، نانوشته بود و شکلی آکادمیک و تخصصی نداشت اما در بیانات مبارک حضرت امام جاری می‌شد و به ایمان مردم و بسیجیان و ارتشیان و پاسداران بدل می‌گشت و حتی بسیاری از متخصصین را جذب می‌نمود و رفتار آنان را براساس مبانی نوین الهی سامان می‌داد و زمینه را برای پیروزی‌های آینده فراهم می‌کرد.

۵. پس تحلیل الهی و غیرمادی از مواضع و عملکرد حضرت امام، از یک سو باید در حوزه‌های علمیه پیگیری شود و با بحث‌های تخصصی، استناد آن به آیات و روایات روشن شود و در قالب رساله‌های عملیه برای احکام حکومتی، در دسترس خواص و عوام قرار بگیرد. از سوی دیگر در دانشگاه‌ها نیز لازم است تا با بحث استدلالی، مادی بودن دکتورین‌های سیاسی، امنیتی، دفاعی موجود اثبات شود و به جای اکتفاء به شعارهای سیاسی — که در جای خود ضرورت دارد — دانشجویان و اساتید مؤمن بر محور فعالیت علمی و فرهنگی برای شکستن استدلال‌های مادی بسیج شوند و الا «اسلامی شدن دانشگاه‌ها» و «حوزه‌ی انقلابی» محقق نخواهد شد و به جای تربیت

طلاب و دانشجویان انقلابی، فرهنگ انقلابی از این نهادهای مهم رخت بر خواهد بست. انجام دقیق این تحقیقات و ورود فرهنگ انقلاب اسلامی به عرصه‌ی تخصص و استدلال علمی، نشان خواهد داد که مدیریت حضرت امام قدس سره جریان آیات الهی را به نمایش گذاشته و نور قرآن و فرهنگ نبوی و علوی را به مواضعی تبدیل می‌کرده که جریان آنها در عرصه‌ی میدانی، رفتار جدیدی را در امور سیاسی و امنیتی و دفاعی پدید می‌آورده است. پس تبیین عقلانی و تخصصی از چگونگی تبدیل آن مواضع و جهت‌گیری‌ها به مدیریت کلان و خُرد در صحنه‌ی عمل، ضرورتی است که غفلت از آن، «خطر تحریف شخصیت حضرت امام» را شدت خواهد بخشید و نه تنها این هشدار رهبری را به بوته‌ی فراموشی خواهد سپرد بلکه موجب عدم فهم خواص و نخبگان از تصمیمات فعلی مقام معظم رهبری و اعتراض و هجمه به ایشان خواهد شد. اساساً «ریزش‌های انقلاب» به همین نکته باز می‌گردد که همگان به مواضع امام و رهبری امتحان می‌شوند و کسانی که از نورانیت و حقانیت این مواضع درکی پیدا نمی‌کنند، در این امتحان مردود می‌شوند. همان‌طور که در سال‌های پایانی جنگ، همین مسائل بود که زمینه‌ی مخالفت قائم مقام رهبری با تصمیمات حضرت امام را فراهم کرد و اعتراض به تداوم جنگ و نگرانی از نابودی زیرساخت‌ها و نیروی انسانی نخبه‌ی کشور، در نهایت به جدایی او از حضرت امام منجر شد.

۶. البته همان‌طور که همگان در برابر تصمیم و اقدام و عمل حضرت امام و مقام معظم رهبری به مثابه آیه‌ی الهی برای حفظ امت اسلامی در برابر کفر، مکلف به همراهی و تبعیت هستند، مواردی نیز وجود دارد که باید در فضای تأمل و بررسی مورد تحلیل قرار گیرد. به عبارت دیگر اگر در ابتدای این سلسله مباحث اشاره شد که انقلاب اسلامی همانند ناقله‌ی حضرت صالح یک آیه‌ی الهی است و حکم خداوند این بود که

مردم یک روز از شیر ناچه ارتزاق کنند و یک روز از آب نهر استفاده نمایند، در انقلاب اسلامی ایران نیز هنگامی که حضرت امام با عزمی راسخ تصمیم نهایی خود را می‌گرفت، همه‌ی اقشار و صنوف و دستگاه‌ها و عناصر با ارتزاق از عقلانیت نورانی ایشان باید وارد صحنه‌ی عمل می‌شدند اما برای رتق و فتق امور جاری و نیازهای روزمره‌ی نظام، اجازه داشتند تا از عقلانیت حوزه و دانشگاه استفاده کنند و همانند قوم صالح به استفاده از آب نهر و زندگی طبیعی خود بپردازند. زیرا موضوعات متعددی در سطح ساختارها وجود داشت که فقدان نسخه‌ای الهی برای مدیریت آن، نظام اسلامی را در اضطراب علمی قرار می‌داد و فضای فکری و علمی پدید نیامده بود تا شرایط برای ارتزاق از عقلانیت وحی و نور قرآن فراهم شود. به‌عنوان مثال، جهت‌گیری الهی امام در مدیریت جنگ براساس فرهنگ شهادت‌طلبی و ایمان به وعده‌ی الهی و نصرت‌های غیبی استوار بود اما در سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای جنگ، به تخصص و «به‌کارگیری اسلامی» از دکترین جنگ مدرن نیاز داشت که امروز باید تئوریزه و به‌صورت علمی تدوین شود. لذا نظام اسلامی ناچار است تا در تمامی مسائل، یک روز از کلام امام و رهبری در سطح «حفظ جهت» — که ریشه در نور قرآن دارد — ارتزاق کند و روز دیگر در «موضوعات ساختاری» از علوم دانشگاه و تکنولوژی روز استفاده نماید تا تحقق اهداف الهی امکان‌پذیر شود. این همان مقوله‌ای است که تفاوت مدیریت امام و رهبری با طالبانیزم و تحجر را تبیین می‌کند زیرا توجه به واقعیت‌های موجود باعث می‌شود تا از تمامی توانمندی‌های تمدن مدرن در راستای حرکت نظام اسلامی و آرمان‌های آن بهره‌برداری شود.

مبحث دهم

«به‌کارگیری اسلامی» سه دکترین سیاسی، امنیتی و دفاعی در نظام جمهوری اسلامی؛
علت به وجود آمدن عرصه مقاومت میدانی در مقابل استکبار جهانی

۱. قیام امام خمینی قدس سره و مدیریت ایشان در زمانی روی داد که چند صد سال از رنسانس گذشته بود و مدیریت بشری در مقیاسی جهانی و در افقی بسیار پیچیده و فراگیر و همه‌جانبه قرار داشت. اما مدیریت حضرت امام به نحوی اعجاز‌آمیز، مدیریت متداول را به چالش می‌کشید و صحنه‌ی میدانی انقلاب اسلامی و عقلانیت جاری در این بخش را به شکلی پیامبرگونه هدایت می‌کرد. به همین دلیل، بخش نخبگانی کشور اعم از حوزه و دانشگاه باید سال‌های متمادی بر این مدیریت میدانی متمرکز شوند و آن را موضوع تحقیقات گسترده‌ی خود قرار دهند تا روشن شود که جریان یافتن تصمیمات الهی حضرت امام در صحنه‌ی عمل، با استفاده از چه عقلانیتی انجام شده است و این امر بدون داشتن یک منطق جدید امکان‌پذیر نیست.

به‌عنوان نمونه اولین عامل در دکترین جنگ مدرن، «نسل‌کشی» است تا مردم شهرهای خود را ترک کنند و از نظام حاکم جدا شوند. دومین عامل، «نابودی

زیرساخت‌های توسعه‌ی» از قبیل نیروگاه‌ها، سدها، بیمارستان‌ها، مدارس و... است تا نیازهای اولیه‌ی زندگی مردم — که امروزه توسط تکنولوژی فراهم می‌شود — قابل تأمین نباشد و معلوم شود که مقاومت مردم هزینه‌های سنگینی در پی دارد و دولت مرکزی وادار به تسلیم گردد. چرا که حیات دولت، وابسته به مردم و مدیریت زیرساخت‌ها برای تأمین نیازهای عمومی است و با نابودی این دو رکن، چیزی برای دولت باقی نمی‌ماند و روند تسلیم‌شدن آن سرعت می‌گیرد. بعد از این دو عامل است که تازه نوبت به «حمله به ماشین جنگی» آن کشور و نابودی آن می‌رسد. در این دکترین، «نیروی هوایی» به‌مثابه متغیر اصلی است و برتری در قدرت هوایی، باعث توانمندی در نسل‌کشی و نابودی زیرساخت‌ها شده و منجر به پیروزی می‌شود. بر این اساس، روشن بود که نظام جمهوری اسلامی نمی‌تواند در مقابل ارتش عراق و قدرت‌های جهانی و بین‌المللی مقاومت کند زیرا نیروی هوایی و سایر مقدرات نظامی عراق، به مدرن‌ترین تجهیزات غربی و شرقی مجهز شده بود و دلارهای نفتی مرتجعین منطقه، تمامی نیازهای حکومت بعثی را برای پیروزی براساس دکترین جنگ مدرن فراهم می‌کرد. لذا بنی‌صدر با توجه به همین عقلانیت نظامی، مقاومت را غیرممکن می‌دانست و تأکید داشت تا با قبول آتش‌بس و واگذاری اراضی اشغالی، سرزمین‌های باقی‌مانده حفظ شود. مشاوره‌های تخصصی که توسط کارشناسان نظامی در ارتش جمهوری اسلامی به سران نظام ارائه می‌شد، همین نتیجه را در برداشت زیرا محاسبات «سخت‌افزار محور» در دانش جنگ مدرن با مقایسه‌ی تعداد هواپیماها، تانک‌ها، توپ‌ها و سایر ادوات نظامی و وضعیت آرایش جنگی، حکم می‌کرد که تداوم دفاع امکان‌پذیر نبوده و لازم است مسأله‌ی جنگ با توسل به مذاکرات سیاسی خاتمه پیدا کند. دقت در جنگ‌های روی داده در دهه‌های اخیر همانند جنگ عراق، یمن، سوریه، لبنان، غزه و... نیز نشان

می‌دهد که پس از چند ماه درگیری، بحث آتش‌بس و مذاکره مطرح می‌شود و طرف ضعیف‌تر در جنگ هنگامی که توان مقاومت در خود نمی‌بیند، مراجعه به روش‌های دیپلماتیک را پیشنهاد می‌دهد تا از این طریق، میزان قدرت باقیمانده‌ی خود را حفظ کند.

۲. اما حضرت امام چنین روش‌هایی را نمی‌پذیرفت و دفاع اسلامی را به ادوات و سخت‌افزارهای نظامی وابسته نمی‌دانست بلکه به قدرت خدای متعال تکیه داشت اما مسأله‌ی بسیار مهم این است که قدرت خدای متعال چگونه وارد صحنه‌ی دفاع مقدس و مدیریت میدانی آن شد؟ کدام عقلانیت نظامی بود که در مقابل دکترین جنگ مدرن مقاومت کرد و حتی پس از آن نیز به الگویی برای ملت‌های مظلوم در عرصه‌هایی مانند جنگ غزه، لبنان، یمن و... تبدیل شد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال در این نکته نهفته است که در دفاع مقدس، این «نیروی زمینی» بود که جایگزین «نیروی هوایی» شد و به‌مثابه متغیر اصلی برای مقاومت در دکترین جنگ الهی قرار گرفت. گرچه قدرت نظامی صدام، باعث نسل‌کشی و نابودی زیرساخت‌ها شد و خسارت‌های سنگینی را رقم زد و موجی از آوارگان را به سراسر کشور فرستاد، اما نظام اسلامی توانست با تکیه بر نیروی زمینی شهادت‌طلب و بدون نیاز به نیروی هوایی پیشرفته و حجم عظیم ادوات نظامی مدرن، در برابر یک دشمن تا به دندان مسلح و یک جنگ جهانی مقاومت کند و تسلیم نشود. همچنان‌که روح برادری و اخلاق اسلامی در میان ملت ایران، بحران آوارگان جنگی را تا حدّ زیادی مرتفع کرد و حتی تعداد زیادی از پناه‌جویان خارجی را نیز پذیرا شد. بنابراین نظام اسلامی بدون نسل‌کشی و تعرض به زیرساخت‌های زندگی مردم عراق، در عرصه‌ی عمل به سراغ ماشین جنگی صدام رفت و با تبدیل نیروی زمینی به متغیر اصلی در صحنه‌ی نبرد و پشتیبانی نیروی هوایی و نیروی دریایی از آن،

وضعیت جبهه‌ها را دگرگون کرد و صحنه‌ی جنگ را مدیریت نمود.

البته وضعیت نیروی زمینی ایران نیز قابل مقایسه با نیروی زمینی دشمن نبود زیرا رژیم عراق هیچ محدودیتی از نظر اسحله، آموزش، نیروی انسانی، تدارکات و... نداشت و صدها تانک را در یک منطقه‌ی بسیار کوچک وارد عمل می‌کرد. جمهوری اسلامی چنین امکاناتی برای تجهیز نیروی زمینی خود نداشت اما به‌عنوان نمونه، با استفاده از روحیه‌ی شهادت‌طلبی و ترکیب آن با سلاحی ساده مانند آر.پی.جی و وسیله‌ای مثل موتورسیکلت، بخش بزرگی از کارآیی تانک‌های دشمن را از بین برد و خطوط مقدم نبرد را به عرصه‌ی شکار تانک‌ها و ادوات مکانیزه‌ی بعثیون تبدیل کرد. حتی موتورسیکلت نیز در جنگ‌های مدرن دارای یک جایگاه و کارآمدی خاص و یک تعریف تخصصی است و هنگامی که ارتباط قرارگاه فرماندهی یا سایر خطوط با خط مقدم قطع می‌شود یا احتمال شنود سیستم مخابراتی توسط دشمن می‌رود، از این وسیله برای انتقال پیام فرماندهی به نیروهای عمل‌کننده استفاده می‌شود. اما در مدیریت میدانی دفاع مقدس، کارآمدی این وسیله تغییر کرد و در جهت تسریع شکار تانک‌ها به‌کارگرفته شد. همچنان‌که به‌دلیل کمبود تانک در جبهه‌ی خودی، تعریف و کارآمدی این کالای نظامی نیز تغییر یافت و از وسیله‌ای برای تک و حمله به خاکریز دشمن، به ابزاری برای تثبیت خطِ تصرف‌شده و پدافند تبدیل شد. پس ادوات نظامی مدرن، در صحنه‌ی میدانی دفاع مقدس در شکل جدیدی به‌کارگیری شدند و مورد استفاده قرار گرفتند؛ بدون آنکه یک پژوهش آکادمیک و تخصصی در دانشکده‌های جنگ پیرامون این مسائل انجام شده باشد. یعنی اصل این مطلب قابل انکار نیست که دفاع مقدس براساس دکتترین متداول جنگ اداره نشد بلکه یک عقلانیت جدید در عرصه‌ی میدانی جنگ ظهور و بروز یافت و الا جهت‌گیری و مدیریت الهی حضرت

امام، قابلیت جریان در مدیریت دفاع مقدس را پیدا نمی‌کرد و مقاومت ملت ایران در جنگ هشت‌ساله ممکن نمی‌شد.

عرصه‌ی سیاسی نیز بر همین منوال مدیریت شد. در کشورهای جهان، استراتژی‌های نظامات توسط احزاب حاکم تهیه و تدوین می‌شود زیرا تعیین استراتژی دارای تخصص و علمی بسیار پیچیده است که شامل یک‌سری کلیات نیست و برای هر کشوری و در هر شرایط زمانی و مکانی، صورتی مخصوص پیدا می‌کند. اما انقلاب اسلامی در سی‌وهفت سال گذشته براساس حزب‌گرایی و تحزب اداره نشده بلکه استراتژی انقلاب توسط ولایت فقیه تعیین شده و بدنه‌ی آن در روحانیت و حوزه‌ها و نمازهای جمعه و مساجد و هیئات شکل گرفته است. در عرصه‌ی امنیتی نیز دستگاه‌های جاسوسی برای دستیابی به اخبار و آنالیز آن و اقدام بر مبنای تحلیل توسط بخش عملیاتی، یک روند علمی و بسیار پیچیده را طی می‌کنند که در هماهنگی با دستگاه‌های امنیتی منطقه و بین‌الملل صورت می‌گیرد و محرمانه‌ترین بخش در هر نظام است اما مقابله‌ی نظام جمهوری اسلامی با مشکلات و بحران‌های امنیتی، از طریق حضور مردم و تکیه به «اطلاعات سی‌وشش میلیونی» و بر مبنای استقلال کامل از دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی خارجی انجام شد.

۳. پس در یک جمع‌بندی باید گفت که قدرت‌های جهانی براساس عقلانیت دکترین‌های سیاسی، دفاعی و امنیتی به انقلاب اسلامی هجوم‌ور شدند و حضرت امام و یاران ایشان و مردم به شکلی نوین و بی‌سابقه در مقابل این هجوم‌ی پیچیده ایستادگی کردند. گرچه برخی از این نوآوری‌ها در قالب خاطره در مناسبت‌های گوناگون ذکر می‌شود اما مراکز آکادمیک موجود در امور دفاعی و سیاسی و امنیتی، نه تنها قدرت تبیین و تحلیل از این مدیریت را ندارند بلکه با مطالعه‌ی این تصمیم‌ها، به‌طور مرتب از

خطاها و اشتباهاتی که رخ داده، سخن خواهند گفت! در واقع هیچ‌یک از ابعاد سیاسی، دفاعی امنیتی در انقلاب بر مبنای عقلانیت موجود مدیریت نشده و به همین دلیل، رفتار امام و رهبری قابل فهم برای دستگاه‌هایی مانند سی. آی. ای نیست و دائماً به دنبال تأسیس سفارتخانه یا مراکز جاسوسی در ایران هستند تا شاید از طریق حضور مستقیم و کسب اخبار و اطلاعات، درکی از روند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در نظام اسلامی پیدا کنند. بنابراین باید با تولید هزاران پایان‌نامه با موضوع محاسبات میدانی انقلاب در عرصه‌های مختلف، راه طی شده به دقت تحلیل شود و اعجاز آن مشخص گردد و با استخراج عقلانیت و تخصص از این مجاهدات عملی، به طراحی راهی همه‌جانبه برای تداوم انقلاب همت گماشت و با ساده‌سازی آن، دانشجویان و طلاب و عموم مردم را به عقلانیت الهی امام و رهبری مسلح کرد. روشن است که وظیفه‌ی اصلی در این زمینه، بر دوش نخبگان حوزه و دانشگاه است و جهت‌گیری تولید علم در این نهادها باید تغییر کند؛ همچنان‌که تحقق این امر به یک «منطق» و چارچوب علمی محتاج است و الا این ضرورت حیاتی نیز همانند بسیاری موضوعات دیگر، به یک شعار تکراری تبدیل خواهد شد و نیاز نظام اسلامی را برطرف نخواهد کرد.

مبحث یازدهم

پذیرش سؤالات تخصصی ناشی از مدیریت ساختاری از سوی رهبران انقلاب در عرصه علوم دینی و ضرورت بررسی نتایج راه‌حل‌های نخبگانی ارائه‌شده

به موازات مدیریت صحنه‌ی میدانی انقلاب – که به‌صورت اعجاز آمیز پیش می‌رفت – مسائلی نیز وجود داشت که از محیط جنگ و درگیری‌های سیاسی و امنیتی فاصله داشت و در موضوعاتی مانند اقتصاد، تجارت، رسانه، بانک، دانشگاه، آموزش و پرورش و... انعکاس می‌یافت. یعنی این بخش‌ها نیز باید اداره می‌شدند و لذا از حضرت امام درخواست می‌شد تا شکل مدیریت در این ابعاد را نیز معین کنند. این در حالی بود که نحوه‌ی برخورد با این موضوعات و اداره‌ی این عرصه‌ها به‌صورت یک دانش و تخصص مدوّن در سراسر دنیا جریان داشت و متخصصین دانشگاهی در ایران نیز به تبع وضع موجود در جهان، قادر بودند تا مدیریت این مسائل را به‌عهده بگیرند. اما به‌دلیل پیروزی انقلاب و تلاش برای تحقق اسلام در زندگی اجتماعی، چگونگی اداره‌ی امور براساس دین به یک چالش نظری بزرگ برای مدیران نظام و دانشگاهیان انقلابی تبدیل شده بود. البته به‌دلیل حمله‌های شدید دشمن برای ریشه‌کن کردن

انقلاب اسلامی و تمرکز همگان برای مقابله با مسائل نظامی و امنیتی، چالش‌های نظری فوق در سطح نخبگان مطرح می‌شد و در میان عموم مردم رواج پیدا نمی‌کرد. حضرت امام این خلأها را امری طبیعی می‌دانست و علی‌رغم قرار داشتن در بالاترین از سطح تسلط بر معارف موجود حوزه، ادعایی برای پاسخگویی به این سؤال‌ها نداشت و کار را به حوزه و نهادهای حوزوی مانند جامعه‌ی مدرسین و... ارجاع می‌داد و این نهادها نیز با ملاحظه‌ی ناتوانی خود برای پاسخگویی، مجدداً بحث را به برخی فضلاء رجوع می‌دادند که قبل از انقلاب، مباحثی را در این زمینه مطرح کرده بودند. در واقع سؤال‌های زیادی پیرامون علوم دانشگاهی و ساختارهای مدرن و جایگاه آنها در اداره‌ی نظام اسلامی پدید آمد و موج تقاضاها برای تبیین نظر دین پیرامون این پرسش‌ها در قالب عناوینی مانند اقتصاد اسلامی، مدیریت اسلامی، هنر اسلامی، علم دینی و...، به سوی حوزه‌های علمیه سرازیر شده بود تا معلوم شود آیا دین نسخه‌ای ارائه کرده که قابلیت هماوردی با علوم کاربردی موجود در دانشگاه‌ها را داشته باشد یا خیر؟^۱ هنگامی که چنین نیازی برای پیش‌برد انقلاب به وجود آمد، ابتدائاً به آموزش برخی مباحث جدید برای طلاب و روحانیون مبادرت شد تا احتیاجات فوری نظام برطرف شود اما در ادامه، مراکز دانشگاهی و حوزوی نوینی شکل گرفت تا حل این چالش به نحوی دقیق‌تر پیگیری شود. این مراکز مبتنی بر این پیشنهاد بود که روحانیون همراه با

۱. این خلأها به نحوی بود که حتی پیش‌نویس قانون اساسی به‌عنوان چارچوب اصلی نظام جمهوری اسلامی توسط علماء و مراجع تدوین نشد بلکه توسط دکتر حبیبی به‌عنوان یک نخبه‌ی حقوق‌دان به نگارش درآمد و حتی روشنفکران با توجه به پیچیدگی امر تدوین قانون اساسی و عدم تناسب ظرفیت حوزه‌های علمیه با این مباحث تخصصی در دنیای مدرن، با دخالت علماء و فقها در این عرصه مخالفت کردند. لذا با حضور هم‌زمان علماء و روشنفکران در مجلس خبرگان، چالش‌ها و نزاع‌های جدی در حین بررسی و تصویب اصول مربوط به ولایت فقیه و شورای نگهبان و... درگرفت؛ گرچه نهایتاً در عرصه‌ی میدانی، قانون اساسی به نحوی به تصویب رسید که تناسب زیادی با اهداف انقلاب داشت و دشمنان را مأیوس کرد.

برخورداری از اجتهاد در سطح تجزّی، در علمی مانند جامعه‌شناسی، مدیریت، اقتصاد و... نیز به سطح دکتری برسند تا با تلفیق این دو نوع تخصص، نیازمندی‌های علمی نظام برطرف شود. پس فارغ از مدیریت میدانی انقلاب بلکه در عرصه‌ی تخصصی و آکادمیک، صدها مؤسسه‌ی علمی و دهها دانشگاه تأسیس شده و تا با صرف بودجه و نیروی انسانی قابل توجهی، متکفل پاسخگویی به چالش «اسلامیتِ علوم» باشند. اما آنچه در عمل برای جریان دین در رفتار نظام اتفاق افتاد، «ملاحظه‌ی عدم مخالفت قوانین با احکام اسلام» توسط شورای نگهبان بود که نمی‌توانست تأمین‌کننده‌ی «احراز موافقت دین با قوانین و ساختارها» باشد. گرچه در بازنگری قانون اساسی، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» با توجه به همین خلأ تأسیس شد اما تشخیص مصلحت در این نهاد نیز توسط ادبیات حوزه انجام نمی‌شود بلکه متولّی این مهم، کمیسیون‌های تخصصی و ادبیات دانشگاه هستند که این به‌معنای تداوم روند گذشته و باقی ماندن چالشی است که ذکر شد.

بنابراین باید روشن کرد که عقلانیت و علوم پس از انقلاب اسلامی، در دو عرصه‌ی «میدانی و مدیریتی» و «تخصصی و آکادمیک» چه سیری را طی کرده است چرا که زندگی در قرن بیستم، وابسته به علم و دانش است و به همین دلیل، تحقق «اسلام در عمل» و حضور دین در حیات اجتماعی و سایر آرمان‌های انقلاب، از یک‌سو با فرهنگ مدرنیته و واقعیات ناشی از آن مواجه است و از سوی دیگر با قرآن و روایات و فهم از آنها توسط فقهای شیعه روبه‌روست. لذا نسبت بین «ادبیات حوزه» و «ادبیات دانشگاه» در عرصه‌ی اداره‌ی کشور، مقوله‌ای است که از ابتدای انقلاب اسلامی مطرح بوده و همچنان مورد توجه مسئولان و نخبگان است و طرح موضوعاتی همچون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، سبک زندگی اسلامی، تحوّل در حوزه،

اسلامی شدن دانشگاه‌ها و... و مطالبه‌ی آنها از نخبگان حوزوی و دانشگاهی، حلّ همین چالش را دنبال می‌کند. در واقع سفارش‌های علمی حضرت امام و مقام معظم رهبری به‌عنوان کسانی که در نوک پیکان و در خط مقدم مبارزه با کفر جهانی قرار دارند، تشریح ضرورت‌هایی است که نظام اسلامی برای تداوم حرکت خود به حلّ آنها نیازمند است.

گفتار سوم:

ساخت تمدن مقاومتی دینی؛

به مثابه وظیفه امت اسلامی

قبل از ظهور حضرت

ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

مبحث نخست

اثبات اسلامیت انقلاب اسلامی براساس فرهنگ انبیا
و تطبیق شرایط کفرستیزی در انقلاب با قیام امام حسین علیه السلام

۱. اگر ادعا شد که مدیریت عرصه‌ی میدانی در انقلاب اسلامی براساس فرهنگ عاشورا و ادبیات وحی انجام شده، ضروری است تا این مطلب به صورت علمی اثبات شود و «اسلامیت انقلاب» به نحو استدلالی روشن گردد. همچنان‌که در عرصه‌ی تخصص‌ها و عقلانیت‌ها اگر چالشی پیرامون «اسلامیت علوم» پدید آمده، باید نسبت آن با اجتهاد و تفقّه در حوزه‌های علمیه سنجیده شود. در این صورت، وظایف عموم مردم نسبت به ولایت و فقاہت معین خواهد شد و به روشنی خواهند دانست که با حضور و فعالیت و مشارکت در چه مسائلی است که می‌توانند تکالیف خود را ادا نمایند.

در اینجا سؤالی مهم مطرح بوده و هست که چرا نهضت اسلامی ایران همانند قیام عاشورا دانسته شده و ادعا می‌شود که انقلاب اسلامی یک حرکت حسینی و عاشورایی بوده است؟ آیا شرایطی که در زمان آغاز مبارزات وجود داشت، همانند شرایطی بود که امام حسین علیه السلام دست به قیام زدند و یا مشابه با وضعیتی بود که دیگر ائمه‌ی

معصومین علیهم السلام در آن به سر می‌بردند و تقیه می‌کردند؟ چرا به شاه و دستگاه حکومتی او، نسبت کفر و شرک داده می‌شود و به چه دلیل، ابرقدرت‌های جهانی همانند امریکا کافر و مشرک شمرده می‌شوند؟ روشن است که تمامی علماء مبارزه با کفر و شرک را واجب می‌دانند و بر ضرورت نفی سبیل کفار بر مؤمنین تأکید دارند اما بحث در تطبیق شرایط و انطباق کفر و شرک بر مصادیق خارجی و نحوه‌ی استدلال بر آن است و به همین دلیل، اختلاف‌نظرهایی میان علماء در این موضوع وجود داشته و همچنان ادامه دارد.

البته حرکت جامعه‌ی ایرانی در عمل، به دلیل این سؤال متوقف نشده و مردم ایران به تبعیت از امام و رهبری به راه خود در صف‌آرایی در مقابل کفر و استکبار جهانی ادامه داده‌اند اما این نافی ضرورت پاسخ دقیق به این سؤال مهم نیست. به نظر ما علت قیام اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام در مقابل یزید و ایستادگی ایشان و یارانش تا پای جان به این نکته باز می‌گردد که یزید قصد داشت پرده‌ی نفاق را کنار بزند و حتی التزام به ظواهر اسلام را کنار بگذارد و امت پیامبر را به عهد جاهلیت و کفر علنی بازگرداند؛ تصمیمی که هیچ‌یک از دولت‌مردان در نظامات اسلامی جرأت آن را پیدا نکردند و به همین دلیل، سایر ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نیز مکلف به قیام نشدند و در برابر حفظ ظواهر اسلامی توسط حکام جور، به تقیه در مقابل آنان مأمور شدند که تفصیل این مطلب در سطور بعدی بیان خواهد شد.

۲. در واقع بحث از اسلامیت انقلاب و تبیین این مهم که حرکت حضرت امام قدس سره و سایر فقهای مبارز شیعه در صدوپنجاه سال اخیر، چگونه در ادبیات قرآن و فرهنگ روایات ریشه دارد، در واقع تشریح بخشی از مباحث مربوط به «احکام حکومتی» است. در این زمینه باید توجه داشت که خداوند متعال سه خطّ اساسی در

تاریخ را به موازات یکدیگر مدیریت کرده است:

الف) فرهنگ تقیه که حتی در زمان انبیاء سلف نیز وجود داشته و مفصلاً در تاریخ انبیاء ذکر شده است. قرآن کریم نیز با توصیف مؤمن آل فرعون به «یکتم ایمانه» صریحاً به این مسأله اشاره می‌کند و در روایات، عدم التزام به حکم تقیه، مساوی با بی‌دینی دانسته شده است.

ب) مأموریت انبیاء و اوصیا برای مبارزه با کفر و نفاق که با ارسال رسل و تعیین جانشینان آنها از سوی خدای متعال و به نحوی علنی انجام می‌شود.

ج) تعیین برنامه‌ریزی‌شده‌ی نقاط و مراحل رشد برای دستگاه ایمانکه بر مبنای مدیریت خدای متعال نسبت به سه نظام «کفر، نفاق، ایمان» شکل می‌گیرد و پس از تحقق هر مرحله از رشد، خدای متعال اجازه نمی‌دهد که مؤمنین به مرحله‌ی قبلی بازگردند و دچار ارتجاع شوند. در واقع اوصافی که برای انبیای الهی در زیارات ذکر شده (آدم صفوة الله، نوح نبی الله، ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله، عیسی روح الله و...) اشاره به نقاط رشدی است که با مجاهدات این پیامبران عظیم الشان محقق شده است و وراثتی نیز که در زیارات برای ائمه‌ی هدی ذکر شده (السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله و...) به حفظ و تداوم همین دستاوردهای ایمانی باز می‌گردد و وراثت علما نسبت به انبیاء که در روایات ذکر شده، نیز بر همین اساس است. البته تبیین مأموریت‌های هر یک از انبیا و اولیای الهی موقوف به بحث «فلسفه تاریخ انبیا» است اما در هر صورت این مأموریت‌ها به نحوی تنظیم می‌شود که کسی حق بازگشت به مرحله‌ی قبل نداشته باشد و مدیریت الهی در جهت بلوغ تاریخ دچار اختلال نگردد.

۳. پس آنچه اهمیت اساسی می‌یابد، پاسخ به این سؤال است که: نبی اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم چه مأموریتی داشتند و پس از بعثت خود، دستگاه ایمان را به چه

نقطه‌ای از رشد و بلوغ رسانده‌اند که نه تنها بازگشت و عقب‌نشینی از آن برای هیچ‌کس جایز نیست بلکه مقتضای خداپرستی و توحید و تسلیم‌نشدن در برابر دستگاه ابلیس و فراعنه آن است که همگان از این دستاورد حفاظت کنند. روشن است که صدویست و چهار هزار پیامبر همواره وعده داده بودند که پیامبر خاتم در آخرالزمان خواهد آمد و بساط شرک و کفر جلی را از کره‌ی زمین بر خواهد چید و این وعده از نظر قطعیت و تکرار در فرهنگ دینی، همانند وعده‌ای بود که امروزه برای تمامی مسلمین در مورد ظهور حضرت ولی عصر و برپایی حکومت عدل جهانی ذکر می‌شود. لذا با بعثت نبی اکرم، وعده‌ی الهی مبنی بر برچیده‌شدن شرک و کفر جلی از پهنه‌ی گیتی محقق شد و با تصرف جزیره‌العرب و سپس فروپاشی دو امپراطوری ایران و روم، توحید و نبوت امنیت پیدا کرد و مساجد جایگزین معابد و بت‌کده‌ها شد.

مأموریت دوم پیامبر اسلام، ختم نبوت و تبیین تمامی اموری بود که بشر برای سعادت خود تا روز قیامت به آنها محتاج است و لذا شرع و کتاب الهی دیگری پس از اسلام نازل نخواهد شد بلکه سیر تکامل ادیان الهی به پایان رسیده و نقطه‌ی نهایی کمال آن در دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم تجلی یافته است. مأموریت سوم آن حضرت، عمل به حکم تقیه در موضوع امامت و تحمل ائمه نفاق برای بقای دین بود زیرا خدای متعال می‌دانست که مردم اسلام ناب را نخواهند پذیرفت بلکه دستگاه نفاق بر مسلمین حاکم خواهد شد و پس از رحلت نبی اکرم تا ظهور حضرت ولی عصر، دولت‌های نفاق بر اریکه‌ی قدرت تکیه خواهند زد و امر ولایت و امامت امنیت نخواهد داشت. لذا همان‌طور که خدای متعال به برخی انبیاء سلف در دوره‌ی اول تاریخ دستور داد تا برای حفظ دین الهی، در برابر کفر تقیه کنند، پیامبر اکرم و ائمه‌ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز به تقیه در برابر نفاق مأمور شدند. بنابراین رفتار تمامی ائمه‌ی

هدی بر مبنای عمل به تقیه تحلیل می‌شود و عملکرد نواب خاص و عام حضرت ولی عصر در دوران غیبت نیز به همین حکم باز می‌گردد.

۴. در این میان تنها حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام است که در ماه‌های پایانی امامت، از تقیه خارج می‌شود و حتی به قیمت ریختن خون خود و خاندان و یارانش با حکومت جور بیعت نمی‌کند. علت این مسأله را باید در هدفی جست‌وجو کرد که یزید به دنبال تحقق آن بود که در کنار گذاشتن نفاق و بازگرداندن امت پیامبر به کفر جلی و دوران جاهلیت خلاصه می‌شود. البته یزید در ابتدای حکومت خود، این هدف را به صورت آشکار اعلام نمی‌کند اما امام حسین به عنوان حجت الهی که در شب قدر به تمام امور آگاه می‌شود، از اهداف کفرآمیز یزید نیز اطلاع داشت؛ اهدافی که حتی معاویه علی‌رغم عمق کفر و طغیان خود، جرأتی برای پیگیری آنها پیدا نکرد و هیچ‌گاه در مقابل انظار عموم به هدم ظواهر اسلام و نفی وحی و علنی کردن کفر مبادرت ننمود. لذا امام حسین علیه‌السلام این حقیقت را به همگان اعلام کرد و با طرح مواضعی مانند «علی‌الاسلام السلام اذا بُلیت الامة براعٍ مثل یزید» کفر یزید را به تمامی مسلمین گوشزد نمود ولی هیچ‌کس سخنان امام را باور نکرد و مسأله در میان خواص و عوام به عنوان درگیری بین دو طایفه از مسلمین تلقی شد. اما هنگامی که اباعبدالله‌الحسین به عنوان منادی فرهنگی بعثت به شهادت رسید و سکوت دنیای اسلام ادامه یافت، یزید اطمینان پیدا کرد که زمان تحقق هدف فرا رسیده و در مقابل کاروان اسرا در دمشق، بعثت و نبوت و وحی را نفی کرد و از خون کشتگان بدر — که همان سران کفر جاهلی بودند — و گرفتن انتقام آن از فرزندان پیامبر سخن گفت و رسالت الهی نبی اکرم را به عنوان یک بازی قدرت بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه معرفی نمود! این به معنای علنی کردن کفر و نابود کردن زحمات تمامی پیامبران الهی و از بین بردن ثمره‌ی

مجاهدات بی نظیر پیامبر اسلام و جانشینان بر حق او بود که در برچیده شدن بساط کفر جلی و امنیت یافتن کلمه‌ی توحید و نبوت در تمامی عالم تجلی می‌یافت. در واقع تا پیش از بعثت نبی اکرم، خداپرستی و پیروی از انبیای الهی جرمی نابخشودنی محسوب می‌شد که مجازاتی چون قتل و سوزاندن و شکنجه و... در پی داشت اما با سیلی محکمی که توسط پیامبر اسلام بر صورت کفر و شرک نواخته شد و جنگ‌های متعددی که کفار را به خاک مذلت نشانند، جزیره‌العرب به تسخیر اسلام درآمد و فرهنگ کفرستیزی به نحوی در میان مسلمین نهادینه شد که در ادامه، به فروپاشی دو امپراطوری ایران و روم منتهی گردید.

لذا ائمه‌ی معصومین مأموریت داشتند تا برای حفظ نام خدای متعال و پیامبر اکرم و تداوم فرهنگ جهاد با کفار در جهت برچیده شدن شرک جلی از کره‌ی زمین، در مقابل دولت‌های نفاق اقدام به تقیه کنند؛ همچنان که طبق نقل، امیرالمؤمنین با اشاره به اذانی که در مأذنه‌ها گفته می‌شد، حضرت زهرا را بر همین اساس به صبر دعوت کردند. اما از آنجا که یزید تصمیم گرفته بود ادبیات نفاق را کنار بگذارد و امت پیامبر را به کفر و شرک جلی بازگرداند و دستاورد تمامی انبیاء را از بین ببرد، اباعبدالله‌الحسین به قیام تا سر حدّ شهادت مأمور شد و با خون آن امام مظلوم و افشاگری اسرای اهل بیت، یزید راهی جز عقب‌نشینی از این هدف شوم پیدا نکرد و مسئولیت جنایات خود را به گردن دیگران انداخت و کاروان اسراء را با احترامات و تشریفات به مدینه فرستاد. البته این فریبکاری‌ها اثری نداشت و قیام حسینی، طومار حکومت اموی را در هم پیچید و بنی مروان و بنی عباس را مجبور کرد تا بر سر فرهنگ بعثت بایستند و با تکیه به ادبیات نفاق، ظواهر اسلام را — علی‌رغم بدعت‌ها و تأویلات — حفظ کنند و نشر دهند و با تداوم فرهنگ جهاد با کفار و بت‌پرستان و محافظت از بلاد اسلامی، امنیت توحید و

نبوت را فراهم نمایند. گرچه باطن تمامی این حکومت‌ها بر فرهنگ مادی امپراطوری ایران و روم و تکمیل آن استوار شده و به لهو و لعب و کاخ‌نشینی و انواع مفسد و شهوات مبتلا بود و فرهنگ امامت و ولایت در این حاکمیت‌ها مورد هجوم قرار می‌گرفت و امنیت نداشت. این روند در سایر امپراطوری‌های اسلامی ادامه پیدا کرد تا در حدود صد و پنجاه سال پیش، تحولاتی در جوامع اسلامی رخ داد که نشأت گرفته از «رنسانس» بود.

۵. در نتیجه‌ی «رنسانس»، زندگی مادی بشر متحول شد و ظرفیت و مقیاس شهوت ارتقاء یافت و شکل جدید از تولید ثروت و سلاح و روابط اجتماعی باعث شد تا امپراطوری‌های اسلامی در شرق دچار فروپاشی و تجزیه شوند و قدرت جهانی از دولت‌های نفاق به حاکمیت‌های کفر در غرب منتقل گردد.^۱ البته باید توجه داشت که هجومی مدرنیته به بلاد اسلامی ابتدائاً در قالب لشگرکشی نظامی و استعمار علنی ساماندهی شده بود و علی‌رغم تسلیم برخی امراء و سلاطین در برابر آن، واکنش برخی علمای اهل سنت و صدور فتوای جهاد از سوی بعضی مفتیان را در پی داشت اما هنگامی که این استعمار شکلی پیچیده به خود گرفت و به استعمار پنهان تبدیل شد و شعار دموکراسی، آزادی ادیان و توافق جهانی برای زندگی مادی بهتر را سر داد، توان و انگیزه‌ای برای مقاومت باقی نماند. در واقع از آنجا که ریشه‌ی کفر و نفاق به یک نقطه‌ی واحد باز می‌گردد، امپراطوری‌های اسلامی به سبک زندگی جدید دل‌بسته

۱. البته باید توجه داشت که چنین تغییراتی خارج از برنامه‌ی خدای متعال نیست و طبق فرهنگ قرآن و آیات شریفه‌ی آن همانند «كُلًّا نُمَدُّ هُوَلَاءَ وَ هُوَلَاءَ» (آیه ۲۰، سوره اسراء)، دعاها و تقاضاهای کفار و منافقین نیز بنابر محاسبات پیچیده‌ی الهی مستجاب می‌شود؛ همان‌طور که دعای ابلیس برای تداوم حیات و دستیابی به عدّه و عدّه در جهت وسوسه‌ی امت‌ها اجابت شد. در واقع خدای متعال به هر سه دستگاہ «ایمان، نفاق و کفر» عطا می‌کند و درخواست‌های آنان را بنابر حکمت بالغه‌ی خود برآورده می‌نماید اما مدیریت الهی به نحوی است که اعطای قدرت به کفر و نفاق، در پایان هر مرحله به نفع مؤمنین خاتمه می‌یابد.

شدند و روابط نوینی که توسط کفار ارائه شده بود، پسندیدند و لذا با وادادگی آنان، تنها قدرتی که از اسلام و بلاد مسلمین در برابر کفار دفاع می‌کرد، سرنگون شد و امت اسلامی اعم از شیعه و سنی با کفر مدرنیته مواجه شدند. یعنی شرایطی که منجر به قیام امام حسین شد، دوباره شکل گرفت و یزیدیان بر کروی زمین تسلط پیدا کردند. فقهای شیعه نیز که تا پیش از این، تحت حاکمیت دولت‌های نفاق زندگی می‌کردند و به دلیل مقابله‌ی این دولت‌ها با سلطه‌ی کفار، مأمور به تقیه بودند، با ملاحظه‌ی خلأ ناشی از سرنگونی امپراطوری‌های اسلامی، پرچم مبارزه با کفر و جلوگیری از ارتجاع امت دینی را با غیرت حسینی خود به اهتزاز درآوردند که این مسیر نورانی در جنبش‌های مختلفی همانند نهضت تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت و سپس انقلاب اسلامی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ تبلور یافت.

۶. از این‌رو، شرایط کنونی در کلام حضرت امام به «بت‌پرستی مدرن» و در کلام مقام معظم رهبری به «جاهلیت مدرن» تعبیر شده و علت اسلامیت انقلاب امام خمینی و نظام جمهوری اسلامی به این مسأله‌ی اساسی باز می‌گردد که کفرستیزی و دفاع از توحید و نبوت در برابر کفار، توسط این انقلاب و نظام احیاء شده است تا اراده‌ی الهی مبنی بر حفظ دستاوردهای فرهنگ بعثت و عدم ارتجاع به مرحله‌ی قبلی تاریخ محقق گردد. لذا هیچ‌کس حتی برای یک‌روز حق تنازل از آرمان‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ندارد و همه باید بدانند که رهنمودهای امام و رهبری برای دفاع از اسلام و حل مسائل نظام اسلامی، برگرفته از ارتزاق علمی این بزرگواران از نور علم حضرت ولی عصر در شب‌های قدر است و اساساً منزلت «نیابت عامه‌ی حضرت ولی عصر» بر همین مبنا تعریف می‌شود. به عبارت دیگر، طرح اسلامیت موضوعات مختلفی از قبیل دانشگاه‌ها، آموزش و پرورش، اقتصاد، فرهنگ، رسانه، مسائل زنان و

خانواده و حتی تحوّل در حوزه‌های علمیه، همگی به یک نقطه‌ی واحد باز می‌گردند و تمامی آنها از الزامات تحقق کلمه‌ی توحید و حفظ خداپرستی در مواجهه با تمدن مدرن محسوب می‌شوند و این مجموعه از سفارش‌ها اگر به مرحله‌ی عمل نرسد، اساس دین‌داری و اعتقادات امت محمد و آل محمد ضربه خواهد خورد. به همین دلیل دلخوش کردن به عبادات و اعمال فردی بدون حساسیت و اعتنا به این امور حیاتی، نمی‌تواند از مصادیق ایمان و دین‌داری محسوب شود.

پس همان‌طور که اباعبدالله‌الحسین برای حفظ کلمه‌ی توحید، حتی فرزند شش‌ماهه‌ی خود را فدا کرد، همگان از پیر و جوان و کوچک و بزرگ در مورد تداوم پرستش خدای متعال بر کوه‌ی زمین در این دوران، مسئول و مکلف‌اند و کوچکترین تعلّل در این موضوع، از هیچ فرد و صنف و قشر و امتی پذیرفته نیست. همچنان‌که در ماجرای اصحاب اخدود نقل شده که موحدان را در گودال بزرگی از آتش می‌افکندند اما مادری که طفلی کوچک به همراه داشت، از روی دلسوزی برای فرزندش به تردید افتاد تا شاید با دست برداشتن از خداپرستی، جان او را نجات دهد اما آن طفل به اراده‌ی الهی به تکلم درآمد و از مادرش خواست که در راه پرستش خدای متعال تردید نکند و وارد آتش شود. پس در این مرحله از تاریخ، حفظ کلمه‌ی توحید و خداپرستی تقیه‌بردار نیست و عقب‌نشینی نسبت به این مسأله‌ی اساسی ابداً جایز شمرده نشده و نباید از رشد و قدرتی که پس از بعثت برای دستگاه ایمان محقق شده، دست کشید و نمی‌توان در برابر از بین رفتن زحمات صدوبیست و چهار پیامبر و مجاهدات یازده امام معصوم و مرارت‌های خیل عظیمی از فقهاء و علماء شیعه ساکت نشست یا به نظاره ایستاد. همچنان‌که کفار نیز در تکامل مادی خود، عقب‌گرد را نمی‌پذیرند و حاضر نیستند که دستاوردهای زندگی مدرن را رها کنند و به نحوه زندگی در پیش از رنسانس

بازگردند. عمل به این حکم اعتقادی حتی به حضور و یاری مردم نیز مشروط نیست و پرچمداران توحید در هر عصر موظف‌اند و لو به تنهایی و با مظلومیت و شهادت، در مقابل کفر بایستند و با خون خود، ادامه‌ی راه را برای پرچمداران بعدی روشن کنند؛ همان‌طور که امام حسین علیه‌السلام به تنهایی در مقابل یزید ایستاد و نفس نفیس خود را در این راه فدا کرد.

البته در تحلیل مردم‌شناسی از مردم ایران ذکر شد که ملت ایران با تکیه به مدیریت خدای متعال برای جریان فرهنگ ناب اسلامی (تشیع) به همراهی با علمای شیعه پرداختند و پای قیام آنان ایستادند و مقاومت کردند و جان عزیزان خود را در طبق اخلاص نهادند تا وعده‌ی الهی و دعای پیامبر محقق گردد و از سلطه‌ی کفر بر محبین اهل بیت ممانعت شود. همچنین باید توجه داشت که انقلاب اسلامی و مقاومت نظام جمهوری اسلامی و بیداری امت دینی توسط حضرت امام خمینی باعث شد تا استعمار پنهان افشاء گردد و برای حفظ منافع خود مجدداً مجبور به برخورد نظامی و لشگرکشی و استفاده از روش‌های مربوط به استعمار علنی شود که این روند در برابر نظام اسلامی در ایران تجربه شد و امروزه در نقاط مختلف دنیای اسلام در حال تحقق است.

۷. براساس مباحث فوق، اسلامیت انقلاب امام خمینی و نظام جمهوری اسلامی و الهی‌بودن مدیریت میدانی آن به‌صورت استدلالی و از منزلت فلسفه‌ی تاریخ روشن می‌شود و ارتباط قاعده‌مند آن با فرهنگ قرآن و روح تمامی روایات ائمه‌ی معصومین مدلل می‌گردد و وراثت علماء از انبیاء به اقامه‌ی کلمه‌ی توحید در برابر کلمه‌ی کفر (در شکل مبارزه) و در مواجهه با کلمه‌ی نفاق (در شکل تقیه) معنا می‌شود. همچنان‌که بیانات حضرت امام در باره‌ی تقدم حفظ نظام اسلامی بر تمامی احکام اولیه و امثال آن

توضیح دقیقی پیدا می‌کند؛ زیرا پرستش خدای متعال و عدم تبعیت از طاغوت، بر همه‌ی عبادات و احکام و اخلاقیات حاکم است. به عبارت دیگر، ادله‌ی نقلی برای اثبات ولایت فقیه و حکومت اسلامی در دوران غیبت، به چند روایت محدود که داللتاً یا سنداً قابلیت خدشه داشته باشند، محدود نمی‌شود بلکه روح تمامی صحف الهی و کتب نازل شده از سوی خدای متعال — که در همه‌ی آنها به بعثت پیامبر اکرم و ظهور حضرت خاتم‌الاولویاء وعده داده شده — حکم می‌کند که پرچمداران توحید و به تبع آنان امت دینی، اجازه‌ی عقب‌نشینی نسبت به دستاوردهای جبهه‌ی ایمان و دین‌داری را ندارند. در واقع پرستش خدای متعال، امری مطلق و غیرقابل تقيید است و به همین دلیل، ولایت فقیه نیز — که به معنای حفاظت از کلمه‌ی خداپرستی توسط علمای شیعه و دفاع از اعتقادات امت اسلامی در برابر کفر است — قابل تقيید نیست. پس باید توجه داشت که ولایت فقیه به اجرای اوامر و نواهی فقهی در زندگی مردم منحصر نمی‌شود بلکه اگر پرستش خدای متعال و حفظ کلمه‌ی توحید و نبوت، ملازم با ارتقاء سطح فقاقت و تکامل قاعده‌مند در فهم از دین بود، نباید از این تحوّل ابایی داشت.

البته اگر دولت‌های نفاق، به دفاع از اسلام در برابر کفر ادامه می‌دادند، شیعه مسئولیتی برای قیام نداشت و به تداوم تقيه مکلف بود اما خدای متعال تقدیر کرده تا باطن کفرآمیز منافقین افشاء شود و اتحاد مرتجعین منطقه با اسرائیل و امریکا برای هجمه به شیعه، نقاب را از هویت واقعی آنان کنار زند و پشت کردن به فرهنگ بعثت توسط حکام و مفتیان به ظاهر سنی، باعث شود که اغلب اهل تسنن از آنان فاصله بگیرند؛ یعنی گرچه شرایط برای دعوت عموم اهل سنت به مذهب شیعه مناسب نیست اما تکیه به فرهنگ کفرستیزی به‌عنوان رکن فرهنگ بعثت، می‌تواند وحدت امت اسلام را تقویت کند. لذا امروز نظام مبارک جمهوری اسلامی، آیه‌ی الهی است که وسیله‌ی

اتمام حجت بر کفار، اهل سنت و حتی شیعیانی شده که رفتارشان به نفع دستگاه کفر تمام می‌شود چرا که شکل‌گیری جریان‌هایی مانند تشیع انگلیسی — که عملاً تقیه در برابر کفار و درگیری با اهل سنت را ترویج می‌نماید و به نظام اسلامی برای دفاع از اسلام در برابر کفار هیچ کمکی نمی‌کند — از امتحانات سخت و بزرگی است که شیعه با آن روبه‌روست. در روایات نیز ذکر شده که خدای متعال از میان دعاهای پیامبر اکرم در مسجد مباحله تنها یک دعا را اجابت نکرد و آن دعای حضرت برای ورود امت خود به بهشت بدون قرار گرفتن آنان در معرض امتحانات الهی بود.

مبحث دوم

بررسی زمینه‌های ارتقای ظرفیت اعتقادات شیعه در عرصه علوم دینی بر مبنای فرهنگ قرآن برای حل چالش مدیریت ساختاری در نظام اسلامی

۱. روشن شد که پس از دلدادگی امپراطوری‌های اسلامی نسبت به زندگی مدرن که به فروپاشی و تجزیه‌ی آنها منجر شد، پرچم دفاع از اسلام در برابر کفر بر زمین افتاد و فقهای شیعه مأموریت یافتند تا برای جلوگیری از بازگشت امت اسلامی به جاهلیت و بت‌پرستی مدرن قیام کنند که این حرکت در سیر تکاملی خود به پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی منتهی گشت. لذا اسلامیت انقلاب و مدیریت میدانی حضرت امام خمینی بر همین اساس مستدل می‌شود؛ همان‌طور که حضرت اباعبدالله‌الحسین برای مقابله با هدف یزید مبنی بر بازگرداندن مسلمین به جاهلیت و کفر و شرک جلی، از تقیه خارج شد و قیام بی‌نظیر عاشورا را رقم زد.

از سوی دیگر بیان شد که همزمان با مدیریت میدانی انقلاب — که برخاسته از شب قدر و برگرفته از فرهنگ تمامی انبیاء و صحف الهی است — خلأهای فکری و علمی جدیدی برای نظام جمهوری اسلامی پدید آمد و در قالب چالش «اسلامیت

علوم» بروز کرد؛ یعنی سؤالات نوینی در مقابل روحانیت و فقهاء و حوزه‌های علمیه پیرامون اقتصاد اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، مدیریت اسلامی و... قرار گرفت که پاسخ روشنی برای آن وجود نداشت. گرچه با استناد به بخش‌هایی از منابع دینی، برخی ادعاها در این زمینه مطرح می‌شد، اما هیچ‌گاه دقت تخصصی و اجتهادی که برای استنباط احکام صلاة و صوم و حج و... توسط فقهای عظام شیعه انجام می‌گیرد و حاصل آن به شارع مقدس منتسب شده و حجیت آن احراز می‌گردد، در این موضوعات انجام نشد و تفقه در این عرصه، به فرهنگ جاری در حوزه‌های علمیه تبدیل نگشت.

۲. مقدمه‌ای که برای ورود به بحث «اسلامیت علوم» ضرورت دارد، ناظر به تبیین جدیدی از معنای پرستش و خداپرستی است. در ادراکات متداول، خداشناسی به معنای اعتقاد نظری و تصدیق ذهنی نسبت به وجود خدای متعال به وسیله‌ی نوعی از استدلال است^۱ که در ادامه، به باور نسبت به معاد و نبوت و عدل و امامت به عنوان چارچوب اعتقادی برای مکلف منتهی می‌شود. هنگامی که در ادبیات تخصصی حوزه، اعتقادات به عنوان یک مقوله‌ی نظری و ذهنی و فردی مطرح شود، تنها چیزی که در عرصه‌ی عمل و اجتماع موضوعیت می‌یابد، اوامر و نواهی فقهی است و در نتیجه، فلسفه‌ی قیام و مدیریت به رعایت واجبات و محرمات در زندگی مردم منحصر می‌گردد. در این صورت، جریان زندگی اجتماعی به مثابه یک موضوع عقلایی و مشترک در میان نوع بشر تلقی می‌شود و گرچه سبک زندگی کفار و منافقین به حلال و حرام

۱. در فرهنگ دینی، تفکر در ذات خدا ممنوع شده است اما اگر این دستور الهی رعایت نشود، رابطه‌ی دنیای خلقت با تدبیر و اعطاء الهی منقطع خواهد شد که این به معنای عزل خداوند متعال از مدیریت عالم و تصمیم‌گیری برای تاریخ و نشان دادن «علیت» در این منصب است! البته هیچ‌کس نمی‌تواند «علیت» را نفی نماید و با آن ارتباط برقرار نکند ولی سجده بر علّیت و شناسایی آن به مثابه مبدأ حرکت ممنوع است بلکه به حکم «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» باید به «اراده الهی» تکیه داشت و در بحث از توحید و نبوت و معاد و... آن را محور قرار داد که مباحث مربوط به این مسأله، به محل خود موکول است.

مشروط می‌گردد اما اصل این نحوه از زندگی مورد پذیرش قرار می‌گیرد؛ زیرا در صورتی که عقلایی بودن «شیوه زندگی و تأمین معاش» پذیرفته شود، خروج موضوعی آن از خطابات شرعی، کاملاً واضح خواهد بود. البته این ادراک برای دوران پس از غیبت کبری تا چند دهه‌ی گذشته، سالم و بی‌اشکال و دارای کارآمدی بوده اما در دوران کنونی کفایت نمی‌کند؛ زیرا در این دوران اسلام با کفر درگیر شده و امت اسلامی در معرض خطر سجده بر سازمان ملل (در امور سیاسی) علوم جدید (در امور فرهنگی) و دلار (در امور اقتصادی) و انقطاع در برابر زندگی مرفّه و مدرن است. گرچه استفاده از این امور مجاز است اما انقطاع و سجده در مقابل آنها جایز نیست؛ همان‌طور که انبیای الهی نیز از سنگ و چوب استفاده می‌کردند و از نور خورشید و ماه و ستارگان بهره می‌بردند اما پرستش آنها را باطل می‌دانستند.

در مقابل باید توجه داشت از هبوط حضرت آدم تا برپایی قیامت، خداپرستی صرفاً یک امر فردی و نظری نیست؛ گرچه هر فرد نیز باید موضع خود را در این مورد مشخص کند و نسبت به آن پاسخگو باشد. اما آنچه از فرهنگ انبیاء و روح کتب الهی بر می‌آید، آن است که خداپرستی یک امر اجتماعی و عینی بوده که در عالم خارج با دستگاه طواغیت و شیاطین درگیر است و به‌جای آنکه یک امر درونی برای انسان تلقی شود، در عینیت مورد هجوم قرار گرفته و ابلیس به‌دنبال آن است که تمامی مخلوقات را به سجده و انقطاع و تسلیم‌شدن در برابر اوامر و نواهی خود وادار کند. در واقع فرهنگ قرآنی همواره به ما یادآور می‌شود که شیطان به‌عنوان عدوّ مبین، خداپرستی و توحید و اعتقادات بشر را در محیط جوامع مورد حمله قرار داده است و لذا چه دستگاه خداپرستی و چه دستگاه ابلیس دارای قدرت عینی هستند و قدرت طرف مقابل را محدود می‌کنند و گاه غالب شده و گاه مغلوب می‌شوند.

۳. در بیانی دقیق‌تر، نماز و سجود و رکوع و ذکر و... که در میان دین‌داران به مثابه «عبادت» محسوب شده و پرستش خدای متعال بر آنها صدق می‌کند، افعالی هستند از قبیل خم کردن بدن یا قرار دادن سر بر روی خاک و خارج کردن صدا از حنجره از طریق ارتباط با هوا و... که همگی از امور مادی محسوب می‌شوند. یعنی عبادت و پرستش یک امر بسیط نیست بلکه دارای کیفیت و ماهیت مادی است و تحقق آن در خارج، از طریق فعل (به مثابه یک امر مرکب) انجام می‌شود. بنابراین اگر به افعالی از قبیل رکوع و سجده و ذکر، «عبادت» و خداپرستی اطلاق می‌شود، به این دلیل است که خدای متعال خواسته تا این فعل انجام شود و هر کسی به آن اقدام کند، تسلیم قول و اراده‌ی الهی شده و به آنچه خدا برای او پسندیده، عمل کرده است. پس از آنجا که این خصوصیات و جزئیات عملی توسط خدای متعال معین شده و از سوی انبیاء به ما ابلاغ گشته، صحیح است که بر این افعال مادی، عنوان عبادت و پرستش اطلاق شود. دستگاه ابلیس نیز برای گمراه کردن بندگان، آداب و مناسکی جعل می‌کند و افعالی را معین می‌نماید و معابدی به راه می‌اندازد تا از این طریق، دیگران را در برابر اراده‌ی خود تسلیم کرده و آنان را به پرستش خود دعوت کند.

حاصل همه‌ی این مباحث در موضوع پرستش و عبادت، آن است که ابلیس تمامی مقدورات اعم از انسان‌ها و جوامع و طبیعت را تسخیر می‌کند تا اهواء و شهوات خود را تخلیه کند. در مقابل و با پرستش خدای متعال و سجده بر او و تسلیم در برابر انبیاء، انسان‌ها و جوامع خود را در راه اهدافی خرج خواهند کرد که خدای متعال از زندگی این دنیا در نظر داشته که همانا رشد و تکامل و آرامش بندگان است تا با اعطاء

۱. ادعاهای مسلک انحرافی و هابیت درباره‌ی توحید خالص و متهم کردن دیگران به شرک نیز باید بر مبنای همین

نکته‌ی اساسی پاسخ داده شود.

مداوم از سوی خدای متعال، نعمت‌هایی که مخلوقات از آن بهره می‌برند همواره افزایش پیدا کند و تقرّب دائمی به علم و قدرت الهی، بهجت و لذّت معنوی را برای آنان رقم بزند. اما در صورت پرستش دستگاه طغیان و سجده بر آن، انسان‌ها و جوامع به جای تکامل به سوی تجزیه حرکت می‌کنند و به جای آنکه چیزی به آن‌ها اضافه شود، مرتّباً از آنان کاسته شده و داشته‌های‌شان در راه اهداف طواغیت خرج می‌شود.

۳. پس برای تبیین خداپرستی در فرهنگ قرآنی، باید به این نکته توجه داشت که کفر برای نیل به اهداف خود، به ساخت جامعه و ایجاد وحدت کلمه مبادرت می‌کند و نیروها و مقدورات خود را تجمیع می‌نماید. پس از این مرحله، حاکمیت و مدیریتی پدید می‌آورد و به فعالیت‌های مختلف نظم می‌دهد و هر کسی که در این فضا قرار نگیرد و این دستگاه را نپذیرد، مجرم محسوب می‌شود؛ یعنی مخالفان خود را تهدید می‌کنند یا آنان را می‌کشند و یا آنان را از حیات اجتماعی محروم می‌سازند. لذا خداپرستی در قیام یک فرستاده‌ی الهی در برابر یک جامعه‌ی گمراه و در نفی بت‌ها به‌عنوان مبدأ قدرت و حیات و... توسط رسولان متجلی می‌شود. تلاش ائمه‌ی کفر برای دعوت مردم به پرستش بت‌ها نیز ناشی از گمانه‌های عقلی آنان درباره‌ی احتمال وجود یک پروردگار دیگر نیست بلکه هدف آنان از این دعوت، چپاول مقدورات جامعه و مردم است: «فما كان لله فهو يصل الى شركائهم و ما كان لشركائهم فلا يصل الى الله».

به عبارت دیگر خداپرستی در ادبیات وحی، به معنای درگیری کلمه‌ی حق با کلمه‌ی باطل در عرصه‌ی اجتماعی و افشاء مفاسد کسانی است که بر بشر حاکم شده‌اند و به دنبال استثمار مردم هستند. یعنی انبیاء آمده‌اند تا به مبارزه با ظلم پردازند زیرا شرک و کفر در عمل، تبعاتی همچون استکبار و ستم و فریب مردم را به همراه دارد. بنابراین اگر در قرآن از کم‌فروشی توسط قوم شعیب یا عمل شنیع لواط توسط قوم لوط

سخنی به میان آمده، به معنای آن است که این اوصاف رذیله، به مثابه محور روابط اجتماعی در این اقوام قرار می‌گرفته و شئون جامعه بر این اساس اداره می‌شده و مخالفان آن، به عنوان مجرمین نابود شده یا به انزوا می‌افتادند. لذا هنگامی که ملائکه‌ی الهی وارد خانه‌ی حضرت لوط می‌شوند، آن پیامبر بزرگوار به دلیل عدم اطلاع‌رسانی در این باره مورد مواخذه‌ی آن قوم قرار می‌گیرد؛ زیرا مرکزیتی در جامعه وجود دارد که قدرت و امکانات و... را توزیع می‌کند. پس صرفاً عمل کم‌فروشی یا لواط مطرح نیست بلکه این اعمال ناشایست به خُلق عمومی تبدیل می‌شد و کسی که در مقابل آن موضع می‌گرفت، از جامعه طرد می‌شد. لذا پیامبران الهی مبعوث می‌شوند که این دستگاه را از بین ببرند و غل و زنجیرهایی را که در قالب روابط اجتماعی تجلی یافته، بشکنند: «و یضع عنم إصرهم و الأغلال الی کانت علیهم» تا مردم آزاد شوند و امکان خروج از این محیط و شرایط را به دست بیاورند. پس گرچه این اسارت به اسم پرستش چوب و سنگ و خورشید و ماه و... پدید آمده، اما این امور تنها مظاهری فرهنگی برای همان روابط ظالمانه‌ای محسوب می‌شوند که با هدف چپاول مردم و غارت تمامی مقدرات و امکانات جامعه توسط ائمه‌ی کفر ایجاد شده است.

۴. از این رو اگر جبهه‌ای گسترده برای حذف فیزیکی نظام جمهوری اسلامی فراهم شده، به دلیل آن است که این نظام، سجده بر خدای متعال و جلوگیری از سلطه‌ی بت‌پرستی مدرن بر امت اسلامی را دنبال می‌کند اما قدرت‌های مسلط جهانی فقط سجده بر خود را بر می‌تابند و به دنبال آن هستند که تمامی مقدرات جهان در جهت مدیریت آنان صرف شود. این در حالی است که تمامی انبیاء برای نجات بشر از غل و زنجیر و إصر و اغلالی آمده‌اند که توسط کفار بر عموم بندگان تحمیل شده و سوره‌ای از سُور قرآن نیست که نشانی از درگیری خداپرستی با پرستش ائمه‌ی کفر و سجده بر

هوای نفس و دنیا نداشته باشد و در مقابل طواغیت برخورداری عتاب‌آمیز نکرده باشد و موضعی قهرآمیز در برابر آنان نگرفته باشد. در واقع مواضعی که جمهوری اسلامی در برابر امریکا و استکبار جهانی و جاهلیت مدرن اعلام می‌کند، به فرهنگ قرآن باز می‌گردد که قیام برای حفظ کلمه‌ی توحید و نبوت را وظیفه‌ی آحاد مسلمین می‌داند و لذا اعتراض برخی نخبگان به این مسأله، چیزی جز جهل به روح دین و ادبیات وحی نیست. به عبارت دیگر بزرگی و کبریا، مخصوص خدای متعال است و هر مخلوقی مدعی این وصف شود، توحید را نپذیرفته و اگر این خُلق را به یک نظام اجتماعی تبدیل کند، نظام استکبار را پدید آورده تا همگان را به تسلیم و سجده در برابر کبریای خود وادارد. به همین دلیل بود که حضرت امام هیچ‌گاه حاضر نشد تا از اصطلاحات بلوک شرق استفاده کند و دم از مبارزه با امپریالیسم و... بزند و برای مقابله با دستگاه مادی سرمایه‌داری، از ادبیات مادی کمونیستی بهره ببرد بلکه با اقتداء به قرآن و روایات، شعار خود را مواجهه با مستکبرین و طواغیت و کفر جهانی قرار داد. امروز نیز مقام معظم رهبری تصریح می‌کنند که «بر فرض مذاکره در موضوعات منطقه‌ای، امریکا به مصالحه در این امور راضی نمی‌شود بلکه به دنبال تسلیم کردن نظام در تمامی عرصه‌هاست و خواستار دست برداشتن از اسلام و ولایت فقیه و قانون اساسی خواهد شد.» زیرا کفار، فقه و احکام الهی را به قوانینی ضد انسانی تعبیر می‌کنند و با این بی‌شرمی، عملاً مدعی ضدیت خالق با مخلوق خود می‌شوند!

۵. بنابر آنچه گذشت، لازم است تا ظرفیت موجود در فهم از دین ارتقاء پیدا کند چرا که معنای خداپرستی در قرن‌های گذشته — که شیعه در ضعف و انزوا قرار داشته — بر مبنای عقل نظری تبیین شده و تأکید شده که باور به اعتقادات حقّه امری تقلیدی نیست و باید از روی دلیل باشد و تقلید و تبعیت منحصر به اوامر و نواهی فقهی است.

اما حضرت امام خمینی این حقیقت قرآنی را وارد زندگی مردم ایران کرد که اعتقادات یک امر نظری نیست بلکه خداپرستی نیز دارای احکام عملی است که تنها براساس تبعیت از ولی فقیه به عنوان نواب عام حضرت ولی عصر و حافظ دین داری در برابر کفر و نفاق، قابلیت تحقق می‌یابد. تا زمانی که این مسأله به صورت استدلالی و تخصصی روشن نشود و در ادامه‌ی آن مأموریت جامعه‌ی مؤمنین در جهت حرکت به سوی ظهور مشخص نگردد، بحث از اسلامیت علوم و پاسخ به سؤالات پیرامون مدیریت اسلامی، اقتصاد اسلامی، هنر اسلامی و... برای حل مشکلات نظام اسلامی، معنایی نخواهد داشت زیرا ادبیات تخصصی حوزه در عرصه‌ی عمل، تنها وظیفه‌ی خود را فهم و ابلاغ احکام واجبات و محرمات می‌داند و باقی امور در زندگی اجتماعی را مقوله‌های عقلایی تلقی می‌کند که خطابات شارع ناظر به آنها نیست.

البته معارف موجود در ادبیات حوزه اعم از عرفان و اخلاق و تفسیر و کلام و فلسفه و... همگی محترم هستند و در زمان خود، خدمتگزاری لازم را انجام داده‌اند ولی امروز صحنه‌ی جدیدی برای دفاع از اسلام پدید آمده که برای حضور در آن، ارتقاء ظرفیت این معارف ضروری است. در واقع ظرفیت فهم غیر معصوم از دین، هیچ‌گاه با علم معصوم و فهم او از قرآن برابری نمی‌کند و لذا نمی‌توان قابلیت تکامل برای ادراکات موجود را نفی کرد. در روایات نیز ذکر شده که پس از پایان ماجرای خضر و موسی، پرنده‌ای با نوک خود به جابه‌جایی آب دریا مشغول بود و در این میان جبرئیل نازل شد و به این دو نبی الهی یادآور شد که علم آنها در مقایسه با علم ائمه‌ی معصومین، همانند مقدار آبی است که این پرنده از این دریا برداشته است. در این صورت چگونه می‌توان ادعا کرد که آنچه فقهاء و عرفاء و فلاسفه از دین فهمیده‌اند، عیناً همان چیزی است که بر قلب پیامبر اکرم نازل شده و رشد و ارتقائی برای آن متصور

نیست؟! آیا چنین ادعایی با انفتاح باب اجتهاد سازگاری دارد؟! پس باید پذیرفت که ظرفیت غیر معصوم برای فهم از دین حتی در برزخ و بهشت نیز به ظرفیت فهم معصوم نمی‌رسد بلکه همواره باید در حال تقرّب به آن علوم نورانی باشد تا از این طریق، تکالیفی که در شب قدر برای علماء و پرچمداران توحید رقم می‌خورد، به دقت معین شود و با تکیه به فرهنگ قرآن و تفقه در آن، به مقابله با تهدیداتی پرداخت که کفر مدرنیته برای به زانو درآوردن امت دینی و جمهوری اسلامی پدید آورده است.

امروزه دستگاه استکبار با طراحی تحریم‌ها به دنبال اثبات این توهم است که زندگی بدون تسلیم و سجده بر ابرقدرت‌ها ممکن نیست و این در حالی است که قدرت و علم بی‌پایان الهی از طریق قرآن و روایات در اختیار ماست و قطعاً راه‌هایی برای بطلان این القاء شیطانی وجود دارد؛ گرچه علماء سلف به دلیل عدم ابتلاء به این مسائل، چنین احکامی را استنباط نکرده باشند. لذا هنگامی که حوزه‌های علمیه وارد این مسیر شوند و جاهلیت مدرن و جهاد کبیر با آن را موضوع دروس خارج و سایر پژوهش‌ها قرار دهند، عنایات حضرت ولی عصر برای دست‌گیری از خدمتگزاران خود و باز کردن این راه برای آنها بالعیان مشاهده خواهد شد. این مسأله به مثابه «موضوع امتحان» برای حوزه‌های علمیه، متدینین و محبّین اهل بیت در دوران کنونی است و همه در مقابل کلمه‌ی توحید و حفاظت از پرستش خدای متعال مسؤل‌اند و دیگر نمی‌توان با اکتفاء به عزاداری و سینه‌زنی و عبادات فردی، مشکلات کشور را به گردن دانشگاهیان یا مدیران نظام انداخت و با ادّعی اتصال به انّمه‌ی هدی، از ورود به مسائل اجتماعی ابا کرد و تکیه به تقدّس فردی را ادامه داد. بلکه معضلات کشور را باید بر مبنای دین و دین‌داری مرتفع کرد و از نقطه‌ی نور باید ظلمات را به چالش کشید و از سجده بر علم و تکنولوژی احتراز کرد و عظمت را در دستگاه خدای متعال جست‌وجو نمود و

همان‌طور که انقلاب اسلامی یک سبک زندگی جدید در امور «امنیتی و دفاعی و سیاسی» را برای مستضعفین به ارمغان آورده، «فرهنگ و اقتصاد» الهی را نیز پدید آورد و با طراحی یک زندگی سالم و تولید نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای متناسب با آن قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج)، وفای شیعه به قرآن و اهل بیت و آمادگی آن برای حکومت جهانی را به منصه‌ی ظهور رساند.

در یک جمع‌بندی باید توجه داشت که حضرت امام خمینی قدس سره در عمل، ظرفیت اعتقادات امت دینی را از سطح فردی به سطح اجتماعی ارتقاء داد. زیرا این‌گونه نیست از امام معصوم تا فقهاء و عموم مردم، درک یکسانی از دین داشته باشند و فهم از دین در طول تاریخ، نباید یک امر ثابت تلقی شود بلکه اگر «اعتقادات» براساس «اقامه‌ی کلمه‌ی حق در درگیری با کفر» تعریف شود، آنگاه روشن است که ظرفیت کفر افزایش می‌یابد و برای مقابله با هجمه‌های آن، ظرفیت اعتقادات نیز باید رشد کند. لذا تبیین حرکت در این مسیر تا قبل از ظهور و وظایفی که در این زمینه بر عهده‌ی جامعه‌ی دینی قرار دارد، ضروری است.

مبحث سوم

درگیری با بت‌های عقلانی در دوره دوم تاریخ؛
به‌مثابه مأموریت انقلاب اسلامی براساس فلسفه تاریخ انبیا

۱. در یک نگاه تاریخی، کفر و شرک از هبوط حضرت آدم تا بعثت نبی اکرم در قالب امور «حسی» شکل گرفته که بت‌پرستی در شکل‌های مختلفی مانند خورشید پرستی، ماه‌پرستی و... نمونه‌هایی برای این مطلب است. یعنی سنگ و چوب و سایر اشیائی که با فریب مردم به‌عنوان خدا معرفی می‌شده، از امور محسوس بوده که با حواس بشری قابل لمس و درک بوده است. در مقابل، آیاتی که توسط خدای متعال برای هدایت بشر و نابود کردن بساط ظلم و کفر فرستاده شده نیز از امور حسی بوده است: از کشتی و طوفان حضرت نوح و سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم و ناقه‌ی حضرت صالح و باز شدن نیل با عصای حضرت موسی و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی تا شق القمر در زمان پیامبر اکرم (ص) که در مقابل چشمان مردم مکه قرار گرفت و ابتدائاً موجب ایمان جمعیت زیادی از آنان شد اما تحت فشار ائمه‌ی کفر مانند ابوسفیان و ابوجهل و سایر قدرتمندان، بسیاری از مردم مجبور شدند دوباره به کفر

بازگردند. یعنی در دوره‌ی اول تاریخ، ائمه‌ی کفر بر قدرت‌های حسّی تکیه کردند و قدرت خدای متعال نیز از طریق آیات حسّی به ظهور و بروز می‌رسید و عموم بندگان را به عجز می‌رساند اما مستکبرین و مترفین با انکار و تکذیب آیات و فشار و تهدید و ارباب سعی می‌کردند مردم را تحت سلطه‌ی خود را نگه دارند. البته به دلیل شدت کفر، اکثر امت‌ها ایمان نیاوردند و با نزول عذاب‌های حسّی از بین رفتند.

۲. اما از بعثت نبی اکرم تا ظهور حضرت ولی عصر (دوره‌ی دوم تاریخ)، بساط کفر جلی و بت‌پرستی حسّی از کره‌ی زمین برچیده شد و وعده‌ی خدای متعال به تمامی رسولان الهی برای نابودی معابد و بت‌کده‌ها، توسط نبی اکرم محقق گشت. اما آنچه که بشر در این دوره از تاریخ به آن مبتلاست، شرک و کفر عقلانی است؛ یعنی به دلیل استقامت انبیای الهی و پیامبر اکرم، ائمه‌ی ضلالت یک قدم عقب‌نشینی کردند و کفر عقلانی، جایگزین کفر حسّی شد. در واقع همان‌طور که در دوره‌ی اول تاریخ، کفار اعلام می‌کردند تا زمانی که با حواس بشری خدا را لمس نکنند، به او ایمان نخواهند آورد، در دوره‌ی دوم تاریخ نیز این عقیده‌ی باطل مطرح شد که ایمان به خدا مشروط به آن است که خدای تعالی توسط عقل درک شود.

لذا پس از بعثت نبی اکرم، باید به تشخیص شرک و کفر عقلانی و مبارزه با آن پرداخت که این مسأله در وادار کردن بشر به «سجده بر علیت» خلاصه می‌شود. چرا که علوم قبل از رنسانس بر مبنای «علیت مطلقه» بنا شده بود و آنچه بعد از رنسانس محقق شد، تسخیر آثار مادّه از طریق علم مدرن است و علوم مدرن نیز بر مبنای «علل و معالیل نسبی» استوار شده‌اند. به عبارت دیگر تمدن مدرن، بشر را به سجده بر علم و آثار مادّه وادار می‌کند و از این طریق، بت‌پرستی مدرن را تحقق می‌بخشد؛ همان‌گونه که در گذشته، برای هر یک از نیازهای بشری، یک بت ساخته می‌شد و مردم برای رفع

نیاز خود به آن بت سجده می‌کردند و به این صورت، چهار هزار بت توسط طواغیت مورد پرستش قرار می‌گرفت. لذا همان‌طور که خدای متعال در برابر بت‌های حسی، بندگان را با آیات حسی هدایت می‌کرد، در مقابل کفر عقلانی نیز باید به آیات عقلانی تمسک کرد که در عصر غیبت، از سنخ «عقلانیت دین‌محور» است؛ یعنی عقلی که خدای متعال را می‌پرستد و در برابر او تسلیم است و نسبت به گزاره‌های وحیانی تعبد دارد. اما اگر به جنس کفر در این دوره از تاریخ توجه نشود، آیاتی از قرآنکه بت‌پرستان و مشرکین را توبیخ می‌کند و عقاید باطل و رفتار فاسد آنان را مورد هجمه قرار می‌دهد، مصداقی امروزی نخواهد یافت و این بخش از کتاب الهی به دوران صدر اسلام منحصر خواهد شد؛ زیرا در دوران کنونی، بت‌کده‌ها و فرهنگ بت‌پرستی و کفر حسی در سطح جهان از بین رفته است.

در همین راستا، متأسفانه ادراکات غلطی در حوزه‌ی علمیه وجود دارد که امریکایی‌ها و اروپایی‌ها را مسیحی می‌داند و به‌عنوان پیرو دین مسیح معرفی می‌کند اما آیا تمدن غربی بر مبنای فرهنگ مسیح بنا شده یا با پدید آوردن بت‌پرستی مدرن، کفر را در سطوح عمیق‌تری از گذشته به نمایش گذاشته است؟! واقعیت این است که میلیاردها انسان توسط این تمدن به استعمار کشیده شده‌اند و با به‌کارگیری تکنولوژی‌های مضر و کارگری در کارخانه‌ها و معادنی که انبوهی از عوارض و خطرات را برای آنان در پی دارد، سلامت بدنی و کرامت انسانی خود را در راه تلذذ سرمایه‌داران از محصولات مدرن صرف می‌کنند و این در حالی است که مضرات این نوع از تکنولوژی و صنعت و کارخانه... در پایان‌نامه‌های دانشگاهی اثبات شده ولی برای دستیابی به تولید ثروت بیشتر، به این تحقیقات توجهی نمی‌شود. گرچه محصولات و کالاهای مدرن دارای کارآمدی و منافع هستند اما ضررها و عوارض ناشی از آنها، بیشتر از منافع و کارآمدی

آنهاست. لذا اگر نظام جمهوری اسلامی، مدّعی تمدن اسلامی است، باید وارد مصاف با این علوم و محصولات آن شود و به نحو استدلالی، مضرات آن را اثبات نماید و با آیه‌ی عقلانی، برای جهان مشخص کند که برخلاف غوغاسالاری‌ها، هیچ‌یک از ابعاد زندگی مدرن و الگوهای آن به نفع بشریت نیستند. البته در این عرصه، تخریب کافی نیست بلکه باید به ساخت الگوهای جدید و طرح راهکارهای نوین برای تأمین تمامی نیازهای انسانی و ابعاد زندگی بشر همت گماشت که علاوه بر کارآمدی، مضرات موجود را به همراه نداشته باشد تا قبل از ظهور حضرت ولی عصر، یک تمدن مقاومتی برپایه‌ی عقلانیت دین‌محور محقق گردد.

۳. در دوره‌ی سوم تاریخ و با ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه، کفر عقلانی همانند کفر حسّی از بین خواهد رفت و تناسبات مشیت الهی و رضای امام زمان جایگزین آن خواهد شد و رشد و تکامل و تعادل جدیدی برای بشر تعریف رقم خواهد خورد؛ یعنی خداپرستی و توحید در آن عصر بر مبنای «آیات شهودی» جریان می‌یابد و به این صورت، بشریت یک زندگی عرفانی را تجربه خواهد کرد. بر این اساس، سیر و سلوک عرفانی و شهود و مکاشفات و کرامات تنها در آن دوران موضوعیت دارد و این مسائل، موضوع امتحان خواصّ و عوامّ در این دوره از تاریخ نیست و پیگیری آن، تناسبی با وظایف فعلی امت محمد و آل محمد ندارد. البته پس از ظهور حضرت ولی عصر، ابلیس نیز قدرت‌های شهودی پیدا خواهد کرد و با قرار دادن آن در برابر آیات شهودی، عدّه‌ای از مردم را گمراه خواهد کرد ولی برخلاف دوره‌ی اول و دوم تاریخ، غلبه با دستگاه ابلیس و فراعنه نخواهد بود.

۴. با این توضیحات، معنای آیه بودن انقلاب اسلامی از منظر فلسفه‌ی تاریخ و تأویل عقلانی از ناقه‌ی حضرت صالح و تطبیق آن بر شرایط امروز — که در ابتدای این

سلسله مباحث مورد اشاره قرار گرفت — روشن می‌شود. در واقع همان‌گونه که آیات و معجزات حسی در دوره‌ی اول تاریخ، به اذن خدای متعال و دعای پیامبران الهی و صلوات آنان بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام محقق می‌شد، آیات و معجزات عقلانی نیز به اذن الهی و دعای امام زمان واقع می‌شود و عقلانیت نواب عام حضرت ولی عصر، موضوع تصرف آن امام غائب قرار می‌گیرد تا تمامی بندگان با مشاهده‌ی آثار این عقلانیت به عجز بیفتند و قدرت الهی را بچشند. همان‌طور که حضرت امام بدون تحصیلات آکادمیک در علوم دانشگاهی از قبیل جامعه‌شناسی، مدیریت، اقتصاد و...، یک انقلاب را به پیروزی رساند و به مدیریت آن پرداخت و در برابر قدرت علوم و محاسبات مادی که وسیله‌ای در دستان ابرقدرت‌ها برای توطئه بر ضد نظام جمهوری اسلامی بودند، ایستادگی کرد و کارآمدی آنها را به چالش کشید. از سوی دیگر در میان علماء و مراجع نیز کسی نبود که ادعایی درباره‌ی رهبری قیام و مدیریت کشور داشته باشد. زیرا ادبیات تخصصی حوزه‌های علمیه در فقه و اصول و عرفان و فلسفه و تفسیر، مدعی قیام و حکومت و استنباط احکام آن نیست و لذا حضرت امام نیز علی‌رغم قرار داشتن در قلّه‌ی این علوم حوزوی، تصریح کردند که اجتهاد مصطلح برای اداره‌ی کشور کفایت نمی‌کند و مقام معظم رهبری نیز به عقب‌ماندن حوزه از زمان خود اشاره کردند. یعنی سفارش‌های علمی که توسط امام و رهبری مطرح شده، نشان می‌دهد که دو ادبیات تخصصی موجود در کشور یعنی ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه، برای رفع نیازمندی‌های نظام اسلامی و حلّ مسائل محلّ ابتلای آن، دچار نقصان و کمبود هستند. آنچه در این‌باره پیرامون حضرت امام گفته شد، درباره‌ی مقام معظم رهبری نیز صدق می‌کند و ایشان بدون کسب تخصص دیپلماسی از دانشگاه، وارد مسائل پیچیده‌ای مانند مذاکرات هسته‌ای می‌شود و بدون تحصیلات اقتصادی، ایده‌ای مانند

اقتصاد مقاومتی را مطرح می‌کند که مورد توجه برخی مسئولین کشورهای خارجی قرار می‌گیرد و کارشناسان و مدیران اقتصادی کشور می‌پذیرند که برای تحقق آن تلاش کنند. در واقع تحقق چنین اموری نشان‌دهنده‌ی آیات عقلانی است که به اراده‌ی الهی و ولایت حضرت ولی‌عصر، در عقلانیتِ نَوّابِ عام جریان پیدا می‌کند زیرا عقلانیتی تخصصی که پشتوانه‌ای برای این رفتارها و تصمیم‌ها باشد، وجود ندارد بلکه در بسیاری از موارد، مقتضای تخصص‌ها و محاسبات علمی، نفی این تصمیمات و نامعقول‌دانستن آنهاست. همچنان‌که محاسبات علمی در فیزیک، معجزه‌ی شق القمر در گذشته و طلوع خورشید از مغرب در آینده (دوران ظهور) را — که در فرهنگ مذهب اموری قطعی به حساب می‌آیند — نفی می‌کند. یعنی همان‌طور که بت‌پرستان در دوره‌ی اول تاریخ زیر بار آیات حسّی خدای متعال نمی‌رفتند، کفر عقلانی نیز نمی‌خواهد آیات عقلانی را بپذیرد و آنها را انکار می‌کند. امروز نیز در اوج قدرت علمی و تکنولوژیک و تولید ثروت در امریکا و اروپا، جمهوری اسلامی پدید آمده و این شعار را مطرح کرده که اسلام در همین شرایط کنونی می‌تواند بهترین زندگی را برای بشریت رقم بزند و بر این اساس، سی‌وهفت سال به حیات خود در برابر شدیدترین دشمنی‌ها ادامه داده است؛ بدون آنکه حوزه مدّعی پشتیبانی نظری از این شعار باشد یا علوم مادی دانشگاه، توانایی کمک فکری به این هدف الهی را داشته باشند و حتی بدون آنکه یک جمع‌بندی نخبگانی و تخصصی از راه طی شده توسط نظام اسلامی ارائه شده باشد. یکی از خاصیت‌های علم، قدرت پیش‌بینی است و لذا در تمام این مدت، بسیاری از عناصر سرشناس براساس ادراک علمی از نظم متداول در «تعاریف، تکالیف و تطبیق»‌های جهانی و مقایسه‌ی آن با وضعیت این امور در ایران، پیش‌بینی کرده‌اند که در طول چند ماه آینده، این نظام سقوط خواهد کرد اما پیش‌بینی آنان همواره دچار خطا

شده است. آیا این واقعیت‌ها حکایت از یک معجزه‌ی عقلانی نمی‌کند؟! به عبارت دیگر، بشر در این دوران به وسیله‌ی فناوری و علوم غربی سحر شده اما این سحر توسط ادبیات امام و رهبری — که برگرفته از نور قرآن و روایات است — بلعیده می‌شود. حقیقت آن است که حضرت امام با مدیریت اعجاز آمیز خود، دکترین‌های دفاعی و امنیتی و سیاسی و امپراطوری پنتاگون و سیا و امثال آن را — که در واقع همان سحره‌ی فراعنه‌ی زمان هستند — بلعید و تاکنون نیز آنان را در نحوه‌ی برخورد با نظام اسلامی متحیر ساخته است. علوم سیاسی و جامعه‌شناسی روز در بهت است که چگونه تعلقات و انگیزه‌های مردم پس از نزدیک به چهار دهه، در راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن به نفع انقلاب اسلامی و رهبری آن به میدان می‌آید و این حضور حتی پس از سخت‌ترین فشارهای اقتصادی کاهش پیدا نمی‌کند بلکه بلافاصله پس از تنزل قدرت خرید مردم به یک‌سوم در سال ۹۱، رهبری در سفر به استان خراسان شمالی مورد استقبال پرشور مردم قرار می‌گیرد و بیش از هفتاد درصد از واجدین شرایط در انتخاباتی که چند ماه بعد از آن بحران اقتصادی برگزار می‌شود، شرکت می‌کنند! اگر این واقعیت‌ها در برابر قوی‌ترین آکادمی‌ها و دیپارتمان‌های علوم سیاسی قرار داده شود، مدعیان قدرت تحلیلی برتر را به عجز می‌رساند و اعجاز سیاسی در نظام اسلامی را به

۱. علت همراهی مردم ایران با انقلاب و نظام اسلامی در گام اول، تمسک به فرهنگ عاشورا و مظلومیت اباعبدالله‌الحسین و انعکاس آن فرهنگ نورانی در رفتار حضرت امام بود اما ملت ایران در ادامه، با عقلانیت خود — و نه با تکیه به امور حسی — به این راه ادامه داد زیرا سطح متوسط سواد عمومی، از دیپلم فراتر رفته و به لیسانس رسیده است. یعنی اکثریت مردم با ادبیات و عقلانیت مدرنیته در حد فرهنگ عمومی آشنا هستند اما نظام اسلامی را رها نمی‌کنند. گرچه اقلیت محدودی نیز وجود دارند که علی‌رغم مشاهده‌ی آیات الهی دل در گرو زندگی غربی و مهاجرت و... دارند؛ همان‌طور که در دوران‌های گذشته نیز آیات الهی در برابر همه قرار می‌گرفت و برخی از پذیرش آن سرباز می‌زدند اما این عدم پذیرش، نافی حقیقت آیه و اعجاز ناشی از آن نبود.

رخ آنان می‌کشاند. از این رو ابرقدرت‌هایی که به‌مثابه صاحبان علوم سیاسی و امنیتی و دفاعی، مورد تعظیم تمامی کشورهای دنیا قرار می‌گیرند، در هجمه‌های خود به جمهوری اسلامی شکست خورده‌اند و در این سه عرصه نتوانسته‌اند اراده‌ی خود را به نظام تحمیل کنند. البته این سه عرصه، معبری است که توسط حضرت امام خمینی باز شده و لازم است چنین معبری در امور فرهنگی و اقتصادی نیز ایجاد شود. لذا بعد از رحلت امام، فریادهای رهبری با عناوینی مانند تهاجم فرهنگی، ناتوی فرهنگی، اقتصاد مقاومتی و... همین هدف را دنبال می‌کند که تحقق آن، نیازمند تولید عقلانیت متناسب با این مسیر است و قطعاً محقق خواهد شد. در نتیجه، جمهوری اسلامی آیه‌ای الهی است که «کفار» و فرهنگ مدرنیته را به اسلام دعوت می‌کند و «اهل سنت» را به فرهنگ بعثت و رکن رکن آن یعنی جهاد و کفرستیزی فرا می‌خواند و وهابیت و اهل تکفیر را براساس سیره‌ی خلیفه‌ی دوم به چالش می‌کشد زیرا خلیفه‌ی دوم به جنگ با شیعیان امیرالمؤمنین نپرداخت بلکه به سراغ جهاد با کفار رفت و باعث فروپاشی امپراطوری روم و ایران شد اما کسانی که ادعای اقتدا به او را دارند، امروز شیعه را — که حافظ مسلمین در برابر کفار است — آماج حملات خود قرار داده‌اند و کفار حربی را رها کرده‌اند. نظام اسلامی همچنین، این افق را پیش‌روی «شیعه» قرار می‌دهد که فقه نباید به تعیین تکلیف مکلف اکتفاء کند بلکه حوزه‌های علمیه باید به تولید «فقه فرج» مبادرت کنند تا شیعه طواف بر محور ولایت غیر معصومین را — که از عقلانیت نواب عام حضرت ولی عصر نشأت می‌گیرد — تمرین کند و در صورت سربلندی در این امتحانات و ایجاد تمدن مقاومتی، آمادگی خود را برای ظهور امام زمان اثبات نماید و از این طریق، بستر زندگی در عالم ظهور و رجعت و عمومی شدن کرامات در ظل ولایت معصومین را فراهم کند.

مبحث چهارم

تشریح «امت، حکومت و تمدن دینی» در سیر فلسفه تاریخ انبیا
و تفاوت آن با تعریف اسلام بر مبنای عقلانیت موجود در حوزه‌های علمیه

۱. برای تداوم حرکتی که حضرت امام خمینی آغاز کرد، باید بتوان تمامی ابعاد زندگی اجتماعی را بر اساس نگاه اسلامی طراحی نمود. به تبع این ضرورت، تعریف خداپرستی و ارتقاء ظرفیت اعتقادات امت محمدوآل محمد مورد تبیین قرار گرفت و تفاوت آن با ادبیات تخصصی حوزه در این زمینه مشخص شد. حال باید روشن شود که تعریف اسلام تنها به فقه باز می‌گردد یا آنچه که اساس تعریف از اسلام را تشکیل می‌دهد، «جامعه‌شناسی، مدیریت و تمدن‌سازی» این دین مبین است؟

ادراکات موجود در حوزه‌های علمیه، اسلام را بر مبنای فقه تعریف می‌کند چرا که تعریف از «ختم نبوت» را در همین چارچوب می‌داند و آن را به «تشریح تمام اوامر و نواهی لازم برای سعادت افراد» تحلیل می‌کند. به همین دلیل، زعامت حوزه‌های علمیه نیز به دست فقهاء است که به استنباط این اوامر و نواهی از قرآن و سنت می‌پردازند. حتی دیدگاه حضرت امام در درس خارج حکومت اسلامی نیز — که در سال ۱۳۴۸ در

نحف اشرف ایراد شده — به همین مبنا باز می‌گشت. ایشان در آن مباحث، نظام اسلامی را به نظامی تعریف می‌کند که قوه مقننه در آن، قوانین اسلام را اساس فعالیت خود قرار دهد؛ یعنی از آنجا که تشریح مخصوص به خدای متعال است، قوه مقننه حق قانون‌گذاری ندارد بلکه باید به برنامه‌ریزی برای تحقق احکام و قوانین اسلامی در زندگی مردم پردازد.^۱ تا به امروز نیز که سی‌وهفت سال از انقلاب اسلامی می‌گذرد، مطالبه روحانیت و حوزه‌های علمیه از نظام جمهوری اسلامی، پیاده‌سازی واجبات و محرّمات در تمامی ابعاد زندگی است. به همین دلیل بود که در اوایل پیروزی انقلاب، بحث پیرامون احکام اولیه و احکام ثانویه بسیار مورد توجه قرار گرفته بود چرا که برنامه‌ریزی برای تحقق فقه در قوه مقننه، اجرای آن توسط قوه مجریه و حل مرافعات و مخاصمات ناشی از آن در قوه قضائیه دنبال می‌شد و در این میان، اضطرار و چالش‌های موجود برای عمل به فقه، احکام ثانویه را مطرح می‌کرد تا برای برطرف کردن موانع عینی، اجرای برخی احکام به صورت موقت متوقف شود.

اما در ادامه، مسائل به نحوی پیش رفت که عمل به این معنا از اسلام را غیرممکن می‌کرد و این دیدگاه مطرح شد که غیر از «حکم»، باید به «مصلحت» نیز توجه شود. البته تشخیص مصلحت برخاسته از عالم تشریح و فهم از دین نیست بلکه از الزامات

۱. «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در این گونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری، که یکی از سه دسته حکومت‌کنندگان را تشکیل می‌دهد، مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.» کتاب حکومت اسلامی (ولایت فقیه)؛ امام خمینی، ۱۳۴۸.

زندگی (عالم تحقق) است که مکلف با آن روبه‌روست. یعنی همان‌طور که افراد از میان احکام موجود در رساله‌های عملیه، ترکیب‌سازی خاصی انجام می‌دهند تا مصالح آنان رعایت شود، یک حکومت نیز باید به نحوه ترکیبی از احکام عمل کند که منافع نظام را تأمین نماید. از این‌رو در بازنگری قانون اساسی، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد و عملاً این ادبیات دانشگاه بود که تشخیص مصالح نظام را به دست گرفت چرا که فارغ از عالم تشریح، تعیین منافع مربوط به عالم تحقق و عرصه‌ی عمل اجتماعی توسط علوم کاربردی دانشگاه انجام می‌شود. لذا از هنگام تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، تصمیم‌گیری درباره‌ی چشم‌انداز، سیاست‌های کلان، برنامه‌های پنج‌ساله و... براساس مصالح عینی در عالم تحقق شکل گرفته و ارتباط قاعده‌مندی با عالم تشریح (حلال و حرام) پیدا نکرده است. در اینجاست که از میان علوم کاربردی — که مصالح توسط آنها تشخیص داده می‌شود — جامعه‌شناسی غربی و اقتصاد و مدیریت مادی سر بر می‌آورد و مبنای تصمیم‌گیری برای نظام اسلامی می‌شود و این سؤال جدی را به وجود می‌آورد که آیا در این زمینه باید از علوم غربی ترجمه‌شده استفاده کرد و اسلام در این عرصه‌های حیاتی برای یک حکومت، نسخه‌ای برای ارائه ندارد؟! این روند، لوازم عملی برای نظریه‌ای است که در ادبیات تخصصی حوزه رواج دارد و شیخ فضل‌الله نوری و مرحوم مدرس و آیت‌الله کاشانی نیز در حرکت خود بر همین مبنا عمل کردند و حضرت امام نیز آن را در درس حکومت اسلامی در سال ۱۳۴۸ جمع‌بندی نمود. در واقع جامعه‌شناسی حاکم در حوزه‌های علمیه، جامعه‌شناسی مربوط به دوران قبل از رنسانس است و یک مبنای عام عقلایی و یک امر مشترک میان مؤمنین و کفار را نتیجه می‌دهد. یعنی «کلی‌نگری» نمی‌تواند توجه به نظام سازی (کل‌نگری) را در پی بیاورد.

۲. حال بنابر مباحث گذشته پیرامون ارتقاء ظرفیت در اعتقادات امت دینی، می‌توان به تبیین «جامعه‌شناسی و مدیریت و تمدن‌سازی الهی» در فرهنگ قرآن و ادبیات وحی پرداخت و روشن کرد که ختم نبوت به تشریح اوامر و نواهی منحصر نمی‌شود. در این زمینه باید توجه داشت که اولاً ایجاد وحدت کلمه بر محور دین و تشکیل «جامعه» بر این اساس، قبل از بعثت پیامبر اکرم تشریح شده است. پس از این‌که انسان‌ها به انگیزه‌ی پرستش خدای متعال دور هم جمع شدند، قدرتی را پدید می‌آورند که لازمه‌ی آن، ایجاد حاکمیت برای اداره‌ی آن جامعه است. همان‌طور که اگر عده‌ای بر محور دنیاپرستی جمع شدند و جامعه‌ای حول کلمه‌ی باطل تشکیل شد، مقوله‌ی حاکمیت موضوعیت پیدا می‌کند. البته «حاکمیت» گاه به صورت حداقلی و تنها در قالب تأمین امنیت داخلی و تشکیل ارتش و دفاع از مرزها تعریف می‌شود اما گاه همانند دوران کنونی، حاکمیت‌ها به تأمین تمامی نیازهای فرد، صنف و جامعه می‌پردازند که به این سطح از حاکمیت در مباحث فلسفه‌ی تاریخ، «تمدن‌سازی» اطلاق می‌شود. بنابراین جامعه به یک حاکمیت برای مدیریت خود نیاز دارد و برخی از حاکمیت‌ها که نسبت به تمامی نیازهای بشر پاسخگو هستند، در واقع دارای قدرت تمدن‌سازی هم خواهند بود و دیگر حاکمیت‌ها و جوامع به‌مثابه مصرف‌کننده‌ی آن تمدن قرار می‌گیرند و از سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای تولید شده توسط آن قدرت استفاده می‌کنند.

۳. حال آیا خدای متعال تشریحی درباره‌ی جامعه، حکومت و تمدن داشته و یا تنها به تشریح اوامر و نواهی فقهی اکتفاء کرده است؟ به نظر می‌رسد که پاسخ را باید در فلسفه‌ی تاریخ انبیای الهی جست‌وجو کرد: از هبوط حضرت آدم تا پیش از بعثت حضرت نوح علیهما السلام اثری از جامعه‌ی دینی دیده نمی‌شود و در واقع اولین

پیامبری که به قیام بر ضد جامعه‌ی کفر مبعوث می‌شود، حضرت نوح است. قیام بر ضد یک جامعه فقط دارای یک وجه تخریبی نیست بلکه به معنای تلاش برای تشکیل یک جامعه‌ی دیگر است؛ زیرا در صورت پیروزی قیام و از بین رفتن وحدت کلمه‌ای که پدید آمده و زائل شدن تعلقات عمومی که حول انمّه‌ی کفر ایجاد شده، جامعه‌ی نوینی حول یک محور جدید به وجود می‌آید. بنابراین خدای متعال در زمان حضرت نوح، تشکیل جامعه‌ی دینی را تشریح فرمود و آن نبی الهی نیز بر همین اساس به قیام مبادرت کرد اما به دلیل عدم پذیرش مردم، جامعه‌ای بر محور حضرت نوح تشکیل نشد بلکه همگان بر اثر عذاب الهی نابود شدند. یعنی علی‌رغم قیام بر ضد کفر و «تشریح» جامعه‌ی دینی، سرپیچی مردم باعث شد تا امر الهی در این زمینه «محقق» نگردد و همین وضعیت در دوران حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام نیز تکرار شد. اما در دوران حضرت موسی علیه السلام برای اولین بار «جامعه‌ی دینی» پدید آمد و قوم بنی اسرائیل به عنوان اولین امت دینی شکل گرفت و تشریح خدای متعال در این باره، محقق گردید. در ادامه، جامعه‌ای که با سرپرستی حضرت موسی بر محور پرستش خدای متعال شکل گرفته بود، توسط منافقین منحرف شد و وحدت کلمه‌ی خود را بر مبنای شرک و کفر تغییر داد و لذا حضرت عیسی مبعوث گردید تا انحرافات امت دینی را از بین ببرد و انجیل نازل شد تا تورات‌هایی را که جامعه‌شناسی و مدیریت الهی را تحریف کرده بودند، اصلاح کند.

پس گرچه اوامر و نواهی الهی مانند نماز و روزه و... بخشی از تشریح است و ساختار تشریح بر این امور بنا می‌شود اما پایه‌ی آن، مأموریت انبیاء برای درگیری با جامعه‌ی کفر بوده تا در صورت فروپاشی آن، جامعه‌ای بر محور خداپرستی تشکیل شود و جریان عبادت از طریق «اقامه‌ی نماز و سایر عبادات» محقق گردد که این غیر از

امر به تک‌تک افراد برای خواندن نماز است. روشن است که این مسأله از یک‌سوی به دستور و دعوت و تشریح الهی وابسته است و از یک‌سوی به مردم و پذیرش عمومی مرتبط می‌شود و الا در صورت نافرمانی مردم، جامعه‌ی دینی ایجاد نخواهد شد. در نتیجه و بنا به دعای سمات، اولین جامعه و قوم دینی در دوره‌ی حضرت موسی، دومین جامعه‌ی دینی در زمان حضرت عیسی و سومین امت دینی با بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شکل می‌گیرد که همانا امت محمد و آل محمد صلوات‌الله‌علیهم‌جمعین هستند. با این توضیحات، جامعه‌شناسی دینی براساس ادبیات قرآن و فرهنگ انبیاء روشن می‌شود.

۴. همچنین در زمان برخی انبیای الهی همانند حضرت یوسف، حضرت سلیمان و حضرت داود علیهم‌السلام مدیریت الهی نیز محقق می‌شود که این نشان‌دهنده‌ی تشریح این امر حیاتی توسط خدای متعال است. در واقع این پیامبران بزرگوار براساس فرهنگ ایمانی و دینی به اداره‌ی حکومت پرداختند و نمی‌توان رفتار آنان در حاکمیت را به امور عقلایی و تجربی فروکاست. این مسأله در دوران پیامبر اکرم کاملاً واضح است و حضرت رسول پس از قیام و جمع شدن مردم بر محوریت ایشان، حکومت نبوی را در مدینه‌النبی تأسیس و اداره کردند. پس «جامعه دینی» و «مدیریت الهی» از زمان حضرت نوح تا بعثت نبی اکرم تشریح شد و در برخی برهه‌ها نیز محقق گردید.

۵. اما ختم نبوت و اكمال دین و اتمام نعمت در واقع به معنای «تشریح تمدن الهی» است؛ یعنی حکومت دینی باید تمامی نیازهای مردم را تأمین کند که این مأموریت برای هیچ‌یک از انبیاء تشریح نشد بلکه مختصّ به دین اسلام و نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این مطلب، حقیقت همان مناقبی است که در فرهنگ شیعه برای چهارده معصوم ذکر می‌شود و مقام این بزرگواران از تمامی انبیا و اولیای الهی برتر دانسته می‌شود زیرا در صورت حاکمیت انّهی معصومین، «تکوین» و

«تاریخ» و «جامعه» با یکدیگر هماهنگ می‌شوند و با تأمین همه‌ی نیازهای تمامی افراد و صنوف و جوامع، جمیع مخلوقات — و حتی نباتات و حیوانات نیز — در هماهنگی با اراده‌ی امام معصوم عمل می‌کنند. حسب روایات، هیچ حیوانی موزی یا زهر آگین نبوده و هیچ‌یک از انسان‌ها زشت نبوده‌اند و ضعف یا نقصان در قوای بدنی نداشته‌اند و زبان‌ها و رنگ پوست انسان‌ها متنوع نبوده است بلکه زمان وقوع هر یک از این موارد در روایات ذکر شده است. در واقع تمامی ضایعات تکوینی بر اثر گناهان بشر رخ داده است و همه‌ی این ضایعات با ظهور حضرت ولی‌عصر برطرف می‌شود؛ به نحوی که طبق احادیث، یک زن مسافر در طول راه نه مورد مزاحمت انسان‌ها قرار می‌گیرد و نه حتی خاری بر پای او خواهد نشست.

پس تمدن الهی به معنای زندگی تحت ظلّ ولایت معصومین است که موجب تأمین همه‌ی نیازهای روحی، عقلی و جسمی بشریت می‌شود و بر این اساس، ختم نبوت به معنای تشریح «امت، حکومت و تمدن الهی» است و تناسب این سه مقوله‌ی اساسی، همان واجبات و محرمات هستند. البته پیامبر اکرم در خطبه‌ی غدیر — که به‌مثابه اعلام تشریح تمدن الهی است — تصریح می‌کنند که فرصت برای ابلاغ تمامی محرمات و واجبات فراهم نشده است. چرا که معرفت ائمه‌ی معصومین و طواف بر محور مدیریت نورانی آنان، بسیار پیچیده و عمیق و وسیع است و صرفاً با تفقه در پنجاه‌وچند باب فقهی متداول محقق نمی‌شود. در مقابل این تمدن الهی، تمدن مادی امروز نیز خود را در منزلت پاسخگویی به تمامی نیازهای بشری قرار داده و دیگر هیچ نیاز ساده‌ی عمومی نیست که وابسته به نرم‌افزارها و سخت‌افزارهایی مانند صنعت و تکنولوژی و کارخانجات و... نباشد.

۶. بنابر آنچه گذشت، قرآن و روایات آکنده از جامعه‌شناسی و مدیریت و

تمدن‌سازی دینی هستند اما برای فهم این معارف و جریان آن در جامعه، لازم است تا حوزه‌های علمیه متحوّل شوند و بدون روشنفکری و انحراف و با رعایت تمامی قواعد فهم سالم از دین، به استنباط احکام حکومتی مبادرت کنند؛ نه آنکه به سؤالات ناشی از تمدن موجود و شرایط مدرنیته پاسخ دهند. در واقع تنها نحلّه‌ای که فهم صحیحی از اسلام پیدا کرده، روحانیت شیعه است و فقه و اصول رایج در حوزه‌های علمیه و شیوهی سلف صالح بوده که در استنباط احکام فردی، صراط مستقیم را طی کرده و با تکیه به یک روش عقلانی منسجم، دچار انحرافات مانده قیاس و استحسان و استصلاح و سایر اموری که در میان فقهای اهل سنت رواج داشته، نشده و با انتساب قاعده‌مند فهم خود به شارع مقدس، رساله‌های عملیه را در اختیار مکلفین قرار داده است. اما همین فرهنگ مبتنی بر تعبد و تسلیم در برابر شارع مقدس، باید وارد مرحله‌ی بعدی از سیر تکامل خود شود و مبنای استنباط احکام «امت و حکومت و تمدن» نیز قرار گیرد و رساله‌های عملیه در این موضوعات را ارائه کند. البته روشن است که تحوّل در حوزه‌های علمیه، ناظر به قرآن و روایات نیست چرا که ادبیات وحی، به‌مثابه خورشیدی است که تا روز قیامت بر عقلانیت بشر می‌تابد و قابلیت دگرگونی ندارد بلکه موضوع تحوّل و ارتقاء ظرفیت تا سطح حکومت و تمدن، عقلانیتی است که مصنوع غیر معصوم بوده و توسط علماء تولید شده که در سه دانش «منطق، فلسفه و اصول» خلاصه می‌شود. این مسأله به‌مثابه موضوع امتحان حوزه‌های علمیه و علماء و مراجع و متدینین و محبّین است تا انفعال در برابر کفار ادامه پیدا نکند و اضطراب نظام در برابر ساختارهای مدرن، به یک امر همیشگی و مداوم تبدیل نشود. بزرگترین یار و کمک‌کار در این راه دشوار، خدای متعال و حضرت ولی عصر خواهند بود زیرا اگر فقیه جلیل‌القدری همانند شیخ مفید بعد از خطا در یک فرع فقهی، از سوی امام زمان

وعده‌ی یاری و نصرت دریافت می‌کند و از او خواسته می‌شود تا به صدور فتوا ادامه دهد، قطعاً در موضوعی حیاتی مانند عزت شیعه و حفظ اعتقادات امت دینی در برابر کفر مدرنیته، فقهای عظیم‌الشان تنها نخواهند ماند و امدادها و عنایات الهی در موضوع عقلانیت و فقاهاست، چندین برابر خواهد بود و اگر ضعیفی وجود دارد، ناشی از ضعف ما در گدایی بر در این آستان مقدس است.

البته علت نپرداختن به این احکام در گذشته، عدم ابتلاء به این مسائل بوده زیرا شیعه در قرون گذشته، در قدرت حضور نداشته بلکه در استضعاف و عسرت به سر می‌برده و به تعبیر امروزی دچار زندگی چریکی بوده است. ولی امروز که شیعه به حاکمیت رسیده باید بدون توجه به تئوری‌های مادی و با مبنا قرار دادن خطابات قرآنی و روایی، احکام «تئوری تولید قدرت، تئوری تولید اطلاع و تئوری تولید ثروت» استخراج شود؛ همان‌طور که برای استنباط احکام صلاة و صوم و حج و... هیچ توجهی به رسوم خرافی کفار و مشرکین نشده است.

مبحث پنجم

بررسی امپراطوری علمی مدرنیته (تولید، توزیع، مصرف علم)
در سه سطح «میدانی»، «آزمایشگاهی» و «نظری»

۱. پس از بحث پیرامون جایگاه حوزه‌های علمیه در گفتمان انقلاب اسلامی، باید به منزلت علوم، فن‌آوری و دانشگاه‌ها در تمدن مدرن پرداخت تا نسبت فرهنگ دینی با فرهنگ مدرنیته روشن شود. مقدمتاً باید به این نکته توجه کرد که مهندسی دیگر مقوله‌ای محدود به امور فنی نیست بلکه تمامی ابعاد زندگی بشر را فرا گرفته است؛ یعنی ریاضیاتی که پایه‌ی ساخت ماشین‌های پیچیده است، در موضوعات مختلف به کار گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، تمدن‌ها توسط مهندسی ساخته می‌شوند و مهندسی نیز براساس یک ریاضیات و هندسه، به محاسبه و اندازه‌گیری و تصرف در عالم خارج مبادرت می‌کنند. از سوی دیگر، هیچ‌کس مدعی نیست که تمدن مدرن، یک تمدن اسلامی و مبتنی بر ریشه‌های دینی است و لذا نظام جمهوری اسلامی برای دستیابی به «تمدن اسلامی» — به مثابه یک ماهیت مغایر با تمدن موجود — به هندسه و مهندسی جدیدی نیازمند است؛ یعنی هم عناصری که تمدن جدید را می‌سازند، باید

انسان‌های دیگری باشند و هم ریاضیاتی که مبنای ساخت زندگی جدید قرار می‌گیرد، باید ریاضیات نوینی باشد. لذا این سلسله مباحث، ریشه در یک مبنای جدید ریاضی دارد؛ گرچه گزارش روند دستیابی به این منطق و ریاضیات نوین به‌مثابه پایه‌ی اساسی در ساخت تمدن اسلامی، به محلّ خود موکول است.

۲. اما تولید علوم در غرب و به تبع آن در تمامی جهان و دانشگاه‌های ایران چگونه انجام می‌شود؟ حتی براساس تحصیلات متوسطه هم روشن است که علوم مدرن براساس «پیش‌فرض‌های حسی، تئوری‌های حسی و کنترل‌های حسی» استوار شده و ارزش معلومات به محسوس بودن آن است؛ به این معنا که قابلیت آزمایش داشته باشد. لذا روش علمی، گزاره‌هایی را که آزمایش‌پذیر نباشند، «علم» تلقی نمی‌کند که این امر، شامل علوم پیامبران الهی نیز می‌شود. در واقع از منظر روش‌شناسی مدرن، گزاره‌های دینی به رسمیت شناخته نمی‌شوند.

۳. از منظری دیگر، باید توجه داشت که حیات و رشد علوم مدرن، همانند پیش از رنسانس نیست که بر «تجارب مفرده» و اکتشاف و اختراع توسط فرد تکیه داشته باشد بلکه امروزه علوم از طریق «تحقیقات سازمانی» و تقسیم کار بین ده‌ها و صدها و هزاران دانشمند تولید می‌شوند. به همین دلیل، تولید علم امری هزینه‌بر است و در صورت فقدان پول و بودجه‌های سنگین، خدمات و ابزارها و محیط لازم برای تحقیق و تولید دانش فراهم نمی‌شود. بنابراین سفارش تحقیق از سوی نهادهایی مانند کارتل‌ها و تراست‌ها انجام می‌گیرد زیرا شرکت‌های بزرگ و صاحبان صنایع هستند که توانایی تأمین این هزینه‌های سنگین را دارند. یعنی سفارش برای تولید علم، از سوی عموم مردم یا انگیزه‌ی شخصی دانشمند برای خدمت به بشریت یا ارزش ذاتی علم ناشی نمی‌شود بلکه ریشه در تحقیقات سازمانی هزینه‌بری دارد که تأمین آن، تنها از

سرمایه‌داران بزرگ بر می‌آید و این قشر هستند که با سفارشات خود به دستگاه‌های علمی و پژوهشی، نیازهای زندگی بشر و نحوه‌ی ارضای آن را معین می‌کنند. در حقیقت، محتوای علوم و کیفیت تولید نیاز و نحوه‌ی رفع آن توسط دانشمندان در سازمان‌های تحقیقاتی، به اهواء و شهواتِ اهل دنیا باز می‌گردد زیرا نیازها در زندگی مدرن، نیازهای فطری بشر نیستند بلکه توسط مراکز قدرت و ثروت تولید شده‌اند و اهداف این مراکز قدرت نیز مادی و غیرالهی بوده و در تمتّع از دنیا و عشق‌بازی با آن خلاصه می‌شود. تا اینجا بیانی فشرده پیرامون کیفیت تولید علم از روش تحقیق تا نحوه‌ی تحقق آن در مراکز تحقیقاتی ذکر شد.

۴. این علوم پس از تولید، قیمت‌گذاری شده و «توزیع» می‌شوند قیمت آن نیز، پایمال کردن استقلال کشورهاست. در واقع این علوم به‌صورت رایگان به‌دست نیامده و به‌صورت رایگان نیز در اختیار کشورها قرار نمی‌گیرد بلکه استقلال کشورها باید به در مقابل صاحبان علم به حراج گذاشته شود. یعنی فروش علم بر سر کوچه و بازار انجام نمی‌شود بلکه دولت‌ها براساس استراتژی توسعه‌ی خود و با انجام تشریفات خاص و فراهم کردن زمینه‌های متعدد، به خرید و فروش علوم مبادرت می‌کنند. همچنین هنگامی که دانشجویان با ملیت‌های مختلف به کشورهای صاحب علم سفر می‌کنند، اجازه‌ی دسترسی به تمامی علوم و فن‌آوری‌ها پیدا نمی‌کنند بلکه دانش‌هایی که با نگاه به آینده‌های چندین ساله تولید شده‌اند، در اختیار هیچ شخص و صنف و دولتی قرار نمی‌گیرد و منحصر به هفت کشور صنعتی است. البته این هفت کشور نیز دستاوردهای علمی سطح بالای خود را به یکدیگر ارائه نمی‌کنند بلکه آنچه در میان آنها جریان دارد، «جاسوسی علمی و صنعتی» است.

از سوی دیگر، هنگامی که فن‌آوری‌های جدید برای ورود به بازار آماده شده

باشند، بدون اطلاع‌رسانی به دیگران، دانش‌ها و علوم و فن‌آوری‌های فعلی و قبلی که باید از رده خارج شوند، با قیمت‌هایی گزاف به دیگر کشورها فروخته می‌شود و سپس بر مبنای سودآوری، شرایط برای ورود علوم و فن‌آوری جدید به عرصه‌ی زندگی در داخل و خارج فراهم می‌گردد. البته تولید این علوم و فن‌آوری‌ها متکی بر فرار مغزها و جذب نخبگان تمامی کشورها در دانشگاه‌های برتر جهان است اما این نخبگان نه تنها به دلیل تأمین نیازمندی‌های علمی کشورهای پیشرفته، دستمزدی دریافت نمی‌کنند بلکه برای تحصیل و اخذ مدرک از این دانشگاه‌های معتبر باید شهریه بپردازند و با پایان‌نامه‌های خود، توانمندی خود را در راه حل مشکلات و چالش‌های علمی موجود در این کشورها صرف کنند. در نتیجه، کشورهای پیشرفته نیروی انسانی مورد نیاز در بخش تحقیقات را به صورت رایگان به دست می‌آورند و هزینه‌ای برای آن پرداخت نمی‌کنند. بنابراین تولید و توزیع علم در جهان از یک نظم خاص تبعیت می‌کند و سخن از دنیای آزاد علم و اطلاعات فریبی بیش نیست. این حقایق، پس از انقلاب اسلامی و با فشارهای گوناگونی که از سوی قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از دسترسی نظام جمهوری اسلامی به علوم و فن‌آوری‌ها و کالاهای نوین پدید آمد، آشکار شده است و دستاوردهای علمی فعلی، تنها نتیجه‌ی استعداد و تلاش جهادی دانشمندان ایرانی است که از میانه‌ی انواع تحریم‌ها و تضییق‌ها و مخالفت‌ها و دشمنی‌ها سر بر آورده است.

۵. «مصرف علم» در جهان نیز دارای یک نظم خاص است که با اعطاء مدرک از قبیل دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس، دکتری یا مربی، دانش‌یاری، استادیاری، استادی و... شکل می‌گیرد و با تأسیس سازمان‌هایی مانند نظام پزشکی، نظام مهندسی و... پروانه و مجوز کار به کسانی که فاقد مدارک تحصیلی هستند، تعلق نمی‌گیرد. پس

ارزش‌گذاری یکسانی نسبت به علوم انجام شده که در تمامی کشورهای جهان جریان پیدا کرده و بدون آن، امکان اشتغال وجود ندارد. در نتیجه، کسانی که از ثروت بیشتری برخوردارند، می‌توانند از بهترین مدارس و بالاترین امکانات آموزشی استفاده کنند و کمبودهای خود را با روش‌های فوق‌برنامه جبران کنند و حتی اگر به دلیل استعداد پایین، توانایی قبولی در دانشگاه‌های داخل کشور را نداشته باشند، هزینه‌ی تحصیل در دانشگاه‌های خارج از کشور را می‌پردازند تا مدرک مربوطه را به دست بیاورند و سپس مشاغل مدیریتی و سطح بالا را احراز کنند. یعنی نظم موجود در عرصه‌ی مصرف علم، باعث می‌شود تا طی مدارج علمی برای ثروتمندان از هر قشر دیگری آسان‌تر باشد. لذا علی‌رغم تبلیغاتی که در سراسر جهان رواج دارد، پیامد این روند چیزی جز «محرومیت و تجهیل» برای اقشار ضعیف نیست.

۶. براساس آنچه گذشت، علاوه بر امپراطوری موجود در بُعد مدیریت که از قدرت‌های جهانی و سازمان ملل تا قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای امتداد می‌یابد، بشریت با یک امپراطوری علمی نیز مواجه است که نظم‌های خاصی را بر «تولید، توزیع و مصرف علم» حاکم می‌کند و روشن است که هر نظامی دارای غایات و اهدافی است؛ زیرا هیچ فعل اختیاری نیست که بدون غرض محقق شود. لذا برای صیانت از نظام اسلامی و حفظ و تداوم انقلاب ضروری است تا اغراض و اهداف امپراطوری «مدیریتی، علمی، اقتصادی» که در قالب استعمار پنهان بر جهان حاکم شده، روشن گردد.

۷. بحث پیرامون «تجربه و کارآمدی» مسأله‌ی دیگری است که باید به آن پرداخته شود؛ البته نه تنها از نگاه دین بلکه حتی از منظر انسانیت و زندگی انسانی باید معلوم شود که تجارب و کارآمدی ناشی از کالاها و محصولات مدرن، «آزمایش» را

برای بشریت به ارمغان آورده یا خیر؟ در سطحی پایین‌تر، آیا این تجارب و کارآمدهای نیازهای اولیه‌ی بشر همچون نیاز به غذا را برآورده کرده یا خیر؟ اگر کشورهای صنعتی و پیشرفته، مدعی مدیریت یک تمدن جهانی هستند، نباید مسئولیت چند میلیون نفری را که سالانه بر اثر گرسنگی می‌میرند و هشتصد میلیون نفری را که دچار سوء تغذیه هستند، بر عهده بگیرند و نسبت به تجربه و کارآمدی خود در این موضوع پاسخگو باشند؟! با وجود این حجم از تبلیغات درباره‌ی تولید انبوه و دستاوردهای مدرن در کشاورزی و... چگونه می‌توان این میزان از گرسنگی و سوء تغذیه یا مرگ ناشی از آن را توجیه کرد؟! البته با پیروزی انقلاب اسلامی و اهتزاز پرچم عدالت توسط نظام اسلامی، قدرت‌های جهانی ناچار شده‌اند تا با برنامه‌ریزی و صرف بودجه، به کاهش این نوع از آمارهای فاجعه‌بار اقدام کنند اما همین امر را هم به یک نمایش تبلیغاتی تبدیل می‌کنند و آن را به‌عنوان تجارب موفق و کارآمدی مدیریت خود به افکار عمومی جهان معرفی می‌نمایند! این وضعیت محدود به موضوع تغذیه و گرسنگی نیست بلکه در تمامی ابعاد زندگی امروزی قابل تعمیم است. به‌عنوان مثال علم زیست و پزشکی باید پاسخ دهند که آیا توان جسمی و قدرت مقاومت بدن در میان عموم انسان‌ها — به‌عنوان یک امر حیاتی در زندگی مادیون — نسبت به نسل‌های قبل افزایش پیدا کرده یا کاهش یافته؟! اگر بیماری‌هایی مربوط به دوران پیش از رنسانس درمان شده، اما تولید بیماری‌های جدید و بی‌سابقه و ناشناخته چه نسبتی با تمدن مدرن و سبک زندگی ناشی از آن دارد؟! مگر در یک ارزیابی از مراحل تاریخی و براساس تکامل، نباید بیماری‌ها به تدریج کاهش یابد و سیر نزولی پیدا کند؟!!

گرچه برخی متدینین برای نقد تمدن غربی به وجود مظاهر فاسد و ضدّ دینی در آن تمسک می‌کنند اما با بررسی دقیق آمارهای موجود حتی براساس معیارهای انسانی — و

نه دینی — می توان به این نتیجه رسید که تجارب متداول در زندگی مدرن، نه تنها نسبتی با انسانیت ندارد بلکه کارنامه‌ای سیاه و تباه از ظلم بر بشریت را ترسیم خواهد نمود.^۱ در واقع انسان به دنبال رشد و تکامل است و لذا باید روشن شود که نتیجه‌ی تمدن موجود، رشد و تکامل برای عموم انسان‌ها بوده یا حاصل آن، دفع شهوات یک قشر خاص است؟! حتی اگر از معیارهای انسانی تنزل شود و «توسعه‌ی شهوات و لذات» مبنا قرار گیرد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا این لذات متنوع — که با تکیه به تحقیقات مداوم و بودجه‌های سنگین تولید می‌شود — در دسترس تمامی شهروندان کشورهای صنعتی و تمامی انسان‌ها قرار گرفته است؟! یا علی‌رغم آنکه تمامی انسان‌ها نسبت به لذات تحریک می‌شوند، اما درصد بسیار کمی از آنها به این لذات دست پیدا می‌کنند و ارضاء می‌شوند؟! و سایرین یا در بند نیازهای ارضاء نشده و محرومیت‌های مختلف باقی می‌مانند و یا در صورت جسارت و کنار گذاشتن الزامات ناشی از فاصله‌ی طبقاتی در الگوی توزیع و مصرف، باید تا مدت‌ها درگیر جبران آن مصرف‌غیرقاعده‌مند شوند یا تن به مجازات دهند؟!

در واقع تمدن موجود برخلاف ادعاهای خود، نظاماتی ضد مردمی را پدید آورده و تکنولوژی و علمی را ایجاد کرده که به نفع سرمایه‌داران و تخلیه‌ی شهوات آنان عمل می‌کند و یک درصد از انسان‌ها را بر نودونه درصد دیگر مسلط می‌نماید. به همین دلیل است که راه نجات بشر و دفاع از انسانیت و آزادی و تأمین حقوق مردم، منحصر در دین و دستگاه انبیاء است زیرا انبیاء و اولیای الهی و به تبع آنها مؤمنین، با اتصال به علم و قدرت خالق (نامحدود) به آزادی می‌رسند و نیازی به اختیارات و اموال مادون ندارند

۱. این بحث حتی براساس آمارهای ارائه‌شده از سوی مراکز جهانی و قدرت‌های بین‌المللی قابل اثبات است اما در آینده باید دروغ‌ها و فریب‌هایی که در نظام آماری فعلی وجود دارد، افشا کرد که در این صورت، حجم انبوهی از مظالمی که بشریت از آنها آگاه نبوده آشکار خواهد شد.

اما کفار و منافقین با تکیه به مخلوق (محدود) گرفتار و اسیر محدودیت می‌شوند و همواره به دنبال تعدی به دیگران برای به چنگ آوردن مقدرات و حفظ قدرت خود هستند. لذا هنگامی که نظام اسلامی به یک منطق و ریاضیات جدید برای ساخت تمدن اسلامی تکیه کند، آنگاه روشن خواهد شد که مشکلات و بحران‌های اقتصادی امریکا و اروپا... نیز با تمسک به اسلام قابل حلّ است؛ البته اگر این قدرت‌های فاسد بپذیرند که رفتار خود را با مصالح انسانی و بشری منطبق نمایند و حاضر شوند تا دست از اعمال حیوانی خود بردارند. بنابراین خضوع در برابر این تجارب و کارآمدی‌های فاسد یا خوف از آنها در میان متدینین، بسیار زشت و موجب تأسف است و چنین کسانی همانند لشگریان طالوت هستند که بدون توجه به قدرت خدای متعال، در مقابل سپاه جالوت، اظهار عجز و ناتوانی می‌کردند.

۸. از منظر عقلانیت نیز گرچه منطق جدید در غرب، قدرت تصرف در عینیت را به ارمغان آورده و عرصه‌های جدیدی در هوافضا، ژنتیک، نانو و... در مقابل بشر گشوده، اما «قدرت تصرف» لزوماً «رشد» را نتیجه نمی‌دهد بلکه رشد در صورتی محقق می‌شود که تصرف در خارج با ملاحظه‌ی تمامی ابعاد و به نحو هماهنگ انجام شود. لذا منطق جدید گرچه ربط و هماهنگی را به نحو بخشی در نظر می‌گیرد اما توانایی هماهنگ کردن تمامی تصرفات را ندارد. اساساً کفار به دنبال هماهنگی حقیقی و منطق آن نیستند بلکه از آن فرار می‌کنند زیرا این نوع از هماهنگی، مستلزم اعتراف به امر واحد و حاکم و خروج از کفر عقلانی و اقرار به توحید از منظر منطق مجموعه‌نگری است. لذا در هر یک از تصرفات آنان، دهها و صدها ناهماهنگی جریان داشته که خود از نظر علمی به مضارّ و عوارض آن معترف بوده‌اند اما آنها را علنی نکرده‌اند یا با تداوم فعالیت خط تولید مربوطه مخالفت ننموده‌اند و امروز نیز اگر برخی

از این عوارض و مضرات افشا می‌شود، اغلب برای توجیه افکار عمومی در جهت از رده خارج کردن یک فن‌آوری و وارد کردن نسل بعدی آن به بازار است. البته این دیدگاه باید از طریق مباحث استدلالی و پیچیده در تمامی عرصه‌های علم اثبات شود.

۹. پس همان‌گونه که حضرت امام خمینی قدس سره با انقلاب سیاسی توانست قدرت نظامی و امنیتی و سیاسی غرب را به چالش بکشد و حتی بمب اتمی را به سلاحی فاقد کارایی تبدیل نماید و با مقاومت خود و مردم ایران، دشمن را ناچار کند تا از ترس ادامه‌ی مبارزه‌ی ملت پس از حمله‌ی اتمی و بی‌خاصیت شدن این سلاح در مقابل چشم تمامی جهانیان، از به‌کارگیری آن اجتناب کند؛ انقلاب فرهنگی نیز باید بتواند دستگاه محاسباتی و علمی دشمن را به چالش بکشد و فساد آن را آشکار کند. لذا اگر مقام معظم رهبری نسبت به «تغییر محاسبات مسئولین نظام توسط دشمن» هشدار می‌دهند، باید توجه داشت که کیفیت محاسبه در ریشه‌ی خود به دستگاه‌های علمی و منطقی و ریاضی باز می‌گردد. یعنی تا زمانی که یک دستگاه منطقی و محاسباتی قوی‌تر به کار گرفته نشود، نه تنها از نظر فرهنگی و علمی در مقابل دشمن دچار چالش و ضربه‌پذیری خواهیم شد بلکه در بلندمدت، در معرض انحلال انقلاب اسلامی در تمدن مدرن قرار خواهیم گرفت. بنابراین گفتمان انقلاب اسلامی در تداوم خود، نیازمند انقلاب فرهنگی است که تحقق آن، منوط به یک دستگاه ریاضی و منطقی نوین است.

فصل دوم:

چالش انقلاب اسلامی با ساختارهای تمدن مدرن

گفتار اول:
بررسی مدل اداری غربی و
ادبیات توسعه
به عنوان
چالش اساسی انقلاب
و نظام اسلامی

مبحث نخست

بیان تمثیلی از مدل اداره غربی و کیفیت ورود آن به کشورهای مستقل
و نقد نگاه عرفی و عقلایی حوزه‌های علمیه به موضوع مدیریت

۱. پس از بحث پیرامون فرهنگ مدرنیته در بُعد علوم — که نه به صورت آکادمیک و تخصصی بلکه در سطح فرهنگ عمومی بیان شد — باید به بررسی مدیریت در تمدن مدرن پرداخت تا آنچه نظام جمهوری اسلامی با آن مواجه است، روشن شود. در این زمینه باید توجه داشت که حاصل تمامی علوم کاربردی دانشگاه‌ها در صحنه‌ی عمل و عینیت، به یک «ماشین» تبدیل می‌شود و همان‌طور که در همه‌ی ابعاد زندگی روزمره، ماشین‌های مختلفی (مانند خودرو، ماشین لباس‌شویی، جاروبرقی، کولر و...) به‌کار گرفته می‌شود، در امور سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز از ماشین‌هایی استفاده می‌شود. اما ماشینی که در منزلت اصل نظام و برای عرصه‌ی مدیریت اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، «الگو» یا «مدل اداره» و مدل برنامه‌های توسعه نام دارد. همچنان‌که یک ماشین ساده مانند جاروبرقی برای حرکت و کارکرد خود باید اصطکاک فرش را خنثی کند و هدف از ساخت آن، تمیزی و نظافت خانه‌هاست، ماشین مدل

اداره نیز به یک جاّده نیاز دارد و دارای اهدافی است که به سوی آن اهداف و مقاصد حرکت می‌کند. لذا اگر این ماشین و جاّده و مقصد آن به درستی شناخته نشود، ناهنجاری‌هایی که کشور در طول سال‌های گذشته به آن مبتلا شده، ادامه پیدا خواهد کرد. در ایران و در طول سالیان متمادی، این ماشین مدرن به صورت قطعه‌ای و بخشی مورد استفاده قرار گرفته و آثار آن در زندگی مردم جریان یافته و نتیجه‌ی آن، مسابقه‌ی رفاه در میان روستاها، شهرها و کلان‌شهرها و پایتخت بوده و پایتخت نیز برای پیشرفت خود به شهرهایی مانند نیویورک و لندن و... نگاه می‌کند و این حرکت توقف‌ناپذیر را ادامه می‌دهد. ضمناً تلاش‌هایی در کشور برای خروج از «برخورد قطعه‌ای» با این ماشین و ورود به «مهندسی معکوس» آن انجام گرفته که از آن جمله می‌توان به تدوین کتاب «مبانی نظری و مستندات برنامه‌ی چهارم توسعه» و کتاب «استراتژی توسعه‌ی صنعت» و همچنین انتصاب «دکتر حسین عظیمی» به ریاست مؤسسه‌ی پژوهشی سازمان برنامه و بودجه اشاره کرد که همگی در دوران دولت اصلاحات انجام شد.

۲. البته با طرح این مباحث، ممکن است این ذهنیت شکل بگیرد که: «نباید مسائل کشور را بی‌جهت، پیچیده و سخت تلقی کرد بلکه با اطاعت از امر ولی و دقت در تحقق منویات ایشان، مشکلات کشور برطرف خواهد شد.» اما چنین ادراکی نسبت به مدیریت کشور، ناشی از فرهنگی است که در دوران پیش از رنسانس وجود داشته که طبق آن، با تکیه سلاطین بر سریر سلطنت و صدور اوامر مختلف، درباریان و لشگریان و سایر طبقات به اطاعت از این فرمان‌ها می‌پرداختند و در نتیجه، امنیت و معاش مردم تأمین می‌شده است. اما مدیریت و اداره‌ی کشورها در این دوران همانند گذشته نیست و انقلاب اسلامی نیز با این فرهنگ پیروز نشده و عبور از عقبه‌های سخت و چالش‌های پیچیده‌ی پس از پیروزی نهضت نیز بر این اساس نبوده است. در دوران دفاع مقدس و

برای مقاومت در جنگ تحمیلی نیز امام و یاران ایشان در مقابل سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای پیچیده‌ی نظامی قرار گرفتند و اساساً محاسبات ناشی از این امور بود که در نهایت، منجر به قبول قطعنامه گردید. پس ما برای اداره‌ی کشور با یک ماشین پیچیده مواجهیم؛ زیرا مدل اداره به‌مثابه ماشینی است که جمعیت هفتاد میلیونی در ایران یا جمعیت یک میلیاردی در چین، سوار بر آن شده و پس از چند سال در نقطه‌ی مشخص اخلاقی از آن پیاده می‌شوند؛ یعنی این ماشین با طی مسیری خاص و سرعتی حساب‌شده، یک کشور را به نصاب مدنظر از تولید ثروت و قدرت اقتصادی و رفاه می‌رساند. بالاتر از این، باید توجه داشت که قدرت اقتصادی چین، تنها ناشی از به‌کارگیری صحیح این ماشین و ایجاد زمینه برای مهندسی معکوس آن توسط مشاوران غربی بوده و الا این کشور، توانایی و قدرتی برای تولید این ماشین ندارد. البته برخی کشورهای آفریقایی و آسیایی نیز هستند که نگاهی ساده به توسعه‌یافتگی و مدل توسعه دارند و لذا رویکردشان به این ماشین، مبتنی بر مونتاژ است. در هر صورت، مدل اداره به‌مثابه یک ماشین بسیار دقیق که تولید و بهینه‌ی آن منحصر به برخی کشورهای صنعتی است، تولید انگیزه و تولید اطلاع و تولید ثروت را در پی دارد.

۳. برای ورود این ماشین به یک کشور و آغاز حرکت آن، کالاهای جدید وارد می‌شود و کارآمدی آنها در معرض مشاهده‌ی عموم قرار می‌گیرد و اصناف و اقشار مختلف، شیفتگی و تعلق نسبت به این کالاها پیدا می‌کنند و به‌دنبال بهره‌مندی از آنها هستند. روشن است که در این صورت، کشورها برای تعمیر کالاها و مونتاژ آنها نیازمند به واردات کارخانه و علم و تکنولوژی مرتبط خواهند بود و لازم است تا نیروی انسانی مسلط بر این امور پرورش پیدا کند و لذا در هماهنگی با این روند، تحول در آموزش و پرورش و آموزش عالی نیز ضرورت می‌یابد. در ادامه باید بخش فرهنگی و سیاسی نیز

باید با این تغییرات هماهنگ شوند و الا عملکرد ماشین مدل برنامه دچار مشکل خواهد شد. از منظر برنامه نیز ابتدائاً بر ایجاد زیرساخت‌های فیزیکی از قبیل جاده‌ها، ترمینال‌های هوایی و دریایی، شبکه‌ی بانکی، شبکه‌ی مخابرات و... تأکید می‌شود و سپس طراحی زیرساخت‌های حقوقی و قانونی در دستور کار قرار می‌گیرد. در واقع پس از ورود کالاها — که به‌مثابه سخت‌افزار و تکنولوژی تلقی می‌شوند — و برای حفظ و نگهداری و ارتقاء آنها، ضرورت وجود یک دستگاه مدیریتی مطرح می‌شود که به آن «نرم‌افزار» گفته می‌شود. لذا واردات سخت‌افزار بدون واردات نرم‌افزار عملاً امکان‌پذیر نیست و هنگامی که کالاها وارد شدند، نمی‌توان از التزام به قانون کار و قانون مدیریت متناسب با آنها شانه خالی کرد زیرا اساساً این مدیریت و قوانین و تقسیمات مربوط به آن، برای تولید و تعمیر و ارتقاء کالاها و تکنولوژی حاکم بر آنها طراحی شده و ناظر به موضوع خاص است و تفکیک این سخت‌افزار از آن نرم‌افزار ممکن نیست. در این صورت است که ربط این کالاها به روابط انسانی و اجتماعی روشن می‌شود.

در گام بعدی و پس از ورود سخت‌افزارها و نرم‌افزارها، نوع خاصی از توییح و تشویق نیز جریان پیدا می‌کند. به‌عنوان نمونه، با تبدیل شهرهای کوچک به کلان‌شهر، نهاد راهنمایی و رانندگی برای هدایت و کنترل ترافیک به امری ضروری تبدیل می‌شود و الا عبور و مرور دچار اختلال شده و در این صورت نیازهای روزمره‌ی مردم تأمین نخواهد شد و لذا جرایم رانندگی موضوعیت می‌یابد. به عبارت دیگر با ورود محصولات و کالاها، نه تنها ساختارهای علمی و مدیریتی متناسب با آن شکل می‌گیرند بلکه ساختارهای اجتماعی و حقوقی متناسب نیز پدید می‌آیند که با توییح مجرمین، از نظم عمومی در موضوعات مختلف محافظت می‌کنند و استفاده از کالاها عملاً قابل انفکاک از ساختارهای فوق نیست. لذا این تلقی که: «می‌توان از کالاهای

مدرن استفاده کرد و از کارآمدی آنها بهره برد و سپس سایر ساختارهای جامعه را براساس فرهنگ ملی و مذهبی سامان‌دهی کرد» در عمل، تحقق‌ناپذیر است. در نتیجه‌ی این روند، یک محیط اجتماعی پدید می‌آید که هدایت «انگیزش، پرورش، گزینش» را به دست می‌گیرد و تمامی مردم در این محیط تربیت می‌شوند. در چنین فضایی، سخن از تعلیم و تربیت اسلامی و تبلیغ آیات و روایات مربوط به این مسأله یا تأکید بر انحصار مالیات اسلامی به خمس و زکات و مسائلی از این دست، اثری عملی نخواهد داشت و تربیت عمومی توسط مفاهیم و ساختارهای دیگری رقم خواهد خورد و توییح و تشویق متفاوتی، مبنای عمل قرار خواهد گرفت. لذا برای ساخت خانه باید عوارض پرداخت کرد و برای راه‌اندازی یک مغازه باید به اخذ مجوز مبادرت نمود و برای فعالیت اقتصادی باید به واریز مالیات در موعد مقرر اقدام نمود و برای سفر به خارج از کشور باید گذرنامه دریافت کرد و اموری از این قبیل، به متن زندگی روزمره و پایه‌های حیات متداول تبدیل می‌شود. این راهی است که تمامی کشورهای دنیا در آن گام گذاشته‌اند و پیامدهای غیرقابل اجتناب آن در عرصه‌های فرهنگی و نرم‌افزاری را پذیرفته‌اند.

از سوی دیگر باید توجه داشت که تولیدکنندگان کالاها، مدرن و تکنولوژی نوین و حتی پدید آورندگان مدل اداره، یک‌بار برای همیشه اقدام به تولید این امور کرده‌اند و قرار است بشریت تا پایان تاریخ از همین دستاوردها استفاده کند؟! حقیقت این است که مراکز تحقیقاتی بزرگ و پیچیده‌ای وجود دارد که با پژوهش پیرامون این تولیدات، مرتباً در حال ارتقاء سطح کالاها و تکنولوژی‌ها و مدل‌ها هستند که این مسأله در برگزاری مداوم نمایشگاه‌های بین‌المللی در تمامی ابعاد زندگی و همه‌ی نیازهای عمومی و صنفی (از مبل و فرش و لوازم خانگی و اتومبیل تا شبکه‌ی بانکی و صنعت

بیمه و تجهیزات پلیسی و...) نمود پیدا می‌کند. لذا به تبع تحوّل در کالاها و ارتقاء کیفیت و کارآمدی آنها، ساختارهای علمی و مدیریتی و ساختارهای حقوقی و قانونی نیز به صورت مداوم تغییر پیدا می‌کنند. در همین رابطه، بحثی در مجامع فکری مطرح شده که از آن با عنوان «جهانی‌سازی و جهانی‌شدن» یاد می‌شود. یعنی پس از گذشت چندین دهه از تغییر در شیوه‌ی زندگی در کره‌ی زمین، یک استراتژی جهانی در مقابل تمامی کشورها قرار داده می‌شود. در این میان، امریکایی‌ها قائل هستند که دیگر کشورها باید از فرهنگ خود دست بردارند و با حذف آنها تنها فرهنگ توسعه و زندگی مادی به رسمیت شناخته شود که این به معنای «جهانی‌سازی» است. اما اروپایی‌ها «جهانی‌شدن» را دنبال می‌کنند و معتقدند باید از طریق گفت‌وگو با خرده‌فرهنگ‌ها (اقوام، ملیت‌ها و مذاهب) برای آنها روشن کرد که فرهنگ توسعه قوی‌تر و کارآمدتر است و فرهنگ ضعیف‌تر را در خود منحل می‌کند. در واقع اگر یک زندگی همه‌جانبه برای بشر به ارمغان آورده شده، نمی‌توان در بخش فرهنگ مسیر دیگری را طی کرد و در مقابل تکامل مادی بشر مانع ایجاد نمود؛ بلکه فرهنگ و سیاست و اقتصاد باید در هماهنگی با یکدیگر قرار بگیرند.

نظام جمهوری اسلامی نیز در طول سال‌های پس از انقلاب، نگاهی سخت‌افزاری به تمدن موجود داشته و هر فن‌آوری و کالایی که در تأمین نیازهای مردم دارای کارآمدی بوده، به کشور وارد کرده است؛ یعنی ایران همانند سایر کشورهای جهان، مصرف‌کننده‌ی تمدن موجود است.

۴. پس از گزارشی که از نحوه‌ی ورود مدل اداره به کشورها و پیامدهای مدیریتی، علمی و فرهنگی آن ارائه شد، باید مشخص شود که آیا «مدل اداره» به‌عنوان امر حاکم بر کالاها و فن‌آوری‌ها و ساختارهای مدرن، قابلیت اتّصاف به اوصافی از قبیل

«اسلامی» یا «الحادی» را دارد؟ آیا چنین وصف‌هایی درباره‌ی یک ماشین صدق می‌کند؟ ممکن است بررسی ربط ماشین‌های ساده با دین و مکتب، صعوبت‌هایی در پی داشته باشد، اما پیرامون برنامه‌های توسعه نیز وضعیت به همین گونه است؟ آیا می‌توان همانند ادراک متداول، این ماشین را یکی از دستاوردها و تجارب بشری دانست که باید از آن بهره برد یا با دقت در نحوه‌ی کارکرد آن، نتایج دیگری حاصل خواهد شد؟ اگر اثبات شود که این ماشین به وصف اسلامی یا الحادی متصف می‌شود، باید اسلامی بودن ماشین مدل احراز شود تا حرکت به سوی تمدن اسلامی امکان‌پذیر گردد و دیگر نمی‌توان با ادعای عدم ارتباط مدل با دین و مذهب، راه حل ناهنجاری‌ها را به اصلاح افراد و نصیحت آنان در منابر و مساجد منحصر کرد و نمی‌توان مدعی شد که در صورت عمل آحاد مردم و مسئولین به احکام فردی، وضعیت ساختارها و ادارات و... بهبود می‌یابد! در واقع اگر مدل اداره یک مقوله‌ی کفرآمیز باشد، با قرار دادن یک شخصیت کاملاً مقدس و متقی در رأس آن نیز اقتضائات و عملکرد آن تغییری نخواهد یافت و این ماشین همانند سایر ماشین‌ها تنها در جاده‌ی متناسب با خود حرکت خواهد کرد و به سوی مقصد و هدف خود رهسپار خواهد شد و کشور را به صاحبان این تمدن از قبیل امریکا و انگلیس و فرانسه متصل خواهد کرد. زیرا مخترع این ماشین، برخی از کشورهای صنعتی هستند و سایر قدرت‌های نوظهور در آسیای جنوب شرقی و امریکای جنوبی و...، تنها قدرت مهندسی معکوس این ماشین را به دست آورده‌اند و قدرت لازم برای تولید آن را ندارند.

لذا اگر در رسانه‌های عمومی و مجامع تخصصی مرتباً از «شاخصه‌ها» در تمامی ابعاد بهداشتی، درمانی، غذایی، فرهنگی، اقتصادی، آموزشی، پژوهشی و... سخن به میان می‌آید، به معنای آن است که ماشین مدل اداره همانند هر ماشین دیگری دارای

نشان‌گرهایی برای تعیین وضعیت سوخت، آب، روغن، سیستم الکتریکی، سرعت، دور موتور و... است که اگر کنترل نشوند، ماشین دچار مشکل جدی شده و یا از حرکت باز خواهد ایستاد. لذا تأکید مداوم کارشناسان بر شاخصه‌ها و استانداردها با هدف کنترل عملکرد ماشین مدل اداره و بهبود وضعیت آن است. یعنی تمامی بخش‌های زندگی اجتماعی براساس یک ریاضیات جدید به محاسبه کشیده شده و مورد اندازه‌گیری قرار گرفته و استانداردهای کمی و کیفی برای آن تعیین شده و به همین دلیل، عملکرد هر نظام به صورت مداوم و به روز، توسط یک دستگاه محاسباتی جهانی سنجیده می‌شود و وضعیت تمامی ساختارهای علمی، اداری، اقتصادی، سیاسی و... در یک کشور، براساس شاخصه‌ها و استانداردهای مربوطه، مشخص می‌گردد.

مبحث دوم

تبیین جهت‌دار بودن فرهنگ مدرنیته براساس ادبیات انقلاب
و ضرورت دستیابی به تحلیل تخصصی از فرهنگ مدرنیته و مدل اداره غربی

اگر یک جامعه، ساده و بسیط باشد، اداره‌ی آن و همچنین مفاهیمی که در آن جامعه جریان پیدا می‌کند، ساده و بسیط است. ولی هنگامی که یک جامعه، زندگی مرفّه و مدرن را هدف خود قرار دهد، زندگی از بساطت خارج شده و اجتماع نیز درگیر مسائل پیچیده‌ای خواهد شد. مردم ایران نیز به‌عنوان یک قوم برتر و تمدن‌ساز، به زندگی حداقلی رضایت نمی‌دهند و از این جهت به فرهنگ مدرنیته نزدیک شده‌اند. لذا امروزه مسائل و مفاهیمی مطرح می‌شود که در گذشته خبری از آنها نبوده است.

به‌عنوان نمونه گفته می‌شود که برخی شرکت‌ها از نظر مدیریتی به استانداردهای «ایزو ۹۰۰۰» دست پیدا کرده‌اند و به همین دلیل مورد تشویق قرار گرفته و از جوایز و معافیت‌هایی برخوردار خواهد شد. یا برای حل مشکلات اقتصادی بر ضرورت ارتقاء «بهره‌وری» در بنگاه‌های اقتصادی تأکید می‌شود؛ همچنان‌که با ارائه‌ی آمار و ارقامی در سطح جهانی و کشوری، پایین‌بودن «راندمان در سیستم اداری کشور» و افزایش

«نرخ بیکاری» به عنوان یک ناهنجاری معرفی می‌گردد. این در حالی است که به دلیل بساطت جوامع در دوران پیش از رنسانس، حکومت‌ها مسئولیتی نسبت به اشتغال مردم و رونق اقتصادی نداشتند. اما امروزه دولت‌ها متکفل این امور هستند و باید با تصویب قوانین و تعیین سیاست‌های مشخص، به مسئولیت خود عمل کنند. به عنوان نمونه، ایجاد شغل و افزایش نرخ اشتغال نیز نیازمند پول و سرمایه‌گذاری است تا با تأسیس کارخانجات، مردم بتوانند به کار مشغول شوند و لذا مقوله‌ای به نام «سرمایه‌گذاری خارجی» مطرح می‌شود. در این جا ممکن است عده‌ای اعتراض کنند و چنین پدیده‌ای را منافی با استقلال و عزت و غیرت ملی بدانند اما در پاسخ به آنها گفته می‌شود که پول و سرمایه در دنیای امروز سیال است و هر کشوری می‌تواند با استفاده از سرمایه‌های داخلی و خارجی، اقتصاد خود را فعال نماید و اشتغال ایجاد کند و از این طریق، موجبات بهره‌مندی مردم خود را فراهم آورد.

یا از سوی دیگر، مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی، به دنبال انتقال این مطلب به جامعه‌ی نخبگانی کشور هستند که برنامه‌های توسعه و الگوهای غربی دارای بار ارزشی است و باید لفظ «پیشرفت» را جایگزین «توسعه» کرد. همان‌طور که در ابتدای انقلاب اصرار می‌شد تا از مخالفت جمهوری اسلامی با امریکا با عنوان «مبارزه با امپریالیسم» تعبیر شود اما حضرت امام خمینی این تعبیر را نپذیرفتند و بر «مبارزه با استکبار» تأکید کردند زیرا عبارت «امپریالیسم» برخاسته از فرهنگ بلوک شرق و حاوی نوعی بار ارزشی بود که با اسلام تناسبی نداشت.^۱

۱. «اولاً کلمه‌ی «پیشرفت» را ما با دقت انتخاب کردیم؛ تعمداً نخواستیم کلمه‌ی «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه‌ی توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که حیثاً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم. ما نمی‌خواهیم یک اصطلاح جافتاده‌ی متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن می‌فهمند، بیاوریم داخل مجموعه‌ی کار خودمان بکنیم. ما مفهومی را که مورد نظر

مسائل فوق که در ادبیات انقلاب یا ادبیات دانشگاه مطرح است، از این جهت بیان شد که روشن شود جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی بسیط نیست بلکه به دنبال آن است که در عداد کشورهای قدرتمند قرار گیرد و حرکتی هم‌وزن آنها داشته باشد و لذا فضای علمی کشور نیز باید با همین سطح هماهنگ شود و نگاهی همه‌جانبه نسبت به مسائل پیچیده‌ی کشور پیدا کند.

در این میان باید توجه داشت که گرچه در گذشته، هنگامی که به اعتقادات شیعه حمله می‌شد و این حقایق نورانی، از طریق مباحث نظری مورد شبهه و تردید قرار می‌گرفت، علمای شیعه دست به قلم می‌شدند و با تألیف کتاب و سایر فعالیت‌های فرهنگی مشابه، به مقابله با هجمه‌ها و پاسخگویی به شبهات می‌پرداختند اما امروزه از موضع زندگی و سبک زندگی و چگونگی آن — که در نمونه‌های فوق‌الذکر متبلور است — به اعتقادات حقه حمله می‌شود. یعنی انقلاب اسلامی در موضوعاتی مانند اشتغال، بهره‌وری، روش حل مشکلات قضایی، سبک تولید ثروت، کیفیت اداری رسانه و ساخت فیلم و سریال و بالاخره مجموعه‌ای از ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی یک تمدن که در قالب «برنامه‌های توسعه‌ی پایدار و همه‌جانبه» شکل می‌گیرد، به چالش کشیده می‌شود و خداپرستی نه فقط به صورت نظری بلکه در عینیت مورد هجمه قرار می‌گیرد. به همین علت است که در این سلسله مباحث، بر ضرورت شناخت دقیق نسبت به «مدل اداری غربی» تأکید شد و اسلامی بودن یا غیراسلامی بودن مدل‌های

خودمان است، مطرح و عرضه می‌کنیم؛ این مفهوم عبارت است از «پیشرفت»... ما این وام نگرفتن مفاهیم را در موارد دیگری هم در انقلاب داشته‌ایم. ما از کلمه‌ی «امپریالیسم» استفاده نکردیم؛ کلمه‌ی «استکبار» را آوردیم. ممکن است یک زوایایی در معنای امپریالیسم وجود داشته باشد که مورد نظر ما نیست. حساسیت ما بر روی آن زوایا نیست؛ حساسیت ما بر روی آن معنایی است که از کلمه‌ی «استکبار» به دست می‌آید. لذا این را مطرح کردیم، در انقلاب جا افتاد؛ دنیا هم امروز منظور ما را می‌فهمد و همچنین مفاهیم دیگری.» بیانات مقام معظم رهبری در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی؛ ۱۳۸۹/۹/۱۰.

اداره مورد بررسی قرار خواهد گرفت. همان‌طور که مقام معظم رهبری نیز با راه‌اندازی نهادی با عنوان «مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» به دنبال شناخت از مدل‌های غربی (به‌عنوان ماشین مدیریتی در نظام سرمایه‌داری) و جایگزینی آن با الگویی بوده‌اند که حائز وصف «اسلامیت» و «ایرانیت» باشد.

در واقع مباحث نظری از قبیل تحقیق در فلسفه‌ی اسلامی، تاریخ اسلام و... در غرب، به یک ورزش ذهنی تبدیل شده که در دپارتمان‌های دانشگاهی به‌مثابه یک باشگاه فکری به آنها پرداخته می‌شود. اما این مباحث اثری در زندگی بشر و وضعیت عینی‌درگیری میان کفر و اسلام ندارد و ارتباطی با چالش‌های نظام اسلامی همانند مذاکرات هسته‌ای، مسائل منطقه، اقتصاد مقاومتی و... پیدا نمی‌کند و این در حالی است که سرنوشت جمهوری اسلامی در نحوه‌ی برخورد با این چالش‌ها رقم خواهد خورد. خصوصاً با توجه به این‌که استکبار جهانی به این نتیجه رسیده که جنگ نظامی و مقابله‌ی سخت نمی‌تواند نظام اسلامی را — که امروزه جایگزین ابرقدرت شرق شده — مهار کند و باید به جنگ سرد روی بیاورد. لذا سرنوشت اعتقادات امت اسلامی در صحنه‌ی عمل و در عرصه‌ی عینیت معین می‌شود و با مسائلی پیچیده و تخصصی از قبیل استانداردهای مدیریتی، فرمول‌های اقتصادی، هنر هفتم و... درگیر است. اساساً علت تفاوت رفتار و گفتار حضرت امام و مقام معظم رهبری با سایر مراجع و علماء در همین نکته نهفته است که رهبران انقلاب اسلامی توجه خود را بر این موضوعات عینی متمرکز کرده‌اند و به دنبال آن هستند که این مسائل براساس استقلال سیاسی و فرهنگ اسلامی حل و فصل شوند. به‌عنوان نمونه، مقام معظم رهبری با نقد مقصدی که توسط ادبیات توسعه برای جوامع طراحی می‌شود و جمع‌بندی آن در چارچوب «وال استریت ایرانی» و اشاره به پیامدهای این مسیر (ایجاد قلّه‌های ثروت در کنار درّه‌های فقر)، راه

دیگری را برای حرکت نظام اسلامی مطرح می‌کنند.^۱

با این مقدمه، حساسیت این مباحث و ضرورت ورود این مفاهیم در فرهنگ عمومی و رواج آن در میان آحاد مردم روشن‌تر می‌شود زیرا در طرف مقابل، تمدن مدرن نیز در فرهنگ عمومی حضور دارد و در برخی ابعاد جامعه‌ی ایرانی، مبنای تشویق و توییح و ایجاد انگیزش اجتماعی قرار می‌گیرد. پس در صورت عدم حساسیت نسبت به این مسائل و عدم شناخت از عقبه‌های دشمن در جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی، در مقابل طراحی‌ها و نقشه‌هایی قرار خواهیم گرفت که استحاله‌ی انقلاب اسلامی را در پی خواهند داشت. البته تنها کسانی که همواره نسبت به توطئه‌های دشمن و تداوم آن هشدار می‌دهند، حضرت امام و مقام معظم رهبری هستند و خود نیز سطوحی از این توطئه‌ها را تشخیص می‌دهند، اما متخصصین و نخبگان کشور باید بتوانند عمق آکادمیک و تخصصی این نقشه‌ها را دریابند و کمک‌کار نظام و رهبری شوند. مگر در جبهه‌ی نظامی انجام تمامی مسئولیت‌های خرد و کلان و حلّ همه‌ی

۱. «اگر درباره‌ی اقتصاد بحث می‌کنیم، درباره‌ی علم بحث می‌کنیم، درباره‌ی فناوری بحث می‌کنیم، درباره‌ی اخلاق و معرفت بحث می‌کنیم، هدف این است که معلوم باشد ما برای مقطع بیست سال بعد چه جور ایرانی را می‌خواهیم... [آیا] ایرانی می‌خواهیم که در آن رونق اقتصادی و رفاه اقتصادی باشد ولو به‌صورت وابسته‌ی به دیگران. البته چنین چیزی امکان هم ندارد... حالا فرض کنید ما می‌خواهیم وابسته باشیم و از لحاظ سیاسی مشکلی در وابسته بودن نمی‌بینیم... کشوری با حاکمیت اشرافی، با قلّه‌های ثروت از قبیل آنچه در آمریکا [وجود دارد] — وال استریت ایرانی — در مقابل فقر و محرومیت عده‌ی کثیری؛ کشوری با این خصوصیات و این جور چیزی می‌خواهیم. در آمریکا طبق همین اخبار آشکار، هوا که گرم می‌شود، عده‌ای از گرما می‌میرند؛ خب از گرما که در خانه‌ها کسی نمی‌میرد؛ این یعنی بی‌خانمانی، یا وقتی سرما می‌شود از سرما کسان زیادی می‌میرند این یعنی بی‌خانمانی. در کشوری با آن ثروت — آمریکا کشور ثروتمندی است — این معنایش این است که قلّه‌هایی وجود دارد و در کنار این قلّه‌ها دژه‌های بدبختی و نابسامانی و فقر و محرومیت وجود دارد.» بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۹۵/۳/۲۹.

چالش‌های کوچک و بزرگ به فرماندهی کلّ قوا حواله می‌شود تا بتوان در جنگ فرهنگی و اقتصادی نیز این‌گونه عمل کرد؟! یا باید نظامی از مناصب و توزیع اختیارات وجود داشته باشد تا با همکاری همه‌ی آنها در جهت واحد، امکان خنثی کردن هجمه‌ی دشمن را فراهم نمود؟! در واقع این مسأله باید به یک باور عمومی تبدیل شود که عدم شناخت از هجمه‌ی دشمن در سطح مدل اداره، موجب ابتلای جامعه‌ی اسلامی به سرطانی خطرناک خواهد شد و از هم‌اکنون باید برای پیشگیری و جلوگیری از این سرطان، به فکر و اقدام پرداخت و به تمامی الزامات پیچیده‌ی این حرکت حیاتی ملتزم شد. زیرا نظام جمهوری اسلامی برای مدیریت کشور با مدل‌های اداره‌ی غربی مواجه است و این مدل‌ها هستند که شیوه‌ی نوین زندگی را برای بشر رقم زده‌اند. بنابراین شناخت عمیق نسبت به این مدل‌ها و گرفتار نشدن به گزارش‌های فریبکارانه یا جاهلانه از آنها، یک امر ضروری است چرا که اگر معلوم شود که این مدل‌ها به وصف اسلامی یا الحادی متّصف می‌شوند، تکالیف متفاوتی در برابر نظام اسلامی و جامعه‌ی دینی قرار خواهد گرفت. خصوصاً با توجه به این ادراک متداول که: «باید همین شکل جدید از زندگی را با اسلام همراه نمود و در نهایت، به یک ژاپن اسلامی، دست پیدا کرد.»

از این‌رو باید با یک تحلیل دقیق روشن شود که این زندگی از نظر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری بر چه پایه‌هایی استوار است و چگونه و با چه هزینه‌هایی به دست می‌آید و آیا مبتنی بر اخلاق رذیله و ظلم به محرومین و مستضعفین است و منافاتی با خداپرستی و توحید - به معنایی که تشریح شد - دارد یا خیر؟ البته خداوند متعال در قرآن کریم نیز زندگی کفار و مترفین را مورد توبیخ و عتاب شدید قرار می‌دهد و با مظاهر آن برخورد می‌کند: «اتَّزَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَرُزُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا

هَضِيمٌ وَتَنْحُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ يَبُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ^۱

در واقع خانه‌ساختن در کوه‌ها، کاخ‌نشینی پادشاهان و... با تکیه به دنیاپرستی و غفلت از آخرت و اخلاق فاسد به دست می‌آمده و هزینه‌ی آن، بیگاری گرفتن از انسان‌ها و کشته‌شدن آنها بوده؛ گرچه نتیجه‌ی آن زندگی مرفّه برای خاندان سلطنتی باشد. و الا کسی که همت خود را عبور از این دنیا برای دستیابی به سعادت اخروی قرار داده، چنین ریاضت‌ها و زحماتی را برای یک زندگی موقت دنیوی نمی‌پذیرد و نیازهای خود را به صورت مسرفانه و طغیان‌آمیز تأمین نمی‌کند.

۱. سوره مبارکه شعراء؛ آیات ۱۴۶-۱۵۱.

مبحث سوم

تحلیل سه رکن سیستم سوخت‌رسانی در اقتصاد غربی: الف) تنوع‌گرایی؛ در قالب

خُلق «حرص»؛ ب) الگوی درآمد طبقاتی؛ در قالب خُلق «حسد»؛

ج) الگوی مصرف طبقاتی در قالب خُلق «محرومت و تجاوز»

۱. حال برای بررسی رابطه‌ی مدل اداره با دین و مکتب و اسلام و کفر، اولین سؤال آن است که انرژی و سوختی که در این ماشین مورد استفاده قرار می‌گیرد، چیست و با چه مکانیزمی کار می‌کند و اختلاف پتانسیلی که باعث حرکت این ماشین می‌شود، چگونه قابل توضیح است؟ ابتدائاً باید توجه داشت که اگر جامعه شامل سه بُعد «سیاست و فرهنگ و اقتصاد» باشد، سیاست و فرهنگ در مدل اداره‌ی غربی، مرهون بخش اقتصاد است و اقتدار علمی و سیاسی و نظامی نیز در غرب وابسته به پول است و در صورت فقدان سرمایه، تحقیقات و اختراعات متوقف شده و در نتیجه، خبری از تولید و ارتقاء نرم‌افزارها و سخت‌افزارها و فن‌آوری‌ها نخواهد بود. در واقع مدل اداره به‌مثابه یک ماشین، از سوختی استفاده می‌کند که امری مادی و غیرالهی است. برای تبیین این مهم می‌توان به این نکته اشاره کرد که پیش از رنسانس، انگیزه‌ها و اراده‌های

مردم از طریق دیکتاتوری و خشونت و ارباب، تحت سلطه‌ی پادشاهان در می‌آمد تا با به خدمت گرفتن آحاد جامعه در یک دستگاه سیاسی و نظامی، سلطنت خود را بسط و گسترش دهند. اما پس از رنسانس، انگیزه برای عموم از طریق «تنوع‌گرایی» ایجاد می‌شود. وقتی محیط زندگی در تمامی ابعاد دائماً متنوع شود و تغییر پیدا کند، باعث ایجاد انگیزه برای فعالیت اقتصادی خواهد شد و مردم جهان با مشاهده‌ی وضعیت زندگی در شهرهای پیشرفته‌ای مانند نیویورک و لندن و پاریس و ارتقاء مداوم رفاه در آن، گویی بهشت دنیوی را در مقابل چشمان خود می‌بینند. این بدان معناست که انگیزش اجتماعی در مدل اداره‌ی غربی، با تنوع‌طلبی نسبت به دنیا و از طریق «حرص» محقق می‌شود و این خلُق رذیله نه تنها گریبان افراد را می‌گیرد بلکه به وصف جامعه تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر گاه «مُد» مخالفتی بین با احکام فقهی دارد و لذا در کشور با مدهای لباس و آرایش بانوان برخورد می‌شود اما در تمدن غربی، تمام ابعاد زندگی بر محور «مُد» می‌چرخد چرا که بدون مُد، تولید ثروت ناممکن شده و بازار رونق نمی‌گیرد و اشتغال ایجاد نمی‌شود. در این صورت، «مُد» جایگاهی اساسی در اصل حیات بشری پیدا می‌کند و تنوع‌طلبی به‌مثابه وسیله‌ای برای حرکت جامعه و تحریک آن قرار می‌گیرد.

۲. رکن بعدی برای تأمین سوخت ماشین مدل اداره، ایجاد اختلاف پتانسیل در میان طبقات اجتماعی است و الا فرمان‌دهی و فرمان‌بری در جامعه جریان نخواهد یافت. البته در دوران پیش از رنسانس، طبقات مختلف اجتماعی وجود داشت اما با تحکّم و استبداد همراه بود و غالباً کسی نمی‌توانست از طبقه‌ای که در آن به دنیا آمده، به سمت طبقه‌ی بالاتر حرکت کند و برای ارتقاء جایگاه اجتماعی خود اقدام نماید. اما امروزه، طبقات اجتماعی از پایین به بالا جریان دارد و طبقات پایین‌تر با مشاهده‌ی

الگوی مصرف طبقات بالاتر، آرزوی تغییر جایگاه اجتماعی و افزایش درآمد و ارتقاء الگوی مصرف در او ایجاد می‌شود. در تمدن موجود، برای دستیابی به این آرزو، کانال‌ها و ساختارهایی ایجاد شده و به افراد امکان داده می‌شود تا همراه با کار، به ادامه‌ی تحصیلات یا شرکت در دوره‌های ضمن خدمت بپردازند و با کسب مدارج علمی و گواهی‌های آموزشی و تغییر در اشل حقوقی، درآمد خود را افزایش دهند. پس به این صورت است که طبقات اجتماعی ایجاد می‌شود و به‌عنوان نمونه در یک کارخانه، مدیرعامل بر متخصصین حاکم می‌شود و متخصصین بر کارگران فنی و کارگران فنی بر کارگران ساده حاکم می‌شوند و این حاکمیت از طریق الگوی درآمد و بالتبع الگوی مصرف، جریان می‌یابد. لذا هنگامی که مدیر یک مجموعه با یک خودوری گران‌قیمت و شیک‌ترین پوشش وارد محل کار می‌شود، تمامی زیردستان به تبعیت از او وادار می‌شوند چرا که می‌دانند قدرت مالی و تخصیص بودجه و توزیع پول در این مجموعه، در اختیار اوست. از این‌رو، در نظام اقتصاد جهانی — که تمدن مدرن ادعای مدیریت آن را دارد — فاصله‌ای نجومی بین دستمزد کارگران چینی و هندی با یک مدیر ارشد در بانک مرکزی امریکا وجود دارد و اگر برای جوامع گذشته، هفت طبقه (از قبیل درباریان، ارتشیان، موبدان و...) ذکر می‌شد، امروزه صدها طبقه‌ی درآمدی در دنیا وجود دارد که ناشی از سود سرسام‌آور بنگاه‌های اقتصادی است. بنابراین اختلاف پتانسیل در میان طبقات از طریق الگوی درآمد ایجاد می‌شود تا فرمان از بالا به پایین جریان پیدا کند و «فرمان‌دهی و فرمان‌بری» محقق شود و الا امکان اداره‌ی هیچ مجموعه‌ای فراهم نخواهد شد. در نتیجه، خُلُق «حسد» به مبنای نظام مدیریتی تبدیل می‌شود. پس «تنوع‌گرایی» باعث می‌شود تا جامعه‌شناسی اقتصادی نظام سرمایه‌داری بر کشور حاکم شود و خُلُق «حرص» به وصف جامعه تبدیل گردد. یعنی با پیاده‌سازی

برنامه‌های توسعه در طول چند دهه، مردم یک کشور حریص می‌شوند زیرا امروزه گردش چرخ اقتصاد کشورها نیاز به انگیزش اجتماعی دارد و همانند گذشته نیست که کارها با ارباب و خشونت و فرمان و اوامر سلاطین و براساس فرهنگ مولویت انجام شود. هنگامی که تنوع طلبی موجب خلق حرص و ایجاد انگیزه برای فعالیت اقتصادی شد، الگوی درآمد نیز براساس فاصله‌ی طبقاتی طراحی می‌شود و در نتیجه الگوی مصرف قاعده‌مند می‌شود و خُلق «حسادت» به وصف جامعه تبدیل شده و مدیریت بر این مبنا شکل می‌گیرد. حال آیا اسلام اجازه می‌دهد که تحریک جامعه برای فعالیت بر مبنای «حرص» انجام شود و مردم از طریق الگوی مصرف نظام سرمایه‌داری به تبعیت وادار شوند و بر اثر آن، جامعه — و نه تنها افراد — به خُلق «حسد» مبتلا شوند؟! ۳. رکن سوم در تأمین سوخت بخش اقتصاد در غرب، اصل قراردادن محرومیت در جریان نیاز و ارضاء است که برای تبیین آن باید به این نکته توجه کرد که علم اقتصاد به حلّ مسأله‌ی نیاز و ارضاء (رفع نیاز) توجه دارد. نیازها گاه از امور فطری محسوب می‌شوند؛ همانند تشنگی انسان و نیاز او به نوشیدن آب پس از فعالیت در هوای گرم. اما آنچه در فرهنگ مدرنیته جریان دارد، «تولید نیاز» است که آن را از یک مقوله‌ی فطری خارج می‌کند. به‌عنوان نمونه، انسان در گذشته برای رفع تشنگی از آب، شیر و چند نوشیدنی محدود استفاده می‌کرد یا در محیط زندگی از پارک، فواره‌های آب، چراغ‌های تزئینی و... بهره نمی‌برد اما امروزه هزاران نوع نوشیدنی برای رفع تشنگی ساخته می‌شود و انواع مختلفی از تزئینات شهری به بازار می‌آید که در صورت عدم استفاده از آنها، احساس فقر و کمبود به جامعه دست می‌دهد. اما مسأله این است که در تمدن غربی، همواره بین «نیاز» و «ارضاء» یک فاصله‌ی مداوم وجود دارد؛ یعنی فاصله‌ی طبقاتی در مقوله‌ی مدیریت، در سطوح دیگر جامعه منعکس شده و باعث

می‌شود تا نیاز و ارضاء در بخش اقتصاد با «محرومیت» همراه شود. در این صورت، پایین‌ترین طبقه‌ی درآمدی مثلاً قادر به ارضاء ده نیاز از نیازهای تولیدشده خواهد بود و طبقه‌ی بعدی، توانایی ارضاء صد نیاز خود را خواهد داشت تا این‌که در طبقه‌ی سرمایه‌داران به‌عنوان بالاترین طبقه‌ی درآمدی، امکان ارضاء یک میلیون نیاز فراهم خواهد شد. پس فاصله‌ی همیشگی بین نیاز و ارضاء در مدل‌های غربی، «محرومیت» را در پی می‌آورد و این محرومیت نیز ناشی از تجاوز به حقوق دیگران از سوی طبقات برتر است؛ زیرا اهالی قدرت و ثروت، حق زیردستان را غصب کرده و آنان را قربانی چپاول و غارت می‌کنند که تبیین این مسائل موکول به مباحث مفصل و تخصصی است.

۴. اما استدلال بر نحوه‌ی جریان محرومیت در الگوی مصرف از طریق توجه به واقعیت موجود در علم برنامه‌ریزی روشن می‌شود زیرا علی‌رغم ادعای تأمین نیازمندی‌های عمومی در برنامه‌ریزی، آنچه عملاً محقق می‌شود افزایش تولید ناخالص ملی (GNP) است که این امر به‌معنای تحمیل الگوی مصرف طبقاتی در جامعه است. در بیانی تفصیلی‌تر باید توجه داشت که در علم «برنامه‌ریزی» — که از ترکیب سه علم «جامعه‌شناسی» و «مدیریت» و «اقتصاد» پدید می‌آید — نحوه‌ی هدایت و کنترل منابع کشور و نیروی انسانی آن در طول چند سال معین می‌شود. برای تدوین برنامه، جمعیت کشور در نظر گرفته شده و سپس طبق استانداردهای متداول مشخص می‌شود که برای این جمعیت، به چه تعداد مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، پزشک، پرستار، معلم، محقق و... نیاز است و چه نوع مواد غذایی در چه مقیاسی باید تولید شود. بر این اساس برنامه‌ی پنج‌ساله طراحی شده و سپس در برنامه‌های سالانه منعکس می‌شود. این روند در ظاهر بسیار مناسب است و در آن به نیازهای تمامی مردم توجه شده و به نظر

می‌رسد که اگر به درستی اجرا شود، همگان از امکانات آموزشی، بهداشتی، رفاهی و... بهره‌مند خواهد شد. اما در عمل برای دستیابی به این امکانات، دسترسی به پول و سرمایه یک امر ضروری است و الا امکان احداث بیمارستان و مدرسه و دانشگاه یا شرایط استخدام معلم و پزشک و محقق و... فراهم نخواهد شد. دستیابی به پول نیز وابسته به تولید ثروت ملی است که در شاخصی به نام رشد تولید ناخالص ملی (GNP) تجلی می‌یابد. اما این‌گونه نیست که تمامی آحاد جامعه به‌صورت مساوی در کار و تولید ثروت نقش داشته باشند بلکه تولید ثروت در نظام سرمایه‌داری، به دست کارتل‌ها، تراست‌ها و شرکت‌های بزرگ (قطب‌های توسعه) تحقق می‌پذیرد. ممکن است این تلقی وجود داشته باشد که: «چه مانعی وجود دارد که تک‌تک مردم به‌کار مشغول شوند و با تولیدات خود برای کشور کسب درآمد کنند» اما امروزه تولید کالا و بالتبع تولید ثروت بدون تکنولوژی ممکن نیست و عموم مردم با پس‌انداز خود نمی‌توانند به وارد کردن کارخانه و ماشین‌آلات و تکنولوژی لازم مبادرت کنند بلکه تنها می‌توانند نقشی همانند کارگر در کارخانه ایفا نمایند. پس برای رشد تولید ناخالص ملی — که لازمه‌ی ضروری در جهت تأمین نیازهای عمومی در برنامه بود — تشکیل قطب‌های توسعه و تأسیس شرکت‌های بزرگ و تجمیع سرمایه‌های کلان ضرورت می‌یابد تا بتوان به واردات ثروت، علم و تکنولوژی (کارخانه) اقدام کرد.^۱ لذا در سبک زندگی غربی برای تولید ثروت، راهی جز ایجاد قلّه‌های ثروت در کنار درّه‌های فقر و محرومیت وجود ندارد که تبعات آن در کشور، شکل‌گیری «وال استریت ایرانی» است که رهبری نسبت به آن هشدار دادند.

۱. البته این درک مربوط به نازل‌ترین سطح از مدل یعنی سطح «مونتئاژ» است و الا برای «مهندسی معکوس» و سپس برای «تولید مدل اداره و ارتقاء آن»، مباحث پیچیده‌ی دیگری مطرح می‌شود.

برای آنکه روش مرسوم در دنیا برای تشکیل قطب‌های توسعه و تأسیس شرکت‌های بزرگ و تجمیع سرمایه‌های کلان تبیین شود، می‌توان از این مثال استفاده کرد: گاه برای وزن کردن اجناس، از ترازوهایی استفاده می‌شود که دارای دو کفه است و هنگامی که با قرار دادن وزنه در یک کفه و جنس مدنظر در کفه‌ی دیگر، شاهین در دو طرف در حالت برابر قرار می‌گیرد، وزن جنس معین می‌شود. اما گاه وزن کردن توسط قپان یا باسکول انجام می‌گیرد که تنها یک کفه و یک ماشین دارد و وزنه‌ای چند گرمی که روی بازوی گشتاور قرار گرفته، وزن جنس را نشان می‌دهد؛ و لو آنکه جنس مورد نظر چندده کیلو وزن داشته باشد و این در حالی است که در ترازوهای قدیمی لازم بود تا وزنه‌ای هم‌وزن با آن جنس روی کفه‌ی دیگر قرار داده شود. این بدان معناست که وزنه‌ی پنجاه گرمی هنگامی که ضرب در طول ده سانتی‌متری گشتاور شود، می‌تواند عملکردی معادل با یک شیء پنجاه کیلوگرمی پیدا کند و دیگر نیازی به یک وزنه‌ی پنجاه کیلویی برای تراز شدن دو کفه نیست. در اقتصاد سرمایه‌داری نیز برای پدیدآوردن شرکت‌های بزرگ، قوانین و مجوزات و تخصیص‌ها و تسهیلات به نحوی طراحی می‌شود که با یک ثروت پنج میلیاردی بتوان یک فعالیت اقتصادی پانصد میلیاردی را انجام داد. یعنی وارد کردن کارخانه برای رونق دادن به اقتصاد کشور مشابه همان کالای پنجاه کیلویی است و سپردن اختیار انفال و بیت‌المال به بخش خصوصی، مانند همان بازوی گشتاوری است که به وزنه‌ی پنجاه گرمی (= سرمایه‌ی پنج میلیاردی)، توانایی جابه‌جایی پنجاه کیلوگرم (فعالیت پانصد میلیاردی) می‌دهد. به عبارت دیگر با تجمیع سرمایه در شرکت‌های سهامی — که اغلب از سوی اعضای متعدد آن تأمین شده — نظام حاکم، اعتباری ده تا صد برابری به این شرکت‌ها برای فعالیت اقتصادی در بازارهای سودآور اعطاء می‌کند. بنابراین «نظام موازنه‌ی قدرت» به نفع قشر سرمایه‌دار است تا با تمرکز سرمایه در قالب

شرکت و کارآمد کردن شرکت‌ها توسط قوانین، تسهیلات و مجوزات به تولید ثروت بپردازند و الا بدون تشکیل قطب‌های سرمایه، بازار صادرات و واردات و عرصه‌ی تولید و توزیع و مصرف رونق نمی‌گیرد. در واقع برای تولید ثروت و رونق بازار بر مبنای نظام سرمایه‌داری، راهی به جز حمایت همه‌جانبه از سرمایه‌داران و اختصاص مقدرات ملی به آنها وجود ندارد و در نتیجه‌ی این روند، نیازمندی‌های مردم — که در ابتدا ادعا می‌شد مبنای برنامه‌ریزی در کشورهاست — به صورت طبقاتی تأمین خواهد شد و اقشار مستضعف توانایی بهره‌مندی از طیف بزرگی از امکانات عمومی را نخواهند داشت. از سوی دیگر، قیمت بسیاری از کالاهای تولیدی و خدمات — که بر اثر فعالیت این شرکت‌ها به دست می‌آید — در «مکانیزم عرضه و تقاضا» معین می‌شود که در ادامه‌ی مباحث، به مظالم و مفساد جاری در این مکانیزم پرداخته خواهد شد تا در نهایت روشن شود که مدل‌های غربی به مثابه یک ماشین، ملت‌ها را به مقصدی می‌برند که آن مقصد چیزی جز سجده بر دنیا و آیین دنیاپرستی نیست.

مبحث چهارم

بررسی سیستم برق‌رسانی در اقتصاد غربی از طریق تحلیل «مکانیزم عرضه و تقاضا»
بر پایه‌ی سه خُلق «اسراف، تباخر و استکبار»

۱. بیان شد که اگر مدل اداره به‌مثابه یک ماشین پیچیده در نظر گرفته شود، سوخت این ماشین از سه اخلاق رذیله یعنی «حرص، حسد و ظلم (محرومیت)» تأمین می‌شود. البته یک ماشین تنها دارای «سیستم سوخت‌رسانی» نیست بلکه «سیستم الکتریکی» و «سیستم مکانیکی» نیز در آن تعبیه شده است و برای فهم از سیستم برق‌رسانی در ماشین «مدل اداره» باید به «مکانیزم عرضه و تقاضا» توجه نمود. درک ساده و خُرد از این مکانیزم — که در کشور ما نیز رواج دارد — آن است که ثبات تقاضا هنگامی که با کاهش عرضه همراه شود، موجب کمیابی کالاها شده و قیمت‌ها را افزایش خواهد داد. اما باید توجه داشت هنگامی که تولید کالا بر «تنوع‌گرایی» استوار شده و به «تولید انبوه» تبدیل شود، خُلق «اسراف» در جامعه جریان خواهد یافت.

۲. این در حالی است که موضوع «مکانیزم عرضه و تقاضا» منحصر به «کالا» نیست بلکه «ثروت» نیز دارای مکانیزم عرضه و تقاضاست و مورد داد و ستد قرار

می‌گیرد. در واقع شاخصه‌ی کمی برای ثروت یک کشور در تولید ناخالص ملی (GNP) متبلور می‌شود که اثر آن در قدرت ارزی آن کشور تجلی می‌یابد اما در این میان، تنها برخی ارزها هستند که به «ارز مرجع» تبدیل می‌شوند. یعنی علی‌رغم نیاز همه‌ی کشورها به صادرات و واردات، هر کشوری نمی‌تواند از واحد پولی خود برای صادرات و واردات استفاده کند و به‌عنوان مثال برای پرداخت هزینه‌ی واردات تکنولوژی از آلمان به داخل کشور، ریال ایران پذیرفته نمی‌شود. بلکه با هدف ثبات مالی و ایجاد وحدت رویه، ارز مرجع است که وسیله‌ای برای مبادلات جهانی قرار می‌گیرد و همه‌ی کشورها با دلار و یورو معامله می‌کنند. اما انتخاب دلار به‌عنوان ارز مرجع و پذیرش آن در سطح جهانی، ناشی از قدرت سیاسی و نظامی امریکا نیست بلکه به‌دلیل ثبات بیشتر و سودآوری بالاتر آن ارز نسبت به سایر ارزهاست و به عبارت دیگر، دلار در مقایسه با سایر واحدهای پولی، قیمتی‌تر است.

برای تبیین این مسأله می‌توان از این مثال استفاده کرد: اگر مجموع قدرت اقتصادی هر یک از کشورها همانند یک سنگ در نظر گرفته شود، سنگی که توسط امریکا تولید می‌شود از جنس الماس است اما سنگی که توسط کشور افغانستان تولید می‌شود، از جنس سنگ حَمّام است؛ یعنی قیمتِ ثروت‌های تولیدشده با یکدیگر برابر نیست. به عبارت دیگر، همان‌طور که ترکیبات و بافتِ هر یک از سنگ‌ها با دیگری متفاوت است و همین تفاوت است که باعث اختلاف قیمت میان طلا و نقره می‌شود، ترکیبات و بافت اقتصاد امریکا نیز با ترکیبات و بافت اقتصاد سایر کشورها تفاوت دارد. مثلاً تولیدات صادراتی ایران در کالاهایی مانند فرش و پسته و برخی صنایع ساده خلاصه می‌شود، اما تولیدات صادراتی امریکا، هواپیما و کامپیوتر و تلفن همراه و سایر تکنولوژی‌های برتر است که بی‌رقیب هستند و به همین دلیل می‌توان آنها را به هزاران

برابر قیمت تمام شده به فروش گذاشت. پس بافت صادرات و واردات در کشورهای پیشرفته با دیگر کشورها متفاوت است و لذا اقتصادهایی مانند اقتصاد ایران، قیمتی نیست و به تبع ریال ایران نیز قدرت و قیمت چندانی ندارد و فاصله‌ی آن با ارز کشورهای صنعتی، همانند فاصله‌ی بین قیمت فیروزه و قیمت الماس است. در نتیجه، دلار و یورو به ارز مرجع در سطح جهانی تبدیل می‌شوند و مورد خرید و فروش قرار می‌گیرند و انجام تمامی مبادلات بین‌المللی وابسته به آنهاست. به این صورت، مکانیزم عرضه و تقاضا در موضوع ثروت شکل می‌گیرد و در مقوله‌ی ارز و مبادلات ارزی متجلی می‌شود. این روند بدان معناست که سودآوری منحصر به خرید و فروش کالا نیست بلکه خرید و فروش ارز نیز سودآور است و لذا ثروتی که در نظام سرمایه‌داری به دست می‌آید، بیش از همه به «امور مالی» باز می‌گردد و سود حاصل از «تولید» و «تجارت» در رتبه‌های دوم و سوم قرار می‌گیرد. یعنی در این محیط، اقتصادی پیشرو خواهد بود که به مبادله‌ی کالا اکتفاء نکند بلکه همانند امریکا با تکیه به معاملات مالی و گردش واحد پولی خود در دنیا، به کسب ثروت بپردازد: پول × زمان، پول = پول بیشتر.

در این صورت، هر کشوری که قیمت اقتصاد خود را از لحاظ کیفیت و کمیت افزایش داد، قدرت هزینه پیدا خواهد کرد و شهرهایی همانند نیویورک را پدید خواهد آورد که تمرکز سرمایه و تکنولوژی و شرکت‌های بزرگ و پروژه‌های عظیم و امکانات مدرن در آن، باعث جذب سرمایه‌های دیگران خواهد شد. در واقع ثبات و سودآوری و نحوه‌ی هزینه‌کرد بانک‌ها و شرکت‌های امریکایی و اروپایی — که به تکنولوژی‌های برتر وابستگی دارد — به نحوی است که نه تنها ثروت افراد بلکه ثروت کشورها را به سوی خود جذب می‌کند و دولت‌ها سرمایه‌های ملت خود را در آن مجموعه‌ها

سپرده‌گذاری می‌کنند تا از سودی مطمئن و تضمینی بهره‌مند شوند. یعنی قدرت هزینه‌کرد که در باطن خود به جلال و جبروت مادی در بانک‌ها و شرکت‌ها باز می‌گردد، موجب ایجاد اعتماد در سطح جهانی و جذب سرمایه‌های بین‌المللی به سمت بورس‌های برتر می‌شود که حتی در بحران‌های اقتصادی نیز دچار کمترین نوسان می‌شوند.^۱ این روند در داخل کشورها نیز جریان دارد و به‌عنوان مثال در ایران، اکثر سرمایه‌ها به‌سوی پایتخت سرازیر می‌شود زیرا سود سرمایه و قدرت هزینه‌کرد در تهران بیش از شهرهایی مانند تبریز و مشهد و شیراز است و این شهرها نیز به نوبه‌ی خود در مقایسه با شهرهای کوچک، از تضمین مالی و سودآوری بیشتری برخوردارند. در چنین محیطی، وعظ و توصیه به افراد برای دوری از اسراف و ریخت‌وپاش اثری ندارد زیرا اسراف و ریخت‌وپاش و هزینه‌های تجمل‌آمیز، پایه‌ی جلب «اعتماد اجتماعی» و جذب سرمایه و پول قرار گرفته است و دپارتمان‌های اقتصاد در دنیا با تحقیق مداوم برای سودآوری بیشتر بازار، به کشف معادله در این زمینه‌ها مشغول‌اند. لذا خُلق «تفاخر» از اسراف در مصارف شخصی مانند پوشاک و خوراک و سایر ابعاد زندگی یک مدیرعامل آغاز می‌شود و تا انتخاب بهترین بخش شهر برای دفتر شرکت و نحوه‌ی دکوراسیون آن و... ادامه می‌یابد تا بتواند نمایندگی یک شرکت بزرگ در یک کشور کم‌توسعه‌یافته را به‌دست بیاورد. از این‌رو، خُلق «تفاخر» در داخل و خارج تعمیم و گسترش می‌یابد.

یعنی هنگامی که اقتصاد کشورهای مختلف در اصطکاک با یکدیگر قرار می‌گیرند، دیگر اشتغال در یک واحد تولیدی موضوع بحث نیست بلکه «چهار بازار»

۱. همین مسأله در امور سیاسی و امنیتی نیز جریان دارد و روال متداول در جهان، آن است که کشورها برای حفظ قدرت و تأمین ثبات داخلی و خارجی خود، به قطب‌های قدرت سیاسی مانند آمریکا و سازمان‌های امنیتی آن مانند سیا متصل شوند تا از نظر سیاسی و امنیتی محفوظ بمانند.

(بازار سرمایه، بازار کار و...) در یک کشور و تعادل در اقتصاد کلان مطرح می‌شود اما این تعادل به نحو مادی محقق می‌شود زیرا متغیر اصلی در چهار بازار، بازار سرمایه است و تمامی بازارها باید به نفع سودآوری سرمایه عمل کنند که این امر، علت تخصیص ثروت کشور به سوی قطب‌های توسعه می‌شود.

۳. گذشته از مکانیزم عرضه و تقاضا در «کالا» (سطح خرد) و مکانیزم عرضه و تقاضا در «ثروت» (سطح کلان)، مکانیزم عرضه و تقاضا در رابطه‌ی بین «انسان» و «طبیعت» نیز جریان دارد که توجه به آن، مکانیزم عرضه و تقاضا را در سطح «تمدن‌سازی» روشن خواهد کرد. زیرا انسان با سه نوع رابطه مواجه است: «رابطه‌ی انسان با خدا»، «رابطه‌ی انسان با انسان» و «رابطه‌ی انسان با طبیعت». اما مادیون و اهل دنیا، «رابطه‌ی انسان با طبیعت» را بر «رابطه‌ی انسان با انسان» حاکم نموده‌اند و «رابطه‌ی انسان با خدا» را نیز از زندگی حذف کرده‌اند که این به معنای «استکبار» در برابر خدای کبیر و متعال است.

در واقع بین «انسان» و «جهان»، اثرگذاری و اثرپذیری وجود دارد؛ یعنی یک جامعه با تمامی مقدرات خود اعم از متفکرین و کارگران و ابزارها و... تأثیری بر «جهان» دارد و در خلال آن، نحوه‌ی زندگی تغییر می‌کند و در نتیجه، جهان نیز بهره‌ی جدیدی به انسان می‌دهد. پس در پی اثرگذاری انسان بر طبیعت و اثرگذاری طبیعت بر انسان و تداوم این سیر، مقدرات و منابع و تکنولوژی و علم و فکر و نرم‌افزارها و... رشد می‌کند که موجب شکل‌گیری جامعه‌ی متمدن می‌شود؛ اما تکامل زمانی رقم می‌خورد که قدرت روحی، فکری، جسمی انسان افزایش پیدا کند و ثابت نماند و «بهینه» محقق شود. یعنی بهره‌ی جدیدی که در اثر این تمدن به دست می‌آید، باید انگیزه‌ی انسان برای تغییر سطح زندگی را تحریک و تشدید کند. در این منزلت، باید

مشخص شود که آیا انسان به جهان و طبیعت تخصیص پیدا می‌کند یا طبیعت و جهان به انسان تخصیص می‌یابد و در تسخیر او قرار می‌گیرد؟ مکتب و آیین دنیاپرستی موجب می‌شود تا انسان تحت تسخیر طبیعت قرار بگیرد و به جای سجده بر بت‌های سنگی و چوبی، بر آثار ماده و قوانین آن سجده کند و به عشق‌بازی با آن مشغول شود؛ زیرا قدرت و توانمندی را در آب و خاک و معادن و ... می‌داند و به دنبال تلذذ و تمتع از تمامی ابعاد طبیعت است. برای رشد و تکامل این روند نیز علوم اجتماعی و انسانی، «ظرفیت روحی، فکری و جسمی انسان و جامعه» را به صورت مداوم افزایش می‌دهند و با وعده‌ی دستیابی به شهوات و اهواء، زمینه را برای ارتقاء راندمان افراد فراهم می‌کنند و به نام شکوفاکردن استعداد‌های انسان و به فعلیت رساندن آنها، بشریت را در حالت انقطاع نسبت به دنیا قرار می‌دهند.

شاخص این مطلب، آن است که حاصل گردش مالی در دنیا تحت هر شرایطی باید افزایش قیمت دلار و دائم‌افزایی پول در طول زمان باشد. به عبارت دیگر قرارگرفتن یک واحد پولی به عنوان ارز مرجع، شاخصه‌ی کمی برای شدت انگیزه‌های آن ملت برای سجده بر دنیا و افزایش مداوم توانمندی یک جامعه برای بهره‌مندی از عالم ماده و انقطاع نسبت به آن است. بنابراین «بهره‌وری» تنها در یک کارخانه‌ی تولید کالا خلاصه نمی‌شود بلکه در سطح یک مکتب و ایدئولوژی مادی نیز قابل ملاحظه است.

۴. پس در جمع‌بندی می‌توان گفت که برق‌رسانی به ماشین اقتصاد غربی از طریق «مکانیزم عرضه و تقاضا در سه سطح خرد، کلان و توسعه» انجام می‌شود که همانند دینام و پلاتین در یک اتومبیل، موجبات احتراق و سوخت‌وساز را پدید می‌آورد. این مکانیزم در سطح خرد آن، «عرضه و تقاضای کالا» را شکل می‌دهد و به عوامل تولید در کارخانجات باز می‌گردد و همراه شدن «تولید انبوه» با «تسوع‌گرایی» در نهایت،

موجب جریان «خُلُق اسراف» در جامعه می‌شود.

از سوی دیگر، در کشوری مانند ایران، برای تعیین محل هزینه‌ی پارانه‌ها و درآمد نفت و تسهیلات بانکی، اختلافاتی وجود دارد اما در نظام سرمایه‌داری، «قدرت هزینه‌کرد صاحبان شرکت‌های بزرگ» باعث ایجاد جلال و جبروت مادی می‌شود و با جلب اعتماد اجتماعی، جاذبه‌ای را به وجود می‌آورد که بسیاری از سرمایه‌ها را بدون احتیاج به قوانین و مجوزات، به‌سوی بخش خصوصی و قشر سرمایه‌دار سوق می‌دهد و تخصیص‌ها را عملاً به دست آنان می‌سپارد. پس این مکانیزم در سطح کلان، «عرضه و تقاضای ثروت» را شکل می‌دهد و بازار پول را به علت تعادل در چهار بازار تبدیل می‌کند و کیفیت و کمیت تولید ناخالص ملی را رقم می‌زند. در این صورت، وزن و قیمت تولید ناخالص ملی که در رقابت بین کشورها معین می‌شود، باعث جریان «خُلُق تفاخر» در میان ملت‌ها و فخرفروشی در سطوح جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای می‌گردد.

اما مکانیزم عرضه و تقاضا میان انسان و جهان و بهینه‌ی این رابطه، به‌معنای «خوض در دنیا» و غوطه‌وری در آن است و توجه به راندمان و افزایش بهره‌وری در مقیاس جامعه و تمدن، هنگامی که براساس مبانی مادی انجام شود، جریان «خُلُق استکبار» را در پی می‌آورد. لذا در عرصه‌ی علوم مدرن همانند دانش ژنتیک، ادعای خَلق و آفرینش مطرح می‌شود و با تولید فن‌آوری‌های جدید و رفاه حاصل از آن، فراهم‌آوردن بهشت دنیوی برای بشریت القاء می‌گردد و به‌جای طرح شبهات نظری، عالم آخرت به‌صورت عملی نفی می‌شود؛ زیرا قدرت علمی و تکنولوژیک باعث شده تا الگوی مصرفی که در گذشته مخصوص به پادشاهان و خاندان سلطنتی بوده، در میان عموم مردم رواج پیدا کند. به‌عنوان مثال، تنها درباریان بودند که برای بهره‌مندی از هوای

خنک در فصل گرما و هوای گرم در فصل سرما، می‌توانستند به بیلاق و قشلاق در قصرهای تابستانی و زمستانی مبادرت کنند اما امروزه همه‌ی شهروندان در خانه‌های خود می‌توانند از طریق سیستم‌های گرمایشی و سرمایشی، به هوای مطبوع در تمامی فصول دسترسی داشته باشند. همچنان‌که لباس‌های نرم و لطیف و رنگارنگ و غذاها و طعم‌ها و خوردنی‌های متنوع، مخصوص به اهالی دربار بوده و رعیت عموماً از پارچه‌های زبر و چند نوع غذای ساده و محدود استفاده می‌کردند اما در دوران کنونی، اقشار متوسط نیز از البسه و اغذیه‌ی گوناگون و با کیفیت بهره می‌برند و دلدادگی این نحوه از زندگی شده‌اند و برای دستیابی به این مواهب و تداوم آن، به هر نوع خُلقِ رذیله رضایت می‌دهند. البته تبیین دقیق از این حقایق، نیازمند مباحث تخصصی و آکادمیک است اما در این مباحث به طرح آن متناسب با فرهنگ عمومی اکتفاء می‌شود.

۵. گرچه نقد و بررسی مکاتب و ایسم‌های غربی در انسان‌شناسی و روان‌شناسی و... و طرح مباحث نظری در این موضوعات ممکن است اما مکانیزم عرضه و تقاضا در سه سطح (تمدن و آیین دنیاپرستی، اقتصاد کلان و ارز، اقتصاد خرد و کالا) باعث می‌شود تا در صحنه‌ی عمل، همگان ناچار به تسلیم در برابر این روابط شوند و سبک زندگی «تولید، توزیع، مصرف» غربی در جهان فراگیر شود و حتی کشورهای کمونیستی همانند چین و کوبا نیز به همین سمت حرکت کنند و کشوری مثل ویتنام که زمانی مظهر مقاومت و ایستادگی در برابر امپریالیزم جهانی بود، به این نتیجه برسد که جنگ با امریکا تصمیم درستی نبود و برای دستیابی به توسعه و رفاه باید با قطب سرمایه و تکنولوژی همکاری کرد و منتظر عذرخواهی نیز نماند.

پس اگر مدل اداره به‌مثابه یک ماشین در نظر گرفته شود، توقف در «مکانیزم عرضه و تقاضا در موضوع کالا» (اقتصاد خرد) به‌مثابه تعویض قطعه است که در

مغازه‌های مکانیکی انجام می‌شود و قابل مقایسه با طرح‌های تحقیق و توسعه در شرکت‌های بزرگ برای ارتقاء تکنولوژی اتومبیل نیست. در واقع تا زمانی که ادراک رایج از مکانیزم عرضه و تقاضا، در سطح «تعمیرات و تعویض قطعات مدل اداره» باقی بماند و به سطح «مهندسی معکوس» و سپس به سطح «بهینه‌ی مدل اداره» ارتقاء پیدا نکند و عمق جبهه‌ی اقتصادی دشمن مورد شناسایی قرار نگیرد، مهندسی اقتصاد مقاومتی و تحقق آن میسر نخواهد بود؛ همان‌طور که در جنگ نظامی، اکتفاء به شناسایی خط اول دشمن و فقدان اطلاعات از خطوط بعدی و استراتژی‌های دشمن در تأمین سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای دفاعی و...، باعث نقصانی بزرگ در طراحی عملیات و شکست آن خواهد شد. باید توجه داشت که کشوری همانند چین با وجود نیروی انسانی مترکم و ثروت عظیم و صادرات روزافزون نتوانسته است جایگاه دلار را به‌عنوان ارز مرجع از آن خود کند و واحد پولی خود را جایگزین آن نماید بلکه تمامی ارزها از جمله یوان چین در حال طواف بر محور دلار هستند و این بدان علت است که چین و سایر اقتصادهای نوظهور قادر به «تولید و ارتقاء مدل اداره» نیستند بلکه تولید و بهینه‌ی این ماشین پیچیده در انحصار برخی کشورهای صنعتی مانند آمریکا و انگلیس و فرانسه است و کشورهایی مانند چین تنها در به‌کارگیری این ماشین موفق عمل کرده و «مهندسی معکوس» آن را به درستی انجام داده‌اند. لذا زمانی می‌توان ریال را از طواف بر محور دلار خارج کرد و در برابر هجمه‌های اقتصادی دشمن ایستاد و جبهه‌ی اقتصادی مستقل و کارآمد را پدید آورد که شناختی عمیق از سطح تولید و بهینه‌ی مدل اداره‌ی غربی به‌دست آید و به راهکار مقابله با آن، یعنی تولید یک مدل اداره‌ی نوین براساس اسلام توجه شود.

مبحث پنجم

تبیین ارکان سیستم مکانیکی در اقتصاد غربی به سه خُلق «تکاثر، ربا، خوض در دنیا»
در سه سطح «شرکت‌ها، بانک‌ها و برنامه‌های توسعه»

۱. همان‌طور که خدای متعال در قرآن کریم فرموده، تمامی انبیا به «لسان قوم» خود مبعوث شده‌اند: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» اما مقصود از این تعبیر، تنها زبان عبری، عربی و... نیست بلکه اشاره به ادبیاتی دارد که وسیله‌ای برای اسارت و استثمار آن قوم شده است؛ یعنی پیامبران الهی با در نظرگرفتنِ فرهنگی که مردم به آن گرفتار بودند، سخن می‌گفتند و آیاتی متناسب با آن وضعیت می‌آوردند تا همگان بیدار شوند و با درک از ظلمات و مفسداتی که به آن دچارند، به سوی نجات و سعادت حرکت کنند.

حضرت امام خمینی قدس سره و مقام معظم رهبری حفظه‌الله نیز گرچه با زبان فارسی، جهان اسلام و جامعه‌ی شیعیان را مورد خطاب قرار می‌دهند، اما همواره غل و زنجیرهایی را که امروزه به پای امت اسلامی بسته شده، تشریح می‌کنند و راه نجات از وضع کنونی را تبیین می‌نمایند. در واقع ادبیاتی که اکنون مسلمین با آن مواجه‌اند،

فرهنگ مدرنیته است که با هزاران زبان و لسان، کلمه‌ی توحید و خداپرستی را مورد تهدید قرار داده و لذا برای مقابله با این تهدید، شناخت عمیق و نخبگانی از فرهنگ مدرنیته امری ضروری است.

۲. گفته شد که آنچه نظام جمهوری اسلامی به آن مبتلاست، مدل اداره‌ی غربی است که می‌توان آن را به یک ماشین تشبیه کرد که از ترکیب سیستم‌های «سوخت‌رسانی»، «برق‌رسانی» و «مکانیکی» به وجود آمده است. پس از بیان سیستم سوخت‌رسانی و برق‌رسانی در بخش اقتصاد، نوبت به بدنه‌ی ماشین و سیستم مکانیکی آن می‌رسد: امروزه برای فعالیت اقتصادی همه باید در چارچوب قوانین شرکت‌ها عمل کنند اما قوانین شرکت‌ها در مقایسه با احکام شرکت در رساله‌های عملیه دارای تفاوت ماهوی است. زیرا شرکت اسلامی ماهیتاً یک عقد جایز است و همزمان با افزایش تعداد شرکاء، احتمال فروپاشی آن افزایش می‌یابد و زمینه‌ای برای تجمع ثروت به نحو پایدار فراهم نمی‌کند. اما قوانین شرکت‌ها به نحوی طراحی شده که عقد شرکت در عمل به یک عقد لازم تبدیل گردد و تفکیک مدیریت از مالکیت (تبدیل اموال به سهام) باعث می‌شود تا علی‌رغم افزایش اعضا، نه تنها ثبات شرکت با مانعی روبه‌رو نشود بلکه «تجمع ثروت» پدید آید و از این‌رو، شرکت‌هایی همانند فورد و... شکل می‌گیرند که عمری بیش از صد سال دارند. به عبارت دیگر، شرکت در نظام سرمایه‌داری به مثابه «سلول اولیه‌ی جامعه» است و موجب «تکثیر ثروت» می‌شود.

سپس این شرکت‌ها در «شبکه‌ی بانکی» از حالت سلولی خارج شده و همانند دست و پا و چشم و گوش و... به «اندام» تبدیل می‌شوند؛ یعنی بانک‌ها هدایت و جهت‌دهی به شرکت‌ها را بر عهده می‌گیرند که این کار با تکیه به ابزاری به نام «پول» انجام می‌گیرد و شکل نوینی از «ربا» را نتیجه می‌دهد؛ رفتاری که در ادبیات دینی،

به‌مثابه «جنگ با خدا و رسول خدا» شمرده شده است. در همین جا باید اشاره‌ای به تعریف پول کرد تا شکل نوین ربا روشن شود و معلوم گردد که نمی‌توان پول در شکل مدرن آن را بر «مقوله‌ی اعتباری»، «حواله» یا سایر عناوین فقهی منطبق نمود. در گذشته، هر شخصی تولید مازاد بر نیاز خود را به بازار می‌آورد و آن را با جنس دیگری که به آن نیاز داشت، معاوضه می‌کرد و معاملات به‌صورت تهاتری انجام می‌شد. پس از آن و با ضرب مسکوکات، یک واحد برای معاملات معین شد تا اجناس در ازای سکه مبادله شوند و سپس اسکناس نشر پیدا کرد که در این سطح، کارآمدی پول (اعم از سکه و اسکناس) در «تسهیل مبادله» و رهایی از مشکلات تهاتر نمود می‌یابد؛ اما کارآمدی پول به این سطح محدود نمی‌شود. زیرا در تولید یک کالا و برای محاسبه‌ی سهم عوامل تولید در آن (مانند ماشین‌آلات، کارگر، سرمایه، مواد اولیه و...) به یک واحد برای ارزش‌گذاری نیاز است؛ همان‌طور که برای وزن کردن اشیاء یا مساحی نیز از یک واحد مخصوص استفاده می‌شود. پس سطح دوم از کارآمدی پول، تعیین واحد ارزش‌گذاری برای تعیین قیمت بقیه‌ی عوامل تولید است. اما هنگامی که بحث از توازن ارزی به میان می‌آید و ارزشی مورد معامله قرار می‌گیرد، کارآمدی پول در سطحی بالاتر تجلی پیدا می‌کند و به شاخصه‌ی کمی برای سجده‌ی یک ملت بر دنیا تبدیل می‌شود و اگر در قرآن کریم «ربا» به‌مثابه جنگ با خدا و رسول شمرده شده است، نباید به ربای مکیل و موزون منحصر شود بلکه معنای فوق نیز باید مدنظر قرار گیرد.

۳. با فعالیت شرکت‌ها براساس خُلق تکاثر و عملکرد بانک‌ها بر مبنای ربا و تبدیل سلول‌ها به اندام در این روند، سازمان برنامه و بودجه نیز با طراحی برنامه‌های توسعه، به‌مثابه «مغز» عمل می‌کند و بانک مرکزی همانند «قلب» وظیفه‌ی پمپاژ خون به این اندام‌ها را بر عهده می‌گیرد. در نتیجه، دستگاهی پدید می‌آید که دارای حیات اجتماعی

است! گرچه رقابت سالم و منافع ملی و مصالح مردم را نابود کند و در عمل، موجب «توسعه‌ی کفر و دنیاپرستی» شود. در این سطح از بحث روشن می‌شود که ما در واقع با یک «ماشین» مواجه نیستیم بلکه آنچه در برابر ماست، یک «موجود زنده و ارگانیک» است که برخلاف ماشین، نیازی به تعویض قطعات ندارد بلکه تمامی اجزاء آن از ابتدا تا انتهای عمر به فعالیت خود ادامه می‌دهند. پس غرب در مدل مدیریتی خود از سطح ساخت ماشین نیز عبور کرده و توانسته یک ارگانیزم را در مقابل جامعه‌ی بشری قرار دهد. البته آنچه گذشت، تحلیل عقلانیت دین‌محور از مدل اداری غربی است و الا کفار در گزارش از رفتار خود به وجود اخلاق رذیله‌ای همانند اسراف، استکبار، حرص، حسد و... اعتراف نمی‌کنند؛ همان‌طور که رفتار نظامی و سیاسی و امنیتی خود را زیر نقاب صلح و دموکراسی و حقوق بشر پنهان می‌کنند.

۴. البته غرض از این اشاره‌ای بسیار اجمالی به مبحث شرکت و بانک (پول) و برنامه‌های توسعه، توجه دادن همگان به این نکته‌ی اساسی بود که عقلانیت قبل از رنسانس و منطق صوری و مفاهیمی مانند بناء عقلاء و... نمی‌تواند درک صحیح و دقیقی از فرهنگ مدرنیته و محصولات آن ارائه دهد و هجمه‌ای را که توسط این تمدن بر کلمه‌ی توحید و خداپرستی وارد شده، تبیین نماید. البته پیش از انقلاب و در زمانی که شیعه به حاکمیت و قدرت نرسیده بود و فقهای بزرگوار توانی برای تصرف در شئون اجتماعی نداشتند، استفاده از عقلانیت پیش از رنسانس برای پاسخگویی به مسائل مستحدثه و تصحیح اعمال مکلفین و رفع گرفتاری آحاد مؤمنین کفایت می‌کرد و تطبیق سوق مسلمین بر بازار موجود یا تطبیق حواله بر پول مدرن و... قابل قبول بود. اما در دوره‌ای که بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه تحت اختیار مؤمنین قرار گرفته و شرایطسازی و حکومت بر شرایط به دست دین و مذهب افتاده، باید به نحو دیگری با

این مسائل پیچیده برخورد کرد.

در واقع تحلیل عقلانیت دین محور از بخش اقتصاد در مدل اداری غربی — که اجمالی از آن در این مباحث مطرح شد — نشان می‌دهد که این ماشین پیچیده بر نه خلق رذیله استوار شده است: «حرص، حسد و محرومیت» در سیستم سوخت‌رسانی؛ «اسراف، تفاخر، استکبار» در سیستم برق‌رسانی؛ «تکاثر، ربا، توسعه‌ی کفر» در سیستم مکانیکی. هنگامی که در اداری یک کشور از چنین ماشینی استفاده شود، تمامی روابط اجتماعی را به کفر و شرک آلوده می‌کند و بنابر تبیین نوینی که از خداپرستی و کفر ارائه شد، کلمه‌ی توحید را — که مبنای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی است — مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. در این صورت، مسائل متداولی مانند مشکلات مناطق آزاد و خطرات شیوه‌ی قراردادهای جدید نفتی و ناهنجاری در واردات کالا و تعرفه‌های آن و... اهمیت اساسی نخواهد یافت بلکه بحث از مقولاتی مانند تجارت جهانی، استراتژی صنعت، تکنولوژی متمرکز، برنامه‌های توسعه و چگونگی ارتباط آنها با دین و مکتب مطرح می‌شود. اگر مقام معظم رهبری بر ضرورت پیوست فرهنگی برای پروژه‌های بزرگ تأکید دارند، آیا نباید روشن شود که پیوست فرهنگی برای مدل اداری غربی چیست و این ماشین چه فرهنگی را وارد کشور اسلامی می‌کند؟! آیا استفاده از این مدل و بالتبع جریان اخلاق رذیله‌ای که ذکر آنها به صورت فشرده گذشت، چیزی از توحید و دین‌داری باقی می‌گذارد؟! اگر به این ریشه‌ها توجه نشود، تدوین اسناد بالادستی نیز نمی‌تواند حرکت ساختارها را به نحو صحیح، جهت‌دهی کند.

مبحث ششم

تبیین جاده‌های مورد نیاز برای حرکت ماشین «مدل اداره» در سه بخش «اقتصادی، فرهنگی، سیاسی»؛ موجب حاکمیت «ولایت مطلقه مادی» بر کشورهای جهان

۱. پس از تبیین مدل اداره به مثابه یک ماشین و تشریح سیستم‌های سه‌گانه‌ی آن، باید به این مهم پرداخته شود که این ماشین در چه جاده‌ای حرکت می‌کند و سپس روشن گردد که این جاده‌ها کشور را به چه مقصدی می‌رساند. به عبارت دیگر آنچه در مباحث قبلی پیرامون سیستم‌های سه‌گانه‌ی ماشین مدل مطرح شد، به مثابه اصول عام بود اما این ماشین پیچیده هنگامی که در عرصه‌ی عینیت به حرکت در می‌آید، باید همانند اتومبیل روی زمین یا کشتی در دریا یا هواپیما در آسمان باشد چرا که این ماشین‌ها برای به حرکت درآمدن، اصطکاک زمین و آب و فشار هوا را خنثی می‌کنند. لذا ضروری است تا معین شود که مدل اداره در نظام سرمایه‌داری باید چه اصطکاک‌هایی را خنثی نماید و در چه مسیر و جاده‌ای حرکت کند تا خود و سرنشینان را - که یک ملت هستند - به مقصد برساند.

در واقع مدل سرمایه‌داری به‌عنوان یک سیستم اقتصادمحور، به اموری نیازمند

است تا بتواند جاده‌هایی برای حرکت خود در بخش اقتصاد احداث کند که اولین آن، «شرایط جغرافیایی و ژئوپلتیک آن کشور اعم از سرزمین، آب و هوا و سایر منابع طبیعی» است. اگر این امکانات در اختیار بخش خصوصی و قشر سرمایه‌دار قرار نگیرد، عملاً امکان حرکت از این ماشین خواهد شد. اما با در اختیار گرفتن منابع طبیعی یک کشور، ماشین مدل نیز به شکل‌های مختلفی در می‌آید؛ همان‌طور که اتومبیلی که به جابه‌جایی مسافر مشغول است، به شکل تاکسی در می‌آید و خودرویی که مسئولیت حمل و نقل بار و کالا را بر عهده دارد، به صورت کامیونت و تریلی ساخته می‌شود. لذا مدل اداره به حسب حرکت خود در موضوع زمین، سرفصل‌هایی همچون مراتع، جنگل‌ها، کشاورزی، باغداری، دام و طیور و... را ایجاد خواهد کرد و بنا به حرکت در موضوع دریا، عناوینی چون کشتی‌رانی و شیلات و صیادی را پدید خواهد آورد. یعنی برای تشریح ماشین نمی‌توان به صورت کلی به سه سیستم سوخت‌رسانی و برق‌رسانی و مکانیکی اشاره کرد و به این اصول عام اکتفاء نمود بلکه در تمدن مدرن، ماشین‌های مختلفی با قید موضوع خاص طراحی شده‌اند و محاسبات علمی برای هر یک از آنها انجام شده که باید به صورت جداگانه بررسی شوند. به عبارت دیگر ماشین مدل در سطح کلان - که طبق مباحث گذشته بر اخلاق رذیله استوار شده - هنگامی که با موضوع خاص ترکیب می‌شود، ماشینی مخصوص به آن موضوع و طراحی متناسب با آن را نتیجه می‌دهد.

در هر صورت، «منابع طبیعی و انفال کشور» در نظام سرمایه‌داری، از طریق قوانین مصوّب و محاسبات کارشناسی در طرح‌ها و پروژه‌ها، به قطب‌های توسعه و ثروتمندان تقدیم می‌شود و به‌عنوان دستمزد فعالیت‌های توسعه‌ای، به ملکیت بخش خصوصی در می‌آید. البته برای حرکت در جاده‌ی انفال و منابع طبیعی، ماشینی به نام

مالکیت حقوقی طراحی شده که به جای مالکیت افراد به مالکیت شرکت‌ها منتهی می‌شود.

۲. دومین بخش، «نیروی انسانی و جمعیت» است؛ یعنی همان طور که مواد اولیه برای تبدیل شدن به کالا مراحل خاصی را طی می‌کند، جمعیت کشور نیز باید به فراگیری علم و سواد و مهارت پردازد و آن را در کارخانه‌ها به کار گیرد. پس پرورش نیروی انسانی و مهارت‌های آن و به روزکردن این مهارت‌ها متناسب با توسعه‌ی تکنولوژی برای جلوگیری از عقب ماندگی نسبت به فرایند تکامل جهانی، جاده‌ی دیگری است که مدل اداره به ساخت آن برای حرکت خود مبادرت می‌کند و این روند را از ابتدا (جذب و هدایت نیروی انسانی از روستاها و شهرها به سمت کارخانه‌ها) تا انتها (نقش آفرینی مناسب در تولید کالا) مدیریت می‌نماید. این مهم، به طراحی ماشین‌هایی در عرصه‌ی آموزش و پرورش و امور فنی و حرفه‌ای و مهارتی (چه قبل از ورود نیروی انسانی به بازار کار و چه پس از آن در علم مدیریت و سازمان اداره) نیازمند است که این ماشین‌ها در تمدن موجود تولید شده‌اند و در جاده‌ای از جنس نیروی انسانی در حال حرکت‌اند.

۳. سومین بخش، «ثروت عمومی» و پس انداز مردم است که حاصل کار و تلاش آنها محسوب می‌شود. اما امروزه هیچ کس پول خود را در خانه و صندوقچه نگهداری نمی‌کند بلکه تمامی دارایی دولت و ملت در سیستم مالی و شبکه‌ی بانکی کشور در حال گردش است. این سیستم مالی نیز باید در خدمت بخش خصوصی قرار گیرد چرا که ماشین مدل اداره، بدون اعتبارات و تسهیلات نمی‌تواند حرکت کند. لذا تمامی تسهیلات کشور به صورت رایگان در اختیار سرمایه‌داران گذاشته می‌شود و علت قید «رایگان» آن است که فارغ از عقود بانکی و انواع حساب‌ها (اعم از جاری و

سپرده‌گذاری)، پول مردم و شرکت‌ها و دولت در شبکه‌ی بانکی متمرکز شده و گردش این حجم از پول، سود سرشاری را به دنبال دارد اما به مردم هیچ‌گونه حق رأی و امکان مشارکت در این روند داده نمی‌شود و ریالی از این سود کلان به مردم تعلق نمی‌گیرد و هیچ کس در بهره‌مندی از آن سهیم دانسته نمی‌شود؛ گرچه چنین حقی در عرصه‌ی سیاسی به رسمیت شناخته شده باشد و آرای مردم در انتخابات موجب ایجاد حاکمیت شود. در نتیجه، تسهیلات و ثروت عمومی به بخش خصوصی و تکنولوژی برتر اختصاص پیدا می‌کند تا با ایجاد جاده‌ای از بیت‌المال، امکان حرکت ماشین مدل و کارآمدی آن فراهم گردد که این مهم با طراحی ماشینی به نام «بانک و شبکه‌ی بانکی» میسر شده است.

۴. اما باید توجه داشت که جاده‌هایی که ماشین مدل در آنها طی طریق می‌کند، تنها به سه محور اقتصادی فوق‌الذکر (منابع طبیعی، نیروی انسانی، ثروت عمومی و بیت‌المال) محدود نمی‌شود بلکه تمامی مقدرات جامعه باید به این ماشین اختصاص پیدا کند زیرا لازمه‌ی ساخت یک تمدن و طراحی یک زندگی همه‌جانبه و به‌هم‌پیوسته چیزی جز این نیست. لذا برای اداره‌ی نظامات در دنیای امروز، مقدرات در «بخش فرهنگی» و «بخش سیاسی» از نظام علمی و پژوهشی و ساختارها و محصولات فرهنگی تا احزاب و رسانه‌ها و توزیع اختیارات سیاسی و مدیریتی در کشور نیز باید در اختیار مدل توسعه قرار گیرد. در واقع مدل توسعه تنها ناظر به امور اقتصادی نیست تا تنها این عرصه به قطب‌های توسعه و سرمایه‌داران سپرده شود بلکه این ماشین به تولید علم نیازمند است و لذا بخش پژوهشی و آموزشی کشور نیز به یکی از شئونات عرصه‌ی اقتصاد تبدیل می‌شود و این‌گونه نیست که هر نوع گمانه‌زنی و تحقیق و بررسی علمی به رسمیت شناخته شود بلکه باید سفارش تحقیقاتی را معیار فعالیت پژوهشی

قرار داد که از سوی نظام سرمایه‌داری ارائه می‌شود. زیرا از میان تقاضاهای مختلفی که در جامعه وجود دارد، تنها تقاضای مؤثر اجتماعی — که دارای قدرت خرید است — قابلیت تحقق دارد و این نوع از تقاضا نیز در اختیار بخش خصوصی و قشر سرمایه‌دار است. یعنی سفارش‌دهندگان زندگی مدرن، این قشر هستند. لذا بخش فرهنگی کشورها نیز به مثابه یک جاده در اختیار نظام سرمایه‌داری است که ماشین‌های آموزشی و پژوهشی متناسب با آن تولید شده است.

همچنان‌که مقوله‌ی تولید و توزیع قدرت و اختیارات سیاسی که در قالب احزاب و رسانه‌ها و تبلیغات و افکار عمومی انجام می‌شود، هزینه‌هایی دارد که توسط شرکت‌های بزرگ تأمین می‌گردد. لذا بخش خصوصی، اختیارات سیاسی در کشور را نیز به تملک خود در می‌آورد که این امر از طریق طراحی ماشین و جاده‌ای به نام احزاب و رسانه‌ها محقق می‌شود.

۵. پس جاده‌ای که مدل اداره در آن حرکت می‌کند، تمامی مقدرات یک جامعه (اعم از مقدرات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی) است که آغاز این حرکت و ابتدای این جاده از مقدرات اقتصادی است اما در ادامه، مقدرات فرهنگی و سیاسی را نیز شامل می‌شود. ورود به این جاده‌ها همانند حرکت در اتوبانی است که تا کیلومترها بعد دوربرگردانی ندارد و قوانین راهنمایی و رانندگی بر آن حاکم است و دوربین‌های کنترل سرعت آن را زیر نظر دارند و هرگونه تخطی و تخلفی، عواقب مختلفی در پی دارد چرا که احداث این جاده‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و طراحی ماشین‌های متناسب با آن، ناشی از برنامه‌ها و بررسی‌های پیچیده بوده و هزینه‌های مفصلی داشته و قواعد و محاسبات خاصی بر آن حاکم است. در واقع این جاده‌ها به ملکیت قشر سرمایه‌دار درآمده و بخش علمی نیز به سفارش آنان، به طراحی این ماشین‌ها پرداخته و در نتیجه،

تمامی جاده‌ها و ماشین‌ها و همه‌ی شئون‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در اختیار کسانی است که سبک زندگی مدرن را سفارش داده‌اند. پس بحث به «منابع طبیعی، نیروی انسانی و ثروت عمومی» محدود نمی‌شود بلکه این امور به‌عنوان زیرساخت‌هایی اقتصادی، معین می‌کنند چه پژوهش‌هایی انجام گیرد و چه علوم تدریس شود و مردم چه میزان از سواد را مصرف کنند و فرهنگ تولید قدرت و کیفیت مدیریت چه شکلی داشته باشد و اطلاع‌رسانی به مردم و هدایت افکار عمومی چگونه انجام گیرد و از این طریق است که اصطکاک ناشی از تمامی مقدرات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در یک کشور، توسط این ماشین خنثی می‌شود.

۶. پیش از رنسانس، تسلیم کردن یک ملت از طریق استبداد و خشونت و لشگرکشی انجام می‌شد و با تصرف کشورهای مختلف، اتباع آنان را به بردگی و بیگاری می‌گرفتند تا کارهای خود را توسط آنان انجام دهند و نیازهای مادی خود را از این راه مرتفع نمایند و از مردم کشور خود نیز به هر اندازه که لازم می‌دانستند مالیات و خراج می‌گرفتند تا خزانه‌ی پادشاهی را تأمین کنند. اما امروزه تأمین نیروی انسانی از راه‌های فوق‌الذکر انجام نمی‌شود بلکه در این عرصه، بشریت با برده‌داری مدرن مواجه است چرا که دستگاه‌های آموزشی و پرورشی در کشورهای مختلف به شبکه‌های پرورش نیروی انسانی در کشورهای صنعتی متصل شده است. همان‌گونه که تصرف سرزمین‌های مورد نظر قدرت‌ها با کشورگشایی و استعمار علنی حاصل نمی‌شود بلکه استعمار پنهان و نوین باعث شده تا تمامی کره‌ی زمین به ملک طلق کشورهای دارای حق و تو تبدیل شود و منابع طبیعی و جغرافیایی ملت‌ها و ثروت عمومی آنها به جاده‌هایی منتهی گردد که شرکت‌ها و بانک‌های قدرت‌های بزرگ، صاحب اختیار آن هستند. همچنین سیستم‌های مالی در تمامی جهان نیز به یکدیگر متصل است و لذا با

بروز مشکل مالی در یک کشور، تحلیل‌گران به بررسی آثار آن در بورس‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌پردازند. حتی بنادر و ترمینال‌های هوایی و زمینی به نحوی طراحی می‌شوند که دریا و هوا و زمین را در اطراف و اکناف جهان به هم متصل می‌کند. این روند مخصوص به زیرساخت‌های اقتصادی نیست بلکه در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی نیز جریان دارد. یعنی بسیاری از کشورها در عرصه‌ی قدرت سیاسی دارای حزب هستند اما تمامی احزاب به شبکه‌ی حزبی در کشورهای قدرتمند جهان متصل می‌شوند و لذا علی‌رغم انجام یک کودتا در کشور که به‌مثابه نزاع داخلی بر سر قدرت است، این بحث مطرح می‌شود که موضع قدرت‌های خارجی درباره‌ی این کودتا چیست؟ و این بدان معناست که همه‌ی حزب‌ها در یک سیستم حزبی جهانی عمل می‌کنند؛ همچنان‌که سیستم‌های امنیتی و دفاعی کشورها به‌مثابه یک شبکه‌ی واحد و مرتبط به هم و درهم‌تنیده هستند.

این در حالی است که بسیاری از کشورها ظاهراً مستقل هستند و پرچم و سرود ملی دارند و با پیروزی در مسابقات ورزشی و... به ملیت و کشور و استقلال خود افتخار می‌کنند. اما حقیقت آن است که حتی جغرافیای هر کشور باید براساس «آمایش سرزمین» و مطالعات کارشناسی مرتبط با آن، با اقتصاد منطقه هماهنگ شود. در غیر این صورت، احداث بنادر و راه‌ها و فرودگاه‌ها و... سودآور نخواهد بود و بخش خصوصی به دلیل عدم توجیه اقتصادی، حاضر به سرمایه‌گذاری در هیچ‌یک از این طرح‌ها و تأمین هزینه‌های سنگین آن نخواهد شد. چرا که سودآوری و ثروت‌زایی منوط به هماهنگی و ارتباط قاعده‌مند این ترمینال‌ها با ترمینال‌های تجاری در منطقه و بین‌الملل است. همچنان‌که در عرصه‌ی تولید نیز همین معادله برقرار است و سرعت بالای تولید کالا و ارتقاء تکنولوژی در جهان ایجاب می‌کند تا سودآوری تولیدات

داخلی و دستیابی به ارزش افزوده‌ی بالا، به هماهنگی تولید داخل با سرعت تولید جهانی و بین‌المللی منوط شود. لذا اگر کشوری تحرک مناسب و به هنگام نداشته باشد و برنامه توسعه‌ی ملی اش را در قالب برنامه‌های جهانی تعریف نکند، ورشکسته خواهد شد.

۶. در نتیجه، این مدل گستره‌ای جهانی پیدا کرده و به منزلت «ولایت مطلقه‌ی مادی» رسیده ولی برای دستیابی به این منزلت، از استعمار علنی و خشن استفاده نشده بلکه یک استعمار علمی پدید آمده است؛ یعنی امروزه برای تمامی ابعاد زندگی بشر «تعریف» ارائه شده و در همه‌ی امور، چارچوبی از «تکلیف» معین گردیده و به «تطبیق» آن تعاریف و تکالیف در عرصه‌های مختلف مبادرت می‌شود. همه‌ی کشورها نیز این نوع از «تعریف، تکلیف، تطبیق» را پذیرفته و رفاه و تکامل مادی خود را در گرو عبور از جاده‌ها و استفاده از ماشین‌هایی می‌دانند که توسط قدرت‌های بزرگ طراحی شده و عرصه‌های مختلفی از قبیل «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» و «روحی، عقلی، جسمی»، «صنعتی، خدماتی، کشاورزی»، «خصوصی، تعاونی، دولتی»، «روستاها، شهرها، کلان‌شهرها» و... را پوشش می‌دهد و برای هر یک از این سرفصل‌ها، استانداردها و شاخصه‌های کمی و کیفی را ارائه می‌کند. لذا اگر در رشته‌ی مدیریت، گرایش‌های متعددی ایجاد شده، به این دلیل است که برای تمامی موضوعات در تمدن موجود، ماشین‌ها و جاده‌های مخصوص طراحی شده و سپس این ماشین‌های عینی، در رشته‌ها و میان‌رشته‌های دانشگاهی منعکس شده است. در واقع کارآمدی این جاده‌ها و اتوبان‌ها و ماشین‌ها و «سرعت، دقت و تأثیر» نیروی انسانی تربیت‌شده توسط تمدن مدرن باعث شده تا بشریت دلباخته‌ی این دستاوردها شود و برای رسیدن به قافله‌ی تمدن دستیابی به آنها حاضر به هر کاری باشد. پس مدل اداره و اصول عام آن - که در

مباحث قبلی تبیین شد — متکثر و متنوع می‌شود و به میلیون‌ها ماشینی که متناسب با جاده‌های متعدد است، تبدیل می‌گردد و سرفصل‌های مدیریتی یک نظام در برنامه‌های توسعه را تشکیل می‌دهد که قوای مقتنه، مجریه و قضائیه با آنها مواجه‌اند.

۷. البته این ماشین‌ها و جاده‌ها، به‌سوی مقاصد و اهدافی رهسپارند؛ یعنی جوامع و شهروندان هم در یک مقطع و هم در طول تاریخ توسط این ماشین‌ها و جاده‌ها جابجا شده و در مقصدی معین پیاده می‌شوند که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. پس از تبیین اهداف و مقاصد این ماشین‌ها باید به به سراغ این مسأله‌ی اساسی رفت که نظام مبارک جمهوری اسلامی در این شرایط چگونه می‌تواند خداپرست بماند و تن به اخلاق رذیله و فرهنگ هوی‌پرستی ندهد بلکه راه برون‌رفت از این وضعیت را نیز به تمامی دنیا ارائه کند. این امر، موضوع امتحان امروز جامعه‌ی شیعه است چرا که شأن وجود مبارک پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین و فرزندان پاک و مطهر ایشان صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین تشکیل و مدیریت یک حکومت جهانی و برخورد با موانع این آرمان الهی است اما خود نیازی به این منصب ندارند بلکه این مؤمنین و محبت‌یابان به‌مثابه امت محمد و آل محمد هستند که باید ظرفیت و آمادگی خود را برای همراهی با آن بزرگواران در این مسیر و طواف بر محور اولیای الهی در این منزلت نشان دهند و الا فلسفه‌ی غیبت و ظهور حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معنا نخواهد شد. در واقع دین‌داری به «اقامه‌ی کلمه‌ی حق در درگیری با کلمه‌ی باطل» تعریف می‌شود و کلمه‌ی باطل نیز در این دوره از تاریخ، به چنین بلوغی رسیده که ابعاد همه‌جانبه‌ی آن تشریح شد. لذا اگر نسبت به وضعیت کلمه‌ی باطل غفلت شود، نه تنها ناهنجاری‌ها تشدید خواهد شد بلکه در بلندمدت، با استحاله‌ی انقلاب اسلامی در تمدن مدرن، تشیع از محتوا خالی شده و به یک اسم بدون مسمّا تبدیل خواهد شد و سرنوشتی جز ابتلا به کفر یا نفاق پیدا نخواهد کرد.

مبحث هفتم

بت‌پرستی مدرن؛ به‌مثابه «مقصد» مدل اداره غربی
و تبیین آثار آن در بخش‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

۱. پس از بحث پیرامون مدل اداره‌ی غربی به‌مثابه یک ماشین و تبیین جاده‌های متناسب با این ماشین در تمامی ابعاد زندگی بشر، باید توجه داشت که ادعا می‌شود موضوع فعالیت این ماشین‌ها و جاده‌ها، «امکانات محدود و نیازهای نامحدود» است که این ادعا چیزی جز یک فریب نیست. زیرا محدودیت ناشی از تکیه به مخلوق است اما این جهان و منابع و امکاناتی که در اختیار انسان قرار می‌دهد، دارای خالق است و خالق نیز محدودیتی در علم و قدرت و اراده و اعطا و امداد ندارد. همچنان‌که نیازها نیز نامحدود نیست زیرا «نیاز» مستند به مخلوق است و محدودیت مخلوق، به نیازهای او حدّ می‌زند و این نیازها را به مقوله‌ای قابل شمارش و اندازه‌گیری تبدیل می‌کند.

۲. مسأله‌ی دیگر این است که این ماشین‌ها و جاده‌ها، جوامع را به چه مقصدی می‌رسانند و آنان را در چه نقاطی پیاده می‌کنند؟ در پاسخ به این سؤال و همان‌طور که در تبیین اصول عام مدل اداره به‌نُه محور اشاره شد، می‌توان نُه مقصد و پیامد را ذکر

کرد. البته این پیامدها باید به نحو استدلالی - و نه به صورت شعاری - تشریح شود؛ یعنی اثبات این حقایق باید از طریق «تحقیقات کتابخانه‌ای»، «تحقیقات میدانی» (آمار و ارقام) و «تحقیقات نظری» (بررسی تلائم و انسجام تئوری‌ها) انجام گیرد. لذا نظام مبارک جمهوری اسلامی در آغاز راه خود است و نه در پایان آن. زیرا پس از گذشت صدوپنجاه سال از مبارزات سیاسی و سپری شدن سی‌وهفت سال از پیروزی انقلاب سیاسی و تداوم حرکت نظام با رهبری الهی حضرت امام و مقام معظم رهبری، زمینه‌ای برای ورود به عرصه و معرکه‌ی علمی پیدا کرده و باید جنگ فرهنگی با «نظام علوم، ساختارها و محصولات» فرهنگ غرب را آغاز نماید و اثبات کند که عوارض و مضار این تمدن در تمامی ابعاد، از منافع آن بیشتر است. گرچه این روند نباید به تخریب محدود شود و در حدّ یک تعصّب خام باقی بماند بلکه پس از آن باید به مهندسی یک زندگی جدید مبادرت شود تا نور قرآن و روایات در عرصه‌ی عمل و در زندگی امت دینی جریان پیدا کند. البته این مهم باید از طریق تحوّل در حوزه‌های علمیه دنبال شود تا با ارتقاء فهم از دین، دانش‌های حوزوی بتوانند هدایت علوم دانشگاهی را به‌عهده بگیرند تا به تبع آن، ماشین جدیدی در عرصه‌ی مدل اداره تولید گردد.

۳. اولین نتیجه‌ای که با استفاده از این ماشین‌ها و جاده‌ها حاصل می‌شود، استعمار بشریت در قالب کارگری برای سرمایه‌داران است؛ یعنی مدل اداره، به‌جای آنکه هویت انسانی را براساس مفاهیم مذهبی یا انسانی از قبیل آرامش، عقلانیت، آزادی، اندیشه، ایمان، بندگی و... تعریف کند، انسان را بر مبنای کار و ذیل قانون کار تعریف می‌نماید و همزمان بر تمامی انسان‌ها منت می‌گذارد که اشتغال و کار و حیات مادی بشر، مدیون سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و راه‌اندازی کارخانجات توسط

کارتل‌ها و تراست‌ها است. قبل از رنسانس نیز یکی از اهداف اساسی در کشورگشایی‌ها و جنگ‌های داخلی، به‌کارگیری نیروی انسانی در راستای شهوات و اهواء قدرتمندان بود و لذا فرهنگ برده‌داری رواج پیدا کرد. پس از رنسانس نیز، نتیجه‌ی مدل اداره‌ای که بر اخلاق رذیله استوار شده و ماشین‌ها و جاده‌های متعددی که برای عملکرد آن احداث شده، چیزی جز «برده‌داری مدرن» نیست. لذا تظاهرات و اعتراض‌ها در امریکا و اروپا نشان‌دهنده‌ی بهره‌مندی یک درصد سرمایه‌داران و اسارت و محرومیتِ نودونه درصد از مردم جهان است؛ گرچه زرق و برق رفاه و شهوات، ملت‌ها را تا مدتی کوتاه بفریبد اما چهره‌ی واقعی آنها افشاء خواهد شد.

حاصل دوم این ماشین‌ها و جاده‌ها، قربانی‌کردن منافع عمومی و ملی پای منافع سرمایه‌داران است و به‌دلیل تکیه به قدرت محدود دنیا و اضطراب ناشی از آن، به ضعف‌آزمی می‌شود و حقوق آنان مورد تجاوز قرار می‌گیرد تا داشته‌های آنان را به دستگاه خود ضمیمه کنند. از این‌رو، حقوق اقشار ضعیف و آسیب‌پذیر مانند زنان، کودکان، یتیمان، سالمندان، محرومین و... همواره در این دستگاه لگدمال می‌شود و توانمندان نیز مانند جوانان، دانشمندان، نخبگان و... استعمار می‌شوند و به خدمت اهداف مادی در می‌آیند. محور سوم در نتایج و پیامدهای مدل اداره‌ی غربی، تخریب محیط‌زیست و آلودگی آب، هوا و زمین است که در اثر سبک زندگی متداول در کلان‌شهرها پدید می‌آید. در نتیجه‌ی این زندگی غیربهداشتی و تولید بیماری‌های متنوع و لاعلاج، احتیاج به درمان‌های پیچیده افزایش پیدا می‌کند اما سیستم درمانی موجود، جنایت‌آمیز است و برای افزایش عمر ثروتمندان از طریق پیوند یا تعویض اعضا، با مفاسده‌ی مانند قاچاق انسان و اعضای بدن روبه‌رو می‌شود.

در بُعد فرهنگی، علوم مدرن بر گمان و ظنّ و وهم بنا شده است زیرا

پیش‌فرض‌ها، تئوری‌ها، کنترل‌ها و روش تحقیق موجود، علم و حیانی و گزاره‌های خطاناپذیر آن را بر نمی‌تابد و اجازه‌ی ورود پیش‌فرض‌های دینی به دستگاه علمی را نمی‌دهد و با این حقایق نورانی درگیر است. به تبع آن، روابطی که بین انسان‌ها جریان می‌یابد، گرچه باعث لذت و هله‌ای می‌شود اما به دلیل سرپیچی از احکام الهی، رشد و تکامل را در پی نمی‌آورد؛ چرا که احکام دینی، احکام رشد و تکامل و تعادل هستند و به علم ربوبی و تشخیص مصالح انسان‌ها و امت‌ها براساس احاطه‌ی تامّ به تکوین و تاریخ باز می‌گردند. در نتیجه، زندگی مدرن و مرفّه حقیقتی جز سرابی از شهوات زودگذر ندارد و جایگزین زندگی واقعی و با ثبات و متصل به عالم آخرت می‌شود.

در بُعد سیاسی، انسان‌هایی که دارای پست‌ترین نطفه‌ها و در اوج اخلاق رذیله هستند، حاکمیت پیدا می‌کنند؛ یعنی ماشینی که براساس اخلاق رذیله استوار باشد، زمینه را برای حکومت کسانی فراهم می‌کند که حریص‌تر و مستکبرتر و ظالم‌تر باشند و از حقیقت و معنویت، بیشترین فاصله را گرفته باشند. البته صحیح است که با شکل‌گیری تمدن مدرن، فرهنگ سلطنت و پادشاهی و استبداد از بین رفته اما این اخلاق فاسد، منش و روش اجداد و آباء کسانی بوده که پدید آورندگان این تمدن بوده‌اند. همچنین فرهنگ مشارکت که پس از رنسانس در جهان فراگیر شده، فرهنگ مشارکت مادی است و نه فرهنگ مشارکت الهی. لذا این فرهنگ، جوامع را نجات نمی‌دهد بلکه آنها را به عمق ظلمات می‌برد و به جای مشارکت حقیقی، سرابی از آزادی را به آنان نشان می‌دهد و موجب افزایش دائمی اسارت و محدودیت بشر می‌شود. در واقع باید پیرامون این گزاره‌ی بسیار مهم و اساسی به تفکر و تأمل پرداخت که: «فقر فرهنگی در اروپا و امریکا بسیار بدتر از فقر اقتصادی در افریقا است.» محور دیگر این است که دروغ و فریب در همه‌ی عرصه‌ها تئوریزه شده است؛ به نحوی که بشریت نه

تنها درکی از استعمار پنهان ندارد بلکه این فاجعه را به مثابه سعادت و آبادانی و توسعه می‌پندارد چرا که تمدن مدرن در تمامی بخش‌های خود، به بشر دروغ می‌گوید و انسان‌ها را فریب می‌دهد.

۴. اما محور اصلی که می‌تواند یک جمع‌بندی از محورهای فوق را ارائه دهد و محصول و مقصد اصلی مدل اداری غربی را معین کند، کفر جدید و بت‌پرستی مدرن است که باعث تعمیق اخلاق مادی در سطح تاریخ، جامعه و افراد شده و سرمایه را با شاخصه‌ی کمی آن یعنی ربا به مبنای شئون حیات اجتماعی تبدیل کرده و علوم مدرن — که نقشی به مثابه اصول اعتقادات مادی در صحنه‌ی زندگی بشر ایفا می‌کنند — باعث شده‌اند تا بشریت در مقابل آثار ماده سجده کند. یعنی به جای این که انسان‌ها به حضور در بت‌کده‌ها و پرستش بت‌های سنگی و چوبی وادار شوند، امروز ادعا می‌شود که منشأ حول و قوه و قدرت، آثار طبیعت است که از طریق روابط علمی کشف شده است. لذا جوامع دچار «اخلاق ظلمانی»، «اندیشه‌ی وهمی» و «زندگی پر از خسارت و مرارت» شده‌اند و هیچ‌یک از لذات و تمتعات نوینی که در اختیار انسان قرار گرفته، آرامش را برای او به ارمغان نیاورده است. در واقع روح حاکم بر تمامی قرآن، هشدار به امت‌ها و انسان‌ها برای مبتلا نشدن به کفر و شرک و عدم ورود در این دستگاه‌های ظلمانی است تا خسران در دنیا و آخرت در امان بمانند و این در حالی است که حاصل و نتیجه و پیامد مدل اداری غربی و نقطه‌ای که این ماشین، جوامع را به سوی آن نقطه می‌برد، همان کفر و شرک جدید است که در بیان حضرت امام و مقام معظم رهبری، بت‌پرستی مدرن و جاهلیت مدرن نام گرفته و بر ضرورت مقابله‌ی امت اسلامی با آن تأکید شده است.

۵. البته همان‌طور که مدل اداری غربی، جوامع را به کفر و شرک دچار می‌کند و

بزرگترین تهدید برای توحید و خداپرستی و اعتقادات حقّه را رقم می‌زند، با اخلاق دینی و احکام الهی نیز درگیر است که مظاهر این درگیری در طول سی‌وهفت سال گذشته به تدریج روشن‌تر شده و در برابر جامعه‌ی دینی ما قرار گرفته و معلوم گشته که عمل به ساختارهای مدرن، با اقتضانات احکام فقهی و ارزش‌های دینی ناسازگار است. به‌عنوان نمونه، احکام شرکت در اسلام به‌عنوان یک عقد جایز و مشاع بودن اموال شرکت، عملاً مقتضی آن است که شرکت شرعی پایدار نباشد و به سرعت دچار فروپاشی شود زیرا در صورت عدم رضایت یکی از شرکاء، دیگران حق تصرف در هیچ بخشی از اموال شرکت را نخواهند داشت. اما شرکت‌های سهامی عام و سهامی خاص که در غرب پدید آمده، ابزاری برای تجمیع سرمایه و تکاثر ثروت است و لذا با تفکیک مدیریت از مالکیت و سپردن حق تصرف به اکثریت اعضا، عدم رضایت برخی اعضا شرکت نمی‌تواند موجب انحلال شرکت شود بلکه ناراضیان باید با فروش سهم خود به دیگران از شرکت خارج شوند که این عملاً به‌معنای تبدیل شرکت به یک عقد لازم و تخلف‌ناپذیر است. لذا شرکت به‌عنوان پایه‌ی سیستم اقتصاد غربی، مخالف با اقتضانات شرکت اسلامی به‌عنوان یک عقد جایز و متزلزل است و آنچه در شریعت به‌مثابه یک عقد لازم تلقی شده، بیع و امثال آن است و نه شرکت. همین روند در موضوع خانواده و ازدواج نیز جریان دارد. ازدواج در ادیان الهی گرچه موجب تأمین نیازهای مادی و طبیعی زن و مرد می‌شود اما هدف از آن به ارضاء نیازهای مادی محدود نمی‌شود و این در حالی است که تشکیل خانواده در غرب توسط زن شاغل و مرد شاغل، برای سرشکن شدن هزینه‌های سنگینی است که زندگی مرفّه و مدرن در پی دارد. همچنان‌که فرهنگ توسعه موجب می‌شود تا اقتضاء ثبات و پایداری روابط شرعی محقق نشده بلکه ازدواج دائم عملاً به ازدواج موقت تبدیل گردد.

نمونه‌ی دیگر، «حاکمیت» ثروتمندان و سرمایه‌داران بر تمامی شئون جامعه در فرهنگ توسعه است که از نظر اسلام محکوم است. در واقع حاکمیت مختص خدای متعال است و علم و قدرت مطلقه‌ی الهی، این شأن را به حضرت حق منحصر کرده و هیچ شخصی چنین شأنی ندارد. به عبارت دیگر هدف از حاکمیت، قیمومیت و قلدرمثابی نیست بلکه فلسفه‌ی حاکمیت، کمک‌رسانی و توانمندسازی و دست‌گیری از ملت‌ها است که در سطوح پایین‌تری از علم و قدرت و عقلانیت قرار دارند و قرآن و روایات و ادعیه‌ی مأثوره مشحون از این حقیقت است که این جایگاه، به خدای متعال و انبیاء و اولیاء اختصاص دارد. پس صلاحیت برای حاکمیت، منحصر به دین و مکتب است که پرچمداران آن به دلیل اتصال به خدای متعال به مثابه منبع علم و قدرت، به مادون نیازی ندارند بلکه برای رحمت و عطف به مادون، تمام مسئولیت‌ها و سختی‌ها را به عهده می‌گیرند. حال آیا دستگاه الهی و اخلاق و فرهنگ انبیاء اجازه می‌دهد که انسان‌ها و جوامع از سرمایه و سرمایه‌داران تبعیت کنند؟! چگونه می‌توان اختیارات و شئون کشور را به دست بخش خصوصی سپرد و به بهانه‌ی احتیاج به پول و سرمایه برای تأمین نیازهای مختلف مردم، به صاحبان سرمایه و قشر سرمایه‌دار محوریت بخشید؟! آیا هنگامی که قیمت هر چیزی با پول سنجیده شود، موجب نمی‌شود که فرهنگ مادی بر جامعه و دنیا بر آخرت حاکم شده و دین به یک امر فرعی تبدیل شود؟! آیا در نظام اسلامی می‌توان دنیا را متغیر اصلی قرار داد و دین را به تبع آن تعریف کرد؟! این در حالی است که نه تنها تاریخ انبیاء و اوصیاء بلکه تاریخ فقاهت و مرجعیت شیعه نیز گواهی می‌دهد که به جای پول و مادیات، این وقف و ایثار و زهد بوده که خدمات علمی و فرهنگی علمای شیعه را پدید آورده است. انقلاب اسلامی نیز با تکیه به قدرت‌های بزرگ و سلاح و پول به پیروزی نرسیده بلکه حضرت امام با اتکا به

قدرت قاهره‌ی الهی، ابرقدرت‌ها را به ضعف و زبونی دچار کرد. به همین دلیل در دوران غیبت، حاکمیت با ولایت مطلقه فقیه است که منافع خود را دنبال نمی‌کند بلکه در پی نجات امت اسلامی از تهدیدات دستگاه کفر و نفاق است.

نمونه‌ی دیگر، مالکیت حقوقی است که از طریق اهرم‌های انتقال ثروت مورد حمایت قرار گرفته و در تعارض با اقتضانات مالکیت اسلامی است؛ زیرا در عمل باعث می‌شود که ثروت دائماً از قاعده به رأس هرم منتقل شود و اموال ضعیفان به دست اغنیاء بیفتد. یا ملکیت انفال به هیچ‌وجه قابلیت انتقال به غیر ندارد و لذا نباید به تملک بخش خصوصی دربیاید بلکه در نهایت، مبلغ اجاره باید به قیمت روز از آنان دریافت شود. در موضوع رانت و فساد نیز باید توجه داشت که مفساد اقتصادی در تمدن مدرن به شکل تنوریزه‌شده درآمده و در تولید و تجارت و... امتیازات و مجوزات ویژه‌ای به برخی سطوح تعلق می‌گیرد که در مجامع دانشگاهی، برای آن تعریف علمی و اصطلاحات تخصصی ارائه می‌شود و وجود زمینه‌ی فساد و رانت، به مثابه یک مقوله‌ی ذاتی در این سیستم تلقی می‌گردد! زیرا بدون حقوق و درآمدهای نجومی در یک نظام مادی، انگیزه‌ای برای کار و فعالیت اقتصادی ایجاد نمی‌شود که این اخلاق فاسد، از طریق استدلال‌ها و توجیه‌های علمی قرار به وجدان عمومی و باور عمومی تبدیل می‌شوند. در احکام قضائی نیز، هنگامی که چالشی بین «منافع کالا» و «منافع انسان» پدید بیاید، آرا در دستگاه قضائی مدرن به سود منافع کالا صادر می‌شود و انسان را به زندان و محدودیت دچار می‌کند که این امر، فرهنگ حاکم بر بازار را شکل می‌دهد اما چنین روندی بر ضد اقتضاء احکام الهی در مورد مهلت به بدهکار و حفظ کرامت انسانی اوست. همچنان‌که دستیابی به تکنولوژی برتر وابسته به «صرفه‌جویی در مقیاس تولید» است که این مقوله در تعارض با کرامت انسانی است. همچنین نباید تصور شود

ربای بین‌الائینی، جنگ با خدا و رسول است بلکه آنچه باید جنگ با خدا و رسول خدا محسوب شود، تئوریزه‌شدن سرمایه از طریق ربا و جاری‌شدن آن در تمامی شریان‌های اقتصاد جهانی و بین‌المللی و ملی است. چرا که اسلام در وهله‌ی اول به‌دنبال مجازات دو فردی که مرتکب ربا، فحشا و سایر محرّمات شده‌اند نیست بلکه به‌دنبال ریشه‌کنی عواملی است که موجب جریان محرّمات در اجتماع می‌شود و این اعمال فاسد را به فرهنگ یک جامعه تبدیل می‌کند. بنابراین مدل اداره‌ی غربی نه تنها با اعتقادات دینی بلکه با احکام فقهی و اخلاق الهی نیز درگیر است و جریان گزاره‌های اعتقادی، فقهی و اخلاقی در جامعه را نمی‌پذیرد بلکه در همه‌ی وجوه، ما را به سجده بر ابلیس دعوت می‌کند.

البته بعضی غفلت‌ها از مسأله‌ی موضوع‌شناسی و عدم لحاظ ارتباط موضوعات نوین با اهداف و غایات آن باعث شده تا با اضافه‌کردن برخی شروط خارج عقد، حکم حلّیت برای موضوعات فوق و امثال آنها صادر شود اما در جای خود مشخص شده که موضوعات اجتماعی که با اقتضائات احکام درگیر باشند، محکوم به حکم حرمت هستند. در واقع این موضوعات باید براساس فقه حکومتی مورد بررسی قرار بگیرند و از حوزه‌های علمیه انتظار می‌رود تا از طریق استنباط دقیق از آیات و روایات در قالب ابواب فقهی نوین، تکلیف نظام را در رابطه با این موضوعات مشخص کنند.

گفتار دوم:
تبیین آکادمیک از
ناهنجاری‌های اقتصادی،
فرهنگی، سیاسی در ساختارهای
نظام جمهوری اسلامی

مبحث نخست

«گستاخی انقلابی» علت اختلال در ساختار اقتصاد ایران به دلیل شعار عدالت و ایجاد تورم و گرانی پایدار (محوربودن دو متغیر «کار» و «سرمایه» در اقتصاد ایران)

۱. اگر امت اسلامی در عصر غیبت به سر نمی‌برد و ارتباط مستقیم با انبیاء و اوصیاء الهی امکان داشت، روشن است که راه مواجهه با کفر و شرک مدرن از طریق علم الهی و ابلاغ فرستادگان خداوند متعال در دسترس ما قرار می‌گرفت و چگونگی برون‌رفت از این وضعیت برای ما آشکار می‌شد. اما شرایط در دوران غیبت به نحوی است که استثناء از نور معصومین علیهم‌السلام از طریق عقلانیت غیر معصوم انجام می‌شود که در توسل فقهای شیعه به ساحت ائمه‌ی هدی و تفقه و استنباط آنان از قول و فعل معصومین تجلی می‌یابد. به عبارت دیگر گرچه در شرایط فعلی، هدایت از طریق ارتباط مستقیم با وحی انجام نمی‌پذیرد اما راه و مسیر الهی از طریق نورانی شدن عقل و منطقی که توسط نواب عام حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه در فهم از دین مورد استفاده قرار می‌گیرد، معین شده و خواهد شد و لذا امروزه «تعیین تکلیف» ناشی از عقلانیت نایب عام حضرت ولی عصر و برخاسته از دستگاه محاسباتی اوست. بر همین

اساس، فقهای شیعه به‌مثابه پرچمداران هدایت در گذشته، برای مواجهه با مسائلی اساسی از قبیل «رابطه‌ی دین و سیاست، رابطه‌ی دین و علم و رابطه‌ی دین و زندگی» پاسخ‌هایی داشتند که گرچه تکلیف مؤمنین را در آن دوران تعیین می‌کرد، اما سادگی و بساطت این پاسخ‌ها با شرایط پیچیده‌ای که امت اسلامی در دوران کنونی با آن مواجه است، تناسبی ندارد.

لذا اگر در این مباحث، نکاتی پیرامون تمدن موجود، مدل اداره و ساختارهای مدرن مطرح و... شد، به این دلیل است که تعیین تکلیف جامعه‌ی شیعه بدون بحث دقیق پیرامون این مسائل پیچیده امکان‌پذیر نخواهد بود و ریاضتی که محبین اهل بیت باید به آن تن دهند، تفکر و تأمل درباره‌ی این مقولات است و الا «جهاد کبیر» و عدم تبعیت از کفر به‌عنوان وظیفه‌ی امروز امت اسلامی قابلیت تحقق نخواهد یافت. به عبارت دیگر و همان‌گونه که در سیر مباحث تبیین گردید، وقتی که انبیای الهی، مأموریت‌های خود در هر مرحله از تاریخ را انجام دادند و دستاوردی برای فرهنگ مذهب به وجود آمد، امت دینی حق عقب‌نشینی از آن دستاوردها را ندارد. از این‌رو، برچیدن بساط کفر از کروی زمین و نهادینه‌شدن فرهنگ کفرستیزی که به‌مثابه دستاورد بزرگ نبی اکرم و نتیجه‌ی مجاهدات بی‌نظیر آن وجود نورانی است، نباید از بین برود و یکی از دعا‌های پیامبر اسلام در مسجد مباحله نیز همین بود که شیعیان هیچ‌گاه تحت سلطه‌ی کفر قرار نگیرند. این در حالی است که زندگی شیعیان امروزه در معرض هجومه و سلطه‌ی کفر است و نه شیعه و نه سنتی هرگز حق ندارند زیر بار کفر و شرک بروند و باید جلوی جاهلیت مدرن و خطر ارتجاع به شرایط قبل از بعثت نبی اکرم را بگیرند.

در نتیجه، جبهه‌ی کفر در مقابل جبهه‌ی ایمان قرار گرفته و به همین دلیل لازم است تا نسبت به شیوه‌های حمله‌ی دشمن بصیرت پیدا کرد و با کسب استطاعت در

تمامی زمینه‌ها به فرمان الهی «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوه» در همه‌ی ابعاد جامعه‌ی عمل پوشاند. در واقع این مباحث به‌مثابه قوه و استطاعتی فرهنگی است که می‌تواند به پشتیبانی فکری از نظام مبارک جمهوری اسلامی بپردازد و عمق و لایه‌های ایجادشده توسط دستگاه کفر در برابر توحید را تبیین نماید و وظایف دینداران در قرن بیست و یکم را روشن کند. البته در ابتدای انقلاب بعضاً ادعا می‌شد که دین حاوی این مسائل پیچیده نیست و نسبت دادن این امور به فرهنگ مذهب، غلو در دین‌داری است اما با گذشت سی و هفت سال از انقلاب عملاً روشن شده که بدون پرداختن به این مسائل از رویکرد دینی، تمامی اعتقادات و احکام و ارزش‌های دینی در معرض خطری جدی و حمله‌ای سهمگین قرار خواهد گرفت. پس لازم است تا مؤمنین به این مسائل توجه کنند و خود را در برابر آن تجهیز نمایند و نباید با بهانه‌کردن سختی کار و پیچیده بودن مباحث و عدم درک از این امور، عرصه‌ی مبارزه‌ی فرهنگی را به دشمن واگذار کنند. آیا امروزه که نظام اسلامی به علوم پیچیده‌ای همچون هوافضا، نانو، هسته‌ای و... نیازمند است، می‌توان پذیرفت که عناصر متدین و انقلابی برای عدم ورود به این صحنه‌ها به چنان بهانه‌هایی تمسک نمایند و از خدمتگزاری به نظام شانه خالی کنند؟! آیا نباید راه مقابله‌ی نظام اسلامی با بت‌پرستی مدرن به‌صورت نخبگانی و عمیق مورد بحث و بررسی قرار گیرد و کیفیت اداره‌ی کشور به شکل دینی و نقش حاکمیت در ساخت یک زندگی الهی برای امت دینی روشن شود؟!

۲. پس از تبیین مدل اداره‌ی غربی و نتایج و پیامدهای آن، باید به این مسأله پرداخت که برخورد حضرت امام و مقام معظم رهبری با این ماشین پیچیده چگونه بوده و این برخورد چه حاصلی داشته است؟ یعنی بعد از ارائه‌ی تحلیل از عملکرد مدل اداره‌ی غربی و تبیین کفرآمیز بودن آن، لازم است تا مدیریت میدانی نظام جمهوری

اسلامی در برخورد با این ماشین پیچیده نیز به صورت نخبگانی تشریح شود. زیرا حضرت امام و مقام معظم رهبری با تکیه به اسلام و نفی روش‌های غربی و شرقی در اداری کشور، به معادلات ناشی از این مدل اداره تن نداده‌اند اما باید معلوم گردد که تن ندادن به این محاسبات و معادلات، چگونه محقق شده و چه رفتارهایی را پدید آورده و چه حوادثی را رقم زده است. در واقع مدیریت هوشمندانه و داهیان‌هی حضرت امام و مقام معظم رهبری با انجام یک‌سری عملکردها، نظم مدل اداری غربی را به هم ریخته و کارآمدی آن را در بسیاری ابعاد متوقف نموده و جهت‌گیری نظام را حفظ کرده که این امر، جای شکر و مسرت فراوان دارد؛ برخلاف تحلیل‌هایی که بر مبنای ادبیات توسعه ارائه می‌شود و رفتار نظام را تماماً غلط تلقی می‌کند و با توصیه به بازگشت هر چه سریع‌تر از مسیر انقلاب، به دنبال آغاز حرکت مادی و کفرآمیز برای دستیابی به توسعه است. سپس باید راه برون‌رفت از وضعیت موجود مشخص گردد و وضعیت مطلوب نیز که همانا ایجاد تمدن نوین اسلامی قبل از ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف است، ترسیم شود.

در این زمینه باید توجه داشت که رژیم شاه به دلیل قرارگرفتن در بلوک غرب، آغوش خود را در مقابل فرهنگ مدرنیته باز کرده بود اما استفاده‌ی نظام طاغوت از مدل اداری غربی برای اداری کشور، در سطح «مونتاژ» این ماشین و همراه با فساد و اسراف و ریخت‌وپاش و دیکتاتوری و استبداد بود. در نتیجه‌ی این روند، «بخش توزیع» در اقتصاد رژیم پهلوی، به مثابه قطب توسعه قرار گرفت و این در حالی بود که براساس ادبیات توسعه، این «بخش تولید» است که باید قطب توسعه قرار بگیرد. در واقع با افزایش قیمت نفت، سرمایه‌گذاری رژیم به جای آنکه بر تولید متمرکز شود، به سوی بازار و بخش توزیع سوق پیدا کرد. لذا انقلاب اسلامی، وارث یک اقتصاد بیمار شد که

ناشی از به‌کارگیری نادرست مدل اداری غربی توسط رژیم پهلوی بود.

۳. از سوی دیگر، مبنای اساسی در اندیشه‌ی حضرت امام، دین و اسلام و معنویت است و به همین دلیل در این اندیشه، «دنیا» به‌عنوان تابعی از «دین» قرار می‌گیرد و شعار دیگر حضرت امام، عدالت براساس دین به‌جای تعادل مادی بود. این دو شعار برای آن است که مردم به رشد روحی و فکری و مادی دست پیدا کنند. لذا پس از انقلاب، معنویت و عدالت و مردم‌گرایی مبنای رفتارهایی شد که عملکرد مدل اداری غربی را دچار اختلال می‌کرد و از کارکرد متداول سیستم‌های سوخت‌رسانی، برق‌رسانی و مکانیکی این ماشین جلوگیری می‌نمود. به‌عنوان نمونه، الگوی درآمد غربی و نظم دستمزدها پس از انقلاب اسلامی به هم خورد و علی‌رغم آنکه در اقتصاد غربی، بدون مشارکت در تولید صنعتی، کسی حق مصرف کالاهای صنعتی (از قبیل، برق، یخچال، جاروبرقی، خودرو و...) ندارد، نظام جمهوری اسلامی از این قاعده تبعیت نکرد و با کاهش حقوق مدیران ارشد به یک هفتم و قناعت عناصر متعهد به الگوی درآمد انقلابی، فاصله‌ی طبقاتی متناسب با نظام سرمایه‌داری را نپذیرفت و از این طریق، به کارکرد سیستم برق‌رسانی در مدل غربی ضربه وارد کرد.

همچنین کالاهای متنوع در اقتصاد غربی باعث تحریک انگیزش عمومی می‌شود تا مردم برای دستیابی به این کالاها ناچار به کار و فعالیت شوند و بدون تلاش، پول و امکانات به کسی ارائه نشود. اما نظام جمهوری اسلامی، به پرداخت یارانه برای کالاهای اساسی مبادرت کرد و حتی زمین شهری را به‌صورت رایگان در اختیار مردم قرار داد و کالاهای مختلف همانند یخچال، خودرو و... را با ارز دولتی و قیمت پایین در بازار توزیع کرد. همچنین بیت‌المال و بودجه‌ی عمومی را برای ارائه‌ی خدماتی (از قبیل راه، آب، برق، گاز و...) به مردم شهرهای محروم و روستاها تخصیص داد که فاقد

توجیه اقتصادی بود و سودآوری نداشت و موجب تولید ثروت نمی‌شد اما دارای پشتوانه‌ی عدالت‌خواهانه و انسانی بود و وظیفه‌ی یک حکومت مردمی در جهت بهره‌مندی عمومی از امکانات زندگی تلقی می‌شد. یعنی برخلاف روند متداول در جهان، توسعه‌ی طرح‌های عمرانی و زیرساخت‌ها در ایران براساس تولید ثروت نبود و موجب بازگشت سود سرمایه (توجیه اقتصادی) نمی‌شد بلکه به نحوی احداث شد که باعث کمک به مردم در سراسر کشور شود و خدمت‌رسانی به مردمی را تحقق بخشد که اغلب آنها به دلیل مبارزه با کفر جهانی، ارزشمندترین سرمایه در نظر امام و رهبری محسوب می‌شوند. این بدان معنا بود که کالاها و خدمات و امکانات زندگی مدرن بدون تحریص و تحریک مردم در اختیار آنها قرار گیرد و باعث می‌شد تا انگیزش اجتماعی مبتنی بر «خلق» (حرص) — که سیستم سوخت‌رسانی را در ماشین مدل غربی تشکیل می‌داد — مختل گردد.

همچنین پس از انقلاب، وام قرض‌الحسنه به عموم مردم و اشخاص حقیقی برای تأمین نیازمندی‌های زندگی پرداخت گردید اما برای گردش امور اقتصادی، تسهیلات باید بر بخش خصوصی و تولید متمرکز شود و لذا سیستم مکانیکی در ماشین مدل غربی — که از طریق بانک‌ها تسهیلات را در اختیار شرکت‌های بزرگ بخش خصوصی قرار می‌دهد — در نتیجه‌ی این رفتار، متحمل ضربه‌ی بزرگی شد.

در واقع کشورهای دنیا حتی اگر به آیین هندو یا بودا یا کنفوسیوس معتقد باشند، به این نتیجه رسیده‌اند که برای تولید ثروت راهی جز تکیه به مدل اداری غربی به مثابه یک ماشین وجود ندارد و بنابر توضیحات گذشته، این ماشین برای حرکت خود و ایجاد تحرک و عزم ملی برای ملت‌ها، محتاج ایجاد انگیزه و انجام مدیریت براساس اخلاق رذیله است. یعنی درباره‌ی مدل اداره، بحث نظری مطرح نیست بلکه یک مسأله‌ی

عینی در قالب حرکت یک ماشین مطرح است اما امام (ره) و رهبری با تکیه بر ادراکات دینی و نگاه ارزشی خود، جلوی عملکرد متداول این ماشین را گرفتند و این در حالی بود که مدلی جایگزین که مبتنی بر قرآن و روایات باشد، از سوی ادبیات تخصصی حوزه ارائه نشده بود و علی‌رغم آنکه رساله‌های عملیه، احکام فردی را برای آحاد مکلفین بیان کرده‌اند، هنوز رساله‌هایی با موضوع اداری حکومت به نظام اسلامی ارائه نشده است. در واقع درک وجدانی امام از حکومت دینی و مکتبی در عرصه‌ی میدانی جریان یافت و موجب «نهادسازی» گردید و سپاه پاسداران، جهادسازندگی، سازمان تبلیغات، کمیته‌ی امداد و... شکل گرفت که عملکرد آنها مبتنی بر اخلاق جهادی و روحیه‌ی ایثارگری و الگویی درآمد انقلابی بود.

۴. پس ماشین مدل براساس تثوریزه‌شدن سود سرمایه حرکت می‌کند و تعادل سیستم وابسته به سرمایه به مثابه متغیر اصلی است. اما رفتار نظام اسلامی در حمایت از کرامت انسانی باعث شده تا این نظم بر هم بخورد و دستمزد کارگر در ایران از معادلات سود سرمایه تبعیت نکند. در واقع دستمزد کارگر در ایران گران است اما این گرانی به معنای مقایسه‌ی آن با دستمزد کارگر در چین و هند و... در مکانیزم عرضه و تقاضای کار نیست بلکه به معنای افزایش دستمزدها توسط حاکمیت و حمایت نظام از «گستاخی انقلابی» است؛ یعنی قیمت کار در ایران به دلایل اقتصادی که در دیگر کشورها وجود دارد، باز نمی‌گردد. در نتیجه، هنگامی که در میان عوامل تولید، سود سرمایه در جایگاه متغیر اصلی قرار نگیرد، دستمزد کارگر نقشی فراتر از حالت معمول در تعیین قیمت کالا پیدا می‌کند و به دلیل فرهنگ انقلابی، قیمت‌ها در مکانیزم عرضه و تقاضا (سیستم برق‌رسانی در ماشین مدل) تعیین نمی‌شود.

به عبارت دیگر در یک مجموعه باید یک متغیر اصلی وجود داشته باشد و همه‌ی

متغیرها باید از آن تبعیت کنند که این متغیر در اقتصاد غربی، همان سود سرمایه است اما در ایران، دستمزد کارگر نیز در جایگاه متغیر اصلی قرار گرفته و درگیری میان این دو متغیر در یک سیستم، باعث ناهنجاری در آن شده و افزایش قیمت عموم کالاها و گرانی و تورّم مداوم در همه‌ی سطوح را پدید آورده است. البته این گرانی و تورّم به معنای گرانی و تورّم در اقتصاد کلاسیک نیست تا بتوان علت آن به نقدینگی بازگرداند بلکه حاصل رفتاری است که انقلاب اسلامی و شعارهای آن، با مدل اداره داشته و عملکرد علمی این ماشین را بر هم زده است. به همین دلیل جهش قیمت‌ها در ایران، نمونه‌ی دیگری در جهان ندارد و تورّم و گرانی در دیگر کشورها از جنس تورّم موجود در ایران نیست و لذا در هر سال حداقل دو بار (در ابتدای سال شمسی و ابتدای سال تحصیلی) با افزایش قیمت‌ها مواجه هستیم. از این‌رو، هیچ دولتی تاکنون نتوانسته مشکل تورّم را حل کند و در آینده نیز، هر دولتی با هر گرایشی بر سرکار بیاید، در رفع این ناهنجاری ناتوان خواهد بود زیرا برای شناخت این مسأله یا از محاسبات کارشناسی موجود در اقتصاد کلاسیک پیرامون تورّم و گرانی استفاده می‌کند و یا براساس توجه به احکام موجود در رساله‌های عملیه سعی در حل مشکل خواهد داشت و این در حالی است که هر دو روش، در طول سی‌وهفت سال گذشته در شناخت علت تورّم مداوم و مبارزه با آن موفق نبوده‌اند. در واقع این تحلیل علمی از ناهنجاری‌های اقتصادی در ایران، خاستگاهی در مباحث علمی روز و مراکز آکادمیک دنیا ندارد بلکه یک امر بی‌سابقه است و همان‌طور که انقلاب اسلامی در برابر کفر مدرن در عرصه‌ی سیاسی ایستاد، این تحلیل نوین نیز موجب تسخیر عقلانیت مدرن در عرصه‌ی علمی خواهد شد و شناخت جدیدی از چالش‌ها به امت دینی هدیه خواهد کرد.

۵. باید توجه داشت که تورّم پایدار، به معنای کاهش دائمی ارزش پول ملی و از

بین رفتن قدرت خرید مردم علی‌رغم انواع تلاش‌ها و فعالیت‌های اقتصادی است. یعنی در هر شرایطی، چه اصولگرایان در قدرت باشند و به ارائه‌ی خدمات و امکانات عمومی به مردم پردازند و چه اصلاح‌طلبان در قدرت باشند و تولید ثروت ملی را دنبال کنند، این مردم هستند که بر اثر ادامه‌ی گرانی و تورّم، بیشترین فشار را متحمل می‌شوند و بیش از پیش، قدرت خرید خود را از دست می‌دهند.

به نظر می‌رسد همین مطلب است که می‌تواند تحلیلی نخبگانی از «اقتصاد مقاومتی» ارائه دهد. یعنی همان‌طور که در دفاع مقدّس، دشمن به مرزهای کشور حمله کرد، امروزه نظام اسلامی با تهاجم درگیر جنگ اقتصادی شده است و همان‌گونه که در دکترین جنگ غربی، قبل از هر کاری به نسل‌کشی و آواره‌کردن مردم مبادرت می‌شود، در جنگ اقتصادی نیز اولین ضربه‌ها به عموم مردم و ثروت آنها وارد می‌شود. در واقع نظام مالی و بانکی جهانی، همانند هواپیماهای جنگنده‌ی دشمن است که سامانه‌ی پدافند هوایی کشور — یعنی قدرت پول ملی — توانایی مقابله با آن را نداشت. در جنگ‌های متداول پس از نسل‌کشی، به تخریب زیرساخت‌ها مبادرت می‌شود که این روند در جنگ اقتصادی، با تهاجم به بیت‌المال و نیروی انسانی از طریق طرح‌های عمرانی، طرح‌های شهری، طرح‌های ارتباطی و... محقق می‌شود. به عبارت دیگر، هنگامی که «آمایش سرزمین» براساس معیارهای مادی مهندسی شود، باعث ضربه به نظام خواهد شد زیرا علی‌رغم صرف بودجه‌های کلان از محل فروش نفت در جهت فراهم‌کردن امکاناتی از قبیل راه و برق و گاز و حمل و نقل و... برای شهرهای مختلف، بودجه‌ای برای نگهداری و تعمیر و ارتقاء آن باقی نمی‌ماند زیرا تکنولوژی‌های نوین باعث شده‌اند تا استانداردهای جهانی در این عرصه‌ها چندین درجه رشد کنند و نظام ناچار است برای تأمین این استانداردها دست خود را به‌سوی علم و تکنولوژی و سرمایه‌ی خارجی دراز کند. در بُعد سوم، ماشین جنگی یک کشور مورد حمله قرار می‌گیرد که این امر در جنگ اقتصادی، متناظر با ضربه به الگوی تولید و تجارت و

سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای آن است. در واقع طراحان مدل اداره می‌دانند که با تحریم‌ها چگونه ابعاد مختلف ماشین مدل اداره را در ایران از کار انداخته‌اند.

در چنین وضعی، ادبیات دانشگاه مرتباً در حال شماتت گفتمان انقلاب اسلامی و زیر سؤال بردن عملکردهای ارزشی رهبران نظام در سی‌وهفت سال گذشته است و راه نجات کشور را در دست برداشتن از این راه و آغاز یک حرکت دیگر در مسیر ادبیات توسعه می‌داند و تجارب توسعه‌یافتگی در چین، برزیل و کشورهای جنوب شرق آسیا را به رخ نظام اسلامی می‌کشد. البته چنین برخوردی با مدل اداری مادی و مبانی و ساختارهای آن تناسب دارد چرا که اداری کشور از موضع تخصصی، یک ماشین با عوامل پیچیده است که با رفتار انقلاب دچار اختلال شده است.

اما حقیقت آن است که این رفتار انقلاب و رهبران آن، موجب حفظ جهت‌گیری الهی نظام و تداوم مبارزه با کفر مدرن شده است گرچه این مدیریت الهی باید در عرصه‌ی تخصصی و آکادمیک نیز وارد شود و پس از اعجاز در انقلاب سیاسی، با انقلاب فرهنگی معجزه‌ی نوینی در مقابله‌ی علمی با عقلانیت و علوم مدرن را رقم بزند و براساس یک منطق و دستگاه محاسباتی جدید، دستاوردهای سیاسی را در صحنه‌ی فرهنگی و اقتصادی تکرار کند و ملت ایران را از چالش‌های موجود خارج نماید. اولین گام در این جهت و در سطح برنامه‌های کوتاه‌مدت، آن است که به «نهادسازی جدید» مبادرت شود و همان‌گونه که پس از واضح شدن ناکارآمدی دکترین‌های نظامی و امنیتی جنگ برای دفاع از کشور، سپاه و بسیج تأسیس شد، امروز نیز با تأسیس قرارگاه فرهنگی و اقتصادی بر مبنای فرهنگ انقلاب برای مقابله با ناتوی فرهنگی و جنگ اقتصادی، سپاه اقتصاد مقاومتی و بسیج فرهنگی تشکیل شود. ولی از آنجا که جنگ فرهنگی و اقتصادی، یک جنگ ملموس نیست که تصرف شهرهایی همچون خرمشهر و مهران در مقابل چشم همگان قرار گیرد، نوعی سرگردانی در بین مسئولین برای مواجهه با آن وجود دارد. در واقع موضوع جنگ در شرایط کنونی، اموری پیچیده از قبیل سیستم مالی، استراتژی صنعت و تکنولوژی، عوامل تولید و... است و

لذا دفاع در این عرصه‌ها، محتاج ادبیاتی تخصصی و آکادمیک است که با فرهنگ انقلاب تناسب داشته باشد و فقدان این نوع از دستگاه محاسباتی در حوزه و دانشگاه باعث شده تا این دو مرکز علمی قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای انقلاب نباشند و با تکیه به عقلایی بودن تأمین معاش یا تجارب بشری برای اداره‌ی کشورها، بر روش‌های موجود اصرار کنند و رهبری را در این عرصه تنها بگذارند. بنابراین همان‌گونه که حضرت امام با انقلاب اسلامی خود به منجی امت دینی در عرصه‌ی سیاسی تبدیل شد، امروز نیز به یک منطقی و ادبیات و دستگاه علمی نوین برای نجات شیعه از فرهنگ آکادمیک مدرنیته نیازمندیم.

مبحث دوم

چالش میان هویت «تحصیل و اشتغال» با هویت «تعبّد و تقرب»
به‌عنوان ناهنجاری آکادمیک بخش فرهنگ جمهوری اسلامی
در سه عرصه «علوم انسانی، ساختارها و محصولات»

۱. بیان شد که براساس فرهنگ بعثت، هیچ مسلمانی حق ندارد سلطه‌ی کفر و شرک را بپذیرد و مبنای قیام امام خمینی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی و مدیریت الهی ایشان نیز بر همین اصل استوار بود. امروز نیز آنچه شیعیان به‌عنوان وظیفه‌ی دینی با آن روبه‌رو هستند، حفظ نظام اسلامی از طریق فتح عقبه‌های تخصصی و عقلانی و شناخت عمق جبهه‌ی پیچیده‌ای است که توسط کفر و نفاق ایجاد شده و همواره حمله‌ور به دستگاه ایمان است. علاوه بر ضرورت دستیابی به این شناخت، باید استثنائاتی نو به نواز قرآن و روایات روی آورد تا بتوان راه حل چالش‌ها را از دین استخراج کرد تا با حفظ مدیریت مقاومتی، حرکت به‌سوی ساخت تمدن مقاومتی را — که به‌مثابه مقدمه‌ی فرج حضرت ولی‌عصر به‌شمار می‌رود — آغاز نمود.

بر همین اساس، تبیین شد که مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری با تکیه

بر معنویت، عدالت و مردم‌گرایی در مقابل ساختارهای اقتصادی مدرن — که از دوران رژیم پهلوی باقی مانده بود — قرار گرفت و اقدام به انجام تغییرها و تصرفاتی در ماشین مدل اداره کرد و عملکرد سیستم‌های سوخت‌رسانی، برق‌رسانی و مکانیکی این ماشین را دچار اختلال نمود که نتیجه‌ی آن، تعمیم رفاه با رویکرد مستضعف‌گرایی از یک‌سو و از سوی دیگر، گرانی هزینه‌ی زندگی دنیایی و جهش مداوم قیمت‌ها به دلیل بالارفتن انتظارات است. لذا این تورّم تنها هنگامی قابل کنترل خواهد شد که چاره‌ای برای ساختارهای ظالمانه‌ی مدرنیته که در حاکمیت کشور و زندگی مردم حضور پیدا کرده، اندیشیده شود. چرا که تورّم و گرانی در ایران، از جنس تورّمی نیست که در اقتصاد کلاسیک از آن یاد می‌شود و ریشه‌ی آن برخلاف مباحث رایج، به افزایش نقدینگی باز نمی‌گردد. گرچه ممکن است که نقدینگی سهمی در تورّم در اقتصاد ایران داشته باشد اما حقیقت آن است که این شکل از جهش قیمت‌ها مخصوص به اقتصاد ایران و ناشی از درگیری ادبیات انقلاب با ادبیات توسعه در عرصه‌ی اقتصادی است و تحلیل صحیح از آن تنها بر پایه‌ی فرهنگ مذهب میسر خواهد بود که در مباحث قبلی به صورت اجمالی مورد اشاره قرار گرفت.

۲. همان‌طور که بحث پیرامون ناهنجاری‌های اقتصادی از طریق شناخت اقتصاد غربی و تبیین چگونگی برخورد انقلاب اسلامی با آن انجام شد، ناهنجاری‌های فرهنگی نیز باید با همین شیوه تشریح شود. در این زمینه باید توجه داشت که فرهنگ مدرن، فرهنگی متناسب با ماشین اقتصاد غربی است و ریشه در زندگی مدرن و مرفّهی دارد که پس از رنسانس برای بشریت به ارمغان آورده شده است. پس از رنسانس، فرهنگ مدیریت از سلطنت به مشارکت و دموکراسی تغییر کرد و موضوع دموکراسی نیز زندگی بهتر در دنیا یا «بهزیستی» قرار گرفت و موضوعاتی چون اخلاق و معنویت به

حاشیه رفت. همچنین با تغییر شیوهی مدیریت اقتصادی و شکل‌گیری شرکت‌ها و بانک‌ها، بازار به خدمت قشر سرمایه‌دار درآمد و تقاضای مؤثر اجتماعی به دست بخش خصوصی افتاد. این قدرت مالی روزافزون باعث شد تا سرمایه‌داران بتوانند دستگاه‌های تحقیقاتی را از طریق تأمین هزینه‌های سنگین «تحقیقات سازمانی» در اختیار خود بگیرند و برای تعمیق زندگی مدرن، با سفارش دادن سبک زندگی جدید نقش ایفا کنند. لذا مطلوبیت ذاتی علم نه تنها به امری بی‌معنا تبدیل شد بلکه تولید و توزیع و مصرف علم، با شیوه‌های جدیدی به اسارت دنیاپرستان درآمد.

گرچه تحقیقات و اکتشافات علمی باعث شد تا شکل و شیوه‌ای جدید از زندگی در برابر بشریت قرار گیرد، اما برای تبلیغ این نوع از زندگی تنها از سخن و کلام استفاده نشد بلکه غرب با تولید علوم انسانی کاربردی توانست تعلیم و تربیت جامعه را سامان‌دهی کند و «انگیزش، پرورش و گزینش» اجتماعی را در دست بگیرد. یعنی همان‌گونه که برای توسعه‌ی اقتصاد کشورها، زیرساخت‌های فیزیکی اعم از جاده‌ها، بنادر و... احداث می‌شود، نرم‌افزارهای آموزشی و پرورشی متناسب با سخت‌افزارها و تکنولوژی جدید نیز طراحی گشت و به همین دلیل، جامعه از نظر عقلانیت و سواد و مهارت کانالیزه شد و در ساختارهایی معین و قاعده‌مند قرار گرفت. روشن است که تن دادن به این ساختارها و قوانین، سختی‌هایی را به دنبال دارد، اما آنچه حواس پنج‌گانه‌ی انسان‌ها را با ساختارهای فرهنگی مدرن هماهنگ کرد، «هنر مدرن» بود. اساساً کارکرد هنر این است که سختی‌ها و ریاضت‌های زندگی دنیا را در کام مردم شیرین کرده و تحمل آنها را آسان و روان می‌کند و هنر مدرن نیز کارآمدی خود را در این راستا نشان داد. به‌عنوان نمونه در ایران، در حالی که بسیاری از خانواده‌ها برای نهادینه کردن فرهنگ نمازخوانی در میان فرزندان خود دچار مشکل هستند اما کودکان از

سنّ هفت سالگی در نه ماه از سال و در سرما و گرما، در یک ساعت معین در مدارس حاضر می‌شوند و تا دوازده سال به این تلاش ادامه می‌دهند که تحقق این روند، نیازمند رعایت نظم‌های خاص در خانواده‌هاست. اما با شروع سال تحصیلی مشاهده می‌شود که تمامی خانواده‌ها در تمامی کشورها در این رابطه بسیج می‌شوند و بدون توجه به این سختی‌ها از ساختارهای موجود پیروی می‌کنند. چرا که سختی‌های ناشی از این ساختار، به زبان هنر (فیلم، سریال، تئاتر، موسیقی و...) تسهیل می‌شود و با نشان دادن نتیجه‌ی این نظم‌ها — که منجر به تحصیلات بالا و شغل خوب و درآمد مناسب می‌شود — شوق و علاقه‌ی مردم را برای طی این مسیرها در ابعاد مختلف زندگی بر می‌انگیزد و به جای وعظ و اندرز، ساختاری اجتماعی برای انگیزش و پرورش ایجاد می‌کند. این بیان فشرده‌ای پیرامون فرهنگ مدرن در سه عرصه‌ی «تولید علوم»، «مهندسی ساختارها» و «طراحی محصولات» (هنر) بود.

۳. اما در زمان پهلوی دوم، همان‌طور که اقتصاد غربی در پایین‌ترین سطح آن یعنی سطح مونتاژ به کشور وارد شده بود، ورود نظام علوم مدرن به ایران نیز به همین وضعیت دچار بود و فارغ از بخش پژوهش که اثری از آن دیده نمی‌شد، حتی در بخش آموزش نیز بعضاً از اساتید خارجی استفاده می‌شد و اهتمام خاصی به نیروهای داخلی در امر آموزش وجود نداشت و بهره‌برداری علمی از توانایی ملت ایران به‌عنوان یک قوم تمدن‌ساز و با استعداد مورد توجه نبود. اما در ساختارهای فرهنگی، فعالیت‌های زیادی انجام شد تا با کانالیزه کردن مردم، انگیزش و پرورش و گزینش آنان به شکل مادی رقم بخورد؛ همچنان‌که هنر مدرن نیز با تمام مظاهر آن وارد فرهنگ ایران شد. در نتیجه، علی‌رغم آنکه زندگی مدرن در ریشه‌ی خود به نظام علوم و پژوهش و تولید دانش متکی است، این بخش اساسی در رژیم طاغوت به حاشیه رانده شد و فرهنگ مدرن در

سخت‌ترین وضع و استعماری‌ترین شکل وارد ایران گردید و حتی عناصر دانشمند و کارآمدی که نسبت به تمدن غرب موضعی مثبت داشتند، در انزوا قرار گرفتند.

لذا حضرت امام پس از پیروزی انقلاب، با یک فرهنگ غربی منحط که از حکومت پهلوی به ارث رسیده بود، مواجه شد. اما رفتار و مواضع و شعائر حضرت امام (ره) در اسلام و معنویت و گزاره‌های دینی ریشه داشت و پاسخ تمامی ابعاد زندگی را در وحی جست‌وجو می‌کرد و لذا دین پس از آنکه در دوران طاغوت به‌عنوان یک خرده‌فرهنگ تلقی می‌شد و مورد هجمه واقع می‌شد، فضایی گسترده در اختیار گرفت و با مدیریت امام خمینی و همراهی فرهنگ سنتی در حوزه‌ها و روشنفکران دینی، به نحوی بسیار وسیع در میان مردم نشر پیدا کرد و در محیط عمومی کشور جریان یافت.

از سوی دیگر، علی‌رغم محتوای مادی علوم دانشگاهی — که انسان، جامعه، تاریخ و حتی ایمان را به‌صورت مادی تعریف می‌کند — دانشگاه‌ها گسترش یافت و لذا همراه با منطق حوزه و معارف برآمده از آن، منطق کاربردی دانشگاه و علوم ناشی از آن نیز در جامعه‌ی ایران بسط پیدا کرد. البته در قانون اساسی، با تکیه بر شعار عدالت و حقوق برابر، آموزش و پرورش و آموزش عالی در سراسر کشور تعمیم داده شد که نمونه‌ی این حرکت، در راه‌اندازی نهضت سوادآموزی یا تأسیس دانشگاه آزاد و پیام نور دیده می‌شود. یعنی گسترش دانشگاه‌ها در کشور بر مبنای یک رویکرد انسانی انجام شد که براساس آن، تمامی افراد در جامعه‌ی اسلامی باید از آگاهی و سواد بهره‌مند باشند. لذا نگاه غربی که گسترش آموزش و پرورش و آموزش عالی را بر مبنای تولید ثروت و سودآوری آن ساماندهی می‌کند، به حاشیه رفت و با استفاده از درآمد نفتی و بودجه‌ی دولتی، مدارس به روستاها رسید و دانشگاه‌ها در شهرهای کوچک نیز دایر شد. اما چنین روندی طبعاً نمی‌توانست ارتباط وضعیت تحصیلی در کشور را با بازار کار و

اشتغال مورد توجه قرار داده و برای آن برنامه‌ریزی کند. این در حالی است که در فرهنگ مدرنیته، ظرفیت‌های تحصیلی در مدارس و دانشگاه‌ها تنها در صورتی ایجاد می‌شود که قبلاً شغل متناسب با آن در بازار کار تعریف شده باشد و این شغل نیز باید براساس سودآوری در صنعت، تجارت، خدمات و... تعریف گردد و جایگاه آن در صادرات و واردات و استراتژی تکنولوژی کشور و بالمثال در برنامه‌ی توسعه و چشم‌اندازها معین شود.

پس گرچه قبل از انقلاب نیز، فرهنگ مذهب به پذیرش ملت ایران رسیده بود و مردم بخشی از درآمد خود برای امور مذهبی در ماه رمضان، ماه محرم و... هزینه می‌کردند اما انقلاب اسلامی با رویکرد دینی، انسانی و عدالت‌محور خود باعث توسعه‌ی کمی در نشر فرهنگ مذهب شد و با استفاده از قدرت حاکمیت و ابزارهای نوین، امروزه معارف دینی در صدا و سیما و کانال‌های مخصوص رادیویی و تلویزیونی و دنیای مجازی به شکل گسترده‌ای تبلیغ می‌شود. همین رویکرد انسانی و عدالت‌محور، گسترش علوم دانشگاهی را نیز رقم زد و مدارس و دانشگاه‌ها در شهرهای کوچک و روستاها نیز در اختیار مردم قرار گرفت. در نتیجه‌ی این روند، نرم‌افزارهای متناسب با علوم دانشگاهی و ساختارهای فرهنگ مدرن در کشور تعمیم پیدا کرد و اصول عام‌انگیزی و پرورشی و گزینشی که از تمدن مدرن برخاسته بود، در میان مردم جریان یافت. از این‌رو قهراً محصولات این ساختارها نیز در قالب هنر مدرن به هم‌هی شهروندان عرضه شد و بنا بر شعار عدالت، رسانه‌ی دولتی در اقصی نقاط کشور در دسترس مردم قرار گرفت تا سختی‌های ناشی از این ساختارها و قواعد آن را برای عموم تسهیل کند.

۴. بنابراین انقلاب اسلامی با تکیه به شعار عدالت، هم فرهنگ مذهب و هم

فرهنگ مدرنیته را در سطح «علوم، ساختارها و محصولات» رواج داد. حاصل این رفتار، مشابه وضعیتی است که در بخش اقتصاد به وجود آمد و باعث شد تا در یک مجموعه، درگیری بین دو متغیر رخ دهد. یعنی همان طور که متغیر اصلی در اقتصاد غربی «سود سرمایه» است و انقلاب اسلامی با تقویت متغیر کار، موجب چالش برای سود سرمایه شد، متغیر اصلی در فرهنگ غربی برای تولید علم نیز «منطق کاربردی» است اما انقلاب اسلامی باعث شده تا «منطق انتزاعی» در حوزه‌های علمیه در کنار آن متغیر اصلی قرار بگیرد. این در حالی است که منطق حوزه به التزامات دینی ختم می‌شود اما منطق کاربردی دانشگاه ریشه در پیش فرض‌ها و تئوری‌ها و کنترل‌های حسّی دارد که گزاره‌های وحیانی را بر نمی‌تابد. در منطق کاربردی، علوم پایه‌ی مدرن جایگاهی به‌مثابه اعتقادات مادی دارد و در منطق حوزه، اعتقادات بر مبنای توحید و نبوّت و معاد استوار شده است.

لذا چالش و قبض و بسط بین دو سنخ از اعتقادات ایجاد شده که یکی همه چیز را به این دنیا محصور می‌کند و دیگری، دنیا را تابعی از آخرت قرار می‌دهد. یعنی از یک سو، یک هویت مادی در جامعه شکل می‌گیرد که مبتنی بر «تحصیل و اشتغال» است و در سطح جهانی و در تمامی عرصه‌ها دارای آیین نامه و استاندارد و شاخصه است و براساس آن، تأثیر علم و توانمندی افراد در افزایش تولید ناخالص ملی، ملاک ارزیابی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، یک هویت مذهبی — اعم از سنتی یا انقلابی — به وجود می‌آید که فاقد ساختار برای «انگیزش و پرورش و گزینش» متناسب با خود است و لذا عملاً حضور کم‌رنگ‌تری در عرصه‌ی عینیت پیدا می‌کند. هنگامی که هویت اجتماعی به «تحصیل و اشتغال» تعریف شد، توجه همگان به قله‌های علمی و کاری جلب می‌شود و این در حالی است که شخصیت‌ها و چهره‌های ملی در این عرصه،

به دلیل قرار گرفتن در محیط تربیت و پرورش مادی، حتی در زندگی فردی و ظواهر نیز از فرهنگ مدرن تبعیت می‌کنند. زیرا کسانی که می‌خواهند در قله قرار گیرند باید در تمام وجوه، تسلیم فرهنگ حاکم شوند و الا اجازه‌ی ارتقاء به مدارج بالا به آنان داده نخواهد شد و اساساً «هویت» — چه در شکل مادی و چه در شکل الهی — به معنای سجده و انقطاع همه‌جانبه است.

در نتیجه‌ی قبض و بسط بین این دو فرهنگ در جامعه‌ی ایران، گاه فرهنگ مذهب است که باعث پیش‌برد امور کشور می‌شود و گاه فرهنگ مادی مدرنیته است که آثار خود را بروز می‌دهد و هیچ‌یک به نفع دیگری، صحنه را ترک نمی‌کند و لذا هرج و مرج در عرصه‌ی فرهنگ پدید آمده و آنچه در عمل محقق می‌شود، «ملوک الطوائفی فرهنگی» است. به دلیل همین سرگردانی و سردرگمی است که ادعاهایی مانند «قرائت‌های مختلف از دین» مورد استقبال نسبی قرار می‌گیرد؛ همان‌طور که در بخش اقتصادی نیز بسیاری از کسانی که مایل به فعالیت هستند، نمی‌توانند به ارزیابی مشخصی در باره‌ی وضعیت بازار و قیمت‌ها و تصمیمات دولت و... برسند و دچار ورشکستگی می‌شوند یا نمی‌دانند که چه سرنوشتی در انتظار آنها خواهد بود. یعنی همان‌گونه که در عرصه‌ی اقتصادی، مهار قیمت‌ها از اختیار حاکمیت خارج شده، در عرصه‌ی فرهنگی نیز تحلیل‌های مختلفی پیرامون مسائل کشور شکل گرفته و وضعیت فرهنگی، سمت و سوی مشخصی ندارد.

۵. این چالش اساسی هنگامی قابل رفع است که رفتار حضرت امام و مقام معظم رهبری تئوریزه شده و به صورت علمی از تصرفاتی که رهبران انقلاب در امور کشور انجام داده‌اند، دفاع شود و ادبیات انقلاب به مبنایی برای طراحی روش خروج از وضع موجود و تعیین چگونگی ادامه‌ی مسیر تبدیل گردد. در واقع علت نجات امت دینی و

حفظ انقلاب و تداوم حرکت آن تا امروز، مدیریت معجزه‌گونه‌ی حضرت امام و مقام معظم رهبری است که در این مباحث، تبیینی فشرده از آن ارائه شد. یعنی این «ادبیات انقلاب» است که موجب وحدت بین «ادبیات حوزه» و «ادبیات دانشگاه» در عرصه‌ی میدانی شده است ولی این بدان معنا نیست که ادبیات انقلاب توانسته باشد در عرصه‌ی علمی و تخصصی، چنین وحدت‌نخبگانی را ایجاد کند. از این‌رو، گام بعدی برای تکامل ادبیات انقلاب در طول تاریخ، ورود آن به فتح سنگرهای آکادمیک و تخصصی است زیرا گستره‌ی همجمله‌ی فرهنگ مدرنیته به کلمه‌ی توحید در عصر غیبت، به نحوی است که چند نسل از نواب عام حضرت ولی‌عصر باید به مقابله با کفر مدرن ادامه دهند تا به این موفقیت بزرگ نائل شوند. لذا نمی‌توان انتظار داشت حضرت امام و مقام معظم رهبری هم مبارزه در برابر کفر و ایجاد وحدت در جهان اسلام و ارتقاء ظرفیت شیعه از نظر سیاسی را با همه‌ی ابعاد آن بر عهده بگیرند و هم عرصه‌ی گسترده‌ی عقلانیت مدرن را با همه‌ی پیچیدگی‌های آکادمیک و تخصصی آن، در یک دوره‌ی کوتاه مدت فتح کنند بلکه ممکن است این جهاد علمی و فرهنگی به مجاهدت چند نسل از فقهای شیعه احتیاج داشته باشد. در این راه، تحول در حوزه و اسلامی‌شدن دانشگاه‌ها و تحول در مدل اداره کاملاً ضروری است و ادبیات انقلاب نیز بر آن تأکید دارد. اما تحقق این مسائل باید در مقیاس امور تمدنی مورد ملاحظه قرار گیرد و همچنان‌که در مباحث گذشته ذکر شد، اگر تمدن مدرن برای نیل به بلوغ امروزی خود به پانصد سال زمان احتیاج داشته، براساس معادلات قرآنی می‌توان گفت که این زمان برای تحقق تمدن اسلامی در بازه‌ای پنجاه تا دویست و پنجاه ساله (وابسته به میزان ایمان مؤمنین) قابل تخمین است.

بنابراین گزاره‌های دینی پس از انقلاب اسلامی، وزن قابل توجهی در عرصه‌ی

اجتماعی پیدا کرده و در کنار علوم دانشگاهی قرار گرفته اما به دلیل انتزاعی و غیرکاربردی بودن منطق حوزه، هنوز قدرت لازم برای ساختارسازی متناسب و تولید فلسفه‌ی هنر نوین را به دست نیاورده است. در مقابل، سابقه‌ی پانصد ساله‌ی تمدن غربی باعث شده تا همراه با صادرات و واردات کالا، صادرات و واردات «علوم، ساختارهای فرهنگی و هنر مدرن» نیز در کشور ما جریان داشته باشد. به همین دلیل، علاوه بر حضرت امام خمینی که منجی امت اسلامی در عرصه‌ی سیاسی بودند، نظام اسلامی امروز برای تداوم خود، به یک عقلانیت دین محور به عنوان منجی فرهنگی و حافظ اندیشه‌ی امام (ره) نیازمند است تا خطر تحریف شخصیت امام خمینی — که توسط مقام معظم رهبری مطرح شد — به واقعیت نپیوندد. چرا که این خطر، ریشه در فرهنگ عمومی ندارد بلکه مقام معظم رهبری تصریح می‌کنند که امروز همه‌ی جریان‌های سیاسی برای جلب آرای مردم حتماً باید به اندیشه‌ی حضرت امام تکیه کنند و الا موفق نخواهند شد که این به معنای پذیرش راه و فکر حضرت امام در فرهنگ عمومی است. لذا آنچه موجب تحریف شخصیت امام شده و خطر انحراف انقلاب را پدید خواهد آورد، «تأویل نخبگانی» انقلاب اسلامی است و از این رو اگر ادبیات انقلاب موفق به فتح عقلانیت تخصصی در حوزه و دانشگاه نشود، جهش قیمت‌ها در بخش اقتصادی و مادی شدن هویت مردم براساس تحصیل و اشتغال مدرن — که امری همه‌جانبه، ساختارمند و متکی به منطق کاربردی دانشگاه است — تشدید خواهد شد و هویت مذهبی و انقلابی — که مبتنی بر عقلانیت انتزاعی در حوزه و فاقد ساختارهای اجتماعی است — را بیش از پیش به چالش خواهد کشید و مفاسدی از قبیل ربا و فحشاء و نزاع‌های سیاسی و دعوا بر سر قدرت نیز تداوم خواهد یافت و در آینده، نظام را با چالش‌های سهمگینی روبه‌رو خواهد کرد. این در حالی است که مقام معظم رهبری

نیز بارها تأکید کرده‌اند که نظام اسلامی زمانی به استقرار و ثبات کامل دست خواهد یافت که با دستیابی به قدرت همه‌جانبه، دشمنان را از مقابله با خود مأیوس کند و انقلاب اسلامی بیمه شود.

۶. بنابر آنچه گذشت، گفتمان مطرح شده در این سلسله بحث، یک منطق نوین و یک اندیشه‌ی نخبگانی جدید را به نظام اسلامی پیشنهاد می‌دهد تا از رهگذر آن، ادبیات انقلاب و مدیریت میدانی آن در گذشته، تئوریزه شده و نگاه به وضع موجود نیز اصلاح شود و در آینده، منزلت نظام و مواضع ولایت مطلقه فقیه از پشتیبانی علمی و تخصصی توسط یک دستگاه محاسباتی برخوردار گردد. زیرا سی‌وهفت سال است که حضرت امام و مقام معظم رهبری از سوی ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه مورد حمایت علمی و لجستیک فرهنگی قرار نمی‌گیرند. البته این روند به صورت غیرعمدی رخ داده و به عناصر و افراد باز نمی‌گردد بلکه ناشی از نقصان ظرفیت این دو ادبیات در همراهی با انقلاب اسلامی است و لذا رهبران انقلاب در تمامی این سال‌ها بدون آنکه از یک دستگاه علمی پشتیبان بهره‌مند باشند، به تنهایی و با توکل به خدای متعال و استمداد از حضرت ولی عصر به حرکت نورانی خود در عرصه‌ی میدانی ادامه داده‌اند.

در نتیجه‌ی همین وضعیت است که هشدارهای مختلفی از سوی رهبری به ارکان مختلف نظام از حوزه‌های علمیه و مجلس خبرگان تا مجلس شورای اسلامی و سایر نهادها داده می‌شود تا همگان نسبت به خطر انقلاب‌زدایی هوشیار باشند و به مقابله با آن برخیزند. البته شخص رهبری گرچه خود در سخنانی تصریح کرده‌اند که علوم انسانی موجود ذاتاً مسموم است؛ اما با راه‌اندازی نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوعاتی از قبیل توسعه، عدالت، زن و خانواده، آزادی و...، در حال ایجاد یک اخلاق فرهنگی جدید هستند تا مسئولین نظام با تأسی به رفتار ایشان و علی‌رغم تمام

اشتغالات، نسبت به علوم و ادبیات تخصصی موجود برای اداره‌ی جامعه توجه داشته باشند و به قضاوتی دقیق در مورد نقاط ضعف و قوت این علوم دست پیدا کنند. گرچه این علوم تنها به ارائه‌ی تعریف از موضوعات اجتماعی نمی‌پردازد بلکه علاوه بر آن، از هزاران معادله برای طراحی و مدیریت ساختارها استفاده می‌کند و لذا تکلیف این معادلات نیز باید روشن شود. پس از آن باید به مهندسی یک طرح جدید برای ایجاد ساختارهای جایگزین پرداخت و سپس به تولید یک فلسفه‌ی هنر نوین همت گماشت. از این‌رو، الزامات حفظ و تداوم انقلاب اسلامی، وظایف سنگینی را بر دوش حوزه‌ها و دانشگاه‌ها قرار می‌دهد و حتی مسئولیت‌های مهمی را متوجه عموم مردم می‌کند تا در دوران گذار، نسبت به حمله‌ها و شبهه‌های طراحی شده پیرامون مدیریت امام و رهبری هوشیار باشند و نگذارند که دشمن آنها را از رهبری و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی جدا کند.

مبحث سوم

چالش بین «جمهوریت» و «مولویت» به عنوان ناهنجاری آکادمیک بخش سیاسی جمهوری اسلامی در سه عرصه «رسانه»، «حاکمیت» و «مردم سالاری»

۱. برای تبیین ناهنجاری سیاسی در جامعه‌ی ایران، ابتدائاً باید به این نکته توجه کرد که همان‌گونه که موضوع اقتصاد، تولید ثروت و موضوع فرهنگ، تولید اطلاع و علم بود، موضوع بحث سیاست، تولید قدرت است. یعنی آزادی و اسارت، موضوع قدرت در سطح فرد است و به تبع آن در عرصه‌ی اجتماعی، کیفیت «تولید قدرت» به مثابه موضوع سیاست قرار می‌گیرد. در سطح فردی، انسان وقتی آزاد است که قدرت تصمیم‌گیری نسبت به زندگی و نیازهای خود داشته باشد. قبل از رنسانس چنین فضایی برای تصمیم‌گیری آزادانه‌ی افراد برای زندگی روزمره وجود نداشت و فرهنگ سلطنتی و قومی و قبیله‌ای و سلطه‌ی خان‌ها جاذبه‌ی رعب و وحشت و ترس را بر مردم حاکم می‌کرد که باعث سلب قدرت تصمیم‌گیری از آنان می‌شد. لذا در خانواده‌ها، اختیار امر ازدواج و سکونت و شغل و سایر شئون فرزندان به دست پدر خانواده یا بزرگ‌خاندان بود و تصمیم‌گیری نسبت به امورات مختلف در محدوده‌ی یک منطقه نیز در اختیار رئیس

قوم و قبیله بود و در گستره‌ی حکومت، تمامی اختیارات در انحصار سلاطین و پادشاهان قرار داشت. در نتیجه، از همگان سلب اراده و تصمیم می‌شد و عموم مردم، برده و بنده و رعیت محسوب می‌شدند. پس از رنسانس، این فضای مدیریتی و حاکمیتی تغییر کرد و امروزه همه احساس می‌کنند که آزادند و می‌توانند برای زندگی خود تصمیم بگیرند. اما لازم است تا با بررسی مدل اداری غربی به‌عنوان امر حاکم بر ملت‌ها و اصناف و شهروندان، معین شود که خصوصیات این ماشین در عرصه‌ی سیاسی چیست و کارکرد آن در دوران قبل و پس از انقلاب چگونه بوده است.

۲. این ماشین در بُعد سیاسی، دارای سه بخش است: «تولید قدرت» که ناظر به «افکار عمومی» است و مسئول آن «رسانه‌ها» هستند؛ «توزیع قدرت» که از طریق «ساختار قدرت در قانون اساسی» (یعنی نظام حاکمیتی و تفکیک قوا) محقق می‌شود؛ «مصرف قدرت» که به‌معنای مشارکت مردم در امر اداری کشور است. لذا همان‌گونه که از نظر انسان‌شناسی، انسان دارای اراده است و با تصمیم‌گیری به‌مثابه جریان اراده‌اش قدرتمند می‌شود، از نظر جامعه‌شناختی نیز جریان تولید و توزیع و مصرف قدرت بر سه محور «رسانه، نظام حاکمیتی و مردم» استوار است. یعنی برخلاف دوران پیش از رنسانس که اقتدار نظامات به قدرت نظامی و امنیتی باز می‌گشت، امروزه اقتدار نظام‌های اجتماعی به افکار عمومی و چگونگی هدایت آن باز می‌گردد و دستگاه‌های نظامی و امنیتی نیز در خدمت این نحو از تولید و توزیع و مصرف قدرت قرار گرفته‌اند. اما همان‌گونه که فرهنگ مدرنیته در بخش اقتصاد و فرهنگ نمی‌تواند عدالت را تأمین کند، در بخش سیاسی نیز از فقدان عدالت رنج می‌برد؛ گرچه مردم در حکومت‌های دموکراتیک با مشارکت در انتخابات، هیئت حاکمه را با رأی خود انتخاب کنند. زیرا این‌گونه نیست که هر شخصی با هر مشی و سلیقه‌ای نمی‌تواند به‌عنوان کاندید در

انتخابات شرکت کند بلکه تمامی نامزدها باید از فیلتر احزاب عبور کنند و آزادی به احزابی تعلق می‌گیرد که با رعایت شرایطی خاص در وزارت کشور به ثبت رسیده و دارای مجوز فعالیت باشند. یعنی مردم در واقع به یک مشی و مرام که در حزب معین شده رأی می‌دهند.

حال آیا این احزاب آزاد و مستقل هستند؟ هزینه‌های آن‌ها برای تشکیل و فعالیت چگونه تأمین می‌شود؟ حقیقت این است که صاحبان این احزاب، همان سرمایه‌دارانی هستند که کارتل‌ها و تراست‌ها و شرکت‌های بزرگ را در اختیار دارند چون بودجه و هزینه سنگین احزاب برای حضور در انتخابات، تبلیغات، تدوین برنامه‌ها و استراتژی حزب، تربیت کادر و... توسط بخش خصوصی تأمین می‌شود؛ همان‌گونه که مالک اکثر رسانه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی و دانشگاه‌ها، ثروتمندان هستند. زیرا اداره‌ی همه‌ی این بخش‌ها به سخت‌افزارهای پیچیده نیازمند است و به پول و سرمایه احتیاج دارد. پس علی‌رغم حضور مردم در انتخابات و انتخاب هیئت حاکمه با رأی آنان، کیفیت شکل‌گیری و اداره‌ی احزاب وابسته به قشر سرمایه‌دار است چرا که تقاضای مؤثر اجتماعی و قدرت خرید واقعی در اختیار آنان قرار دارد و لذا سفارش زندگی مدرن در همه‌ی ابعاد آن، در انحصار آنهاست. یعنی احزاب به بُعد سیاسی از همان زندگی مدرنی تبدیل می‌شوند که سفارش آن به دست سرمایه‌داران است. در این صورت آیا احزاب با حضور در دولت و مجلس می‌توانند قوانینی با هدف تحقق عدالت اقتصادی وضع کنند یا قوانینی را وضع می‌کنند که منافع کارتل‌ها و تراست‌ها را تأمین نماید؟! آیا اگر احزاب به منافع بخش خصوصی توجه نکنند، اساساً اجازه‌ی فعالیت سیاسی و یا حداقل اجازه‌ی تداوم آن را پیدا خواهد کرد؟ پس دموکراسی و آزادی غربی یک امر مطلق نیست بلکه مشروط و مقید به یک مکتب است که باید از آن با عنوان

دینِ دنیاپرستی و آیین سرمایه‌داری یاد کرد؛ گرچه از لحاظ روبنایی به رأی مردم بازگردد.

۳. البته نقش مردم در این سیستم با رأی دادن پایان نمی‌پذیرد بلکه زندگی و مدیریت مدرن به نحوی همه‌جانبه و پیچیده شده که در همه‌ی سطوح اقتصادی و فرهنگی و سیاسی به مشارکت مردم وابسته است و گردش کار در تمدن جدید و حرکت ماشین اجتماعی، به هماهنگ‌شدن تمامی قطعه‌ها و همکاری به موقع از سوی عموم شهروندان و ذی‌نفعان و نخبگان احتیاج دارد. برخلاف دوران قبل از رنسانس که عده‌ای براساس توانایی نظامی به قدرت می‌رسیدند و بر سایر طبقات از قبیل بازرگانان و کاهنان و... حاکم می‌شدند و عموم مردم نیز به‌عنوان رعایایی که نژادی پست دارند، مایملک سلطان محسوب می‌شدند و هیچ حقی در تصمیم‌گیری برای آنان به رسمیت شناخته نمی‌شد.

در یک نگاه تاریخی، باید توجه داشت که حکومت‌ها برای انتقال خواسته‌های خود به مادون، ابتدائاً از کلام و سخن استفاده می‌کردند و زیردستان با شنیدن سخنان پادشاه، موظف به اطاعت و حرکت برای تحقق اوامر بودند. در واقع تا مدت‌ها اوامر و نواهی به‌صورت شفاهی و از طریق مشافهات منتقل می‌شد. اما پس از اختراع خط و دستیابی بشر به کتابت، انتقال اوامر و نواهی منحصر در مشافهات نبود و آگاهی شهرهای دور و نزدیک از منویات سلاطین از طریق کتابت میسر شد و ارتباط بین نقاط مختلف تسهیل گردید. در اثر دستیابی به کتابت بود که گسترش حکومت‌ها و کشورگشایی امکان‌پذیر شد و به‌جای محدود شدن به منطقه‌ی خاص، زمینه برای جمع‌آوری نیرو از مناطق مختلف و تشکیل لشگرهای بزرگ فراهم آمد. اما پس از رنسانس، روابط اجتماعی از «مشافهات» و «کتابت» عبور کرده و اطلاع‌رسانی به مردم

در تمامی ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و در همه‌ی سطوح توسعه، کلان و خرد، براساس «ادبیات و ریاضیات نموداری» انجام می‌شود و مرتباً اخبار گوناگون در قالب ارقام و اعداد و آمار در قالب تغییرات روزانه و ماهانه و سالانه به عموم ارائه می‌گردد. اثر ادبیات نموداری و نتیجه‌ی این نحوه از اطلاع‌رسانی و اخبار، فراهم کردن زمینه‌ی مشارکت مردم و اصناف و نهادها در صحنه‌های مختلف است.

لذا رسانه، نقش هماهنگ‌کننده‌ی رفتار عمومی را بر عهده دارد و بنا به اهداف حاکمیت، اخبار را به نحوی مردم ارائه می‌کند که تغییرات متناسب در رفتار آنان ایجاد شود و نتیجه‌ی آن، تولید قدرت در همه‌ی عرصه‌هاست. به‌عنوان نمونه، مردم با مشاهده‌ی نمودار تغییرات سرمایه‌گذاری در بورس، سرمایه‌های خود را به سمتی مشخص سوق می‌دهند که منجر به قدرت اقتصادی بیشتر می‌شود. همچنان‌که برای تولید قدرت فرهنگی و ایجاد یک باور و «تحلیل» خاص در میان عموم، از برنامه‌های خبری و تحلیلی و گفت‌وگو محور استفاده می‌شود تا تحلیل‌ها و ادراکات عمومی از امور مختلف جهت بگیرد و اصلاح شود. ساخت فیلم و سریال و برنامه‌های مستند، سرگرمی، مسابقات و... نیز برای مردم «ارتکاز» ایجاد می‌کند. یعنی رسانه به‌مثابه مرکز تولید قدرت، از طریق سه بخش «اخبار»، «تحلیل‌ها» و «فیلم و سریال»، بستریابی برای مشارکت مردم در صحنه‌های مختلف ایجاد می‌کند و با این توضیح معلوم می‌شود که رسانه صرفاً برای سرگرمی نیست بلکه هدایت افکار عمومی را بر عهده دارد. اما هدایت افکار عمومی در غرب با هدف «توسعه‌ی لذت» است؛ یعنی حاضر کردن مردم در صحنه‌های اجتماعی و تعیین قوانین و ساختارهای حاکمیتی نهایتاً برای دستیابی به شهوات انجام می‌شود.

۴. نتیجه‌ی این روند در بخش سیاسی، حکومت یک قشر و تحت استعمار

قراردادن دیگر اقشار است؛ بدون آنکه حتی عدالت مادی در سیاست و فرهنگ و اقتصاد تأمین شود. اما از آنجا که ربنایی از حق رأی و انتقاد و اعتراض و اعتصاب برای مردم به رسمیت شناخته شده، عموم شهروندان احساس آزادی می‌کنند و این در حالی است که با طراحی یک مدل سیاسی، اختیارات عموم کانالیزه شده و مرتباً از دایره نفوذ اختیارات آنان کاسته می‌شود و با اسارت در محیط زندگی مادی، حق انتخاب از آنان سلب می‌گردد. یعنی اگر پیش از رنسانس از خشونت و استبداد برای سلب اراده‌ی عموم استفاده می‌شد، امروزه در روان‌شناسی به افراد توصیه می‌شود تا با هنجارهای اجتماعی هماهنگ شوند و الا دچار عقب‌ماندگی خواهند شد. یا در اقتصاد، شرکت‌ها ملزم به ملاحظه‌ی وضعیت رقابت در بازار می‌شوند و الا دچار ورشکستگی خواهند شد. در واقع اضطرارها و اجبارهایی ایجاد شده که جامعه آنها را بر افراد و اصناف و نهادها تحمیل می‌کند و حتی در سطحی بالاتر، ملت‌ها برای قرارگرفتن در کورس رقابت باید در برابر قوانین بین‌المللی تسلیم شوند؛ قوانینی که تأمین‌کننده‌ی منافع استکبار جهانی است.

۵. در دوره‌ی پهلوی دوم، این فرهنگ و روابط سیاسی از رسانه‌ها در امر تولید قدرت گرفته تا قانون اساسی و تفکیک قوا در امر توزیع قدرت، به صورت فاسد و ناسالم و استعماری وارد کشور شد و علی‌رغم برگزاری انتخابات و تشکیل احزاب، ارباب و تهدید و خشونت باعث شده بود که اختیارات به شاه منحصر گردد و حق تصمیم و انتخاب ملت پایمال شود. حضرت امام خمینی با رهبری نهضت اسلامی و به پیروزی رساندن آن، تمایلات عمومی را از دستگاه سلطنت جدا کرد و آن را بر محور اسلام مجتمع نمود. لذا تولید قدرت در اندیشه و منش حضرت امام، در مبنا و ریشه‌ی آن به اسلام باز می‌گردد و منزلت ولایت‌فقیه، ضامن جریان اخلاق الهی در نظام است.

به عبارت دیگر حاکمیت بنا ندارد تا چه در شکل سنتی و چه در شکل مدرن، ملت را استعمار کند و حقوق آنها را چپاول نماید بلکه به دنبال خدمتگزاری و فراهم کردن بستر عدالت در بهره‌مندی مردم از امکانات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی است؛ یعنی در مبنای حضرت امام، شأن حاکمیت «خدمتگزاری» است.

لذا در نظام جمهوری اسلامی، جهت‌گیری اخبار و اطلاع‌رسانی در رسانه‌ی ملی تغییر کرد و دعوت مردم دنیا به اسلام و رهایی از غل و زنجیرهای کفر و شرک و دعوت جهان اسلام به وحدت و دعوت شیعیان اهل بیت به فرهنگ کفرستیزی برای حرکت به سوی فرج حضرت ولی عصر در دستور کار آن قرار گرفت و به همین دلیل، به انعکاس اخبار محرومین و مظلومین و مستضعفین جهان پرداخت. یعنی تنها رسانه‌ای که امروز به مأوای مستضعفین و مبارزین بر ضد استکبار جهانی تبدیل شده، رسانه‌ی نظام جمهوری اسلامی است.

اما علی‌رغم جریان اندیشه‌ی حضرت امام در «اخبار» رسانه‌ی ملی، این ادبیات در «برنامه‌های تحلیلی و گفت‌وگومحور» و همچنین در «فیلم و سریال‌ها» جریان پیدا نکرده و تئوریزه نشده است. یعنی گرچه در سی‌وهفت سال گذشته، تولید قدرت بر مبنای انقلاب اسلامی انجام شده و نظام اسلامی توانسته در برابر ابرقدرت‌ها جهانی، سازمان ملل، قدرت‌های منطقه‌ای و دستگاه‌های نظامی و امنیتی آنها مقاومت کند، اما این مقاومت تئوریزه نشده و مبنایی برای مشارکت مردم در تمامی بخش‌ها به وجود نیاورده است. این خلأ از این نکته ناشی می‌شود که فرهنگ مذهب نه تنها به تئوری مشارکت الهی دست نیافته بلکه آنچه از قرآن و روایات استنباط شده، متناسب با فرهنگ مولویت و سلطنت و قانون‌گرایی است. از این رو علی‌رغم حضور عناصر متدین و انقلابی در بخش رسانه، فکر دینی و انقلابی نتوانسته تخصص‌های پیچیده‌ی

خبررسانی، تحلیل، فیلم‌سازی و دستگاه‌های مربوط به آن را فتح کند بلکه ادبیات دانشگاه است که می‌تواند با ارائه‌ی نگاهی همه‌جانبه، ادبیات انقلاب را در این عرصه‌ها منزوی نماید. در نتیجه برخلاف تأکید رهبری مبنی بر ضرورت سیاست تهاجمی در افشاء چهره‌ی استکبار، خبررسانی در رسانه‌ی ملی تنها با عکس‌العمل نسبت به حوادث سیاسی، به مقاومت اکتفاء می‌کند و قادر بر حادثه‌سازی و ایجاد موج رسانه‌ای تهاجمی نیست؛ زیرا دستیابی به این مهم نیازمند یک تخصص نوین و مبتنی بر فرهنگ انقلاب است. به عبارت دیگر تولید و توزیع و مصرف قدرت براساس فرهنگ مذهب و معارف موجود آن، به سلطنت و مولویت باز می‌گردد اما اداره‌ی رسانه‌ها و مطبوعات و احزاب و... وابسته به علوم دانشگاهی و مبتنی بر فرهنگ مشارکت مادی است و تکامل مادی را در پی دارد.

نتیجه‌ی ناتوانی حوزه‌های علمیه از ارائه‌ی مدل مشارکت الهی و غفلت دانشگاه‌ها از پیامدهای سیاست مادی، این است که مردم در هنگام انتخابات و راهپیمایی‌ها به حضور در صحنه دعوت می‌شوند اما پس از آن تا انتخابات و راهپیمایی بعدی، عرصه و بستری برای مشارکت عموم فراهم نمی‌شود و ملت نیز به ناچار به سراغ زندگی روزمره‌ی خود می‌روند و در معرض شبهاتی قرار می‌گیرند که از سوی ضدانقلاب مطرح شده و در آنها بر نمایشی بودن نقش و حضور مردم و سوءاستفاده‌ی نظام از انگیزه‌های پاک آنان تأکید می‌گردد! اما حقیقت آن است که این ناهنجاری ناشی از ناتوانی فرهنگ مذهب در ارائه‌ی یک درک عمیق و تخصصی از رفتار معنوی انقلاب و رهبران و تعیین شیوه‌ی حضور مکتبی مردم در ساختارها است. البته حضرت امام و مقام معظم رهبری توانسته‌اند حضور و مشارکت مردم در اصل نظام و جهت‌گیری ضد استکباری آن جلب کنند که نمونه‌های آن در مدیریت دفاع مقدس، رفع چالش‌ها و

مسائل امنیتی، مسأله‌ی فتنه ۸۸، موضوع برجام و ... قابل مشاهده است. یعنی در سخنان و مواضع رهبران انقلاب مرتباً از مردم درخواست شده تا نسبت به مسائل اساسی کشور در ابعاد داخلی و خارجی هوشیار و پیگیر و حاضر در صحنه باشند و همواره این موضوعات با عموم ملت در میان گذاشته می‌شود و نظام اسلامی در سطح رهبری انقلاب، مردم را محرم خود می‌داند. لذا بحران‌های سخت و پیچیده از ابتدای انقلاب تاکنون از طریق حضور مردم پشت سر گذاشته شده و این نشان‌دهنده‌ی جاذبه‌ی بی‌نظیر مدیریت امام و رهبری است. اما در فرهنگ مدرنیته، شهروندان نسبت به امور داخلی و خارجی نامحرم تلقی می‌شوند و امور ظاهری و تشریفاتی دیدارها و روابط دیپلماتیک به اطلاع مردم می‌رسد. ولی موضوع مذاکرات ابداً به مردم منتقل نمی‌گردد چون موضوع مذاکرات، همان موضوعی است که در حال معامله و بده‌بستان و خرید و فروش و چانه‌زنی پیرامون آن هستند.

۶. بنابراین چالشی که در عرصه‌ی سیاسی پدید آمده، قبض و بسط و درگیری بین «جمهوریت» و «مولویت» است و به همین دلیل، همچنان نزاع‌ها بر سر مبنای مشروعیت در نظام وجود دارد و عده‌ای بنابر فلسفه‌ی علوم سیاسی مدرن و ماشین تولید قدرت غربی، مشروعیت را به رأی مردم باز می‌گردانند و خواستار تغییر قانون اساسی هستند اما دسته‌ی دیگری رأی مردم را تنها نشانه‌ی مقبولیت می‌دانند و مشروعیت را به تنفیذ ولی فقیه مشروط می‌کنند. البته در انقلاب اسلامی برای تحقق عدالت دینی در عرصه‌ی سیاست و ورود معنویت و خدمتگزاری در مدل تولید قدرت، قوه مقننه به شورای نگهبان مشروط شده و قوه مجریه به تنفیذ رهبری مقید گردیده و قوه قضائیه نیز با انتصاب مستقیم ریاست آن توسط ولی فقیه شکل گرفته است. مبنای حضرت امام در امر حاکمیت نیز خدمتگزاری مسئولان به مردم و اختصاص تمام وقت

آنها به مسائل کشور است و این امر باعث شده تا علی‌رغم به قدرت رسیدن جناح‌های مختلف و مذاق‌های متفاوت و شکل‌گیری برخی فسادها، برآیند رفتار نظام خدمت به مردم و کار برای آنها و حذف کسانی بوده است که به این فرهنگ تن نداده‌اند. برخلاف فرهنگ غربی که مدیران و حزب حاکم در دوران مسئولیت، منافع بسیاری را به دست می‌آورند و با انواع سوءاستفاده‌ها بار خود را برای یک زندگی مرقّه تا آخر عمر می‌بندند. در واقع هویت سیاسی یک نظام اسلامی آن است که تولید و توزیع و مصرف قدرت، منجر به «آزادی، آگاهی، ایثار» مردم شود و عموم احساس کنند که هر دوره از دوره‌ی قبل آزادتر شده‌اند و ظرفیت و حیطة‌ی تصمیم‌گیری آنها در موضوعات مختلف گسترش و ارتقاء یافته است. لذا ضروری است تا فرهنگ مذهب برای تحلیل از مدیریت و حاکمیت حضرت امام و مقام معظم رهبری از فرهنگ مولویت خارج شده و به هم‌آوردی با تمدن مدرن پردازد؛ تمدنی که نه تنها مدل مشارکت در امور کلان و خرد را ارائه کرده بلکه مدیریت را در سطح «حادثه‌سازی» انجام می‌دهد و محیطی فراهم کرده که عموم مردم جهان مشتاقانه به دنبال صرف منابع طبیعی و نیروی انسانی و تمامی هویت خود در راه اهداف تمدن غرب هستند.

بنابراین مدیریت در سه سطح «حادثه‌سازی، کلان و خرد» باید براساس فرهنگ مذهب طراحی و مهندسی شود؛ گرچه حضرت امام و مقام معظم رهبری در عمل، به مقاومت در برابر مدیریت حادثه‌سازی غربی پرداخته‌اند. یعنی با انقلاب اسلامی، مدیریت مقاومتی در برابر حادثه‌سازی‌های مادی به وجود آمده و رفتارهای نوینی در برابر توزیع قدرت مادی شکل گرفته اما تحلیلی از این دستاوردها وجود ندارد. چرا که وقتی این مدیریت‌های بی‌نظیر بر مبنای اسلام و مکتب انجام گرفته‌اند، تحلیل از آنها نیز باید از قرآن و روایات استنباط شود و این در حالی است که علم اصول — به مثابه

ابزار علمی استنباط از منابع — بر فرهنگ «اذا امر مولی بعبد» استوار شده و ارتکازاتی متناسب با مولویت و سلطنت در آن شکل گرفته که مانع استنضائه از ادبیات وحی و فهم از مدیریت حادثه‌سازی الهی و مشارکت دینی است که این خلأ، آینده‌ی نظام اسلامی را در معرض خطر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، ادبیات دانشگاه با تئوریزه کردن قدرت از طریق رسانه و هدایت افکار عمومی و جنگ نرم و تخصص‌های پیچیده در ساخت فیلم و ارائه‌ی تحلیل و اخبار و...، به صورت غیرعمدی ادبیات انقلاب را به چالش می‌کشد و با عمل‌زدگی، دچار غفلت از اهداف بلندمدت نظام می‌شود.

۷. با توضیحاتی که گذشت، سه چالش و ناهنجاری اساسی که در برابر انقلاب اسلامی قرار گرفته، به صورت بسیار اجمالی و متناسب با فرهنگ عمومی — و بدون تشریح مباحث تخصصی و آکادمیک — بیان شد: در بخش اقتصاد، چالش بین متغیر سرمایه و متغیر کار پدید آمده که تقویت متغیر کار، یک امر انسانی است و مثبت ارزیابی می‌شود اما عدم تبدیل متغیر کار به متغیر اصلی در نظام اقتصادی، یک ضعف مهم است. در بخش فرهنگ، چالش بین منطق کاربردی دانشگاه و منطق تفقه شکل گرفته که جلوگیری از حکومت مطلق منطق کاربردی دانشگاه بر تمامی عرصه‌ها امری مستحسن است اما ناتوانی در تبدیل منطق تفقه و فهم از دین به متغیر اصلی در تولید علم و فرهنگ، نقطه‌ی ضعف محسوب می‌شود. در بخش سیاست (تولید قدرت)، چالش بین جمهوریت با مولویت ایجاد شده که ممانعت از سلطه‌ی دموکراسی بر عرصه‌ی سیاسی در نظام اسلامی و مقید کردن آن به ولایت مطلقه فقیه روندی مثبت است اما برای آینده باید اصل ولایت مطلقه فقیه تئوریزه شود و مشارکت مردم بر مبنای اسلام و مکتب طراحی گردد و الا هدایت افکار عمومی در اختیار نظامی از اخبار، تحلیل‌ها، فیلم‌ها و برنامه‌هایی قرار می‌گیرد که ادبیات مادی بر آنها حاکم است. به

عبارت دقیق‌تر ضروری است «تولید قدرت، تولید اطلاع، تولید ثروت» در سطوح
«مدیریت حادثه‌سازی، مشارکت، خُرد» بر مبنای فرهنگ مذهب مهندسی شود و الا
آینده‌ی انقلاب با خطرات بزرگی روبه‌رو خواهد شد.

فصل سوم:

راه‌برون‌رفت از ناهنجاری‌ها

در سه سطح:

۱. کوتاه‌مدت

۲. میان‌مدت

۳. بلندمدت

گفتار اول:

تعمیم نهادهای انقلابی؛

مبنای راهکار

کوتاه مدت

مبحث نخست

تعمیم «نهادسازی» به عنوان تجربه‌ی مدیریتی حضرت امام برای حفظ انقلاب اسلامی، به تمامی عرصه‌های «اداری، تقنینی و قضایی»

۱. بیان شد که ساختارهای رژیم پهلوی براساس گرایش به مدل اداره‌ی غربی شکل گرفته بود و لذا انقلاب اسلامی پس از پیروزی، برای اداره‌ی کشور با این ساختارها مواجه بود اما مدیریت مکتبی و عدالت‌محور حضرت امام خمینی و مقام معظم رهبری باعث شده تا این ساختارها و روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی برخاسته از مدل‌های غربی و شرقی دچار اختلال شود. لذا به چالش کشیده شدن متغیرهای مادی در ماشین مدل اداره توسط این مدیریت قرآنی بسیار مغتنم است اما باید برای عوارض ناشی از این اختلال که زندگی مردم را تحت فشار قرار داده، چاره‌اندیشی کرد و از ایجاد فاصله بین مردم و نظام — که نتیجه‌ی مدل اداره‌ی غربی است — جلوگیری نمود و با شبهه‌ی عینی دشمنان مبنی بر ناتوانی دین و روحانیت در امر اداره‌ی کشور مقابله کرد.

در بخش اقتصادی، بر اثر درگیری بین «متغیر کار» و «متغیر سرمایه»، جهش

دائمی قیمت‌ها و تورّم پایدار در اقتصاد ایران پدید آمده که یک چالش خطرناک است زیرا گرچه افزایش تدریجی قیمت‌ها بر اثر توسعه‌یافتگی و افزایش خدمات در شهرهای بزرگ امری طبیعی است اما پایه‌ی اقتصاد متداول — که در بسیاری از کشورهای جهان پیاده شده — ثبات نسبی قیمت ارز و کالاهاست. اما مردم ایران شاهد روندی معکوس در اقتصاد کشور هستند که عدم حل این چالش اساسی، به آینده‌ی نظام و انقلاب ضربه می‌زند. در بخش فرهنگی نیز قبض و بسط بین «منطق حوزه» و «منطق دانشگاه» به وجود آمده که در زندگی مردم منعکس می‌شود و دو هویت را پدید می‌آورد: هویت تحصیل و اشتغال براساس ادبیات کاربردی دانشگاه و هویت عبودیت و تقرب براساس ادبیات نظری حوزه و ادبیات انقلاب. البته ورود هویت دینی در عرصه‌ی زندگی اجتماعی یک دستاورد بزرگ است اما تبعیت نظام ارزشی جامعه از هویت مادی (تحصیل و اشتغال)، یک تهدید بزرگ به شمار می‌رود و به ارزش‌گذاری تمامی امور بر مبنای پول منجر می‌شود. این چالش فرهنگی نیز به یک امر پایدار تبدیل شده و با پایان جنگ تحمیلی و حاکمیت کارشناسی غربی بر ساختارهای کشور، نظام ارزشی مادی به نحوی آشکار در ابعاد مختلف جامعه‌ی ایران جریان پیدا کرده است. در بخش سیاسی، بین «جمهوریت» و «مولویت» یک چالش اساسی وجود دارد؛ یعنی ادراک ادبیات تخصصی حوزه از ولایت خدای متعال و ائمه‌ی معصومین و ولایت مطلقه فقیه، بر مبنای فرهنگ «اذا امر مولی بعبده» شکل گرفته و در مقابل، مدیریت مدرن بر مبنای فرهنگ مشارکت و فلسفه‌ی دموکراسی استوار شده و به همین دلیل، تولید قدرت در جامعه‌ی ایران دوقطبی شده است. در واقع ماشین اداری غربی در عرصه‌ی سیاست، به کنترل افکار عمومی از طریق رسانه‌ها و احزاب می‌پردازد و پس از انقلاب اسلامی، فرهنگ مذهب در کنار این دستگاه تولید قدرت قرار گرفته و توانسته تصرّفات را در آن

انجام دهد که این موفقیتی مهم به شمار می‌رود. اما اگر ولایت مطلقه فقیه به‌عنوان منشأ تولید قدرت الهی در نظام، به‌صورت پایدار و همه‌جانبه و تنویر شده در نیاید، این مدیریت الهی در آینده دچار انحلال در فلسفه‌ی دموکراسی غربی خواهد شد. این سه ناهنجاری ریشه‌ای و آکادمیک است که در برابر انقلاب اسلامی قرار گرفته و صرفاً با تغییر دولت‌ها و گردش قدرت در میان جناح‌ها و عناصر مختلف، از بین نخواهد رفت.

۲. راه حلّ کوتاه‌مدت برای مقابله با چالش‌های سه‌گانه و تقیید تمدن مدرن به اهداف انقلاب اسلامی، بر این مسأله‌ی اساسی استوار است که نوآوری حضرت امام خمینی در سه دکترین «سیاسی، امنیتی و دفاعی»، در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی نیز تکرار شود. البته مقام معظم رهبری نیز برای تحقق اقتصاد مقاومتی، بر تکرار تجربه‌ی دفاع مقدس در مسائل اقتصادی تأکید کرده‌اند اما باید توجه داشت که چه مواعی در برابر این مهم پدید آمده است.

حقیقت آن است که نوآوری حضرت امام در دکترین سیاسی، امنیتی، دفاعی بر پایه‌ی «نهادسازی» جدید استوار شد و الا در صورت پیگیری عرف متداول غربی در امر سیاست، نیازی به طرح ولایت مطلقه فقیه و سپاه پاسداران در قانون اساسی و تشکیل شورای نگهبان و مقید کردن قوانین مجلس به تصویب این شورا و تنفیذ ریاست‌جمهور توسط رهبری و تعیین رئیس قوه قضائیه توسط ولی فقیه نبود. اما تشکیل این نهادها و ایجاد منزلت‌های جدید در قانون اساسی باعث شد تا زمینه برای ایجاد یک راه جدید در عرصه‌های سیاسی و دفاعی و امنیتی و عدم تبعیت از عرف جهانی در امور پیش‌گفته و حفظ انقلاب در برابر طوفان توطئه‌ها و حوادث فراهم گردد. اما پس از جنگ تحمیلی، با تکیه بر هزینه‌های ناشی از اداره‌ی نهادها، ادغام نهادهای انقلابی در

ساختارهای متداول در دستور کار قرار گرفت و کمیته‌های انقلاب اسلامی، جهادسازندگی، وزارت سپاه و... ادغام شدند و حتی زمزمه‌های ادغام سپاه در ارتش نیز مطرح شد اما به نتیجه نرسید. این در حالی است که تدبیر اساسی حضرت امام برای عبور از عقبه‌های سخت و حضور دین در زندگی اجتماعی، نهادسازی برای حرکت‌های ارزشی بود و لذا این تدبیر حیاتی به جای آنکه محدود شده و یا حتی به ادغام نهادهای انقلابی تبدیل شود، باید توسعه پیدا می‌کرد و از صحنه‌های سیاسی و امنیتی و دفاعی فراتر می‌رفت و به تمامی عرصه‌ها تعمیم داده می‌شد. البته ادعا می‌شود که این نهادها هزینه‌های اضافی بر نظام تحمیل می‌کنند و باعث موازی‌کاری می‌شوند اما واقعیت آن است که برای هر یک از این نهادها، مأموریت‌های جدید و ویژه‌ای تعیین شده بود که ساختارهای متداول، پتانسیلی برای تحقق آن مأموریت‌ها نداشتند. همچنان‌که در دفاع مقدس، ارتش جمهوری اسلامی به دلیل درک کلاسیک از جنگ و فراگیری دکترین دفاعی متداول، توانایی انجام مأموریت‌های سپاه پاسداران را نداشت اما هر دو نهاد در یک فرارگاه مشترک، با یکدیگر هماهنگ می‌شدند و از طریق این فرارگاه، فکر کلاسیک و فکر انقلابی همدیگر را تکمیل می‌کردند.

لذا هنگامی که پس از جنگ، رهبری نسبت به «تهاجم فرهنگی» و شکل‌گیری «ناتوی فرهنگی» هشدار دادند، عرصه‌ی جدیدی از جنگ آغاز شده بود که برای اداره‌ی آن، تشکیل یک رسانه‌ی انقلابی — که براساس فرهنگ دفاع مقدس اداره شود — در کنار صداوسیما — که با فکر کلاسیک اداره می‌شود — ضروری بود. امروز و با طرح مسأله‌ی اقتصاد مقاومتی نیز تشکیل «سپاه اقتصاد مقاومتی» که مأموریت‌های ویژه‌ای برای آن تعیین شده باشد، کاملاً ضرورت دارد؛ زیرا ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی که توسط دولت تشکیل شده، فکر کلاسیک در اقتصاد را نمایندگی می‌کند و لذا نمی‌تواند

مأموریت‌های انقلابی و جهادی را به‌عهده بگیرد و انجام دهد. لذا ابتدائاً باید یک نهاد انقلابی برای مدیریت عرصه‌ی میدانی اقتصاد تشکیل شود و سپس در یک قرارگاه مشترک، با ساختارهای کلاسیک اقتصاد هماهنگ شود.

۳. البته روشن است که نمی‌توان و نباید ساختارها و افکار و عناصر کلاسیک در عرصه‌های مختلف را از عرصه‌ی مدیریت کشور حذف کرد چرا که انقلاب اسلامی برای اداره‌ی کشور به سخت‌افزارهای مدرن مبتلاست و این عناصر، قدرت‌آداری بخش کلاسیک نظام را دارند و به مدیریت بر این سخت‌افزارهای پیچیده مسلط‌اند و نسبت به الزامات آن آگاهی دارند. لذا مأموریت نهاد‌های انقلابی بیشتر ناظر به بخش نرم‌افزاری خواهد بود و مدیریت سخت‌افزارها به ساختارهای کلاسیک سپرده خواهد شد زیرا تاکنون نیز مدیریت سخت‌افزارها براساس ادبیات دانشگاه انجام شده و ادبیات انقلاب در برابر تحمیل الزامات این سخت‌افزارها به بخش نرم‌افزاری مقاومت کرده تا جهت‌گیری انقلاب منحرف نشود.

به‌عنوان نمونه، متغیر اصلی در دکترین جنگ متداول «نیروی هوایی» است که به سخت‌افزارهای پیچیده‌ای وابستگی دارد که نمی‌توان به سرعت بر آن تسلط یافت. لذا سپاه پاسداران با تمرکز بر نیروی زمینی تشکیل شد و در این بخش بود که توانست مأموریت‌های جدیدی به‌عهده بگیرد و عملکردی نوین از خود بر جا بگذارد اما تأسیس نیروی هوایی سپاه سال‌ها بعد و با مأموریت‌های متفاوت اتفاق افتاد. متناظر با این مطلب در بخش اقتصاد آن است که در ابتدا نمی‌توان مدیریت بخش بانکی و مالی را به نیروهای انقلابی سپرد چرا که این بخش، پیچیده‌ترین بُعد در اقتصاد غربی به‌شمار می‌رود و می‌توان آن را به نیروی هوایی در بخش نظامی تشبیه کرد. به عبارت دیگر مکانیزم عرضه و تقاضای ثروت که مسائل ارزی و قدرت پول ملی را رقم می‌زند

پیچیدگی زیادی دارد و لذا برای تحقق اقتصاد مقاومتی ابتدا باید مکانیزم عرضه و تقاضای کالا را به نیروهای انقلابی و جهادی سپرد. به همین دلیل بود که حضرت امام نیز علی‌رغم تشکیل سپاه پاسداران در ابتدای پیروزی، هیچ‌گاه تسلیم غوغاسالاری منافقین برای انحلال ارتش نشد. در واقع حفظ ساختارهای کلاسیک، تفاوت اندیشه‌ی روشن امام و رهبری با نحوه‌ی تفکر گروه‌هایی همانند طالبان را نشان می‌دهد که به دلیل انسداد باب اجتهاد و با تکیه بر کج‌فهمی خود از اسلام، یک‌شبه امور ناشی از تمدن مدرن از قبیل رسانه و انتخابات و... را از زندگی مردم حذف می‌کنند و این درک را ندارند که امروزه رسانه، مرکز تولید قدرت است و تعریف اقتدار حکومت‌ها به ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی، مربوط به دوران قبل از رنسانس است. یعنی باید به این پرسش مهم و امثال آن توجه کرد که در صورت حذف رسانه‌های مدرن، انقلاب چگونه می‌توانست در برابر ابرقدرت‌ها و دستگاه‌های سیاسی و امنیتی و دفاعی و رسانه‌ای آنان از خود دفاع کند و هدایت افکار عمومی را به‌دست گیرد؟! این تفاوت‌ها نشان‌دهنده‌ی عظمت فقهای شیعه و پیامد انفتاح باب اجتهاد است که مذهب شیعه به آن افتخار می‌کند. لذا عقلانیتی نورانی همانند عقلانیت حضرت امام پدید می‌آید که علاوه بر تأکید راسخ بر روح قرآن و ارزش‌های مکتبی، درک دقیقی از واقعیت‌های موجود داشت و می‌دانست که تکنولوژی و ساختارهای مدرن وارد زندگی بشریت شده و نمی‌توان با اکتفاء به شیوه‌های قبلی، به دفاع از اسلام پرداخت.

۴. پس به‌جای ادغام نهادهای انقلابی، نهادسازی‌های انجام‌گرفته باید به‌مثابه یک تجربه‌ی ارزشمند برای بقاء و تداوم انقلاب تلقی شده و به تمامی عرصه‌های فرهنگی و علمی و اجتماعی و اقتصادی و رسانه‌ای تعمیم می‌یافت و مدیریت هر بخش، به دو شکل انقلابی و کلاسیک پیگیری می‌شد و این دو مدیریت در یک ستاد مشترک به

هماهنگی می‌رسید. این روند عملاً به تشکیل دو قوه مجریه در نظام منجر می‌شود: قوه مجریه‌ی انقلابی که در رأس آن، رهبری قرار دارد و از نهادهای انقلابی تشکیل می‌شود و قوه مجریه‌ی کلاسیک که رییس‌جمهور در رأس آن است و از ساختارهای کلاسیک بهره می‌گیرد. در ادامه، این روند باید به قوه مقننه نیز تعمیم یابد و دو مجلس تشکیل شود که یکی به قانون‌گذاری برای مدیریت جهادی و انقلابی بپردازد و دیگری قوانین متناسب با مدیریت متداول جهانی را تصویب کند. همین تدبیر در مورد قوه قضائیه نیز باید انجام شود تا دادگاه‌های انقلاب — که پس از عبور نظام از بحران‌های امنیتی در حاشیه قرار گرفتند — احیاء شوند و با مأموریت‌های جدید، در کنار ساختارهای متداول قضایی به فعالیت مجدد بپردازند. بنابراین اولاً این تفکیک برای مقید کردن رفتار نهادهای کلاسیک — که موجب سکولاریسم عینی و عملی می‌شوند — به اهداف انقلاب اسلامی و سرایت فرهنگ مذهب به تمامی ابعاد جامعه است و ثانیاً نهادهای انقلابی و ساختارهای کلاسیک در هر بخش، تحت مدیریت یک ستاد مشترک قرار می‌گیرند و بر مبنای اهداف انقلاب اسلامی هماهنگ می‌شوند.

۵. پس اگر «تجربه‌ی مدیریت حضرت امام» به‌عنوان معیار قرار بگیرد، باید به رفتار حضرت امام در نهادسازی براساس ادبیات انقلاب به‌عنوان شاخص توجه کرد و آن را به تمامی عرصه‌های اداری و تقنینی و قضائی تعمیم داد و همراه با تفکیک مأموریت‌های انقلابی از مأموریت‌های کلاسیک، این نهادها را با عناصر انقلابی و مکتبی و جهادی آن در کنار تشکیلات کلاسیک قرار داد که بر مبنای ادبیات دانشگاه شکل گرفته‌اند و توانایی انجام مأموریت‌های انقلابی را ندارند و یا حتی بر ضد آن عمل می‌کنند. در این صورت، سخت‌افزارهای اولیه‌ای بر مبنای ادبیات انقلاب شکل می‌گیرد که موفقیت‌های ناشی از آن، ملت را در سطحی بالاتر و عمقی گسترده‌تر به میدان

خواهد آورد و صحنه‌ی کشور را به فضای ابتدای انقلاب نزدیک خواهد کرد و باعث احیاء آن شرایط خواهد شد. بدون در پیش گرفتن چنین مسیری نمی‌توان از ساختارهای کلاسیک انتظار داشت که اهداف انقلابی را محقق کنند و عملکردی جهادی از خود نشان دهند زیرا ساختارهای غربی بنا به ماهیت خود، حرکتی برخلاف فرهنگ انقلاب دارند. همان‌طور که در کشوری همانند عراق گرچه در عرصه‌ی جنگ زمینی از تجارب انقلاب اسلامی استفاده شده و پیروزی‌های بزرگی به دست آمده اما بخش‌هایی از دستگاه امنیتی و دفاعی که به‌صورت کلاسیک اداره می‌شود، خود به مرکزی برای تقویت و حمایت از تروریست‌های تکفیری تبدیل شده است! در مقابل، نفوذ در نهادی که براساس فرهنگ انقلابی و جهادی اداره می‌شود و از عناصر مکتبی و جان‌برکف و شهادت‌طلب تشکیل شده، بسیار سخت و حتی بعضاً ناممکن است.

شاید تصور شود که هزینه‌ی ناشی از تشکیل نهادهای انقلابی در تمامی عرصه‌ها بسیار سنگین و فاقد صرفه است اما باید توجه داشت که با ادامه‌ی روند موجود، چالش‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تداوم خواهد یافت و هزینه‌های به مراتب سنگین‌تری بر نظام تحمیل خواهد شد همان‌گونه که تلاش برای رفع این ناهنجاری‌ها تاکنون نیز بودجه‌های فراوانی را به خود اختصاص داده است. علاوه بر این، نهادهای انقلابی با مأموریت‌های مشخصی تشکیل می‌شوند که با مأموریت ساختارهای کلاسیک متفاوت است و تفکیک روشنی بین این دو نوع مأموریت انجام خواهد شد و لذا هزینه‌بر نخواهد بود. همان‌طور که در دفاع مقدس، مسئولیت نیروی زمینی بر عهده‌ی سپاه پاسداران قرار گرفت و مدیریت نیروی هوایی و نیروی دریایی به ارتش سپرده شد. البته در بخش نیروی زمینی نیز این عملیات آفندی بود که به سپاه سپرده شد اما پس از تصرف خطوط دشمن، عملیات پدافندی و حفظ سرزمین‌های آزاد شده

توسط ارتش انجام می‌شد. ممکن است گفته شود تعمیم نهادسازی با این گستره و فراگیری در اولین گام با چالش‌های قانونی و بودجه‌ای و مخالفت مجلس و دولت و بخشی از نخبگان مواجه خواهد شد. این پیش‌بینی صحیح است اما باید توجه داشت هنگامی که حضرت امام (ره) این تدبیر را در پیش گرفت و ایجاد نهادهای انقلابی و مقید کردن ساختار کلاسیک را آغاز کرد، با مخالفت‌های گسترده‌ای روبه‌رو شد؛ به نحوی که دو دولت، برای تحقق این تدبیر بی‌سابقه هزینه شد و دولت موقت و دولت بنی‌صدر بر اثر همین اختلافات فروپاشید. البته کار به همین جا ختم نشد بلکه همانند دوران کنونی که ادبیات رهبری در مطبوعات به چالش کشیده می‌شود، بسیاری از نشریات و مطبوعات در آن دوران، با کمال وقاحت و در تمامی ابعاد، حضرت امام و یاران ایشان را مورد هجمه قرار می‌دادند و زیر سؤال می‌بردند و با تحت تأثیر قرار دادن افکار عموم، نخبگان را نیز به خود جذب می‌کردند. در نتیجه، خون‌های پاک زیادی بر زمین ریخت و جان‌های گران‌بهایی از روحانیون بلندپایه و دانشگاهیان مؤثر مانند شهید مطهری و شهید بهشتی و شهید آیت و بسیاری دیگر از شهدا فدا شد تا این راه نوین تثبیت شود و به پذیرش مردم برسد. پس در این راه هزینه‌های بزرگ و زیادی پرداخت شد و این روح بلند حضرت امام بود که تمامی مشکلات را تحمل کرد و انقلاب را به پیش برد. البته تجربه‌ی نهادسازی در طول زمان، با چالش انحلال در ساختارهای کلاسیک مواجه گردید و به قبول قطعنامه منجر شد اما براساس منطق نوین و دستگاه محاسباتی جدید، از بروز مجدد این چالش جلوگیری خواهد شد.

۶. البته نهادهای انقلابی موجود هنوز وارد این عرصه نشده‌اند؛ گرچه در سازمان بسیج یا سپاه پاسداران مراکزی با عنوان «اقتصاد مقاومتی» تشکیل شده است، اما در «ستاد فرماندهی اقتصاد مقاومتی» دولت حضور ندارند. یعنی یک ستاد مشترک در این

موضوع شکل نگرفته تا مأموریت‌های اقتصادی را برای نهادهای انقلابی معین کرده و آن را از مأموریت‌های نهادهای کلاسیک تفکیک کند و بیت‌المال و تسهیلات را برای انجام مأموریت‌های جدید، در اختیار نهادهای انقلابی بگذارد. همچنین در رسانه‌ی ملی، علی‌رغم تأسیس شبکه‌ای مانند شبکه‌ی افق، این نهاد هنوز در مراکز تصمیم‌گیری صداوسیما حضور نیافته تا از این طریق، یک ستاد مشترک برای جنگ نرم تشکیل شود و مأموریت‌های انقلابی رسانه و نحوه‌ی هماهنگی آن با بخش کلاسیک، معین گردد. البته بنا به بررسی‌های قبلی، به نظر می‌رسد در راه‌حل کوتاه‌مدت و برای نهادسازی انقلابی در رسانه، باید به جای تأسیس شبکه‌ی تلویزیونی، بر مدیریت «رادیو» تمرکز شود که تکنولوژی پیچیده‌ای ندارد. همان‌طور که آنچه در دفاع مقدس در اختیار بسیجیان قرار گرفت، سلاح‌های ساده‌ای از قبیل نارنجک، کلاشینکف، خمپاره‌ی شصت و هشتاد و... بود و این عناصر شهادت‌طلب با همین ابزار، ارتش صدام را زمین‌گیر کردند و نه با هواپیماهای جنگنده و توپ‌های دوربرد و... پس برای نهادسازی باید ساده‌ترین بخش رسانه به عناصر انقلابی و بسیجی سپرده شود تا استکبارستیزی در محیط رسانه آغاز شود. گرچه جاذبه و مخاطبان رادیو قابل مقایسه با تلویزیون نیست اما اگر فرهنگ انقلاب وارد آن شود و در خدمت آن قرار گیرد، جذابیت خواهد یافت و اگر پیروزی‌های قابل توجهی به دست بیاید، زمینه برای ورود به دیگر بخش‌های رسانه فراهم خواهد شد. به‌عنوان نمونه، امروز سیمای جمهوری اسلامی در افزایش مشارکت مردم در انتخابات کاملاً مؤثر است اما اگر رادیو با دوری از ملاحظات و پنهان‌کاری، به‌صورتی کاملاً صریح مطالبات مردم و مشکلات کشور را با رویکرد ادبیات انقلاب مطرح کند، قطعاً افکار عمومی را به‌سوی خود جذب و جلب خواهد کرد. در ابتدای انقلاب، مردم نامحرم تلقی نمی‌شدند بلکه تمامی مسائل انقلاب توسط

رهبران آن با مردم در میان گذاشته می‌شد و اگر با عملکرد انقلابی رادیو این احساس در مردم زنده شود، جذابیت به این رسانه باز خواهد گشت.

در واقع باید به این نکته‌ی مهم توجه داشت که سخنان حضرت امام و مقام معظم رهبری علی‌رغم آنکه در قالب سخنرانی و منبر انجام می‌گیرد و پردازش‌های پیچیده‌ی هنری روی آن انجام نمی‌شود، علت اساسی حفظ انقلاب بوده و جذابیت بالایی در میان مردم دارد و لذا اگر ادبیات انقلاب از طریق رادیو، متکثر و متنوع شود و قالب هنری پیدا کند، جذابیتی چندبرابری پیدا خواهد کرد و موفقیت‌های بزرگی را به دست خواهد آورد. یعنی هنگامی که ادبیات مادی غرب و رسانه‌ی غربی علی‌رغم آنکه از نظر توصیفات قرآنی به‌مثابه کف روی آب و خانه‌ی عنکبوت است، سرابی از گردش اطلاعات را پدید آورده است، نباید به‌دلیل تقدس ادبیات انقلاب و فرهنگ مذهب، در طرح آن انسداد ایجاد کرد بلکه گردش اطلاعات با موضوع انقلاب و مذهب، حضور و مشارکت و نشاط سیاسی را برای مردم به ارمغان می‌آورد. به‌عنوان مثال، رادیوی هر استان می‌تواند خطبه‌های نماز جمعه‌ی مرکز استان را در طول یک هفته از ابعاد مختلف نقد و بررسی کند و نظر مردم را در این باره بخواند و بدون ترس و واومه به طرح آن بپردازد تا رادیو به بازوی رسانه‌ای نمازهای جمعه در سراسر کشور تبدیل شود. در این صورت، به‌جای آنکه همانند وضع موجود حتی در کنترل برخی مظاهر خلاف شرع در شهرها دچار مشکل اساسی باشیم، مشارکت و گردش اطلاعات براساس ادبیات انقلاب باعث دگرگونی در وضعیت شهرها می‌شود و عموم جوانان را به صحنه می‌آورد. به عبارت دیگر علت به حاشیه‌رفتن فریضه‌ی امر به معروف در معنای همه‌جانبه‌ی آن، فقدان رسانه‌ای است که به چنین مقوله‌ای بپردازد که نتیجه‌ی آن، سکوت مردم انقلابی و متدین و میدان‌داری برنامه‌های طنز و سرگرمی است که بر مبنای هنر مادی ساخته می‌شوند و افکار عمومی را در مقیاسی وسیع به خود جلب می‌کنند. بنابراین شرح صدر انقلابیون و متدینین باید ارتقاء پیدا کند و شرح صدر بی‌نظیر امام و رهبری — که مخالفان و حتی معاندان را تا بالاترین سطح ممکن تحمّل می‌کنند —

نزدیک شود. البته با بیان راه‌حل میان‌مدت و بلندمدت روشن خواهد شد که اگر ادبیات انقلاب توسط یک منطق و عقلانیت نوین مورد پشتیبانی علمی قرار گیرد، طرح این امور در رسانه‌ی عمومی چگونه و با چه پتانسیل علمی و منطقی قابل مدیریت است. در همین زمینه، پیشنهاد‌های دیگری در عرصه‌های مختلف قابل طرح است. به‌عنوان نمونه می‌توان مأموریت‌های وزارت خارجه را نیز تفکیک کرد و مدیریت موضوع حج و برائت از مشرکین را به نهاد انقلابی سپرد زیرا با بررسی دقیق روشن خواهد شد که یکی از مهمترین عوامل پدیدآورنده‌ی «بیداری اسلامی»، کنگره‌ی عظیم حج بوده که ارتباط جمهوری اسلامی با ملت‌های جهان اسلام را رقم زده و دیپلماسی متداول تأثیری در این حادثه‌ی مهم نداشته است. در واقع ادبیات دیپلماسی نهایتاً یک دیپلماسی اقتصادی برای تسهیل تجارت و صادرات و واردات زندگی مرفه و مدرن است اما شعارها و رفتارهای مبتنی بر کفرستیزی و وحدت جهان اسلام بر محور قرآن، در حج و مراسم برائت از مشرکین شکل می‌گیرد. یا در موضوع آموزش و پرورش، تلاش برای کاهش هزینه‌های دولت باعث شد تا مدارس غیرانتفاعی گسترش پیدا کنند که نتیجه‌ی آن، تربیت کودکان و نوجوانان توسط قشر سرمایه‌دار و بخش خصوصی و پرورش نسل آینده‌ی مدیران براساس ادبیات مادی است. این در حالی است که آنچه باید گسترش می‌یافت، «مدارس انقلاب» بود. همچنان‌که در آموزش عالی، تأسیس «دانشگاه‌های انقلاب» لازم است و برخلاف روند موجود، دانشگاه‌هایی که با این مأموریت‌های خاص تشکیل می‌شوند نباید ناچار به اخذ مجوز از وزارت علوم و تن دادن به استانداردهای متداول علمی باشند. گرچه امروزه حتی برای دانش‌های حوزوی هم براساس همین استانداردها معادل‌سازی می‌شود و حوزه‌ی علمیه مجبور است فرهنگ خود را — که دارای پشتوانه‌ی هزار ساله است و دین‌داری مردم را بر عهده دارد — به ساختارها و چارچوب‌های مدرن عرضه نماید تا در صورت تأیید، عناصر حوزوی اجازه‌ی حضور در دانشگاه‌ها و هیئت‌های علمی را پیدا کنند!

مبحث دوم

تشریح راهکار کوتاه‌مدت در عرصه‌های مختلف جامعه
برای خروج از ناهنجاری‌های برآمده از ساختارهای مدرن

۱. بیان شد که راهکار کوتاه‌مدت با توجه به چالش بین «محتوای الهی» و «سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای مادی»، پیشنهاد تعمیم نهادسازی انقلابی به تمامی عرصه‌های اداره‌ی کشور را مطرح می‌کند. در نتیجه، دو شیوه‌ی مدیریتی در نظام اسلامی جریان می‌یابد که وجود هر دو ضرورت دارد اما باید تحت یک قرارگاه مشترک اداره شده و به هماهنگی برسند. یعنی به‌دلیل مقابله‌ی انقلاب اسلامی با نرم‌افزارهای مادی، مدیریت بخش‌های نرم‌افزاری به نهادهای انقلابی سپرده می‌شود اما از آن‌جا که بخش سخت‌افزاری در زندگی مردم و ساختارهای نظام حضور پیدا کرده است، مدیریت آن به عناصر و ساختارهای کلاسیک واگذار می‌شود.^۱ در واقع با توجه به هشدارها و مطالبات مقام معظم رهبری پیرامون فتنه ۸۸، ناتوی فرهنگی و اقتصاد

۱. البته در نهادسازی‌های انجام‌شده، تعریف سخت‌افزارها در صحنه‌ی عینی — و نه در عرصه‌ی تنوریک — تغییر پیدا کرده است.

مقاومتی می‌توان این مطلب را استنباط کرد که ایجاد سه قرارگاه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر مبنای تجربه‌ی مدیریتی حضرت امام (نهادسازی) ضروری است. بر همین اساس، پیشنهاد اولیه‌ای — که نیازمند تکمیل است — برای تعمیم نهادسازی به تمامی ابعاد اداری کشور (قوای مجریه، مقننه، قضائیه) ذکر می‌شود.

در قوه مجریه، دو بخش قابل طرح است: «ریاست جمهوری و وزارتخانه‌ها» که مسئولیت ساختارهای کلاسیک را بر عهده خواهد گرفت و «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» که به‌مثابه مرکز مدیریت و فرماندهی نهادهای انقلابی در قوه مجریه عمل خواهد کرد.^۱ این دو باید در یک ستاد مشترک و توسط رهبری هماهنگ شوند که در این صورت به‌جای آنکه جایگاه رهبری در حل و فصل اختلافات و نزاع‌ها و بحران‌ها خلاصه شود، نقشی اثباتی برای منزلت ولایت فقیه پدید خواهد آمد. در قوه مقننه، «مجلس شورای اسلامی» به‌مثابه نهاد انقلابی خواهد بود که به دست انقلابیون سپرده می‌شود و «شوراها» به‌عنوان نهاد کلاسیک در اختیار فرهنگ مدرنیته قرار می‌گیرد. در قوه قضائیه نیز لازم است تا دادگاه‌های انقلاب به‌عنوان نهاد انقلابی در این قوه احیا شوند. در نیروهای مسلح، تفکیک مدنظر بین ارتش و سپاه انجام شده اما در راهکار میان‌مدت و بلندمدت، تغییرات لازم در دکتترین سپاه پاسداران باید اعمال شود. در امنیت داخلی، وظایف کلاسیک به نیروی انتظامی و مأموریت‌های انقلابی به بسیج سپرده می‌شود.

در مورد روستاها، جهاد سازندگی به‌مثابه نهاد انقلابی و وزارت کشاورزی به‌عنوان نهاد کلاسیک عمل خواهند کرد. در موضوع شهرها، مساجد و مدیریت معنوی شهر به

۱. البته سپاه پاسداران در شرایط کنونی، بیشتر صبغه‌ی نظامی و امنیتی پیدا کرده اما مقام معظم رهبری در تعریف خود از این نهاد انقلابی (۱۳۹۴/۶/۲۵)، این انحصار را نمی‌پذیرند و مأموریت آن را به تمامی عرصه‌ها تعمیم می‌دهند.

ائمه‌ی جمعه واگذار می‌شود و مدیریت شهرداری‌ها به فرهنگ مدرنیته سپرده خواهد شد. در رسانه، بخش کلاسیک عهده‌دار تلویزیون و بخش انقلابی مسئول رادیو خواهند شد. در موضوع هنر، بخش هنرهای مدرن در اختیار وزارت ارشاد قرار می‌گیرد و بخش مربوط به کتاب و داستان و مطبوعات به نهاد انقلابی تفویض می‌شود. در امر دیپلماسی، وزارت خارجه و دیپلماسی اقتصادی و امور اداری آن به مدیریت کلاسیک واگذار می‌شود و موضوع حج و بیداری اسلامی را بعثه‌ی مقام معظم رهبری عهده‌دار می‌شود. البته در وضعیت فعلی، مأموریت‌های انقلابی مرتبط با بیداری اسلامی برای این نهاد معین نشده و بیشتر فعالیت‌های آن، به برگزاری حج به‌عنوان یک واجب فقهی و تلاش برای انجام صحیح اعمال توسط حجاج و رفاه حال آنان معطوف شده است. در موضوعات مربوط به وزارت کشور، دو نهاد موازی یعنی استانداری‌ها و دفاتر ائمه‌ی جمعه وجود دارد اما نمازهای جمعه باید از طریق نرم‌افزارهای پیش‌گفته و با مأموریت اجرای امر به معروف و نهی از منکر، در سراسر کشور احیاء شوند. در موضوع مسکن، بنیاد مسکن به مأموریت‌های انقلابی با محوریت محرومین خواهد پرداخت و وزارت مسکن، مدیریت بخش مدرن را بر عهده خواهد داشت. همچنان‌که وضعیت محرومین به کمیته‌ی امداد امام خمینی و امور معلولین به بهزیستی سپرده می‌شود. در آموزش و پرورش، مدیریت انواع مدارس از قبیل غیرانتفاعی، تیزهوشان، نمونه‌ی دولتی و... به بخش کلاسیک سپرده خواهد شد و تأسیس و مدیریت مدارس انقلابی و قرآنی به بخش انقلابی واگذار می‌شود و معاونت پرورشی عهده‌دار این امر می‌گردد. در آموزش عالی و آموزش پزشکی، دانشگاه‌های آزاد و پیام نور و... با مدیریت وزارت علوم و بخش خصوصی و با محوریت تکنولوژی و فن‌آوری اداره خواهند شد اما مدیریت دانشگاه‌های دولتی و تأسیس دانشگاه‌های اسلامی بر عهده‌ی انقلابیون است.

در بخش بانکی، مؤسسات قرض الحسنه توسط انقلابیون اداره می‌شود و بانک‌ها به صورت کلاسیک مدیریت خواهند شد همچنان‌که اخذ مالیات تولید به بخش کلاسیک و اخذ خمس و زکات و عوارض شهرداری و... به بخش انقلابی سپرده می‌شود. در صنعت و معدن، بخش کلاسیک عهده‌دار تکنولوژی برتر و بخش انقلابی، متکفل تکنولوژی متوسط و خرد خواهند شد. در موضوع بازرگانی، مسئولیت الگوی مصرف دولتی و صنفی به بخش کلاسیک و مسئولیت الگوی مصرف عمومی به انقلابیون واگذار می‌شود. همچنان‌که در بخش کار و رفاه و تأمین اجتماعی، بیمه و تأمین اجتماعی و امور مربوطه توسط نهادهای کلاسیک اداره شده و اوقاف و امور خیریه و یارانه‌ها به بخش انقلابی تفویض می‌شود. در موضوع ورزش، ورزش‌های قهرمانی و مدرن از طریق بخش کلاسیک مدیریت می‌شود اما ورزش‌های رزمی، ورزش پهلوانی، شنا و تیراندازی به وسیله‌ی انقلابیون اداره خواهد شد. در موضوع ارتباطات و مخابرات، مدیریت پست و تلفن و موبایل در اختیار نهاد انقلابی قرار می‌گیرد و مدیریت اینترنت و شبکه‌ی مجازی به عهده‌ی بخش کلاسیک خواهد بود. در موضوع نفت و گاز، بخش‌هایی که به تکنولوژی خرد و متوسط وابسته‌اند به انقلابیون واگذار شده و بخش مربوط به تکنولوژی برتر با مدیریت کلاسیک اداره می‌شود. در بخش آب و برق، انقلابیون مسئول مصرف خانوادگی و کشاورزی خواهند بود و مصرف صنعتی و خصوصی به صورت کلاسیک مدیریت خواهد شد. در بخش ترابری، حمل و نقل زمینی اعم از جاده و ریل قطار به نهاد انقلابی واگذار شده و حمل و نقل هوایی و دریایی به ساختار کلاسیک سپرده می‌شود. همچنین برنامه و بودجه بر عهده‌ی بخش کلاسیک قرار داده می‌شود و نهاد انقلابی، متکفل منابع انسانی و امور استخدامی خواهد شد. محیط‌زیست در شهرها به صورت کلاسیک حفاظت خواهد شد اما

حفاظت از محیط‌زیست در روستاها و جنگل‌ها و مراتع توسط انقلابیون انجام می‌شود. در معاونت زنان، امور مربوط به زن و اشتغال توسط ساختار کلاسیک و امور مربوط به زن و خانواده توسط نهاد انقلابی اداره خواهد شد همچنان‌که در معاونت پارلمانی، ارتباط با مجلس به نهاد انقلابی و ارتباط با شوراها به نهاد کلاسیک سپرده می‌شود.

البته عناوین فوق در برنامه‌های توسعه‌ی کشور وجود دارد و حتی در بخش فرهنگی بر «محوریت اندیشه‌ی امام خمینی و ترویج آن در میان عموم» تأکید شده اما از آنجا که این بندها و تبصره‌ها به مبنایی برای نهادسازی انقلابی و تعیین مأموریت انقلابی تبدیل نشده است، در مقابل فرهنگ توسعه‌دچار انزوا خواهد شد. البته این چالش به صورت عمدی اتفاق نمی‌افتد بلکه کارشناسان و نظام کارشناسی کشور به صورت طبیعی، بر اساس علوم مادی و متداول به ارائه‌ی طرح می‌پردازند و لذا بودجه و نیروی انسانی کشور نیز در همان موضوعات صرف خواهد شد. در واقع بخش‌هایی که وابسته به تکنولوژی پیچیده و برتر است و با فرهنگ مدرنیته قرابت بیشتری دارد، به ساختارهای کلاسیک واگذار می‌شود و بخش‌هایی که با تکنولوژی ساده یا متوسط قابل اداره است و تناسب بیشتری با فرهنگ مذهب دارد، بر عهده‌ی انقلابیون گذاشته می‌شود. در نتیجه‌ی تعمیم نهادهای انقلابی، دو نهاد مدیریتی در هر یک از قوای مجریه و مقننه و قضائیه شکل می‌گیرد که در سه ستاد مشترک سازماندهی شده و از طریق مدیریت رهبری در این ستادها، هماهنگ خواهند شد. البته به نظر می‌رسد برای تحقق راهکار کوتاه‌مدت، بازنگری در قانون اساسی ضرورت پیدا کند چرا که تعمیم نهادهای انقلابی و ایجاد دو مدیریت در هر یک از قوای سه‌گانه، نیازمند جایگاهی حقوقی در قانون اساسی است.

۲. این تفکیک صرفاً به دلیل اشراف کمتر انقلابیون نسبت به مسائل سخت‌افزاری

نیست بلکه با تبیین راهکار میان‌مدت و بلندمدت روشن خواهد شد که در طول زمان و با کاستن از تمرکز تکنولوژی و کاهش پیچیدگی در نیازهای مادی، قدرت اصلی به دست نهادهای انقلابی خواهد افتاد. اما اگر راهکار میان‌مدت و بلندمدت طراحی نشود و یک تحلیل علمی بر همه‌ی این راهکارها حاکم نباشد، تعمیم نهادسازی انقلابی گرچه آثار و برکاتی در پی دارد اما در طول زمان با موانع جدی مواجه خواهد شد؛ همچنان‌که در پایان دوران دفاع مقدس چنین مشکلی پدید آمد. در واقع به‌دلیل پیچیدگی جنگ در دنیای امروز و کثرت موضوعات آن، یک دستگاه محاسباتی پیچیده برای اداره‌ی جنگ لازم است و اگر این دستگاه محاسباتی براساس فرهنگ مذهب نباشد، استفاده از نسخه‌های متداول و دستگاه‌های محاسباتی موجود اجتناب‌ناپذیر است. همین مسأله بود که موجب شد حضرت امام ناچار به قبول قطعنامه شود زیرا مسئولان نظامی، سیاسی و اقتصادی براساس محاسبات متداول، به این نتیجه‌ی کارشناسی رسیدند که کمبود ادوات نظامی و کمبود پول و بودجه، امکان ادامه‌ی جنگ را از بین برده و همین بررسی کارشناسی را به حضرت امام منتقل کردند و ایشان نیز به تعبیر خود، جام زهر را نوشیدند. اما اگر دکترین نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای نظامی براساس ادبیات انقلاب تغییر می‌کرد و تفاوت وضعیت زندگی در جبهه و زندگی در پشت جبهه از بین می‌رفت، سرنوشت جنگ به‌گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد.^۱

۱. پیشنهاد تغییر سخت‌افزارهای و نرم‌افزارهای جنگی و مشابه‌سازی وضعیت پشت جبهه با جبهه، از سوی مرحوم علامه سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی بنیانگذار فقید فرهنگستان علوم اسلامی به مسئولان کشور ارائه شد، اما موانعی باعث شد که این پیشنهاد در دستور کار نظام قرار نگیرد؛ گرچه پس از پایان جنگ، رؤسای قوای مقننه و مجریه‌ی وقت، اعلام کردند که تفاوت وضعیت زندگی در پشت جبهه‌ها با وضعیت جبهه‌ها یک اشتباه بود. البته در مباحث گذشته، جایگاه «آزمون و خطا» در حرکت پرچمداران توحید در عصر غیبت و تفاوت ابعاد مدیریت الهی غیر معصومین با مدیریت الهی معصومین بیان شده که می‌تواند مبنای تحلیل این اشتباه قرار بگیرد.

همچنان‌که نهادسازی بدون تغییر سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای اداره‌ی کشور باعث شده تا مقام معظم رهبری علی‌رغم بدبینی به نتیجه‌بخش بودن مذاکره با امریکا، برجام را تجربه کنند و در صورتی که راه نوینی برای اداره‌ی کشور بر مبنای دین و انقلاب ارائه نشود، برجام‌های دیگری نیز به ایشان تحمیل خواهد شد.

در واقع انقلاب اسلامی برای عبور از عقبه‌های سخت و حفظ و تداوم خود، به «به‌کارگیری اسلامی» سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای موجود اقدام کرده اما تحلیلی تخصصی از این عملکرد درخشان خود ندارد. لذا امروزه گرچه در عرصه‌هایی مانند سوریه و عراق و یمن و لبنان، از تجربه‌ی دفاع مقدس در عملیات زمینی استفاده می‌شود اما آنچه در دکترین دفاعی نظام مورد توجه قرار گرفته، توسعه‌ی موشک‌های دوربرد و بالستیک است که امکان استفاده از آنها در کشورهای فوق وجود ندارد. حتی حزب‌الله لبنان نیز که از قدرت موشکی قابل توجهی برخوردار است، تنها زمانی می‌تواند از این سلاح استفاده کند که ابتدائاً یک درگیری زمینی با دشمن صهیونیستی روی دهد. اما در دکترین جنگ متداول، توان موشکی تنها برای ترساندن دشمن استفاده نمی‌شود بلکه همان‌طور که قبلاً بیان شد، متغیر اصلی در جنگ مدرن «نسل‌کشی» و «تخریب زیرساخت‌ها» است و پس از این دو برخورد جنایت‌آمیز است که نوبت به «نابودی ماشین جنگی» طرف مقابل می‌رسد. این دکترین باعث می‌شود حتی برخی کشورهای توسعه‌یافته مانند ژاپن، تا دهها سال اساساً به فکر توان نظامی خود و صرف بودجه برای تقویت آن نباشند زیرا جنگ در دنیای امروز به معنای تخریب زیرساخت‌های توسعه است که هزینه‌های سنگین و سرسام‌آوری برای احداث آن انجام شده و در نتیجه، کشورها براساس محاسبات اقتصادی ترجیح می‌دهند مقوله‌ای به نام دشمن را از قاموس سیاسی و دفاعی خود حذف نمایند و در برابر تمامی مظالم

قدرت‌های بزرگ سکوت کنند تا با دوری از قرارگرفتن در معرض تهدید ابرقدرت‌ها، دچار هزینه‌های غیرعقلایی نشوند. اما حضرت امام در مقابل تمامی این رویه‌های فاسد ایستاد و مبنای حرکت خود را بر اسلام و معنویت و اخلاق و ارزش‌های انسانی استوار کرد. پس با کمی دقت روشن خواهد شد که در نهادسازی انقلابی به‌عنوان راهکار کوتاه‌مدت، حرکت‌های علمی و برنامه‌محور کمرنگ است و آنچه مورد تأکید قرار گرفته، تعیین مأموریت‌های ویژه و مدیریت جهادی و فتح عرصه‌های جدید است که این حرکت تا مدتی موجب رشد و تقویت فرهنگ انقلابی در کشور خواهد شد.

گفتار دوم:

توقف تکامل مادی به معنای

توقف توسعه‌ی پایدار و

همه‌جانبه؛ مبنای راهکار

میان‌مدت

مبحث نخست

ضرورت «تغییر جهت» در نظام آماری برآمده از ادبیات توسعه و ادبیات حوزه برای
ارزیابی صحیح از رفتار مردم ایران

۱. مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری در سی و هفت سال گذشته، مورد
هیجده‌ی فرهنگ مدرنیته قرار گرفته است زیرا این دو فرهنگ دارای دو جهت‌گیری
متضاد هستند و آنچه فرهنگ مدرنیته همگان را به سوی آن دعوت می‌کند، «دنیا» است
اما فرهنگ انقلاب اسلامی، بشریت را به «آخرت» دعوت می‌نماید. این دعوت معنوی
ریشه در دعوت انبیای الهی دارد و نمود آن، افشای مظالم کفر و استکبار در
پایمال کردن حقوق انسان‌ها و نجات بشر از غل و زنجیرهای مادی و ضلالت‌های نوین
است. بنابراین سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای ناشی از فرهنگ مدرنیته که قبل از انقلاب در
جامعه‌ی ایران رسوخ کرده بود، به آرمان‌ها و شعارهای اسلامی نظام فشار وارد می‌کند
و به‌مثابه ظرفی است که تناسبی با مظلوف خود ندارد. در واقع فرهنگ مدرنیته با تولید
نیاز مادی، بشریت را به سجده بر خود وا می‌دارد و همه‌ی کشورها را به همکاری در
این راستا دعوت می‌کند که این همکاری از طریق حضور در یکی از سطوح سه‌گانه‌ی

«مونتاز مدل، مهندسی معکوس مدل، مشارکت در تولید مدل و بهینه‌ی آن» تحقق می‌یابد اما حضرت امام (ره) این دعوت مادی را نپذیرفتند و به آن «نه» گفتند. این مبنا باعث شد تا ایشان به ایجاد تغییراتی در این ظرف اقدام کنند تا زمینه برای جاری شدن محتوای الهی در آن فراهم شود و در نتیجه، مدیریت جدیدی پدید آمد که بر «نهادسازی» در سه عرصه‌ی «سیاسی، امنیتی و دفاعی» استوار بود. گرچه این روند، تأثیراتی در عرصه‌ی فرهنگ و اقتصاد نیز برجای گذاشت اما در دهه‌ی اول انقلاب، فضا و شرایطی مناسب برای نهادسازی فرهنگی و اقتصادی بر مبنای ادبیات انقلاب فراهم نشد و به تعبیری نوبت به این کار نرسید. پس از پایان جنگ تحمیلی، توصیه‌های کارشناسی نه تنها از سرایت این روند به صحنه‌ی فرهنگ و اقتصاد ممانعت کرد بلکه باعث ادغام برخی از نهادهای انقلابی در ساختارهای کلاسیک شد و نهادهای باقی مانده نیز در معرض خطر انحلال در فرهنگ مادی مدرنیته قرار گرفته‌اند.

۲. به همین دلیل است که امروزه برخی مسائل ارزشی — که در ابتدای انقلاب کاملاً مورد توجه بود — در جامعه کمرنگ شده است. البته این بدان معنا نیست که فرهنگ و ادبیات و شعارهای انقلاب اسلامی کم‌فروغ شده باشد بلکه هوشیاری و پیگیری و حضور مردم در عرصه‌هایی مانند انتخابات، راهپیمایی‌ها، مسأله‌ی برجام و... نشان می‌دهد که انقلاب زنده است و حتی به تعبیر مقام معظم رهبری قوی‌تر از گذشته به راه خود ادامه می‌دهد زیرا انقلاب اسلامی امروز در حال مقاومت در عرصه‌های عقلانی و روحی است که هجمه‌های دشمن در آنها نامحسوس است و شرایط کنونی، همانند دهه‌ی اول انقلاب نیست که خاک کشور تصرف شده باشد و شخصیت‌های طراز نظام ترور فیزیکی شوند. به عبارت دیگر، انقلاب‌های مادی به دنبال یک زندگی نوین و متفاوت هستند و لذا پس از پیروزی، برای دستیابی به این

زندگی با قدرت‌های مسلط سازش می‌کنند اما حضرت امام با شعار «نه شرقی؛ نه غربی» مردم را به زندگی معنوی دعوت کردند و در صحنه‌ی میدانی به مقاومت در برابر حملات دو قدرت مادی در شرق و غرب پرداختند. امروز نیز نظام جمهوری اسلامی در کلیت خود، همچنان در حال درگیری و مواجهه با کفر در صحنه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی است و مردم هم به دلیل علاقه به اسلام از این مبارزه حمایت می‌کنند و لذا انقلاب زنده است.

البته برخی مدعی هستند که واقعیت‌های جامعه نشان می‌دهد انقلاب اسلامی رو به افول است اما برای اثبات این ادعا باید روشن شود که نحوه‌ی جمع‌بندی از آمار و ارقام — که وضعیت میدانی را تعیین می‌کنند — چگونه انجام می‌شود؟ آیا این کار بر مبنای ادبیات حوزه انجام می‌شود یا بر اساس شاخصه‌های مادی ادبیات دانشگاه؟ یا باید برای بررسی آثار انقلاب در جامعه، منطق و دستگاه محاسباتی دیگری به کار برد؟ به عنوان نمونه، در سال ۱۳۵۵ مبارزین با مشی‌های مختلف شکست خورده و به بن‌بست رسیده بودند و متدینین در ناامیدی به سر می‌بردند و شاه توانسته بود فرهنگ غرب را به نحوی در جامعه و در میان جوانان ترویج کند که فجایعی مانند جشن هنر شیراز در ماه مبارک رمضان برگزار شود. یعنی رژیم بر مبنای محاسبات مادی از وضعیت جامعه، نسبت به ادامه و تعمیق رفتار کفرآمیز خود احساس امنیت می‌کرد و تهدیدی در برابر خود نمی‌دید. اما حضرت امام در چنین شرایطی نیز جمع‌بندی متفاوتی از اوضاع داشت و به مردم امیدوار بود زیرا می‌دانست در عمق فرهنگ مردم ایران، ارادت به اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و فقهای عظام شیعه هنوز جریان دارد و با تکیه به همین پتانسیل، انقلاب را به پیروزی رساند.

پس گرچه ممکن است فشار فرهنگ مدرنیته بر انقلاب اسلامی افزایش پیدا کند

و ناهنجاری‌ها تعمیق شود اما این روند نمی‌تواند ایمان مردم را که با تعلق به آستان مقدس ائمه‌ی هدی گره خورده، از بین ببرد بلکه این سرمایه‌ی ایمانی باعث خواهد شد تا مأموریت‌های تاریخی این ملت که با تدبیر خدای متعال و وعده‌ی پیامبر اکرم بر دوش آنان قرار گرفته، به تحقق پیوندد. لذا برخلاف تلقی رایج در حوزه‌ها که جوانان را لابلایی و ازدست‌رفته می‌پندارد، رهبری تصریح می‌کنند که علی‌رغم تهدیدها و خطرات موجود، بهترین جوانان دنیا، جوانان ایران هستند و حتی از جوانان متدین در ابتدای انقلاب، انقلابی‌ترند. یعنی مقام معظم رهبری در جمع‌بندی از شرایط میدانی رویکرد متفاوتی دارند و به نمونه‌هایی از قبیل اعتکاف گسترده‌ی جوانان در ماه رجب، احیاء شب‌های قدر، شرکت در راهپیمایی روز قدس در گرما و با زبان روزه اشاره می‌کنند که برای تبیین علمی و دفاع از این جمع‌بندی آماری، یک دستگاه منطقی و عقلانی نوین ضرورت دارد.

به عبارت دیگر اگر ادعا شود که مردم و جوانان، ظرفیت پذیرش این تغییرات و تحولات اساسی را ندارند، چنین ادعایی باید پاسخگوی این سؤال باشد که مردم ایران چرا و به چه انگیزه‌ای با حضرت امام و قیام قرآنی و مدیریت الهی ایشان همراهی کردند و زندگی برخلاف عرف سیاسی جهان را پذیرفتند و هزینه‌ی آن را از جان و مال خود و فرزندان خود پرداختند؟! به چه دلیلی مقام معظم رهبری به مردم ایران اعتماد و اطمینان دارند و با تکیه به ایمان و توانمندی عموم، تحقق اقتصاد مقاومتی را امکان‌پذیر می‌دانند؟! چرا حضرت امام و مقام معظم رهبری برخلاف ارتکازات موجود در حوزه، مردم را به بی‌دینی یا لابلایی‌گری یا عدم توجه به احکام شرعی متهم نمی‌کنند؟! بالاتر از آن، به چه دلیلی مردم ایران را از مردم عصر پیامبر برتر و وفادارتر می‌دانند و جوانان کشور را به‌عنوان بهترین جوانان دنیا معرفی می‌کنند و به تمامی اقشار و صنوف امید

دارند؟! همچنین باید توجه داشت که با پیروزی انقلاب، برخی عناصر داخلی نتوانستند به زندگی در شرایط جدید ادامه دهند و از کشور خارج شدند؛ همچنان‌که حرکت انقلاب اسلامی در مسیر آرمان‌ها و شعارهای الهی خود، هزینه‌های بزرگی در پی داشت و موجب شد دولت موقت و دولت بنی‌صدر سرنگون شود یا برخی روحانیون در برابر حضرت امام قرار بگیرند و در امتحاناتی سخت مردود شوند. اما مردم در تمامی این بحران‌ها – که طرح و تبیین نمونه‌های متعدد آن به درازا می‌کشد – از انقلاب و رهبری آن جدا نشدند.

شاید تصور شود که این مسائل مربوط به گذشته است اما شرایط کنونی به نحوی است که مردم ایران دنیاطلب شده‌اند و حاضر به ادامه‌ی مسیر نیستند اما حقیقت آن است که تغییر نسبی در اخلاق مردم و گرایش آنان به رفاه و مادیات به خودی‌خود صورت نگرفته بلکه ناشی از به‌کارگیری کارشناسی غربی در اداره‌ی کشور و ایجاد ساختارهایی است که عموم را از زندگی دینی و اخلاق و انگیزه‌های مذهبی دور می‌کند. لذا اگر این شرایط اصلاح شود، مردم ایران برای بازگشت و تغییر آمادگی دارند. همان‌طور که پیش از پیروزی انقلاب، مظاهر فرهنگ غربی در میان مردم و خصوصاً جوانان به شکلی همه‌جانبه نفوذ کرده بود و ارزیابی‌های کارشناسی در دستگاه پهلوی و سرویس‌های جاسوسی آمریکا و سایر قدرت‌ها، بر جریان اخلاق مادی در بین ملت ایران تأکید داشت اما حضرت امام با تکیه به لایه‌های عمیق فرهنگ مذهب در ایرانیان و تعلق قلبی آنان به اهل‌بیت عصمت و طهارت، این ارزیابی‌ها را نپذیرفت و با همراهی همین مردم، انقلاب را به پیروزی رساند. همین واقعیت در دوران کنونی نیز جریان دارد و علی‌رغم آثار سوء فرهنگ مدرنیته بر جامعه‌ی ایران، مردم با نظام اسلامی همراه

هستند.^۱ اما با وجود تلاش‌ها و مجاهداتی که انقلابیون در مراکز و نهادهای مختلف انجام می‌دهند، ضروری است تا برای رفع ناهنجاری‌ها سطح موجود از خدمتگزاری به انقلاب و نظام و رهبری، از «فرهنگ عمومی» به «فرهنگ تخصصی و آکادمیک» ارتقاء پیدا کند که این سلسله مباحث به‌عنوان یک پیشنهاد به محضر رهبری و ملت متدین ایران، در همین راستا مطرح شده است.

۱. در فصل اول، گفتار اول (مبحث هشتم)، تحلیل مردم‌شناسی از فرهنگ ملت ایران و نقش آنان در فلسفه‌ی تاریخ انبیا، مورد بحث قرار گرفت که در آن، پاسخ اشکالات فوق به‌صورت استدلالی ارائه شده است.

مبحث دوم

«مشروط کردن رفاه» در الگوی مصرف عمومی و «تدبیر» در الگوی مصرف صنفی

و «توسعه» در الگوی مصرف حاکمیتی

و بیان الزامات آن در محورهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی

۱. برای تبیین «راهکار میان مدت» باید توجه داشت خصوصیت فرهنگ مدرنیته که باعث دل بستگی و تعلق بشریت به این فرهنگ شده و رفتار حکومت‌های مختلف را در سطح جهانی هماهنگ کرده، زندگی مرفه است و انسان‌ها در کشورهای مختلف حاضرند تمام وجود خود را در راه دستیابی به کالاها و تکنولوژی مدرن و کارآمد - که همه‌ی ابعاد زندگی بشر را درنور دیده - صرف کنند؛ چرا که شهواتی که در گذشته تنها نصیب شاهان و سلاطین می‌شد، وارد زندگی عموم مردم شده و در دسترس بسیاری از اقشار قرار گرفته است. البته تولید این کالاها و فراهم کردن این نحوه از زندگی توقف ندارد بلکه تحقیقات مداوم برای ارتقاء دستاوردهای موجود و تولید نیاز نوین در جریان است. پس آنچه موضوع صادرات و واردات را تشکیل می‌دهد، تنها کالا نیست بلکه این، زندگی مدرن و فرهنگ و مدل آن است که وارد کشور می‌شود.

این روند وقتی با هوای نفس فردی و جمعی ترکیب شود، باعث کفر و انحراف اعتقادی خواهد شد و تمام هم‌وغم مؤمنین را مصروف دنیا خواهد کرد و برای دستیابی به رفاه، آنان را به سکوت در برابر مظالم قدرت‌ها سوق خواهد داد.

لذا جلوگیری از گسترش زندگی مدرن و توقف حرکت به‌سوی رفاه غربی در جامعه‌ی ایران امری کاملاً ضروری است اما این بدان معنا نیست که سطح موجود از رفاه که وارد «الگوی مصرف عمومی» شده کنار گذاشته شود. بلکه با حفظ سطح موجود رفاه برای عموم در کشور، از حرکت به‌سوی ارتقاء آن و تبعیت از دنیا در علوم و تحقیقات و تکنولوژی جدید جلوگیری می‌شود. لذا برگزاری نمایشگاه‌های بین‌المللی که ارتقاء ظرفیت زندگی مدرن را در مقابل عموم و اصناف به نمایش می‌گذارد و آن را در قالب نشان‌دادن آینده‌ی وضعیت کالاهای عمومی و صنفی و دولتی و نوآوری‌های به‌دست آمده در تمامی ابعاد زندگی عرضه می‌کند، باید متوقف شود. یعنی از آنجا که طبق تحلیل پیش‌گفته از ناهنجاری‌های اقتصادی، تعمیم رفاه غربی در الگوی مصرف عمومی باعث اختلال در مکانیزم عرضه و تقاضا شده و ترکیب آن با شعار عدالت موجب تورم پایدار در اقتصاد ایران شده، لازم است تا واردات سطح جدید رفاه که به مصرف عموم می‌رسد، متوقف گردد و از سوی دیگر، تکنولوژی و فن‌آوری و علمی که سطح موجود از رفاه را به ارمغان می‌آورند، بومی شود تا در هیچ سطحی از آن نیازی به خارج از کشور باقی نماند و سیاست‌های مربوط به تولید علم و حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان بر این اساس تغییر کند. پس قدم اول در راهکار میان‌مدت، توقف حرکت به‌سوی رفاه دائم‌التزاید در الگوی مصرف عمومی است تا امت دینی از هم‌وغمی که کفار صرف دستیابی به دنیای بهتر می‌کنند، فاصله بگیرد.

اما در «الگوی مصرف صنفی» به تبع موضوع آن، باید به بررسی کارشناسی

پرداخت. به‌عنوان مثال، ابزارهای پزشکی که توسط عموم مردم و خانواده‌ها مورد خرید و فروش قرار نمی‌گیرد بلکه صنف پزشکان برای ارائه‌ی خدمات در مطب‌ها و بیمارستان‌ها به‌تعمیه‌ی آن از بازار نیازمندند. یعنی براساس تأمین نیازهای عمومی در سطح موجود از رفاه، باید معین کرد که کدام نیازهای صنفی برآورده نشده و باید زمینه‌ی واردات و بومی‌کردن آن را فراهم نمود و کدام نیازهای صنفی در حال حرکت به‌سوی سطح رفاه جدید است و تناسبی با سطح رفاه موجود در میان مردم ندارد و لذا باید حرکت آن را متوقف کرد.

اما در «الگوی مصرف دولتی» همانند دستگاه‌های پیچیده‌ی رادیو-تلویزیونی برای ارسال صدا و تصویر به سراسر کشور یا ابررایانه‌ها در دستگاه تحقیقاتی — و سایر اموری که حتی مورد استفاده‌ی صنوف قرار نمی‌گیرد بلکه بهره‌برداری از آنها به دولت اختصاص دارد — هیچ محدودیتی پذیرفته نمی‌شود و جدیدترین علوم و دستاوردهای تکنولوژیک به کشور وارد شده و از آن استفاده شود.

این توقف در حرکت به‌سوی رفاه، تبعات پیچیده‌ای در همه‌ی بخش‌ها به‌دنبال دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. همان‌طور که مدیریت امام و رهبری دارای تبعات پیچیده‌ای در همه‌ی ابعاد است و الا انقلاب اسلامی در مقابل طوفان دشمنی‌ها از بین می‌رفت؛ گرچه ادراکی تخصصی از این تبعات ارائه نشده باشد. لذا همان‌گونه که مقام معظم رهبری نسبت به تغییر محاسبات و تصمیمات مسئولین نظام توسط دشمن هشدار می‌دهند، باید جهت‌گیری تصمیم‌سازی توسط دستگاه کارشناسی تغییر کند زیرا گرچه جهت‌گیری نظام الهی است اما جهت‌گیری ساختارها به دست محاسبات کارشناسی مادی است که زمینه را برای تغییر محاسبات مسئولان و تصمیم‌گیری غیرانقلابی آنان فراهم می‌کند. با این رویکرد، تمامی اسناد بالادستی از

قبیل چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و... باید متحوّل شود.

۲. اگر مقید کردن رفاه دائم‌التزاید و عدم تبعیت از روند آینده‌ی علوم و تکنولوژی در الگوی مصرف عمومی، به‌عنوان نقطه‌ی آغازین راهکار میان‌مدت مطرح شود، یکی از سؤالاتی که ممکن است در این باره مطرح شود، آن است که اگر صادرات کشور مبتنی بر تکنولوژی برتر و پیچیده نباشد، قدرت رقابت در بازارهای جهانی نخواهد داشت و در این صورت، تولید ثروت در کشور دچار مشکل جدی خواهد شد. اما باید توجه داشت مشابه چنین سؤالی در مورد قیام حضرت امام و مدیریت الهی ایشان نیز مطرح بود و انقلاب اسلامی مرتباً بر مبنای عرف سیاسی در جهان و وضعیت متداول قدرت در عرصه‌ی بین‌المللی مورد اشکال و سؤال قرار می‌گرفت. با این حال، حضرت امام روال معمول کسب قدرت در دنیا را نپذیرفت و به‌جای تئوری قدرت مادی، بر تئوری خلافت الهی تکیه کرد و دکترین سیاسی و امنیتی و دفاعی غرب را به چالش کشید. این رفتار قرآنی پس از سه دهه به جهان اسلام صادر شد و با ایجاد امید در مسلمین برای ایستادگی در برابر حاکمیت‌های وابسته و مستبد، بیداری اسلامی را پدید آورد. لذا علی‌رغم تلاش گسترده‌ی قدرت‌های مسلط برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی، شکست‌های پی‌درپی آنان باعث شده تا رویارویی نظامی و مستقیم با انقلاب اسلامی را کنار بگذارند و وارد جنگ سرد با نظام اسلامی شوند.

بنابراین همان‌گونه که با قیام و مدیریت حضرت امام، علاوه بر نابودی استبداد داخلی، یک سبک زندگی جدید در عرصه‌ی سیاسی به دنیا عرضه شد، در صورت پیگیری راهکار کوتاه‌مدت (بر مبنای تجربه‌ی انقلاب)، میان‌مدت (بر مبنای تحلیل تخصصی) و بلندمدت (بر مبنای تحلیل آکادمیک) نیز نه تنها چالش‌ها و ناهنجاری‌های درونی رفع خواهد شد بلکه سبک زندگی نوینی در عرصه‌ی فرهنگی و

اقتصادی در مقابل افکار عمومی جهان قرار خواهد گرفت و در دهه‌های آینده، جمهوری اسلامی به الگویی فرهنگی و اقتصادی برای جهان اسلام بدل خواهد شد. لذا هنگامی که یک تحوّل همه‌جانبه‌دنبال می‌شود، نمی‌توان مقایسه‌ی راهکارهای جدید با روش‌های موجود را مبنای اشکال قرار داد. یعنی در یک تحوّل اقتصادی، صادرات نیز باید متحوّل شود و نمی‌توان برای دستیابی به یک زندگی الهی، به صادرات مبتنی بر تکنولوژی برتر اتکا کرد زیرا در جای خود مشخص شده که این نحوه از تولید ثروت، بر شکل جدیدی از «ربا» استوار گشته است. از این‌رو در بیانات حضرت امام نیز ذکر شده که «طراحی اقتصاد اسلامی، هدیه‌ای به مستضعفین عالم است» چرا که استقلال در مهندسی یک زندگی جدید و استفاده از مبانی الهی در آن، برای عموم بشریت جاذبه دارد و موجب صدور آن به دنیا خواهد شد.

۳. پس در راهکار میان‌مدت لازم است تا ارتقاء رفاه در «الگوی مصرف عمومی» متوقف شود و به‌جای حرکت به‌سوی سطوح جدیدی از رفاه و تکنولوژی، به وضعیت موجود رفاه در کشور اکتفاء گردد که این روند با تقیید «الگوی مصرف صنفی» و ادامه‌ی روند موجود در «الگوی مصرف نظام» همراه می‌شود. زیرا بیان شد که انقلاب اسلامی با طرح شعار عدالت، انتظارات را افزایش داد و مکانیزم عرضه و تقاضا و الگوی مصرف طبقاتی را دچار اختلال کرد. در نتیجه، نرخ دستمزد کارگر از سود سرمایه تبعیت نمی‌کند و این روند منجر به بالارفتن قیمت تمام‌شده‌ی کالاهای تولیدی در داخل می‌شود؛ همچنان‌که برای پاسخ به انتظارات مردم و تأمین نیازمندی‌های عموم، نظام ناچار است واردات را آزاد بگذارد تا کالا در بازار به وفور یافت شود و عرضه متناسب با تقاضایی که الگوی مصرف طبقاتی را نپذیرفته، انجام گردد. لذا مصرف و واردات همواره از تولید و صادرات پیشی می‌گیرد و تولید ناخالص ملی

توانایی رقابت با تولید ناخالص کشورهای منطقه و جهان را از دست می‌دهد و قدرت پول ملی در توازن ارزی مرتباً کاهش می‌یابد که برای مقابله با این چالش مداوم، توقف رفاه در الگوی مصرف عمومی ضرورت می‌یابد.

۴. حال باید روشن شود که توقف در الگوی مصرف عمومی و جلوگیری از گردش آن بر محور سطح جدیدی از رفاه و تکنولوژی برتر — به‌عنوان مبنای راهکار میان‌مدت — دارای چه تبعات و الزاماتی در سایر بخش‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی است. در این زمینه باید توجه داشت که براساس ادبیات دانشگاه، الگوی صادرات و واردات براساس شاخصه‌هایی همچون «تنوع‌گرایی، تولید انبوه و ارزش افزوده» بنا می‌شود؛ همچنان‌که ادبیات حوزه در این رابطه به اموری از قبیل سوق مسلمین و حلیت بهره‌مندی از نعمات دنیا برای مؤمنین توجه می‌کند و با تکیه به خروج شیوه‌ی زندگی دنیوی از خطابات شرعی، استفاده از محصولات اقتصادی مدرن را امضاء می‌نماید. در مقابل بیان شد که زندگی مدرن باید مشروط شود که در نتیجه‌ی آن، انگیزش مادی — که از طریق تنوع کالا زمینه را برای فعالیت اقتصادی عموم فراهم می‌نمود و خلُق حرص را به وصف جامعه تبدیل می‌کرد — دچار اختلال می‌شود و همچنان‌که در ادامه خواهد آمد، باید انگیزش دیگری برای فعالیت اقتصادی تعریف کرد. زیرا در صورتی که جایگزینی برای مدل اداره‌ی غربی و جریان اوصاف رذیله در سیستم سوخت‌رسانی، برق‌رسانی و مکانیکی این ماشین مطرح و ارائه نشود، بحث از توقف الگوی مصرف عمومی به شعارزدگی منتهی خواهد شد.

۵. همچنین استراتژی فن‌آوری و تکنولوژی نیز باید تغییر پیدا کند و با کنار گذاشتن صرفه‌جویی در مقیاس تولید — که در تعارض با کرامت انسانی است — تکنولوژی متمرکز شکسته شود. در همین راستا صنایع مادر باید به بخش دولتی سپرده

شود اما بخش دولتی به معنای وزرات‌خانه‌ها و ارگان‌های دولتی نیست بلکه به معنای اخلاق و فرهنگی است که با کمترین هزینه و بیشترین راندمان، دفاع مقدس را مدیریت کرد. در واقع اگر کشور دچار هجمه و جنگ اقتصادی از سوی ابرقدرت‌ها شده، باید اقتصاد ملی را براساس فرهنگ دفاع مقدس سامان داد. در ارتش‌های جهان، باید قیمت زندگی دنیا به نیروی انسانی پرداخت شود تا انگیزه برای حضور در جنگ برای عناصر مادی ایجاد شود و لذا ارتش پهلوی به سربازان و درجه‌داران و افسرانی که در جنگ ظفار شرکت کنند، مبلغی در حدود بیست تا پنجاه هزار تومان پرداخت می‌کرد که هزینه‌ی خرید یک اتومبیل تا یک باب منزل را در آن زمان تأمین می‌کرد اما هزینه‌ی پرداختی به بسیجیانی که در عملیات شکست حصر آبادان شرکت کردند، سیصد تومان بود؛ چرا که مؤمنین برای آخرت می‌جنگند. پس واگذاری صنایع مادر و تکنولوژی برتر به بخش دولتی با الگوی درآمد انقلابی نه تنها هزینه‌بردار نیست بلکه انگیزه‌های انقلابی و جهادی و دینی آنان، راندمان را افزایش خواهد داد. در همین راستا، تکنولوژی متوسط باید به بخش «وقف» سپرده شود که دارای سه ساختار «عظیمه، کریمه، رحیمه» است و جایگزین بخش «تعاونی‌ها» می‌گردد و تکنولوژی خرد نیز به بخش خصوصی سپرده می‌شود. البته جهت‌گیری موجود در قانون اساسی نیز با روند فوق تناسب دارد اما هزینه‌بر بودن مدیریت کلاسیک دولتی و ناتوانی آن برای رقابت در بازارهای جهانی باعث شد تا فرهنگ توسعه، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ را بر نظام تحمیل کند و صنایع مادر به بخش خصوصی سپرده شود که این امر در اقتصاد ایران راهگشا نیست. اما با راهکار فوق، جهت‌گیری اقتصاد داخلی متحول می‌شود و هدایت قیمت‌ها به بخش دولتی، هدایت اشتغال به بخش وقف و هدایت بهزیستی به بخش خصوصی واگذار می‌گردد. بر همین اساس، جهت‌گیری تسهیلات و بیت‌المال تغییر

می‌کند؛ یعنی بیت‌المال و انفال به بخش دولتی و صنایع مادر تزریق می‌شود و تسهیلات و اعتبارات به بخش وقف تعلق می‌گیرد و بخش خصوصی به‌جای استفاده از تسهیلات باید با تکیه به ثروت خود به فعالیت بپردازد.

۶. ممکن است تصور شود که اگر اعتبارات به بخش خصوصی داده نشود و موضوع کار آن نیز به تکنولوژی خرد منحصر شود، اخذ مالیات دچار مشکل شده و بالتبع منبع مالی برای اداره‌ی کشور باقی نمی‌ماند اما در راهکار میان‌مدت، «مالیات کاری» جایگزین مالیات پولی می‌شود. یعنی دوره‌ی سربازی از دو سال به پنج سال افزایش می‌یابد اما به‌جای بیگاری، مهارت‌های لازم در یک دوره‌ی کوتاه به آنان آموزش داده می‌شود و سپس با تشکیل شرکت‌های تعاونی و عضویت سربازان در آنها، اشتغال و درآمد لازم برای ازدواج آنها فراهم می‌گردد. پس به‌جای آنکه حرص و تنوع‌گرایی، انگیزش اقتصادی را پدید آورد، اخلاق جهادی و الگوی درآمد انقلابی در بخش دولتی است که بدون هیچ چشم‌داشت نسبت به نظام و مردم به فعالیت برای مکتب می‌پردازد و باعث تحریک انگیزش الهی در جامعه می‌شود. بخش وقف نیز به‌مثابه تعاونی‌ها، فعالیت اقتصادی عموم مردم را در بخش تکنولوژی متوسط شکل می‌دهد اما مبنای آن، دل‌بستگی به تکنولوژی نیست بلکه وقف کارگاه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی در راه اهل بیت باعث می‌شود تا همه‌ی فعالان در این بخش، خود را میهمان سفره‌ی ائمه‌ی هدی محسوب کنند و ابزار کار و محیط فعالیت خود را متعلق به معصومین و متبرک بدانند و این انگیزه‌ی مذهبی نه تنها باعث افزایش کیفیت کار آنها خواهد شد بلکه به‌جای دستمزد، درخواست مسکن و خوراک و پوشاک خواهند داشت که از اموال ائمه‌ی معصومین و از موقوفات آن بزرگواران باشد. در این صورت، وضعیت تولید و توزیع و مصرف دگرگون می‌شود و کسی برای تهیه منزل و خودرو و سایر رفاهیات، به‌دنبال چند

شغل برای تأمین اقساط وام نیست؛ حرص و حسد نمی‌ورزد و به دنبال تفاخر نیست و اسراف نمی‌کند و به سایر اخلاق رذیله‌ای که حاصل مدل اداری غربی بود دچار نمی‌شود بلکه برای تأمین لوازم زندگی به اموال موقوفه و متبرک قناعت می‌کند و به بهجت و لذت معنوی نیز خواهد رسید.

البته ممکن است این اشکال مطرح شود که در چنین دستگاہی، کالا با قیمتی گران تولید می‌شود اما باید روشن شود که این گرانی در مقایسه با تولیداتی است که در منطقه و جهان انجام می‌شود. به‌عنوان مثال ممکن است که یک دستگاہ یخچال در اقتصاد نوین ایران با قیمتی در حدود ۱۰۰ دلار تولید شود و مشابه آن در ترکیه ۶۰ دلار قیمت داشته باشد اما مسأله این است که یخچال ایرانی قابل خرید توسط همه‌ی اقشار و طبقات است و حتی روستانشینان نیز می‌توانند این کالا را خریداری کنند و قیمت آن ناشی از این است که در نظام اسلامی، الگوی مصرف طبقاتی شکسته شده و عدالت و مصرف عموم‌پیگیری می‌شود. اما در ترکیه و سایر اقتصادهای منطقه و جهان، الگوی مصرف به‌صورت طبقاتی طراحی شده و به‌جای یک نوع یخچال، ده‌ها نوع یخچال تولید می‌شود که نه تنها ارزان‌ترین آن از قدرت خرید اقشار ضعیف بالاتر است بلکه اقشار متوسط نیز هیچ‌گاه قدرت خرید یخچالی با تکنولوژی روز را ندارند. یعنی ارزانی نسبی کالاها در اقتصاد متداول به نفع قشر ثروتمند تمام می‌شود و سودی به حال فقراء و محرومین ندارد اما گرانی نسبی کالاها در راهکار پیشنهادی، به نفع عموم طبقات جامعه و به‌معنای طراحی الگوی مصرف عادلانه است. البته این وضعیت مربوط به راهکار میان‌مدت است و در راهکار بلندمدت، تأمین نیازهای مادی و معنوی باعث آرامش بشر شده و به نحو دیگری انجام خواهد شد و با عبور از این شاخص‌ها، زندگی نوینی در معرض جهانیان قرار داده می‌شود.

۷. از سوی دیگر، تغییر در «نظام موازنه‌ی قدرت» — که امروزه به نفع بخش خصوصی و قطب‌های توسعه طراحی شده — ضروری است که این از طریق نقش‌آفرینی مجلس و تحوّل در «قوانین و تخصیص‌ها و مجوّزات» انجام می‌شود. در این صورت، نقش دولت براساس ارائه‌ی خدمات به بخش خصوصی تعریف نمی‌شود و از کوچک‌سازی دولت سخن به میان نمی‌آید بلکه حاکمیت باید مقتدرانه در تمام صحنه‌ها حضور داشته باشد. یعنی همان‌گونه که حضرت امام با همکاری سپاه و بسیج و مردم، بحران‌های امنیتی و نظامی را مدیریت کرد، امروز نیز می‌توان از طریق همکاری سپاه اقتصاد مقاومتی با مردم به تبعیت از رهبری، یک اقتصاد واقعاً مردمی و پاک را پدید آورد و ناهنجاری‌های اقتصادی را سامان بخشید. با این توضیحات، سه بخش اصلی در اقتصاد متداول (مدل تری‌گپس) یعنی «سرمایه‌گذاری و پس‌انداز»، «بودجه و راندمان» و «صادرات و واردات» جهت‌گیری متفاوتی پیدا می‌کنند و کارکرد تمامی اجزاء و مهره‌های آن تغییر داده خواهد شد و علی‌رغم آنکه این سبک از زندگی غربی توسط تمدن مدرن ایجاد شده اما با ترکیب‌سازی‌های نوین، زمینه برای تحقق اهداف الهی در این سبک زندگی فراهم می‌شود و به تعبیر دیگر، مدل اداره‌ی غربی به صورت اسلامی به کارگیری خواهد شد^۱.

۸. براساس این تغییرات اقتصادی، بخش فرهنگ و سیاست نیز باید متحوّل شوند. در بخش فرهنگی و علمی، نقشه‌ی جامع علمی کشور باید تغییر کند و از آنجا که ارتقاء رفاه در الگوی مصرف عمومی متوقف می‌شود، نیازی به واردات بسیاری از رشته‌ها و میان‌رشته‌هایی که شکل‌گیری آنها ناشی از پیچیده‌شدن تکنولوژی است،

۱. پس موضوع راهکار میان مدت، طراحی یک «تمدن» بر مبنای اسلام نیست؛ بلکه مهندسی یک تمدن و سبک زندگی جدید براساس اسلام، در راهکار بلندمدت تبیین می‌شود.

نخواهد بود بلکه کشور محتاج رشته‌هایی است که تکنولوژی و علوم مربوط به سطح فعلی از رفاه عمومی را بومی‌سازی کند. در واقع هنگامی که استراتژی صنعت و الگوی تولید تغییر پیدا کرد، استراتژی واردات علوم و کیفیت پژوهش و تدریس نیز دستخوش تحوّل می‌شود. پس از «علوم»، «ساختارها»ی توییخی و تشویقی نیز به‌جای تقویت بخش خصوصی، موجب تقویت بخش وقف خواهند شد و در نتیجه، «رسانه» نیز به هماهنگی فعالیت‌ها و تحلیل‌ها در جهت اقتصاد مقاومتی خواهد پرداخت. اما رسانه‌ی ملی در شرایط فعلی، به‌دلیل عمل در چارچوب اقتصاد متداول به یکی از عوامل گرانی تبدیل شده و به اقتصاد مقاومتی ضربه می‌زند و تحلیل‌ها را بر مبنای کارشناسی غربی ارائه می‌کند و یا عملکرد اقتصادی نظام و مدیران آن را به چالش می‌کشد و یا حل ناهنجاری‌های اقتصاد ایران را به مبارزه با مفسدین اقتصادی تنزّل می‌دهد.

۹. اما در عرصه‌ی سیاسی، جهت‌گیری جغرافیای کشور باید تغییر کند. در وضع موجود، جغرافیای کشور بر مبنای اقوام مختلف شکل گرفته و بسیاری از استان‌ها بر اساس قومیت ساکن در آن تشکیل شده‌اند. رقابت بین این استان‌ها و اقوام نیز بر سر دنیا است یعنی بر اساس شعار عدالت، به‌دنبال دستیابی به همان سطح توسعه و امکاناتی هستند که پایتخت از آنها بهره‌مند شده که این روند عملاً تنازع بین آنان را تشدید می‌کند. در نتیجه، روستاها به‌دنبال تبدیل شدن به شهر، شهرها به‌دنبال تبدیل شدن به کلان‌شهر و کلان‌شهرها به‌دنبال رسیدن به سطح رفاه در پایتخت هستند و این در حالی است که پایتخت نیز وجهه‌ی همت خود را دستیابی به استانداردهایی قرار می‌دهد که در برترین شهرهای جهان مانند نیویورک و لندن و پاریس و... محقق شده است. پس جغرافیای کشور نباید بر اساس تفکیک قومیتی و مسابقه در رفاه — که عملاً

به وضعیت رفاه در کشورهای توسعه‌یافته گره می‌خورد — شکل بگیرد بلکه مبنای راهکار میان‌مدت، توقف رفاه در الگوی مصرف عمومی و قطع ارتباط زندگی در ایران از زندگی مدرن و روند آینده‌ی آن است تا پس از ساماندهی درونی، ارتباط با بیرون بر مبنای مکتب و دین انجام شود. لذا جغرافیای کشور باید در چارچوب ادبیات انقلاب بازآرایی شود و مسابقه بین استان‌ها در جهت اخلاق ارزشی و انقلابی قرار گیرد. به‌عنوان نمونه، آمارها نشان می‌دهد که بیشترین سطح مشارکت در انتخابات، مربوط به استان‌هایی همانند خراسان جنوبی و کهگیلویه و بویراحمد است و این در حالی است که این دو استان در ارزیابی‌های کنونی و براساس محاسبات مادی از استان‌های محروم محسوب می‌شوند و بودجه‌هایی برای رفع محرومیت به آنها اختصاص داده می‌شود. اما اگر محرومیت و عدم محرومیت براساس ارزش‌های انقلابی محاسبه شود، محروم‌ترین منطقه‌ی کشور استان تهران است که پایین‌ترین سطح مشارکت در انتخابات را از آن خود کرده است! در این صورت، برای تغییر پایتخت نیز باید شهرها و استان‌هایی همانند قم را در نظر گرفت که به تعبیر مقام معظم رهبری، مرکز بصیرت و معنویت در کشور است و این در حالی است که اگر عنایت رهبری نبود، قم بر مبنای جغرافیای سیاسی موجود، هیچ‌گاه به یک استان مستقل نیز ارتقاء پیدا نمی‌کرد. البته روشن است که در راهکار پیشنهادی، تبدیل قم به پایتخت به معنای انتقال امکانات و رفاهیات موجود در تهران به این شهر مقدس نیست بلکه باید تمامی ظرفیت دینی و انقلابی کشور در این شهر حاضر باشد و الگوی مصرف آن به نحوی طراحی گردد که با کمترین هزینه و انتظارات مادی، رفیع‌ترین قلّه‌های مکتبی و ارزشی توسط مردم مؤمن این شهر فتح شود و حیات در این شهر به‌عنوان شاخصی برای زندگی مطلوب مادی و معنوی در کشور قرار گیرد.

همچنین انتظارات شهرها نسبت به تخصیص بودجه و امکانات از سوی مرکز، باید دگرگون شود و با تفویض اختیارات از سوی مرکز به شهرها، تأمین پول و بودجه نیز به آنها واگذار گردد تا وابستگی اقتصادی شهرها به پایتخت و وابستگی اقتصادی پایتخت به خارج معکوس شود. پس همزمان با قطع وابستگی شهرها به بودجه‌ی مرکز، باید با دمیدن روحیه‌ی عزّت در مردم و تکیه بر توانمندی‌های هر منطقه، امکانات و بیت‌المال و انفال موجود در شهرها (مانند معادن، جنگل‌ها و...) به اهالی آنها سپرده شود و استفاده از این منابع متوقف بر اجازه‌ی مرکز نباشد. البته مباحث فوق تنها ناظر به تغییر جهت‌گیری در بخش‌های مختلف اداری کشور است و تبیین انعکاس آثار آن در قوانین کشور، برنامه‌های توسعه و بودجه‌های سالانه و... مجال دیگری می‌طلبد.

۱۰. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت نمی‌توان با مسلک طالبانی، این تمدن و ساختارهای آن را به راحتی از حیات عمومی حذف کرد زیرا امروزه تولید نیاز و ارضاء آن در غرب انجام شده و سپس به تمام دنیا صادر می‌شود. لذا در راهکار میان‌مدت، زندگی مدرن که در الگوی مصرف عمومی و صنفی و دولتی کشور وارد شده، به نحو اسلامی به‌کارگرفته خواهد شد. یعنی همان‌طور که ماشین جنگ غربی، فلسفه‌ی دموکراسی غربی و دستگاه‌های امنیتی آن، در نظام جمهوری اسلامی به‌صورت الهی به‌کارگیری شد، همین رفتار باید در مورد ساختارهای فرهنگی و اقتصادی غربی تکرار شود. در صورت موفقیت در این مرحله است که زمینه‌ی تولید نیاز بر مبنای اسلام و دین فراهم می‌شود و ضرورت این مهم روشن می‌گردد و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه می‌توانند وارد پژوهش‌ها و تحقیقات جدید شوند و با تنویر کردن این روند از طریق تولید علوم جدید و ساختارهای نوین، سبک زندگی دیگری را پدید آورند و به طراحی مانیفست جمهوری اسلامی اقدام کنند که توضیح آن در راهکار بلندمدت خواهد آمد.

در واقع راهکار کوتاه‌مدت، اصل موضوعه‌ی خود (تفکیک نهادها و مأموریت‌ها براساس تکنولوژی برتر و تکنولوژی متوسط و خُرد) را از راهکار میان‌مدت اخذ کرده و راهکار میان‌مدت نیز مبنای خود (دستگاه منطقی و تحلیلی نوین برای به‌کارگیری اسلامی ساختارهای غربی) را از راهکار بلندمدت وام گرفته است.

گفتار سوم:

تئوریزه شدن اخلاق از طریق

درگیری عقلانیت تفقه با

عقلانیت مدرن؛ مبنای راهکار

بلندمدت

مبحث نخست

اشاره به تولید منطق انطباق برای «تئوریزه‌شدن ولایت فقه» با هدف تحقق سفارش
حضرت امام در سال ۱۳۴۸

و تولید منطق نظام ولایت برای «تئوریزه‌شدن اخلاق در نظام اسلامی»

۱. در جمع‌بندی از بحث گذشته باید توجه داشت که چند محور از محورهای مدل اداری غربی بود که با راهکار میان‌مدت، ناهنجاری‌های ناشی از این محورها رفع می‌شود. به‌عنوان نمونه، انگیزش اجتماعی از طریق تنوع‌گرایی در زندگی، موجب جریان خُلق حرص در جامعه می‌شد که در مقابل آن، انگیزش انقلابی و مذهبی مطرح گردید. این انگیزش، یک مقوله‌ی اصیل و کاملاً واقعی است زیرا امت محمد و آل محمد صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین با سابقه‌ای هزار و چهارصد ساله، امروز از زندگی چریکی خارج شده و تولی خود به حقایق دینی را در سطح تشکیل یک جامعه و حکومت نشان داده است و از این‌رو برای ساماندهی بخش اقتصاد باید به این انگیزش عمیق و حقیقی تکیه کرد. محور بعدی، مکانیزم عرضه و تقاضای مادی بود که توسط بخش خصوصی و از طریق تضمین سود سرمایه، انحصارات و... هدایت می‌شد. در مقابل، مدیریت صنایع

مادر و تکنولوژی برتر به بخش دولتی انقلابی واگذار می‌شود که به‌جای الگوی درآمد طبقاتی و مبتنی بر خلق حسد، از الگوی درآمد انقلابی و مبتنی بر خلق ایشار تبعیت می‌کند. همچنان‌که تکنولوژی متوسط به بخش وقف سپرده می‌شود و بخش خصوصی نیز باید فعالیت‌های خود را به تکنولوژی خرد معطوف کند. در نتیجه، مکانیزم عرضه و تقاضا به نحو اخلاقی و در قالب توسعه‌ی خیرات شکل می‌گیرد و نظام سرمایه‌داری بر آن تسلط پیدا نمی‌کند. یعنی هدایت قیمت‌ها توسط بخش دولتی و فرهنگ انقلابی، هدایت اشتغال توسط بخش وقف (تعاونی) و هدایت بهزیستی و رفاه توسط بخش خصوصی انجام می‌شود. محور دیگر در مدل اداری غربی، شرکت و بانک و برنامه‌های توسعه بود که جایگزین آن، «ساختارهای عظیمه، کریمه و رحیمه» در بخش وقف است و تسهیلات پشتوانه‌ی این بخش قرار می‌گیرد تا اقتصاد در یک کشور اسلامی با تکاثر و تفاخر و استکبار پیوند نخورد. البته در این صورت، قیمت تمام‌شده‌ی کالاها به‌صورت نسبی افزایش می‌یابد اما کرامت انسانی حفظ می‌شود و مهمتر از آن، زندگی جدیدی پدید می‌آید که آرامش و تعادل و رشد را به ارمغان می‌آورد و سیستم اقتصادی به‌جای آنکه مردم را به بیگاری و بردگی بکشد، خود به یک مقوله‌ی مردمی تبدیل می‌شود. پس با تحقق راهکار میان‌مدت و تغییرات ناشی از آن، سیستم‌های «مکانیکی، برقرسانی و سوخت‌رسانی» در ماشین مدل اداری غربی، تابع جهت‌گیری الهی خواهند شد و راه اقتصاد مقاومتی از راه اقتصاد غربی جدا می‌شود؛ گرچه در این وضعیت، هنوز «تولید نیاز» از روند متداول و قبلی در جهان تبعیت می‌کند.

۲. اما برای تبیین راهکار بلندمدت ذکر این نکته ضروری است که پیروزی انقلاب

اسلامی به‌مثابه یک انقلاب سیاسی، حاصل یک نهضت پانزده ساله از سال ۱۳۴۲ تا

سال ۱۳۵۷ نیست بلکه ریشه در حرکتی صد و پنجاه ساله دارد که از فتوای میرزای شیرازی و نهضت تنباکو آغاز شده و با گذر از قیام مشروطه و مبارزات شهید مدرس و نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، به پیروزی در ۲۲ بهمن منتهی شده است. یعنی فقهای عظام شیعه و متدینین در طول سالیان دراز، ریاضت‌های سنگینی را متحمل شدند و این راه نورانی را سینه‌به‌سینه به آیندگان منتقل کردند تا سرانجام به موفقیتی بزرگ نائل شدند. راهکار بلندمدت برای عبور گفتمان انقلاب از چالش‌ها نیز باید در همین مقیاس مورد ملاحظه قرار گیرد. در واقع فعالیت فکری و مجاهده‌ی فرهنگی متناسب با انقلاب سیاسی، از سال ۱۳۴۸ در درس خارج «حکومت اسلامی» و با درخواست حضرت امام از فضلالی حوزه برای تبیین ابعاد حکومت اسلامی شکل گرفت و مرحوم استاد علامه سیدمنیرالدین حسینی‌اله‌اشمی در پاسخ به این استنصار فکری، حرکت علمی خود را برای پشتیبانی از انقلاب اسلامی آغاز کرد. یعنی برای «پیاده‌شدن احکام فقه» — که قبل از انقلاب، تئوری حکومت در نظر حضرت امام را شکل می‌داد — به تولید «منطق انطباق» همت گماشت تا تطبیق «احکام کلی رساله‌های عملیه» بر «موضوعات پیچیده و مرکب تمدن مدرن»، به نحو صحیح و بدون خطا یا انحراف انجام گیرد. امروز و پس از گذشتِ نزدیک به پنجاه سال از آن زمان، این تلاش‌ها منجر به تولید یک دستگاه تحلیلی نوین شده که می‌تواند به‌صورت استدلالی از قیام و مدیریت حضرت امام دفاع کند و نظامی از علوم کاربردی ارائه نماید که با مقاومت در برابر فرهنگ مدرنیته، راه برون‌رفت از چالش‌های موجود را به نظام اسلامی هدیه کند و این دستاورد در قالب سه منطق «علم اصول فقه احکام حکومتی»، «معادلات کاربردی» و «مدل اداره» قابل ارائه است. یعنی تولید «علم اصول فقه احکام حکومتی»، ظرفیت حوزه‌های علمیه را به سطح حکومت و تمدن ارتقاء می‌دهد و

باعث می‌شود تا هدایت روند «تولید علوم و معادلات کاربردی» در دانشگاه‌ها، در اختیار مکتب قرار بگیرد و با تغییر پیش‌فرض‌ها و تئوری‌ها و کنترل‌های حسّی، زمینه برای اداری جامعه بر مبنای افزایش قدرت اسلام به جای ارتقاء مقیاس شهوت فراهم گردد. گرچه این دستگاه تحلیلی در گذشته، برای تدوین قانون اساسی و بازنگری آن مشاوره‌هایی به نظام اسلامی ارائه کرد اما امروز به ظرفیتی رسیده که می‌تواند این مشاوره را در سطح چشم‌انداز، سیاست‌های کلی برنامه، برنامه‌های توسعه و برنامه‌های سالانه نیز تکرار کند.

۳. البته باید توجه داشت که در رنسانس، حرکت فکری تقریباً دو‌یست سال بعد از حرکت سیاسی (شکل‌گیری انقلاب بر مبنای فلسفه‌ی دموکراسی در فرانسه) آغاز شده و پس از آن، حدود دو‌یست سال دیگر گذشته تا در اوایل قرن بیستم، تبدیل کیف به کم و کم به کیف توسط انیشتین واقع شده است. یعنی کامل شدن دستگاه نوین منطقی در غرب حدود سیصد تا چهارصد سال زمان بُرده و نتیجه‌ی این ریاضت‌ها، امپراطوری سیاسی (سازمان ملل) امپراطوری علمی (دانشگاه‌ها و آکادمی‌ها و دائرةالمعارف‌ها) و امپراطوری تکنولوژی و کالا (تجارت جهانی) است. این در حالی است که سفارش تحقیقات علمی برای انقلاب اسلامی در سال ۱۳۴۸ انجام شده و این قیام فکری برای انقلاب فرهنگی، نه تنها صدها سال بعد از پیروزی انقلاب سیاسی بلکه نه سال قبل از پیروزی آن آغاز شده است. در واقع شروع و تکمیل تلاش فکری و فرهنگی برای انقلاب اسلامی که به تولید یک ادبیات کاربردی به‌عنوان هم‌اورد ادبیات کاربردی مدرنیته منتهی گردید، در مدتی خارق‌العاده یعنی در حدود پنجاه سال محقق شده که با ریاضتی که کفار برای این مرحله متحمل شده‌اند، قابل مقایسه نیست. البته این حرکت به پایان نرسیده و باید ادامه پیدا کند اما دستیابی به ظرفیت مشاوره در سطوح پیش‌گفته،

یک دستاورد بزرگ محسوب می‌شود و سلسله مباحثی که در این نشست‌ها مطرح شد نیز حاصل این فعالیت پنجاه ساله است.

مبحث دوم

ضرورت تئوریزه شدن اخلاق در «خانواده» به عنوان «سلول اولیه جامعه»
و تداوم آن در «مساجد و هیأت» به عنوان «اندام جامعه»
و تبدیل آن به «موجود زنده» از طریق فرارگرفتن «فقاہت حکومتی» در جایگاه «عقل
اجتماعی» و «ولایت مطلقه فقیه» در جایگاه «قلب» جامعه

۱. براساس آنچه در مبحث قبلی طرح شد، سه مأموریت اصلی مطرح می‌گردد:
«گفتمان‌سازی» که موجب ارتقاء سطح فرهنگ عمومی از طریق رسانه می‌شود؛
«تربیت نیروی انسانی نخبگانی» که به ساخت بانک اطلاعات منجر می‌گردد و
«ساخت ماشین‌های اداره به تناسب شرایط» باعث تئوریزه شدن اندیشه و رفتار حضرت
امام و مقام معظم رهبری در گذشته، نگاهی نوین به شرایط کنونی و تولید دستگاه
آمار برای آینده خواهد شد که نتیجه‌ی این حرکت و تحقق این مأموریت‌ها را می‌توان
در قالب راهکار بلندمدت و به صورت خلاصه بیان کرد. لذا ابتدائاً اصول عام مدیریتی
در دستگاه خدای متعال، انبیاء، ائمه‌ی معصومین و علماء ذکر شده و سپس
خصوصیات و ویژگی این اصول در دوره‌ی غیبت تشریح می‌شود تا تکلیف امت دینی

در برابر هجمه‌ی همه‌جانبه‌ی تمدن و فرهنگ مدرن مشخص گردد:

اولاً باید توجه داشت که نحوه‌ی ورود هر انسان در این دنیا ناشی از رفتاری است که در عالم ذر داشته و متناسب با آن رفتار، با وصف ایمان یا کفر یا نفاق به دنیا خواهد آمد؛ یعنی یا از پدر و مادری مؤمن زاده خواهد شد یا از والدینی کافر یا منافق متولد می‌شود. سایر خصوصیات انسان نیز از قبیل ویژگی‌های روحی و فکری و جسمی او و والدینش، به فاعلیتی که در عالم ذر داشته و محاسبات پیچیده در علم الهی، باز می‌گردد و هیچ‌یک جبراً واقع نمی‌شود؛ گرچه اشخاص به دلیل ورود به این عالم، نسبت به رفتار خود در عالم ذر دچار نسیان شده باشند. پس انسان از دوره‌ی تشکیل نطفه تا رسیدن به سن بلوغ، تحت سرپرستی و جهت‌گیری تربیتی پدر و مادری است که یا مومن، یا منافق و یا کافرند که این اوصاف نیز دارای درجات مختلف هستند.

اما پس از طی این مقدمات و با فرا رسیدن سن بلوغ، خدای متعال سه قوه‌ی «اختیار»، «عقل» و «زادولد» را به انسان اعطاء می‌کند. این قوا وسیله‌ای است تا انسان بتواند در این دنیا از فاعلیت خود در عالم ذر و تربیت و سرپرستی والدین خارج شود یا اگر خواست همان وضعیت قبلی را تداوم بخشد. یعنی کسی که تحت سرپرستی والدین مؤمن بوده، بعد از بلوغ می‌تواند جهت کفرآمیز را اختیار کند یا کسی که با تربیت پدر و مادر کافر رشد یافته، بعد از بلوغ می‌تواند جهت ایمانی را برگزیند^۱. پس با اعطاء این سه قوه به انسان، دار امتحان و تکلیف آغاز می‌شود و معنای این اعطاء آن است که ولات و سرپرستان فرد در حال تغییر است و انسان سرپرستی خود را از پدر و

۱. نمونه این مسأله در زندگی ادواردو آنیلی قابل پیگیری است که علی‌رغم تولد از نطفه‌ی پدری سرمایه‌دار و یهودی و تربیت در یک محیط کاملاً ظلمانی، در جوانی با قرآن آشنا می‌شود و سپس به مذهب شیعه می‌گردد و به ایران اسلامی سفر می‌کند و به ملاقات امام خمینی می‌رود و همه‌ی تهدیدها و فشارها و محرومیت‌ها را در این راه تحمل می‌کند و در نهایت به شهادت می‌رسد.

مادر به ولّات اجتماعی واگذار می‌کند که این ولّات، یا ائمه‌ی کفر و یا ائمه‌ی ایمان هستند. یعنی اگر انسان سرپرستی خود را به حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بسپارد، زندگی نورانی را آغاز خواهد کرد و الا ائمه‌ی کفر و نفاق، سرپرستی انسان را به عهده می‌گیرند.

پس نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان یک دستگاه دینی که به‌دنبال تولید و به‌کارگیری یک مدل اداره‌ی الهی است و برای طی صراط مستقیم، به بهره‌گیری از نور حضرت ولی‌عصر از طریق نواب عام اعتقاد دارد، نسبت به این نعمات الهی مسئول است و باید موضوع کار خود را ولایت بر «اختیار» و «عقلانیت» و «جسم» انسان قرار دهد. در همین راستا تهذیب اراده و اختیار انسان، وابسته به «زیارت» است چرا که از طریق زیارت می‌توان اراده و روح و نظام حساسیت‌ها را به ولایت اهل‌بیت سپرد و تحت سرپرستی این بزرگواران، روح را تزکیه کرد. عقلانیت انسان نیز از طریق «تلاوت قرآن» نورانی می‌شود و تدبر در قرآن است که زمینه‌ی عبادت عقل را فراهم می‌کند و جسم انسان نیز با انجام عبادات (مانند نماز و روزه و حج) تطهیر می‌شود. البته این سه امر مستقل از هم نیستند و با یکدیگر ترکیب می‌شوند. لذا نظام اسلامی قبل از هر چیز، مسئول ارتقاء توانمندی‌های نورانی و معنوی شهروندان خود است و برنامه‌ریزی و تولید مدل را باید با این هدف انجام دهد.

۲. در همین رابطه، افراد در صورت پذیرش دستگاه خدای متعال، عبادت را آغاز می‌کنند که مظهر آن، نماز است. نماز افراد به‌مثابه نه‌ری از معنویت است که با ادای نماز به‌صورت جماعت، مساجد را به رودخانه‌هایی از معنویت تبدیل می‌کند. سپس این رودخانه‌ها در نمازهای جمعه به هم می‌پیوندند و دریاچه‌هایی از معنویت را شکل می‌دهند. با آغاز ماه مبارک رمضان، محیطی برای تبدیل معنویت به هویت اصلی

شهروندان فراهم می‌شود که لازمه‌ی آن، کنترل هوای نفس از درون و کنترل ابلیس در بیرون است. لذا خدای متعال به مدت یک ماه، ابلیس را در غل و زنجیر می‌کند و انسان در این ماه مبارک، در مقابل هوای نفس خود قرار می‌گیرد و با انجام اعمال عبادی که فرهنگ ائمه‌ی معصومین است، طواف بر محور اهل بیت را تمرین می‌کند و در این رابطه پرورش می‌یابد. در نتیجه، ماه مبارک رمضان باعث سوزاندن و از بین رفتن گناهان می‌شود و با زلال شدن اختیارات امت اسلامی، عید فطر و نماز عید دریایی از معنویت را پدید می‌آورد که جوایز و عطایای معنوی را نصیب مؤمنین می‌کند. سپس ماه ذی حجه فرا می‌رسد و در پی پرورش‌های معنوی در ماه ضیافت‌الله، ضیوف‌الرحمان و میهمانان خدا با کسب استطاعت برای حج، میزان قدرت و کارآمدی اسلام و مسلمین را در این کنگره‌ی عظیم معین می‌کنند و وارد صحنه‌ی عملیات می‌شوند و با تشکیل اقیانوس معنویت، به درگیری با نهرها و رودها و دریاها و اقیانوس‌های ظلمات می‌پردازند که جامعه و حاکمیت و تمدن کفر را تشکیل داده‌اند. لذا حضرت ولی عصر به‌عنوان پرچمدار توحید هر سال در مناسک حج شرکت می‌کنند و مؤمنین تمرین‌هایی را که برای طواف بر محور ولایت در ماه رمضان انجام داده‌اند، در این میدان عملی به‌کار می‌گیرند و همراه با امام‌زمان وارد معرکه‌ی درگیری با ابلیس می‌شوند که این امر با دستگیر شدن ابلیس در روز عرفه و رمی او در صبح روز عید به‌عنوان یک عبادت حقیقی — و نه نمادین — تحقق می‌یابد تا به برکت پیامبر رحمت، فرصت بازگشت و توبه برای آن رجیم لعین فراهم شود. لذا روزه‌ی ماه مبارک رمضان و مناسک حج قبل از بعثت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مخصوص به انبیای الهی بوده و اولین بار در دین محمدی بوده که این دو عبادت بزرگ برای امت دینی تشریح شده است. البته توضیح مفصل پیرامون ماه مبارک رمضان و مناسک حج در سلسله مباحث دیگری مطرح شده است.

بر این اساس، عبادت و تقرب در «دار بلاء» — که مصیبت‌های موجود در آن، ناشی از فشارهای دستگاه کفر و نفاق است — به‌مثابه موضوع نظامات الهی قرار می‌گیرد و لذا مدل اداره‌ی جامعه به‌صورت اساسی دگرگون می‌شود. البته خداوند متعال به‌دلیل غنای مطلق خود، بهترین نعمات خود را برای بهترین بندگان خود خلق کرده و اراده کرده تا مخلوقاتش در اوج لذت و بهجت و آرامش و انبساط قرار گیرند و هدف او از خلقت، رنج و محنت مخلوق نبوده است چرا که انتساب چنین هدفی حتی به مخلوق، امری غیرعقلانی به‌شمار می‌رود. اما انسان و جنّ با بستن عهد و پذیرش امانت، به‌دنبال سطح بالاتری از بهجت و لذت بوده‌اند که در بهشت رقم خواهد خورد. یعنی لازمه‌ی این سطح از نعمت، زندگی همراه با اختیارات منفی و اهل کفر و طغیان در این دنیا است اما رد شدن در این امتحان، سقوط در جهنم را در پی دارد. لذا آسمان و زمین و کوهها و سایر مخلوقات به‌دلیل ترس از مردود شدن و گرفتاری در جهنم، از قبول این عهد و امانت سرباز زدند. امروز نیز مصیبت‌ها و بلاهایی که توسط فرهنگ مدرنیته و علوم و تکنولوژی آن متوجه امت دینی شده، به‌دلیل دنیاپرستی در تمدن مدرن و کنار گذاشتن مفاهیمی چون عدل و ظلم و هوی و تقوی و اخلاق و آخرت است. بشریت نیز فریب این زندگی را خورده و حاضر شده در برابر مظالم آن سکوت کند و در جنگ‌های آن مشارکت نماید و برای دستیابی به شهوات، وجدان عدالت‌خواه و صلح‌طلب خود را زیر پا بگذارد و بر دنیا و آثار ماده سجده کند. به همین دلیل، مرد میدان مبارزه با اهل طغیان، انبیاء و اولیای الهی هستند که از سوی خدا برای این کارزار انتخاب و واسطه شده‌اند تا با فداکاری‌های خود، رحمت الهی را جلب کنند و مردم را از مهلکه‌ها عبور دهند و به‌عنوان قهرمانان توحید شناخته شوند.

۳. بنابراین اگر قرار است نظام جمهوری اسلامی یک مدل جدید را برای اداره‌ی

جوامع ارائه دهد و به سوی تمدن نوین اسلامی حرکت کند، باید این کار براساس حدود اولیه دینی و مکتبی انجام شود که مطالب فوق — که به دلیل محدودیت زمانی به صورت بسیار فشرده بیان شد — می تواند چنین چارچوبی را فراهم کند و در نتیجه ی آن، سال برنامه ریزی و ماه و هفته و روز و ساعت متناسب با آن، سال و ماه و روز و ساعت قمری خواهد بود و آغاز فعالیت روزانه، به زمان طلوع آفتاب وابسته است و روز جمعه به عنوان روز تعطیل معین می شود و مبنای تصمیم گیری در این موضوعات، محاسبه ی صرفه ی اقتصادی در هماهنگی با قطب های توسعه و کشورهای صنعتی نخواهد بود. همچنان که جغرافیای کشور از یک جغرافیای مادی به یک جغرافیای ایمانی تبدیل می شود و آمایش سرزمین نیز بر مبنای انسجام ایمانی در درون و پیوندهای ایمانی با بیرون شکل می گیرد. یعنی گرچه هر نوع ارتباط خارجی حلال برای آحاد مکلفین بلاشکال است اما ارتباط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی یک حکومت دینی با دنیای خارج باید حاوی پیام الهی داشته باشد که این امر به معنای «مهندسی فرهنگی» برای ارتباط با دنیاست. تمدن کفرآمیز مدرنیته نیز برای تمامی ارتباطات خود دارای مهندسی فرهنگی است و هر ارتباط اقتصادی که به سجده بر هوای نفس و توسعه ی شهوات منجر نشود، در دستگاه غرب امضا نمی شود که این امر از طریق طراحی چشم اندازها و استراتژی ها و هدف گذاری های کمی و کیفی و اصرار بر تحقق تمامی اهداف انجام می شود و تخطی از استراتژی ها مطلقاً پذیرفته نمی شود. لذا آمایش سرزمین در اقتصاد متداول برای هماهنگ شدن با روند تولید ثروت در منطقه و جهان است.

همچنین در رویکرد غربی، متغیر اصلی در میان قوای سه گانه، قوه مجریه است و بالاترین اختیارات مربوط به رییس جمهور است و قضا و تقنین باید بر این محور گردش

کنند. البته در نظام جمهوری اسلامی، قوه مجریه به ولایت فقیه مشروط شده اما در مدل اداری مطلوب، دستگاهی به‌مثابه متغیر اصلی قرار می‌گیرد که موجب ایجاد وجدان و اخلاق شود؛ یعنی این منزلت مربوط به قوه قضائیه است که با دستگاه رهبری ترکیب شده است. قوه قضائیه در وضعیت فعلی، نقشی سلبی در حفاظت از وجدان عمومی و مجازات متخلفین دارد اما نقش اثباتی در این زمینه بر عهده ولی فقیه است که مرکز جریان اخلاق الهی در جامعه است. در دستگاه الهی، حتی به اهل کفر و نفاق هم رحم می‌شود اما کفار و منافقین حتی به شهروندان و مدیران خود هم رحم نمی‌کنند و آنان را در پای منافع ثروتمندان قربانی می‌کنند. این در حالی است که پرچمداران توحید خود را فدای همه‌ی سطوح موجود در جامعه‌ی ایمانی می‌کنند و لذا در قرآن کریم، پیامبر گرامی اسلام به تنهایی مخاطب امر الهی برای جهاد قرار می‌گیرد و سایر مؤمنان فقط به مشارکت در این عرصه تشویق می‌شوند. در واقع پیامبر اکرم و ائمه‌ی معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین سپر بلای مؤمنین در برابر عمیق‌ترین هجمه‌ها و شدیدترین ضربات هستند. هنگامی که این وضع تغییر کند و درک شیعه ارتقاء پیدا کرده و به ظرفیتی برسد که بلاگردان اولیای الهی شود و بر محور آنان طواف نماید، آنگاه بساط کفر و نفاق از این عالم رخت بر خواهد بست.

خصوصیت دیگری که برای تمدن اسلامی قبل از ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌مطرح است، این است که نواب عام آن حضرت، امت دینی را به نور ولایت آن امام دعوت کنند و آن بزرگوار را به‌مثابه سفینه‌النجاة و علت حل ضعف‌های روحی و اخلاقی معرفی نمایند. با جاری شدن این حقیقت در وجود فقهای عظام شیعه، عقلانیت آنان به ظرفی برای هدایت جامعه‌ی اسلامی در دوران غیبت تبدیل می‌شود و تکلیف و وظیفه‌ی دینی توسط دستگاه فقاها و رهبری تعیین می‌گردد. پس باید

براساس عقلانیت نَوّاب عام باید به جنگ عقلانیت مدرنیته رفت که این جنگ باعث می‌شود علاوه بر تولید علوم کاربردی جایگزین، زمینه برای طراحی تکنولوژی جدید و کنار گذاشتن تکنولوژی موجود — که بستر شهوت است — فراهم شود تا فنّ‌آوری به بستری برای عبادت تبدیل گردد. البته در دوران گذار و برای راهکار کوتاه‌مدت و میان‌مدت باید از تکنولوژی روز استفاده کرد و نمی‌توان به سرعت از آن فاصله گرفت اما در راهکار بلندمدت و در صورت تشکیل یک تمدن نوین الهی قبل از ظهور، عبادت به تکنولوژی متناسب با خود نیازمند خواهد بود. در واقع تفاوت بین حکومت جهانی حضرت ولی عصر با تمدنی که قبل از ظهور آن حضرت و براساس عقلانیت نَوّاب عام پدید می‌آید، در این است که در دوران ظهور و عالم رجعت، برای عبادت نیازی به تکنولوژی نخواهد بود بلکه کرامات و سیر ملکوتی انبیاء و اولیاء سلف به امری عمومی در میان مردم تبدیل می‌شود و اسماء الهی تحقق یافته و نیازهای مردم را تأمین خواهد کرد. لذا شاخصه‌ی تمدن نوین اسلامی، دستیابی به تکنولوژی عبادت است که ماهیتاً با فنّ‌آوری امروز متفاوت است و خدمت‌رسانی نظامات الهی به مردم با هدف تولید ثروت انجام نمی‌شود بلکه موجب تولید معرفت و بصیرت می‌شود.

۴. لذا شهروند مطلوب در راهکار بلندمدت به کسی تعریف می‌شود که به معارف الهی احساس نیاز کند و برای تأمین آن به نماز جمعه‌ها پناه ببرد که به توزیع «معارف درگیری با کفر و نفاق» می‌پردازند و در یک شبکه‌ی هماهنگ به نایب عام و ولی فقیه متصل خواهند شد. به عبارت دیگر، آنچه تئوریزه می‌شود «سرمایه» نیست تا همانند جوامع مادی، «شرکت» به مثابه «سلول جامعه» قرار گیرد و این سلول‌ها توسط «بانک» به «اندام» تبدیل شوند و سپس محاسبات سود سرمایه در «سازمان برنامه و بودجه»، «عقلانیت نظام» را به دست بگیرد و سرمایه را به یک موجود زنده و دارای حیات

اجتماعی بدل نماید؛ بلکه «ایمان و اخلاق» تئوریزه می‌شود. در این صورت، «سلول اولیه» در جامعه‌ی اسلامی «خانواده» است چرا که تولید خُلق از خانه آغاز می‌شود و مادر مسئول «تولید خُلق» در خانواده است و نه خانه‌داری. سپس این سلول در «مساجد و هیئات و نمازهای جمعه» به «اندام» تبدیل می‌شود و «عقلانیت دینی» — که به توزیع اختیارات می‌پردازد — بر این اندام حاکم می‌گردد و عقلانیت دینی ریشه در «فقهت حکومتی» و حوزه‌های علمیه‌ی مطلوب دارد.

۵. با توضیحات پیش‌گفته روشن شد که امر حاکم بر ناهنجاری‌های سه‌گانه در جامعه‌ی ایران، زندگی و تمدن مدرن است و متغیر اصلی در آن، سخت‌افزارها و فن‌آوری و تکنولوژی است که از طریق دستگاه علمی مدرن تولید می‌شود. این دستگاه علمی نیز در منطق جدید، تئوری‌سازی‌ها و آزمایشگاه‌ها ریشه دارد و مبنای آن، «نسبیت مادی» است که به علل و معالیل نسبی باز می‌گردد. در واقع بت بزرگی که در جاهلیت مدرن، منزلتی همانند هیل در دوران جاهلیت اولی دارد، «علّیت» است که تمامی بشریت به سجده بر آن واداشته شده‌اند. این علّیت ناشی از عقلانیت بشری است و روشن است که عقلانیت بشر آنگاه که در برابر خدای متعال تسلیم نباشد و تولّی به وحی را نپذیرد، دچار ضلالت و شقاوت شده و بر وهم و گمان تکیه کرده است. به عبارت دیگر عقل نیز مخلوق خدای متعال است و همانند گوش و چشم و دست و پا و... باید به عبادت خدای متعال بپردازد و از مناسک عبادی متناسب با خود پیروی نماید و الا همانند گوش یا چشمی خواهد بود که هر صدا و کلام خلاف شرع را بشنود یا هر صحنه‌ی حرام را ببیند. لذا عقل همانند سایر مخلوقات برای حرکت صحیح و طی مسیر، موظف به رعایت مناسک شرعی است که خدای متعال برای آن معین کرده است. اما تمدن مدرن وابسته به تکنولوژی است و تکنولوژی به علومی باز می‌گردد که

منطق حاکم بر آن، علل و معالیل نسبی را مبنای خود قرار داده و تبعیت از آن، به معنای سجده بر عقلانیت غیر متعبدی است که به انکار وحی می‌پردازد. در واقع پذیرش یا عدم پذیرش ولایت مطلقه فقیه تأثیری در این واقعیت ندارد که تمدن مدرن دارای ولایت مطلقه‌ی مادی است و لذا مقابله با این ولایت مطلقه‌ی مادی، یک وظیفه‌ی حتمی است.

البته اگر امت دینی در عصر حضور معصومین به سر می‌برد و ارتباط مستقیم با پیامبران و ائمه‌ی هدی صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین امکان داشت، راه برون‌رفت از ناهنجاری‌ها از طریق وحی و ابلاغ نمایندگان الهی به مردم روشن می‌شد. در دوران غیبت، گرچه استثنائه از قرآن و روایات باید مبنای حرکت قرار گیرد اما بهر حال این استثنائه و استنباط توسط عقلانیت غیر معصوم انجام می‌گیرد؛ یعنی هدایت امت دینی در صورتی ممکن می‌شود که با عنایات خاصه‌ی حضرت ولی عصر (عج)، عقلانیت نایب عام ایشان نورانی شود و محور حجیت در زمان خود قرار بگیرد و در برابر عقلانیت مدرن بایستد. البته دیگر علماء نیز از طریق تمسک به ولایت حضرت حجت، کسب نور کرده و به دین خدمت می‌کنند اما در هر عصر تنها یک نفر است که با راهبری امت، در جایگاه پرچمدار توحید و محور حجیت قرار می‌گیرد. گرچه برای جریان این هدایت در جامعه، تبدیل آن به استدلال و قابلیت انتقال آن به غیر در قالب یک دستگاه تحلیلی، ضروری است.